

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾

این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می کند

تابشی از قرآن

(جلد اول)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
پیشگفتار	۱
(معرفی اجمالی مؤلف کتاب حاضر)	۱
مقدمه	۵
۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا ﷺ	۷
۲- کسانی که به نام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه	۱۰
۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا ﷺ	۱۱
۴- به نوشتن قرآن اهمیت می دادند	۱۲
۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا ﷺ عرضه کردند	۱۳
۶- عثمان به رأی اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد	۱۵
۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی علیه السلام انجام داد	۱۶
۸- دلایل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ	۱۸
۹- ترتیب قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ	۲۲
۱۰- قرآن از نظر علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام	۲۳
۱۱- قرآن حجت کافی و معجزه باقیه و امام است	۳۰
۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است	۳۴
۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است	۳۷
هر گمراهی از بی اطلاعی از قرآن است	۴۰

- ۱۴- سنّت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است ۴۱
- ۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است ۴۶
- ۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد ۵۴
- ۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده ۵۸
- أدله دیگر بر نفی تحریف لفظی ۶۱
- ۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند ۶۴
- ۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟ ۷۶
- ۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است ۸۰
- ۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است ۸۳
- و اما روایات رسول اکرم ﷺ و امام علیّه ۸۴
- ۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد ۸۹
- ۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟! ۹۲
- مضرات تقلید و زیانهای آن ۹۳
- حق صدور حکم منحصر به خدا است ۱۰۱
- تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است ۱۰۳
- اخبار متواتره در ذمّ تقلید ۱۰۴
- آیا تقلید مدرکی دارد؟ ۱۰۶
- ۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد ۱۱۳
- ۲۵- جهات إعجاز قرآن و کیفیت آن ۱۲۴
- معجزه بر سه قسم است ۱۲۵
- ۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد ۱۲۶
- امتیاز قرآن از سایر معجزات ۱۲۷
- اشکال و جواب آن ۱۲۸
- ۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است ۱۲۸

وجه اول: هدایت	۱۲۸
قرآن دانش جدید و راه نوی آورد	۱۳۰
لغت هر کس نماینده افکار اوست	۱۳۱
قرآن سرچشمه علوم می باشد	۱۳۲
خصائص قرآن و امتیاز آن	۱۳۳
وجه دوم: فصاحت و بلاغت	۱۳۳
در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است	۱۳۴
وجه سوم: جذّابیت و نفوذ قرآن است	۱۳۹
وجه چهارم: معجزات علمی قرآن	۱۴۱
وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن	۱۴۲
اشکال و جواب آن	۱۴۲
وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن	۱۴۳
وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن	۱۴۳
سوره حمد و یا فاتحه الکتاب، این سوره مکی، و دارای هفت آیه می باشد	۱۴۹
سوره بقره مدنی و دارای ۲۸۶ آیه می باشد	۱۵۳
فرق بین دین و مذهب	۲۲۸
سوره آل عمران مدنی و دارای دویست آیه می باشد	۲۷۱
قصّه حضرت مریم و مادرش حنّه زوجه عمران	۲۸۰
سوره نساء مدنی و دارای ۱۷۶ آیه می باشد	۳۲۷

پیشگفتار

(معرفی اجمالی مؤلف کتاب حاضر)

به نام او که زینت زبانها و یادگار جانها نام او...

به نام او که آسایش دلها و آرایش کارها نام او...

به نام او که روح رُوحها و مفتاح فتوحها نام او...

به نام او که فرمانها روان و حالها بر نظام، از نام او...

بس قفلها که به این نام از دلها برداشته، بس رقمهای محبت که به این نام در سینه ها نگاشته، بس بیگانگان که به وی آشنا گشته، بس غافلان که به وی هشیار شده، بس مشتاقان که به این نام دوست را یافته... هم یاد است و هم یادگار، به نازش می دار تا وقت دیدار...

گل را اثر روی تو گُلپوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند!

در هر سخنی از سخنان گهر بار رسول اکرم صلی الله علیه و آله معجزاتی و دنیایی از معانی نهفته است که از پشت کوههای سر به فلک کشیده زمان یک به یک طلوع می کنند. از آنجمله است؛ آن سخن گرانبهایی که در حقیقت نشان فخری است برای ایرانیان؛ که بدان افتخار بورزند و آن را چون تاج بر سر خویش بدارند! روزی که پیام آور آسمان، به سلمان فارسی؛ پیک هدایت ایران زمین فرمودند: «لو کان هذا الدین بالثَّریّا لبلغه رجال من هؤلاء» «اگر این دین در آسمانها می بود، مردانی از سرزمین فارس آن را در می یافتند...». و هم میهنان سلمان با پذیرش صمیمانه این آیین و تحقیق و تأمل در آن، به زبان عمل به پیامبر رحمت پاسخ دادند: «صَدَّقْتَ یا رَسُولَ اللَّهِ»

حقاً! چه راست گفتاری ای رسول پاک هدایت... سلام و درود بی نهایت خدا بر تو بادا به عدد دانه- های باران و قطره های اقیانوسها تا روز قیامت.

سرزمین فارس از ابتدای طلوع خورشید هدایت بر آن، همیشه چون ستاره ای تابان در آسمان دعوت و علم اسلامی تجلی کرده است. و بر فطرت زمین گه گاه مورد تاخت و تاز بدعت ها و گمراهی ها نیز بوده، ولی همیشه پرچم توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» یگانه پرچمی بوده که سقف این سرزمین را زینت می بخشیده...

وتنها حدود چهار قرن است که پرچم توحید با آمدن موج تکفیری و خون آشام قزلباشان صفوی سرنگون گشته است!..

اما باید که صدق کلام رسالت همواره تجلی گرا باشد... و چنین است...

در بین این گرد بادهای هولناک بدعت و گمراهی همیشه مهره های تابانی از لعل و یاقوت و زمرد درخشیده اند...

حضرت آیت الله العظمی ابوالفضل برقی یکی از این ستاره های تابان آسمان تاریخ این سرزمین است. ایشان سالهای متمادی عمر خویش را در گمراهی و بدعتهای جامعه بسر بردند... ولی چون روحی پویا و قلبی شیدای حقیقت داشتند سلمان گونه در پی حقیقت از کتابی به کتابی و از شهری به دیاری و از آیه ای به حدیثی پریدند، تا در نهایت شاهین وار بر فراز قلّه توحید جای گرفتند...

سختی‌ها و مرارت‌هایی که این امام موحّد ایران معاصر در راستای حق گویی و حقیقت جویی تحمل کرده‌اند داستانها دارد که این کوتاه سخن مجال بیان آن نیست..

ایشان چون از سرچشمه حقیقت توحید سیراب شدند در راستای اصلاح هم کیشان خویش قلم به دست جهادی بزرگ را آغاز نمودند که بر اثر آن موجی از خداپرستی و اصلاح را در جامعه شرك آلود ایران شاهدیم.

شاهکار علمی ایشان تفسیر تابشی از قرآن است که در آن این مجاهد سبیل توحید، ابراهیم وار سعی نموده واقعیت دین را با سخنان قرآن و کلام پاک یزدان به مسلمانان بفهماند.

تفسیر تابشی از قرآن به مردم می گوید که کتاب الهی برای همگان آمده است. و برای همگان قابل فهم و درک و هضم است. این تفسیر سدهای ساختگی بین قرآن و ملت را درهم می شکند، و ترس و واهمه ای که مردم از کتاب پروردگارشان دارند را به یکباره از بین می برد.

از آنجا که امام ابو الفضل برقی - علیه الرحمه - از متن جامعه تشیع برخاسته است و تا نیل به درجه اجتهاد بالا رفته بود، با بدعت‌ها و تصوّرات جاهلانهای که در این جامعه رسوخ پیدا کرده آشنایی کامل داشته و در این تفسیر با اسلوبی بسیار شیوا و قابل فهم برای همگان عمده ترین قضایای فساد دینی را با استناد به کلام پاک الهی و فرموده های گهربار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات وارده از ائمه اهل بیت به بهترین وجهی اصلاح می نماید.

و از آنجا که تهیه یک فهرست تفصیلی برای چنین کتاب تفسیری کاری است بسیار طولانی و پر حجم؛ از آن صرف نظر کرده، تنها به مهمترین اشکالات مذهبی ای که جامعه تشیع به شدت با آن دست به گریبان است و در واقع این مسائل سدّ راهی است که منافقین کور دل و دکانداران مذهبی در برابر فهم

درست و صحیح دین قرار داده اند، در اینجا به برخی از مواردی که در این تفسیر مبارک می توانید آنها را بیابید اشاره می کنیم:

۱- شفاعت. سوره بقره، آیه ۲۵۴ و سوره سبأ، آیه ۲۳، ج ۳، و سوره زمر، آیه ۱۹، ج ۴ و سوره زخرف، آیه ۸۶، ج ۴.

۲- اولوا الامر، سوره نساء، آیه ۵۸ و ۵۹.

۳- کرامات اولیاء، سوره کهف، آیه ۱۲، ج ۳

۴- استخلاف ائمه، سوره نور، آیه ۵۵، ج ۳

۵- عدم انحصار امامت، سوره فرقان آیه ۷۴، ج ۳.

۶- مفاسد اشعار شعراء، سوره شعراء آیه ۲۲۷، ج ۳.

۷- حکم شنیدن مردگان، و گنبد و قبرسازی بر قبرها؛ سوره نمل آیه ۸۰، ج ۳، و سوره فاطر، آیه ۲۲، ج ۳.

۸- انتخاب امام از سوی خداست یا مردم، سوره قصص آیه ۶۸، ج ۳.

۹- حکم زکات، سوره لقمان آیه ۴، ج ۳.

۱۰- اهل بیت چه کسانی اند و طهارت آنها به چه معناست؟ سوره احزاب، آیه ۳۳، ج ۳.

۱۱- آیا ائمه واجب الإطاعة هستند؟ سوره احزاب آیه ۳۸، ج ۳.

۱۲- حکم تعویذات و شگون، سوره یس، آیه ۱۸، ج ۴.

۱۳- آیا امامان معصومند؟! سوره زمر، آیه ۱۳، ج ۴ و سوره غافر، آیه ۵۵، ج ۴.

۱۴- آیا صحابه مرتد شدند؟ سوره فتح، آیه ۱۸ و آیه ۲۹، ج ۴ و سوره واقعه، آیه ۳۹، ج ۴ و سوره

حدید، آیه ۱۰، ج ۴ و سوره حشر، آیه ۹ و ۱۰، ج ۴.

۱۵- خواندن غیر خدا در دعاء، سوره شعراء، آیه ۲۱۳، ج ۳ و سوره جن، آیه ۲۰.

۱۶- شفا دهنده تنها خداست! سوره عبس، آیه ۲، ج ۴ و سوره غاشیه، آیه ۳، ج ۴.

۱۷- آیا پیامبران و امامان علم غیب دارند؟ سوره قصص، آیه ۴۴-۴۶، ج ۳.

نکته دیگر اینکه ما در طول مسیر تهیه و ترتیب این کتاب سعی نموده ایم متن اصلی تفسیر امام برقی را به خواننده آنچنان که قلم ایشان نقش زده اند عیناً برسانیم، تنها در مواردی که کلمه ای عربی را مؤلف در ضمن جمله فارسی جای داده اند و گمان برده ایم که فهم آن شاید برای برخی از خوانندگان واضح نباشد تنها مرادف فارسی آن کلمه را در بین دو پرانتز آورده ایم تا درک جمله برای خواننده آسانتر باشد.

اشاره به این نکته را لازم می دانیم که امام برقی در طول مسیر علمی و پژوهشی خود که بدون تعصب و با چشمانی باز و با قلبی آماده پذیرش حقیقت، طی طریق نموده و توانسته اند از بسیاری از خرافات و

اجتهادات نادرست و یا ضعیف، خود را سالم بیرون کشند که این نکته در مؤلفات ایشان واضح و روشن است. از جمله مسائلی که شاید عمر بدو اجازه نداده بود که با مداد قرمز بر آنها خط بطلان زند برخی رسوباتی است که از عقیده اعتزالی پیشین ایشان هنوز بر ذهنشان مانده بود، چون؛ عدم ملاقات مؤمنان با پروردگار خویش! که قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله آنرا دقیقاً روشن ساخته اند، و تفسیر بی مورد برخی از صفات الهی به معانی مجازی آنها! که اینچنین موارد را ما در پاورقی سخنان مؤلف بزرگوار روشن ساخته ایم تا خواننده محترم با حقیقت امر از دیدگاه قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله آشنا گردد.

البته باز هم جای دارد اشاره کنیم که وجود اینگونه مسائل نه تنها قدحی بر مؤلف حقیقت جوی نیست بلکه به این نکته اشاره دارد که انسان جائز الخطا می باشد، و سخن هر کس جز خدای متعال و پیام آور او قابل بازنگری است، و هر انسانی جز پیامبران هرچند عالم و دانشمند و صاحب مقامات عالیّه و مؤلفات بزرگ باشد باز هم ممکن است اشتباه کند و مؤمن همواره در پی حقیقت است نه در پی مردان و یا به اصطلاح بزرگان! و او بزرگان را با میزان حق می سنجد نه اینکه حق را با زبان بزرگان!

با این امید که خواننده محترم پس از خواندن این گنجینه، آنرا به سایر دوستان و آشنایان خویش معرفی کند، دست به ترتیب و بازنگری این کتاب ارزشمند زده ایم. شاید که ما نیز از جمله آن کسانی باشیم که در زیر چتر آن سخن گهر بار و معجزه آسای رسول هدایت جایی دارند.

«اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَارِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ».

بار الها! زیبایی حقیقت را به ما بنمایان و ما را در راستای پیروی آن یاری ده. و زشتی باطل را بر ما آشکار ساز، و ما را از آن دور فرما!

إلهی آمین!

ناشر

مقدمه

الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

پروردگارا تو را شکر و سپاس گذاریم، و فقط هدایت تو را هدایت می دانیم و چنانچه خود فرموده ای: ﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾، ما نیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم و کتاب تو را «هُدَى لِلنَّاسِ» می دانیم، و به امر تو که فرموده ای: ﴿كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ [ص: ۲۹]، در کتابت تدبّر کرده و آنرا مبارک و با برکت و خیر می دانیم، و طبق ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ﴾ به تذکرات کتابت فکر خود را به کار می اندازیم، تا از صاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم، و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطه عدم تدبّر در کتابت برای دیگران فراهم آمده به دلیل آیه:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

می شنویم و ما قرآن تو را شفاء و نور و رحمت و برهان هدایت و حکمت و پند و موعظه روشن می دانیم و به آیه:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾ [الإسراء: ۸۲].

و آیه:

﴿يَنبَأُهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴].

[النساء: ۱۷۴].

و آیه:

﴿هَذَا بَصِيرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [الجاثية: ۲۰].

[الجاثية: ۲۰].

ایمان داریم و چنانچه فرموده ای:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ [العنكبوت: ۵۱].

[العنكبوت: ۵۱].

و فرموده ای:

[النحل: ۸۹].

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾

«آن را برای راهنمایی امور دینی کافی و جامع می‌دانیم».

و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت محمد ﷺ و یاران و اهل بیت و اتباع او که راه‌یافتگان راه هدایت می‌باشند.

و بعد؛ چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانی برخود گذاشته‌اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی‌خبرند و لذا به عقائد متفرقه باطله و ذلت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمیز بین حق و باطل به میزانی چنگ نزده‌اند، و هر کس به دنبال هر عالم نمایی رفته و به واسطهٔ دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائلز نمی‌شمرد، و درصدد تحقیق نمی‌باشد. و اگر گاهی به فکر تحقیق افتاده معیاری که حق را از ناحق جدا سازند ندارند، و می‌توان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راه‌نمایان دلسوز خیرخواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند ندارند، و غالباً دنیا طلبانی به نام دین برگردن ایشان سوار بوده‌اند. و عالم و جاهل توجّهی که شاید و باید به کتاب الهی ندارند و آنرا مهجور و متروک نموده و بهرهٔ شایسته از آن نبرده‌اند، و حتّی در حوزه‌های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست، در صورتی که خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تماماً قرآن را میزان حق و باطل و رهنمای سعادت و برای همهٔ آنرا امام و حجّت، و پیشوای خود و سایرین دانسته و برای تصفیّه حقایق دین از خرافات: قرآن را معرفّی کرده‌اند. متأسّفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیّات دور و بی‌خبر داشته‌اند، و از راهنمایی قرآن در امور دین و دنیا بی‌اطلاع‌اند. و به‌همین جهت است که در سورة فرقان آیه ۳۰ ذکر شده که رسول خدا ﷺ روز قیامت در پیشگاه عدل الهی از قوم و از اُمت در عوض شفاعت شکایت می‌کند، در سورة فرقان فرموده:

[الفرقان: ۳۰].

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾

«رسول خدا گوید پروردگارا قوم من این قرآن را متروک نمودند».

یکی از علل بی‌خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانی‌اند که از بیداری مردم به‌توسط قرآن وحشت دارند، و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن دور داشته‌اند. همان گویندگان که گاهی خود را مبلّغ قرآن می‌دانند، در صورتی که به‌اقرار خود قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و می‌گویند: باید امام بیاید و آن را بیان کند. کسی نیست به آنان بگوید: پس چرا رسول خدا ﷺ و یازده امام بیان نکردند؟! و اگر بیان کردند پس قابل فهم شده چرا می‌گویید نمی‌فهمیم؟ خدایتعالی به اُمت یهود که به دروغ مدّعی پیروی کتاب تورات بودند و به گفتار آن اعتنا نداشتند در سورة جمعه آیه ۵ فرموده:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الجمعة: ۵].

«آنانکه مدعی حمل توراتند سپس حامل آن نشده‌اند به مانند خری باشند که بار آن کتاب باشد، بد است مثل آنان که به آیات الهی تکذیب کرده‌اند، و خدا این قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

در این آیه خدا ایشان را خر و ستمگر و محروم از هدایت خوانده. در این صورت؛ به کسانی-که مدعی حمل قرآن و از آن بی‌خبرند چه باید گفت؟ و آیا نباید ایشان را ستمگر و دور از هدایت و بی‌سعادت دانست؟

به هر حال ما برای وظیفه دینی و وجدانی بر آن شدیم که مردم را بیدار و به راهنمایی قرآن ایشان را هشیار سازیم، و با قلم ساده و روان، با دلیل و برهان، به مردم خود اعلان نماییم که این ذلت و بیچارگی و سرگردانی شما به واسطه بی‌اطلاعی و عدم تدبّر در آیات قرآن است و لذا به اشاره و مشورت دوستان به نوشتن کتاب (تابشی از قرآن) پرداختیم. و امید اجر از پروردگار جهان و نازل‌کننده قرآن داریم. شاید جوانان روشن دل حق جو به وسیله آن راهنمایی شده و بدین وسیله هریک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند. در این کتاب پس از چند فصل مقدمات مفیده، ترجمه روانی از قرآن و توضیحاتی از بعضی از نکات آن نگاشته می‌شود. و مقدمات لازمه که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب می‌باشد ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا ﷺ

دلائل بسیاری موجود است بر اینکه قرآن معمولی در بین مسلمین، همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ نازل شده، و خود آن حضرت مدوّن آن بود، و در حضور او و به دستور او جمع‌آوری و تنظیم و تدوین شده و بعد به صورت فعلی درآمده، و اصحاب گرامیش در زیر نظر او به همین ترتیب درآورده‌اند، و آن جناب تصویب نموده و برای امت خود گذاشته:

دلیل اول: احادیث و روایات بسیاری رسیده که هرچه نازل می‌شد به اصحاب خود قرائت می‌نمود و می‌فرمود: بنویسید و از حفظ کنید. و بسیاری از این روایات در کتاب "الاتقان" سیوطی و کتاب "تاریخ القرآن" زنجانی ص ۳۵ و تفسیر "مجمع البیان" و "صحیح بخاری" و تفسیر "البیان" خوئی و سایر کتب آمده. از آن جمله روایت کرده‌اند از عبدالله بن مسعود که گفت: من هفتاد و چند سوره از دهان مبارک رسول خدا ﷺ فراگرفتم. و نیز روایت کرده‌اند که ابن مسعود گفت: رسول خدا ﷺ

درغاری بود که سورة المرسلات بر او نازل شد و من از او فراگرفتم. و نیز روایت کرده‌اند از ابوعبیده و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه از عمر بن عامر انصاری که گفت عمر بن خطاب قرائت کرد:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

و کلمه ﴿وَالْأَنْصَارِ﴾ را به رفع خواند و بدون "واو" قبل از کلمه ﴿الَّذِينَ﴾، زید بن ثابت گفت: «وَالَّذِينَ» با "واو" است، عمر گفت بروید ابی بن کعب را بیاورید، چون ابی آمد عمر از او سؤال کرد که؛ «الَّذِينَ» با "واو" است یا خیر؟ ابی گفت: بلی رسول خدا ﷺ آنرا با "واو" برای من قرائت کرد وقتی که تو مشغول فروش گندم بودی. عمر قبول کرد. و باز عامه و خاصه نوشته‌اند و روایت کرده‌اند که ابی بن کعب گفت رسول خدا ﷺ به من فرمود خدا مرا امر کرده که قرآن را بر تو قرائت نمایم و به تو یاد دهم، ابی گفت آیا خدای تعالی مرا نام برده؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی پروردگار جهان تو را یاد نموده. ابی از شوق چشمهایش پر از اشک شد.

و باز روایت کرده‌اند که عمر گفت: رسول خدا ﷺ سوره‌هایی از قرآن به من آموخت. و من شنیدم که هشام بن حکیم سورة فرقان را می‌خواند در زمان رسول خدا ﷺ. من گوش دادم آن طوری که او قرائت می‌کند رسول خدا ﷺ به من نیاموخته. صبر کردم تا نمازش تمام شد، رداء او را گرفتم و گفتم: چه کس چنین قرائت را به تو آموخته؟ گفت رسول خدا ﷺ. گفتم: دروغ می‌گویی، چون رسول خدا ﷺ این سوره را به من آموخته نه این چنین که تو می‌خوانی، پس با او به خدمت رسول خدا ﷺ رفتم، من عرض کردم: یا رسول الله این سورة فرقان را به لهجه‌ای می‌خواند که به من نیاموخته‌ای؟ حضرت فرمود: او را رها کن و به هشام فرمود: بخوان. پس او همانطوری که من از او شنیده بودم قرائت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: صحیح می‌خواند این چنین نازل شده! پس از هشام من قرائت کردم، حضرت فرمود: قرائت تو نیز صحیح است، قرآنی که نازل شده هر طور و هر لهجه که برای شما آسان است بخوانید. و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ برای تشویق اصحاب خود به حفظ قرآن فرمود: «فليؤمّمكم أقرئكم». یعنی در نمازها هر کس به قرائت قرآن و حفظ آن بهتر وارد است برای شما امامت کند. و باز روایت مشهور آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «أبی أقرئکم». و نیز عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیه ۱۲ سورة الحاقه:

﴿وَتَعِيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ [الحاقه: ۱۲].

نازل شد در مدح کسانی که چون قرآن نازل می‌شد آنرا از حفظ می‌کردند. از این قبیل اخبار متواتر است که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ قرآن را به بزرگ و کوچک اصحاب خود یاد می‌داده و

همت می‌گماشته که از حفظ کنند و اصحاب او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی قرآن را درک می‌کردند و لذا با شوق و شغف زیادی به حفظ آن می‌کوشیدند و آیات قرآن در مذاق ایشان بسیار شیرین و دل‌نشین بود. و باز عده زیادی نوشته‌اند که اصحاب رسول خدا ﷺ آیه‌ای را که فرامی‌گرفتند مکرر می‌آمدند نزد رسول خدا ﷺ می‌خواندند تا در حافظه ایشان بماند، و عرض می‌کردند: یا رسول الله آن طوریکه نازل شده آیا من حفظ کرده‌ام یا خیر؟ تا اینکه رسول خدا ﷺ می‌فرمود: بلی، و حفظ ایشان را تقریر می‌نمود. اصحاب رسول خدا ﷺ چنان بودند که حضرت علی علیه السلام در زمان خلافت خود در خطبه ۱۲۱ یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسف می‌خورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و می‌فرمود: «أین القوم الذین دُعوا إلى الإسلام فقبلوه وقرؤا القرآن فأحکموه». یعنی، کجایند آن عده‌ای که به اسلام دعوت شده و آنرا پذیرفتند و قرآن را قرائت نموده و محکم کردند.

بسیاری از مورّخین و محدّثین روایت کرده‌اند از خارجه بن زید از پدر خود که گفت: رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد در حالی که من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بر رسول خدا ﷺ خواندم، حضرت را خوش آمد و فرمود: ای زید نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهود بر این قرآن، ایمن نیستم. زید گفت: من نوشتن یهود را در نصف ماه به خوبی یاد گرفتم. و اصحاب رسول خدا ﷺ را عادت چنین بود که چون قرآن را یاد می‌گرفتند، به دیگران تعلیم می‌نمودند، به اولاد خود و به کسانی که وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و به همه قرائت می‌کردند، پس یک روز و یا دو روز از نزول سوره‌ای نمی‌گذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آنرا در سینه‌های خود حفظ کرده بودند و می‌آمدند نزد حضرت رسول ﷺ قرائت می‌کردند و به امر او می‌خواندند و ختم می‌کردند. "آمدی" که یکی از بزرگان علما می‌باشد - و هم دیگران - نقل کرده‌اند که قرآن‌هایی که در دست اصحاب رسول خدا ﷺ بود بر آن حضرت عرضه و قرائت شده بود و آخرین قرآن‌هایی که بر آن حضرت عرضه شد قرآن عثمان بود، و نماز را طبق قرآن عثمان می‌خواندند. تا اینکه رسول خدا ﷺ وفات نمود. و نیز از عبیده سلمانی که از ثقات اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است روایت کرده‌اند که گفته: قرآنی را که امروزه مردم قرائت می‌کنند همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ عرضه شد در سالی که آن حضرت وفات نمود. و نیز روایت کرده‌اند از زید بن ثابت که گفت: در آخرین مرتبه‌ای که قرآن به رسول خدا ﷺ عرضه شد من حضور داشتم و در حضور آن حضرت استتساخ شد. و خود زید گوید: من برای حضرت رسول خدا ﷺ قرآنی نوشتم و بر آن حضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت، قرائت می‌کردند تا آنکه حضرت وفات نمود. و لذا این زید مورد اعتماد خلفاء و سایر مردم بود و حتی برای عثمان چنانچه خواهد آمد، یک مرتبه دیگر به تصویب امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآنی نوشت، و چندین قرآن دیگر طبق همان نوشت. و باز روایت

کرده‌اند که رسول خدا ﷺ زمانیکه مکه بود جماعتی را به سوی مدینه فرستاد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزند. از جمله کسانی و جوانانی که فرستاد مصعب بن عمیر و عمار و بلال و ابن امّ مکتوم بود، و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکه را فتح کرد معاذ بن جبل را در مکه گذاشت برای اینکه قرآن به مردم یاد دهد، و هر کس به سوی مدینه هجرت می‌کرد رسول خدا ﷺ او را به یکی از حافظین قرآن می‌سپرد، که به او قرآن تعلیم دهد. مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مرد و زن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز به قرائت قرآن و یا تعلیم و یا تعلّم و یا کتابت آن مشغول بودند، یکی می‌گفت دیگری می‌نوشت. و درس دیگر و حدیث دیگر و علم دیگر نبود جز قرآن تا اینکه صدها و هزارها حافظ قرآن و قاری قرآن بوجود آمد. و در این دانشگاه شاگرد مکتبی مانند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود که افتخار داشت به شاگردی مکتب قرآن. وحتّی آن حضرت قرآن را امام خود می‌دانست چنانچه به نام «قرآن از نظر علی (علیه السلام)» خواهد آمد. کار به جایی رسید که برای جهاد سپاهیان تشکیل می‌شد که تمام افراد آن سپاه، حافظان و قاریان قرآن بودند و سپاهی که به نام «کُتیبَةُ الْقُرْآن» بود از تمام سپاهیان کاری‌تر و شجاعت‌تر بود و «کُتیبَةُ الْقُرْآن» که پرچم آن «کُتیبَةُ الْقُرْآن» بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیت داشت. یکی از غزوات چنانکه تمام مورّخین نوشته‌اند غزوه بئر معونه است که غزوه کوچکی بود هفتاد نفر از قراء و حافظان قرآن که اصحاب رسول ﷺ بودند و در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند. و لذا رسول خدا ﷺ بسیار متأثر شد، درحالی که غزوه بئر معونه در سال چهارم هجرت بود و در آن سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند، در این سال که چنین باشد باید فهمید سالهای بعد که اسلام منتشر شده و مسلمین یک به صد برابر زیاد شده‌اند چگونه بود، خصوصاً اهل حجاز که آنجا هوای خشک و گرمی دارد و حافظه اهالی آن بسیار خوب است که به خواندن و یا به شنیدن یک مرتبه اکثراً هرچیز را حفظ می‌کردند، و خدا خواسته بود که کتاب او محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد ولذا آن را در میان مردمی قوی حافظه نازل فرمود.

۲- کسانی که به نام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه

در کتب فریقین نوشته‌اند یکی از کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ قرآن را حفظ کرده بود ابوبکر بود. و از جمله کسانی که نام ایشان مخصوصاً برده شده که تمام قرآن را حفظ داشته‌اند، از مهاجرین اصحاب رسول؛ حضرت امیر علی بن ابیطالب (علیه السلام) و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و ابن مسعود و حذیفه بن یمان و سالم و ابوهریره و عبیدالله ابن السائب و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص و عثمان بن عفان و عایشه و حفصه و امّ سلمه و مصعب بن عمیر و عمار و بلال و ابن امّ مکتوم.

و اما از انصار نیز کسانی را به خصوصه نام برده‌اند از جمله: عبادۀ بن الصامت و معاذ مکنّی به ابی حلیمه و مجمع بن جاریه و فضاله بن عبید و مسلمۀ من مخلص. و اما کسانی که نام ایشان ذکر نشده و حافظ قرآن بوده‌اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند اما نه تمام آن و پس از رسول خدا ﷺ آنرا کامل نمودند از آن جمله: تمیم‌داری و عقبه بن عامر را نوشته‌اند و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ داشته و در نمازها قرائت می‌کردند. و از جمله کسانی که تمام قرآن را حفظ داشته و مورّخین و محدّثین از او نام برده‌اند زنی بود به نام امّ ورقه بنت عبدالله بن الحارث که رسول خدا ﷺ مکرّر به زیارت او می‌رفته و او را شهیده می‌خواندند، و او تمام قرآن را جمع کرده بود. رسول خدا ﷺ به او فرمود: تو امامت کن برای خانواده‌ات. و چنانچه مورّخین نوشته‌اند آن قدر حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتّب می‌شد از صف‌های مجاهدین قرّاء که در جنگ یمامه با مسیلمۀ کذاب هفتصد نفر قاری قرآن شهید شد، و عدۀ زیادی در جنگ قادسیّه، شهید شدند. و پی‌درپی کتیبه‌هایی که مرکّب از قاریان قرآن بود به طرف آذربایجان و ایران و شامات و ارمینۀ و سایر بلاد در حرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را به اوج عزّت و عظمت و پیروزی دنیا و آخرت رسانید.

۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا ﷺ

برای رسول خدا ﷺ نویسندگانی بود که کتابت قرآن می‌نمودند. ابو عبدالله زنجانی در ص ۴۲ "تاریخ القرآن" و سیوطی در کتاب "الاتقان" ص ۵۷ تا ص ۷۳ و جمع دیگری نوشته‌اند که نویسندگان وحی ۴۳ نفر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ مأمور به نوشتن قرآن بودند. از جمله کسانی را که نام برده‌اند: علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفّان و ابوبکر و عمرو ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان و یزید بن ابی سفیان و سعید بن عاص و دو فرزندش: ابان بن سعید و خالد بن سعید و زید بن ثابت و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص و عامر بن فهیره و عبدالله بن رواحه و عبدالله بن سعد بن ابی السّرح و ابی بن کعب و عبدالله بن الأرقم و ثابت بن قیس و حنظله بن الرّبیع و شرحبیل بن حسنہ و علاء الحضرمی و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و معیقّب بن ابی فاطمه الدّوسی و حذیفه بن یمان و حویطب بن عبدالعزیز العامری، و از جمله آنان که بیشتر ملازم رسول خدا ﷺ بودند و کتابت می‌کردند یکی زید بن ثابت و دیگری علی بن ابی طالب علیه السلام بود. البته بعداً کاتبان و قاریان و حافظان قرآن در میان اصحاب و تابعین به قدری زیاد شدند که مساجد اسلامی

شب و روز پر بود از متعلّم و معلّم و استاد و شاگرد و نویسنده و گوینده قرآن و مانند ربیع بن خثیم چهارصد شاگرد قاری قرآن داشت چنانکه اکثر مورّخین و محدّثین نوشته‌اند.

۴- به نوشتن قرآن اهمّیت می‌دادند

از تاریخ و روایات معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ و اصحاب او و همچنین تابعین بعدی به نوشتن قرآن اهمّیت بسیار و فوق‌العاده می‌دادند و هر وقت آیه و یا سوره‌ای نازل می‌شد، فوری می‌نوشتند چنانکه در خبر آمده که چون «**الایستوی القاعدون**» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود به زید بن ثابت بگوئید بیاید و کاغذ و دوات بیاورد، پس به او فرمود بنویس. رسول خدا ﷺ و اصحاب او از اوّل بعثت در این کار سعی داشتند چنانکه در اخبار آمده که عمر بن خطاب در اوائل بعثت رسول خدا ﷺ چون شنید خواهرش مسلمان شده به حالت غضب به خانه او وارد شد، دید گوشه‌ای از خانه صفحه‌ایست و در آن از آیات قرآن سوره حدید نوشته شده، و صفحه دیگری دید که در آن سوره طه نوشته شده. معلوم می‌شود در این کار جدّیت داشتند. و حتّی کاتبان وحی و قاریان به این کار افتخار می‌کردند. هر کس کاغذ داشت در کاغذ و هر کس نداشت در کتف گوسفند و یا پوست آهو و یا برگ و یا سنگ صاف می‌نوشت. از آیه ۷ سوره انعام:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ﴾ [انعام: ۷].

معلوم می‌شود کاغذ در دسترس ایشان بوده، چون قِرطاس به معنی کاغذ است و همچنین از آیه ۹۱ همان سوره که فرموده:

﴿تَجْعَلُونَهُ قَرَارًا يَسْتُبْدُونَهَا وَتَخْفُونَ كَثِيرًا﴾ [الأنعام: ۹۱].

به هر حال آنقدر به کتابت و حفظ قرآن اهمّیت می‌دادند تا آنجا که آقای خوئی در ص ۱۶۹ تفسیر "البیان" می‌نویسد که؛ زنان مسلمة مهریه خود را تعلیم و تعلّم سوره قرآن قرار می‌دادند. و معلمین صدر اسلام مواظب بودند که قرآنهای خود را مطابق قرآنی که به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود بنویسند، پس اگر قرآن عرضه شده در کلمه‌ای تاء مستطیل داشت آنها مواظبت می‌کردند که مستطیل نوشته شود و اگر تاء مُدَوّر بود مواظبت می‌کردند مدوّر نوشته شود. و مثلاً اگر بعد از واو جمع هر جا الف بود همه الف می‌گذاشتند. و بعد از واو مفرد الف نمی‌گذاشتند مگر جایی که قرآن اصحاب اوّلیه، الف داشته باشد، آنجا را مواظب بودند که الف داشته باشد. چنان سعی و کوشش در ضبط کَمِیت

و کیفیت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواظبت نشده. چون حق تعالی وعده فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. و او خواست که چنین مواظبتی از قرآن به عمل آید، ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان مذهبی که می‌گویند این قرآن‌ها اهمیت ندارد، زیرا کاغذ و مرکب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است. اینان ندانسته‌اند که خود رسول خدا ﷺ تابع همین قرآن‌های کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند، خدا به او فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾

[الأعراف: ۱۷۰].

و خود رسول باید به همین قرآن ایمان آورد تا مصداق يؤمنون بالكتاب باشد. و کتاب الهی عبارتست از همین قرآن‌ها که روی کاغذها نوشته شده. همین گوینده که توهین به قرآن می‌کند و می‌گوید کاغذ و مرکب است برود در دادگستری حضور دادستان و بگوید این کتاب قانون را دور بیندازید، زیرا کاغذ و مرکب است او را زنجیری و زندانی خواهند کرد، و به او می‌فهمانند که هر قانونی در کاغذ و صفحات کتابست، نه در جای دیگر. حال ببینید چه قدر نادانست آن گوینده دشمن علی‌السلام که مدعی دوستی اوست و می‌گوید در جنگ صفین چون معاویه قرآن‌ها را سرنیزه کرد، علی‌السلام فرمود: نعوذ بالله این قرآن‌ها کاغذ و مرکب است! دروغ به این بزرگی را به آن امام نسبت می‌دهند، درحالی‌که تمام مورّخین نوشته‌اند حتی در نهج‌البلاغه موجود است که آن امام علی‌السلام فرمود ما سزاوارتریم که به دعوت به قرآن لُبیک بگوییم و اجابت کنیم. و تمام فقها و ائمه‌السلام فرموده‌اند که هرکس به همین قرآن‌های معمول در کاغذ و مرکب توهین کند، کافر و مرتد است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آن حضرت چنین توهین کرده باشد، بلکه حضرت فرمود: «نحن أحقّ بمتابعة القرآن» و ما از این دعوت به قرآن سربیش نیستیم. علی‌السلام چنین می‌گوید، ولی مدعیان دوستی او که دشمن اسلام و قرآنند چنان نسبت‌ها به او بسته‌اند. و ما آن حضرت را از این تهمت‌ها پاک خواهیم کرد. در ذیل عنوان «قرآن از نظر علی‌السلام».

۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا ﷺ عرضه کردند

بسیاری از مورّخین و محدّثین از آن جمله ابو عبیده در کتاب "القراءات" و ابو عبد الله زنجانی در "تاریخ القرآن" و مجلسی در ص ۷۷، ج ۹۲ "بحار" جدید و سیوطی در کتاب "اتقان" و محمد بن اسحق در "فهرست" خود و بخاری در صحیح خود نوشته‌اند که در زمان رسول خدا ﷺ بعضی از

اصحاب او قرآن را در حضور او جمع کرده و به آن حضرت عرضه می‌داشتند، از آن جمله علی بن ابیطالب علیه السلام و سعد بن عبید بن النعمان و ابوالدرداء و معاذ بن جبل و ابوزید ثابت بن زید و ابی بن کعب و عبید بن معاویه و زید بن ثابت.

بخاری در یکجا روایت کرده از قتاده که گفت سؤال کردم از انس بن مالک خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در زمان پیغمبر چه کسی جمع کرد قرآن را؟ او چهار نفر را نام برد که همه از انصار بودند: ۱- ابی بن کعب، ۲- معاذ بن جبل، ۳- زید بن ثابت، ۴- ابو زید. و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع‌کنندگان قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوالدرداء بود و در کتاب "اتقان" سیوطی روایت کرده که جامعین قرآن عده‌ای بودند و پنج نفر را نام برده: معاذ و عباد بن الصامت و ابی بن کعب و ابوالدرداء و ابو ایوب انصاری. و جای دیگر یکی از جمع‌کنندگان قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان شمرده و دیگر تمیم‌داری را نام برده. بیهقی و ابی داود و شعبی شش نفر را نام برده‌اند و اضافه بر کسانی که ذکر شد مجمع بن جاریه را شمرده. و خوارزمی در کتاب مناقب خود روایت کرده و دو نفر را نام برده که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را جمع کردند: علی بن ابیطالب علیه السلام و ابی بن کعب.

به هر حال از مجموع اخبار و روایات مسلم می‌شود که عده‌ای در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نویسنده و جمع‌کننده قرآن بودند در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضور هزاران نفر اصحاب او. و همان قرآن‌ها به-توسط رونویس به تدریج زیاد شد که در خانه هر یک از مسلمین چه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و چه تابعین، یک قرآن یا بیشتر موجود بوده، تا بجائیکه یک نفری مانند ربیع بن خثیم چهار صد نفر شاگرد قاری قرآن داشت، و او بود که از طرف حضرت امیر علیه السلام مأمور سرحد قزوین شد. و آن قدر نسخه‌های قرآن در عصر صحابه و تابعین زیاد شده بود که در دسترس تمام مسلمین بود و به همین صورت نسخه‌ها رو به ازدیاد بود، و مسلمین از پدران خویش گرفتند و به فرزندان خود رسانیدند تا زمان ما که میلیون‌ها قرآن نوشته و یا به چاپ رسیده و نشر شده و تمام مسلمین سابقین و لاحقین راویان و ناقلان و کاتبان این قرآن بوده‌اند، از زمان ما تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به تواتر رسیده، و هیچ کتابی این چنین تواتری به خود ندیده. متأسفانه مسلمین که باید تواتر قرآن را بدانند و متوجه باشند که قرآن سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است، در عین بی‌خبری مانده و متوجه نشده‌اند تا جائی که بعضی از ایشان خیال کرده‌اند این قرآن نوشته یکی از اصحاب و راوی آن عثمان می‌باشد، غافل از آنکه عثمان مردم را به قرائت واحد دعوت کرد، آن هم قرآنی که بین اصحاب رسول مشهور بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه شده بود، و این عمل مورد قبول اصحاب رسول صلی الله علیه و آله با تأیید علی بن ابیطالب علیه السلام بود نه اینکه عثمان قرآن خود را که مدّون کرده به زور بر سایرین تحمیل کرده باشد! خیر چنین نبوده، چون پس از

رسول خدا ﷺ در کیفیت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلاً یکی ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ و دیگری ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ می‌خواند یکی ﴿يُظْهَرْنَ﴾ به تخفیف و دیگری ﴿يُظْهَرْنَ﴾ به تشدید طاء قرائت می‌نمود. خلیفه سوم که آنروز زمامدار مسلمین بود اصحاب رسول خدا ﷺ را خواست برای رفع اختلاف چنانکه ذیلاً بیان می‌شود:

۶- عثمان به رأی اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد

آقای خوئی در کتاب "البیان" ص ۱۷۱ و ابو عبدالله زنجانی در "تاریخ القرآن" ص ۶۵ و سیوطی در "اتقان" و صاحب کتاب فهرست در "الفهرست" و بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته‌اند که پس از رسول خدا ﷺ اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آن‌هم در صدر اسلام زیاد موجب تشّت و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدّت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مآل اندیش به فکر رفع اختلاف افتادند، کار به جایی رسید که معلّمین قرآن با شاگردان خود به نزاع و مشاجره پرداختند و قرّاء و حافظان قرآن در شام و یمن و عراق و آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند و به واسطه مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات، این اختلاف زیادتر می‌شد به طوری که باعث تأثر یک نفر مسلمان فهمیده می‌شد. در این هنگام حذیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با اهل شام در فتح ارمنیه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف و جدال قرّاء را دیده بود، چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قرّاء را اعلام و اظهار وحشت کرد، و فریاد زد ای خلیفه رسول، اُمّت اسلامی را دریاب، پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان فرستاد نزد حفصه و قرّانی که نزد او بود خواست، سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آن جمله بود: زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث. و پس از آن امر کرد که قرآن را چند نسخه موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیت نوشتن یک کلمه اختلاف کردید آن طوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده، و خود عثمان نیز نظارت می‌کرد و سایر اصحاب رسول خدا ﷺ را نیز خواست و گفت آنچه نوشته می‌شود نظارت کنید و آن قرائتی که محلّ اتفاق و مشهور بین اصحاب و محقق باشد که همان "ما أنزل الله" می‌باشد درج کنید. تا اینکه چهار نسخه قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند، و طبق همان قرائتی که به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود تهیه کردند. و سپس یک نسخه به بصره و یکی به کوفه و یکی به شام فرستادند

و یکی را در مدینه گذاشتند و مقرر شد که هرکس در هر شهری قرائت و استنساخ می‌کند، باید مطابق همان نُسخ باشد که دیگر اختلافی بین مسلمین نباشد. در "تاریخ القرآن" زنجانی می‌نویسد نسخه‌ای - که به شام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد دمشق باقی بود و بعداً به لنینگراد و سپس به جای دیگر نقل شد.

۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی رضی الله عنه انجام داد

چنانکه در "تاریخ القرآن" زنجانی ص ۶۸ مسطور شده و ابن طائوس در کتاب "سعد السعد" و سیوطی در "الاتقان" و شهرستانی در مقدمه تفسیر خود نوشته‌اند: عثمان به رأی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و به تأیید او و به اشاره او قرآن‌ها را جمع و نسخه‌های متحده‌ای مانند یکدیگر نمود. کتب مذکوره روایت کرده‌اند از سدید بن علقمه که گفت شنیدم علی بن ابیطالب رضی الله عنه در خطابه و خطبه خود می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ أَلَلَهُ أَلَلَهُ إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي أَمْرِ عَثْمَانَ وَقَوْلَكُمْ حَرَّاقُ الْمَصَاحِفِ فَوَاللَّهِ مَا حَرَّقَهَا إِلَّا مِنْ مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، جَمَعْنَا وَقَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقِرَاءَةِ الَّتِي اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا: يَلْقَى الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَيَقُولُ قِرَائَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَائَتِكَ وَهَذَا يَجُزُّ إِلَيَّ الْكُفْرُ. فَقُلْنَا: مَا الرَّأْيُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَجْمَعَ النَّاسَ عَلَى مَصْحَفٍ وَاحِدٍ فَإِنَّكُمْ إِنْ اخْتَلَفْتُمْ الْيَوْمَ كَانَ مِنْ بَعْدِكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا. فَقُلْنَا: نَعَمْ مَا رَأَيْتَ. فَأَرْسَلَ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَقَالَ: يَكْتُبُ أَحَدُكُمَا وَيَمْلَأُ الْآخَرُ، فَلَمْ يَخْتَلِفَا فِي شَيْءٍ إِلَّا فِي حَرْفٍ وَاحِدٍ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا «التَّابُوتُ» وَقَالَ الْآخَرُ «التَّابُوتَةُ» وَاخْتَارَ قِرَاءَةَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ لِأَنَّهُ كَتَبَ الْوَحْيَ». یعنی فرمود ای مردم خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده‌روی در امر عثمان و بدگویی به او خودداری کنید و از گفتن سوزاننده مصاحف به او خودداری نمائید، زیرا به خدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر پس از اشاره گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. عثمان ما را جمع کرد و به ما گفت چه می‌گویید در این قرائت که مردم در آن اختلاف کرده‌اند، این مرد آن مرد را ملاقات می‌کند و می‌گوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و این کار منجر به کفر می‌شود؟ پس ما گفتیم رأی خود را بگو. گفت می‌خواهم مردم را جمع کنم و متحد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد، زیرا گر شما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید، پس از شما اختلاف شدیدتر خواهد شد؟ ما گفتیم این رأی خوبی است، همین کار را بکن. پس عثمان فرستاد و زید بن ثابت و سعید بن عاص را حاضر کرد و گفت یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند. پس این دو نفر اختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در یک حرف که در سوره بقره آیه

۲۴۸ می‌باشد، پس یکی از ایشان گفت «تابوت» به تاء مستطیل و دیگری گفت «تابوة» به تاء مستدیر. و قرائت زید بن ثابت انتخاب شد زیرا کاتب وحی بود نزد رسول خدا ﷺ (و به تاء مستطیل نوشته شد).
 بنابر آنچه ذکر شد قرآنی که فعلاً در دسترس هشتصد میلیون مسلمین است همان قرآن رسول خدا ﷺ و اصحاب او است و قرآنی است که به نظارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تصویب و تأیید او تهیه شده و آن حضرت در خطب نهج البلاغه همین قرآن معمول را حجت بر خلق و امام همه دانسته و امر به انتفاع و اتباع از آن نموده، چنانکه خواهد آمد. و اگر کم و یا زیاده شده بود بر آن حضرت واجب بود در زمان خلافت خود آنرا تصحیح و یا لااقل گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب‌تر و موجب حفظ سند شریعت و میزان حق و باطل بود. اضافه بر اینکه آن حضرت اشکالی نکرده در زمان خلافتش، بلکه در حضور مستمعین خود همین قرآن را واجب الاتباع و کافی دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید به آن رجوع کنند، چنانچه کلمات او در فصل دهم خواهد آمد. بنابراین برای احدی از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترک تمسک به قرآن. و این حجت باقیه و معجزه متواتره موجود مانده بدون نقص و تحریف.

آقای خوئی در ص ۱۷۰ کتاب "البیان" می‌نویسد. نسبت دادن جمع قرآن را به خلفاء امر موهومی است که مخالف کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و اجماع اُمت و مخالف عقل می‌باشد، و اگر بگوییم جمع‌کننده قرآن ابوبکر بوده در ایام خلافتش، چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده. و شکی نیست که عثمان نیز قرآن را جمع و مدون نموده زمان خلافتش، اما نه به معنای اینکه آیات و سُور آن را به سلیقه خود جمع کرده باشد، خیر، بلکه به این معنی که مسلمین را جمع نموده بر یک قرائت مشهور متواتر بین اصحاب و از تشّت و تفرقه در قرائت جلوگیری کرده، و مسلمین را از اختلافات در قرائت بازداشته. و گفتار آقای خوئی را جمعی از بزرگان دیگر نیز نوشته‌اند.

حارث محاسبی گفته: مشهور بین مردم این است که قرآن را عثمان جمع نموده، ولی چنین نیست، و این شهرت اصلی و مدرکی ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت به طریق واحد وادار کرد و آنهم با اشاره و اختیار مهاجرین و انصار. آقای خوئی می‌نویسد عثمان مردم را وادار کرد به قرائت واحده، همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از رسول خدا ﷺ گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدی از مسلمین بر او انتقاد نکرد. اما انتقادی که بر او داشتند این بود که چرا ولایات را به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت‌المال را حیف و میل می‌کنند. و چرا بعضی از قرآنهاى مخالف قرائت مشهور را از بین برداشت. و در ص ۱۷۳ می‌نویسد: اگر قرآنی برخلاف قرآن معمولی طبق

روایات آحاد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، دلیل بر این نمی‌شود که آن قرآن کمتر و یا زیاده‌تر از این قرآن معمولی بوده، بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح مراد بوده، و ممکن است در مورد نزول نام بعضی از منافقین بوده که انتشار آنرا مصحلت ندانسته، ولذا علی علیه السلام آنرا از جامعه برکنار داشته. به اضافه روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن اخلاق او منافات داشت با اینکه اسماء منافقین را در کتاب خدا یعنی در ذیل آن ذکر کند. و سنت خدا نیز بر این جاری نشده که اسرار و نفاق بندگان را فاش کند و مسلمین را وادار کند که به یکدیگر فحش و سب و لعن کنند و به جان هم بیفتند، پس اگر اسماء منافقین در قرآن علی علیه السلام بوده در متن آن قرآن نبوده بلکه به عنوان توضیح بوده، و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است.

۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از تواریخ و روایات مسلم می‌شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن جمع و مدوّن شده به شکل کتابی، اضافه بر دلائلی که ذکر شد دلائل دیگری نیز در اینجا می‌باشد:

دلیل اول: خبر متواتری که فرق مسلمین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» و یا «كِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّتِي». یعنی من دو چیز گران را در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و هُوَ «الثَّقَلُ الْاَكْبَرُ» که آن بزرگتر است. بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله کتابی داشته و موجود بوده که در دسترس و میان اُمت گذاشته، و چنین استفاده می‌شود که قرآن به شکل کتابی بوده مدوّن، نه اینکه آیات متفرقه‌ای در احجار و برگ‌ها و سنگ‌ها و پوست‌ها باشد. و دیگر اینکه متعدّد بوده، که در دسترس همه باشد و الاّ اگر یک قرآن باشد، آنهم تحت نظر وصی خود در میان صندوقی مُقَفَّل بگذارد صدق تارکِ فیکم نمی‌کند.

دلیل دوم: آیات خود قرآن که مکرّر اطلاق کتاب بر قرآن شده و اگر به شکل کتاب مدوّن نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود، مثلاً در آیه ۱۱۹ سورة آل عمران فرموده:

﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۹].

که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدوّن بوده به شکل کتابی که خدا ایمان به تمام آنرا خواسته. و در سورة بقره آیه ۲ فرموده:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [البقرة: ۲].

و در آیه ۷ آل عمران فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ ءَايَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾
[آل عمران: ۷].

«آن خدا خدایی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکمتست و آن ام‌الکتاب و اصل کتابست، و قسمت دیگر از آن متشابهاتست».
و چنین سخنی در جایی گفته می‌شود که کتاب مدوّن مجموعی باشد دارای دو قسمت، سپس بگوید قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنانست. و مانند آنکه در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾
[النحل: ۸۹].

که به کتاب مدوّن معینی گفته می‌شود که در آن بیان هرچیزی می‌باشد، و مانند آنکه در سوره آل عمران آیه ۳ فرموده:

﴿وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ﴾ [آل عمران: ۳-۴].

چنانچه نمی‌توان گفت مقصود از تورات و انجیل کتاب مدوّنی نبوده بلکه پس از موسی و عیسی علیه السلام مدوّن شده همینطور نمی‌توان گفت کتابی مدوّن نزد محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه پس از فوت او مدوّن شده، اگرچه حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام کتابی مدوّن در زمان خودشان نازل نبوده ﴿ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ که در سوره بقره آیه ۵۳ ذکر شده نعوذ بالله غلط است. پس همانطور که نمی‌توان گفت در زمان موسی علیه السلام کتابی نبوده و پس از فوت او کتابی شده، همین‌طور نسبت به قرآن نمی‌توان چنین سخنی گفت. و اینکه خدا در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾
[الأنعام: ۳۸].

که الف و لام الکتاب اشاره به همان کتاب مدوّنی می‌باشد که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و همه چیز در آن ذکر شده، و اگر چنین نبود مردم سؤال می‌کردند: کو آن کتاب؟ و همچنین آیات دیگری که فرموده:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ﴾
[الأنعام: ۱۵۵].

و فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾
[الشوری: ۱۷].

و: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ لِنَتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ...﴾
[النساء: ۱۰۵].

و در سوره یونس آیه ۳۷ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾
[یونس: ۳۷]

که در تمام این اطلاقات و موارد مقصود مجموعه مدوئی بوده به شکل کتاب، و الا چند آیه متفرقه میزان صحت و سقم تمام مطالب دینی نمی شود. و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خدا ﷺ نبوده و بعداً به وجود آمده، یعنی پس از وفات آن حضرت به دست علی علیه السلام و یا به دست عثمان مدون شده، تمام این آیات قرآن را تکذیب کرده و چنین کسی را نمی توان مسلمان نامید. آری تفرقه و نفاق ریشه اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیت مسلمین و کتاب الهی آنان را برده و خودشان به دست خود احادیث ضد قرآنی جعل کردند و گویا خواسته اند که لطمه به اعتبار قرآن بزنند، اگرچه خدا فرموده:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...﴾
[الصف: ۸]

ملاحظه کنید دو فرقه شیعه و سنی آمدند هر یک برای اعتبار خود و کوبیدن طرف اخباری جعل کردند ضد تمام آن آیاتی که فوقاً ذکر شد و اصل مدرک اسلام و سند شریعت خود قرآن را تضعیف کردند. یکی خبری جعل کرد که پس از رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام خانه نشست و قرآن را جمع کرد و به شکل کتاب نموده، و قرآنی را که خدا برای هدایت جهانیان نازل فرموده نزد خود در صندوقی مقفل گذاشت و آنرا نزد وصی خود امام حسن علیه السلام مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآن محروم کرد. باید گفت: راوی این خبر به خدا و اسلام و قرآن عقیده نداشته زیرا علی علیه السلام در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حجت و امام دانسته و در خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه و سایر خطب خود مردم را به آن ترغیب کرده، و خود از قرآن مخفی نام نبرده به اضافه حق تعالی مکرر در قرآن فرموده: ای مسلمین قرآن به سوی شما و برای شما نازل شده مانند آیه ۱۷۴ سوره نساء:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾
[النساء: ۱۷۴]

و در سوره بقره آیه ۱۳۶ فرموده:

﴿قُولُواْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾
[البقرة: ۱۳۶]

و در آیه ۱۸۵ فرموده:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾
و در سورة زمر آیه ۴۱ فرموده:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ﴾ [الزمر: ۴۱]

باید گفت نعوذ بالله تمام این آیات دروغ است، زیرا زمان رسول خدا ﷺ کتابی نبوده، و پس از رسول خدا ﷺ هم کتابی در صندوقی مقفل شده و مردم مسلمین همه بی کتاب بودند تا علی السلام پس از مدتی آمده چنین و چنان کرده.

و از آن طرف ستیان برای بالا بردن خلفاء و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع کننده قرآن پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر بود و او بود که چنین خدمتی به جامعه مسلمین نمود و آنان را از بی کتابی نجات داد، و در بعضی از اخبار دیگرشان جامع قرآن خلیفه دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده، آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب "البیان" و "الاتقان" این اخبار را ذکر کرده اند، ولی آقای خوئی می گوید این اخبار؛ اخبار آحاد و تماماً بی اعتبار است و گویا دست دشمن اسلام در کار بوده و اینان متوجه نشده اند. آقای خوئی در ص ۱۷۱ کتاب "البیان" می گوید نسبت دادن جمع قرآن به هر یک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و عقل و اجماع مسلمین.

دلیل سوم: فصاحت و بلاغت و شیرینی و دل نشینی قرآن محرک آن بوده که اصحاب رسول ﷺ آنرا جمع کنند، عربی که اشعار و خُطَب فصیح جاهلیت را جمع می کرده، چگونه ممکن است قرآنی را که هر فصیح و بلیغی را عاجز کرده بود جمع نکند، و حال آنکه تمام عرب دلباخته آن بودند، مؤمن عرب برای ایمانش و کافر عرب برای معارضه و آوردن مثل آیاتش.

دلیل چهارم: زعامت و سلطنت رسول خدا ﷺ و میل و رغبت او به قرآن، و حفظ و نوشتن آن. اگر سلطان قومی به چیزی متمایل شد، تمام ملتش به آن رغبت پیدا می کنند، خصوصاً سلطنتی که عنوان دینی نیز داشته باشد، در این صورت مردم برای طلب دنیا و دین به قرآن راغب بودند و حافظ قرآن مانند استاد دانشگاه مقامی داشت که برای هر کس مورد رغبت است. و اگر نباشد مگر همین علل برای تدوین قرآن در زمان رسول خدا ﷺ، کافی خواهد بود.

دلیل پنجم: اجرها و ثوابها و بهره هایی که برای قرآن ذکر شده، رسول خدا ﷺ برای قرائت و حفظ و جمع و کتابت آن چقدر بیانات دارد، شیخ صدوق در "جامع الاخبار" روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «یا سلمان لیس شیء بعد تعلیم العلم أحبّ إلى الله تعالى من قراءة القرآن». و نیز

فرمود: «فضل القرآن على سائر الكلام كفضل الله على خلقه». و فرمود: «القرآن أفضل كل شيء دون الله». و فرمود: «من أعطاه الله القرآن فرأى أن أحداً أعطي شيئاً أفضل مما أعطي فقد صغر عظيماً و عظم صغيراً». و فرمود: «اقرأ القرآن و استظهِروه فإن الله تعالى لا يُعَذِّب قلباً و عى القرآن». یعنی: قرائت قرآن کنید و آنرا تکیه‌گاه خود قرار دهید زیرا خدایتعالی عذاب نمی‌کند دلی را که ظرف قرآن باشد. و فرمود: روز قیامت به قاری قرآن گفته شود «اقرأ وارقاً» یعنی: از آیات قرآن بخوان و بالا برو. زیرا درجات بهشت به مقدار شماره آیات قرآن است که به هر آیه درجه‌ای عنایت می‌شود، و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود. آقای خوئی در ص ۱۶۵ کتاب "البیان" به سند صحیح نقل کرده از عبدالله بن عمر که گفت جمع کردم قرآن را و هرشب می‌خواندم، خبر من به رسول خدا ﷺ رسید، فرمود: قرآن را ماهی یک مرتبه ختم کن. و برای اصحاب رسول خدا ﷺ جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادت‌ها بود، چنانکه کلب اسدی گوید: آنقدر صدای زمزمه و ضجّه قاریان قرآن در مسجد رسول خدا بلند بود که علی ﷺ می‌فرمود: «طوبى لهؤلاء» یعنی؛ خوشا به حال این قوم! و رسول خدا ﷺ چون کثرت ضجّه قاریان را به تلاوت قرآن دید، امر نمود که؛ صداهاى خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را به غلط نیفکنید.

دلیل ششم: اجماع اُمت بر اینکه قرآن متواتر است و اگر بگوییم قرآن پس از رسول خدا ﷺ جمع و مدوّن شده به دست دو نفر، برخلاف اجماع سخن گفته‌ایم و این باطل است. پس چنانکه ذکر شد عدّه زیادی در حضور رسول خدا ﷺ و در محضر صدها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع و مدوّن و نشر نموده‌اند، و در زمان رسول خدا ﷺ و خلفای پس از او هرکس قرآن را نوشته به نظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیرالمؤمنین ﷺ و خانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته‌اند و اکثر اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ﷺ قاریان قرآن بوده‌اند و لذا قرآن از کم و زیاد مصون مانده است، چنانچه در فصل ۱۷ بیان خواهد شد.

۹- ترتیب قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ

چنانکه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ انجام شده و از فریقین به کثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره‌ای نازل می‌شد، رسول خدا ﷺ به کاتبان وحی می‌فرمود: آنرا در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید، و فلان سوره را پس از فلان سوره

قرار دهید، مانند حدیثی که در مقدمه مجمع البیان طبرسی و سایر کتب وارد شده که رسول خدا ﷺ فرمود: به جای تورات سوره‌های طولانی که اول قرآن است به من عطا شده و به جای زبور سوره‌های مِثین یعنی سوره‌هایی که دارای صد آیه می‌باشد که در وسط قرآن است به من عطا شده، و با سوره‌های مفصل، برتری یافتیم بر سایر انبیاء، سوره‌های طولانی از بقره می‌باشد تا سوره یونس، و سوره‌های مفصل، سوره‌های کوچک است، و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن به نظر مردم واگذار شود، هزاران قرآن‌های مختلف الترتیب به اختلاف ذوق‌ها به وجود می‌آمد، و حال آنکه نیامده، پس معلوم می‌شود به نظر مردم نبوده. از خود قرآن استفاده می‌شود که زمان رسول خدا ﷺ سوره‌های قرآن معین و مرتب بوده، و لذا با کفار مبارزه کرده که اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید و فرموده: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ و در سوره نور فرموده: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا﴾ معلوم می‌شود سوره سوره بودن را نیز خدا تعیین فرموده، و نیز روایتی نقل شده در مقدمه اول تفسیر "صافی" و تفسیر "نورالتقلین" در تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: «جميع سُور القرآن مائة وأربع عشرة سورة و جميع آيات القرآن ستة آلاف آية و مائة آية و ست و ثلاثون آية».

این روایت روشن می‌کند که قرآن معمولی زمان ما، همان قرآن زمان رسول خدا ﷺ است که خود رسول ﷺ تنظیم نموده و در زیر نظر آن حضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره‌های آن ۱۱۴ و آیاتش چنانکه فرموده ۶۱۳۶ عدد بوده است. دلیل دیگر بر تنظیم سوره‌ها در زمان رسول خدا ﷺ این است که چون رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «شیتنی سورة هود» اکثر اصحاب می‌دانستند سوره هود کدام و کجای قرآن است. و چون می‌فرمود در شب قدر سوره روم و عنکبوت بخوانید و یا سوره دخان قرائت کنید اهل مدینه می‌دانستند این سوره‌ها کدام و کجای قرآن است، و نمی‌پرسیدند یا رسول الله سوره روم یعنی چه.

۱۰- قرآن از نظر علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن رسول خدا ﷺ و اصحابش می‌باشد که به تواتر به ما رسیده، اکنون مدارکی از نهج البلاغه و سایر سخنان ائمه (علیهم السلام) می‌آوریم تا برای پیروان ایشان عذری نماند و از توجه به قرآن و تعلیم و تعلم و عمل به آن کوتاهی نکنند. حضرت امیر المومنین علیه السلام صریحاً در کلمات خود همین قرآن بین اُمت را امام و حجت برای همه دانسته و مردم را امر به اتباع آن نموده، در خطبه ۱ فرموده: «و خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَاتِهِمْ لَمْ يَتْرَكُوهُمْ هَمَلًا بَغِيرَ طَرِيقٍ

واضح ولا علم قائم، کتاب ربکم فیکم: مبینا حلاله و حرامه». یعنی چون خدایتعالی رسول خود را از دنیا برد، گذاشت در میان شما آنچه پیغمبران در میان اُمم خود گذاشتند زیرا اُنبیا اُمم خود را مهمل و بلامتکلیف نگذاشتند بدون راه روشن و نشانه برپا، گذاشت میان شما کتاب پروردگارتان را درحالی که حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود. از این خطبه معلوم می شود که رسول خدا ﷺ قرآن را در دسترس اُمت خود گذارده و رفته نه اینکه فقط به وصی خود سپرده باشد.

در خطبه ۲ فرموده: «أرسله بالدين المشهور والعلم المأثور والكتاب المسطور والتور الساطع والضياء اللامع والأمر الصادع ازاحة للشبهات واحتجاجاً بالبينات وتحذيراً بالآيات». یعنی خدا فرستاده رسول خود را به دین مشهور و نشانه مأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی نورافشان و امر آشکار برای برطرف کردن شبهات و حجت آوردن به آیات روشن و حذر دادن به واسطه آیات (یعنی قرآن که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده).

در خطبه ۱۸ فرموده: «والله سبحانه يقول: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وفيه تبيان كل شيء وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً وأنه لا اختلاف فيه فقال: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾». و إن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق لا تنفى عجائبه ولا تنقضى غرائبه ولا تكشف الظلمات إلا به». یعنی خدای سبحانه می فرماید ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را و در این کتاب بیان هر چیز است و ذکر نمود که این کتاب بعضی از آن بعض دیگر را تصدیق می کند و اختلافی در آن نیست، پس خدای سبحانه فرمود و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری پیدا می کردند و به تحقیق قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. عجائب آن از بین نمی رود و مطالب بلند آن تمام نمی شود تاریکیها جز با آن برطرف نمی شود.

در خطبه ۸۳ فرموده: «وكفى بالكتاب حجيجه وخصيما»، یعنی این قرآن برای حجت و بحث در مقابل دشمن کافی است.

در خطبه ۸۶ فرموده: «و أنزل عليكم الكتاب تبينا لكل شيء وعمر فيكم نبه أزمانا حتى أكمل له ولكم فيما أنزل من كتابه دينه». یعنی: خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان کننده هر چیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد، تا برای او و شما در کتابی که نازل نمود دین خود را کامل نمود.

در خطبه ۹۱ فرموده: «فما ذلك القرآن عليه من صفة فاتم به». یعنی آنچه را که قرآن تورا راهنمایی کرده از صفت حقتعالی به آن اقتدا کن و او را امام قرار ده.

در خطبه ۱۱۰ فرموده: «و تعلموا القرآن فإنه أحسن الحديث وتفقهوا فيه، فإنه ربيع القلوب واستشفوا بنوره فإنه شفاء الصدور وأحسنوا تلاوته فإنه أنفع القصص». یعنی قرآن را فرا گیرید زیرا

قرآن نیکوترین حدیث است و در قرآن فقیه شوید، زیرا قرآن زنده‌کننده دلها است و به نور قرآن شفا جوید زیرا شفاء سینه‌ها است و آنرا نیکو تلاوت کنید که نافع‌ترین قصه‌ها است.

در خطبه ۱۲۷ فرموده: «فإنما حُکم الحُکمان لیحیا ما أحیا القرآن ویمیتا ما أُمات القرآن وإحیاؤه الاجتماع علیه وإماتته الافتراق عنه». یعنی همانا دو نفر حاکم شدند (در صفین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن می‌رانیده بمیرانند، و احیاء قرآن اجتماع بر آن است و میرانیدن قرآن جدا شدن از آن است،

در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند، معلوم می‌شود قرآن در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد.

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «وكتاب الله بين أظهركم ناطق لایعیا لسانه وبیت لانهتم أركانہ وعزُّ لانهتم أَعوانه». یعنی: کتاب خدا بین شما است (نه اینکه در صندوقی مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که خراب نمی‌گردد، و عزّتی است که یارانش شکست نمی‌خورند. (در این خطبه صریحاً همان قرآنی که بین مردم بود را توصیف می‌کند).

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «كتاب الله تبصرون به وتنطقون به وتسمعون به وينطق بعضه ببعض ويشهد بعضه على بعض ولايختلف في الله ولايخالف بصاحبه عن الله». یعنی: کتاب خدا قرآن را می‌بینید و به آن تکلم می‌کنید و به آن می‌شنوید و این کتاب بعضی از آن به بعض دیگر گواه است، در شناساندن خدا و راه او اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند.

در خطبه ۱۳۸ فرموده: «يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأي على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأي». یعنی مرد عاقل دین‌دار، میل خود را بر هدایت می‌گرداند وقتی که مردم به هوی می‌روند، و رأی خود را بر قرآن برمی‌گردانند، یعنی رأی خود را تابع قرآن می‌کند وقتی که دیگران قرآن را بر رأی خود برمی‌گردانند.

در خطبه ۱۵۶ فرموده: «و عليكم بكتاب الله فإنه الحبل المتين والتور المبين والشفاء النافع والزّي النافع والعصمة للمتمسك والتّجاة للمتعلّق لايعوجّ فيقام ولايزيغ فيستعتب ولاتخلقه كثرة الرّدّ ولولوج السّمع من قال به صدق ومن عمل به سبق». یعنی: بر شما باد به کتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمانی است محکم، و نوری است روشن، و شفائی است نافع، از عطش سیراب می‌کند، برای چنگ‌زنده دستگیری است، و نجاتی است برای دست‌آویز، کج نشود تا آن را راست کنند، و منحرف نکند تا مورد عتاب گردد، به شنیدن کهنه نشود، کسی که بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد، و کسی که به آن عمل کند پیشی گرفته است.

در خطبه ۱۵۸ فرمود: «فجاءهم بتصديق الذي بين يديه والتور المقتدى به؛ ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق ولكن أخبركم عنه: ألا إن فيه علم ما يأتي والحديث عن الماضي ودواء دأئكم ونظم ما بينكم». یعنی پس از زمان فترت، خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدیق کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد، آن قرآن است، از او سخن بخواهید و او هرگز به زبان سخن نگوید، آگاه باشید در اوست علم آنچه بیاید و خبر از آنچه گذشته است، در اوست دواء درد شما و نظم بی‌سروسامانی شما. مؤلف گوید خدایتعالی نامه اعمال و کتب آسمانی را ناطق خوانده، درسوره جاثیه آیه ۲۹ فرموده:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾

[الجاثية: ۲۹].

پس ممکن است به کتابی که مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن، و حضرت امیر علیه السلام قرآن را ناطق خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱ و خطبه ۱۳۱، و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد به اعتباری آنرا صامت خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱.

در خطبه ۱۷۶ فرموده: «واعلموا أنّ هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش والهادي الذي لا يضلّ والمحدث الذي لا يكذب، وما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زيادة في هدى ونقصان من عمى، واعلموا أنّه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة ولا لأحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من أدوائكم واستعينوا به على لأوائكم فإنّ فيه شفاء من أكبر الداء وهو الكفر والتفاق والغنى والضلّال، فاسئلوا الله به وتوجهوا إليه بحبه ولا تسئلوا به خلقه إنّّه ماتوجه العباد إلى الله بمثله، واعلموا أنّه شافع ومشفع وقائل ومصدق وأنّه من شفّع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه ومن محل به القرآن يوم القيامة صدّق عليه فإنّه ينادى مناد يوم القيامة ألا إنّ كل حارث مبتلى في حرثه وعاقبة عمله، غير حرثة القرآن، فكونوا من حرثه وأتباعه واستدلّوه على ربّكم، واستنصحوه على أنفسكم واتّهموا عليه آرائكم واستغشوا فيه أهوائكم». یعنی: بدانید که این قرآن همان نصیحت‌گویی است که گول نمی‌زند و رهنمائی است که گمراه نمی‌کند، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید، و کسی با آن ننشست مگر اینکه پس از کنار آن، به زیاده و یا نقصان برخاست، زیادتى در هدایت، و نقصان از کوری، و بدانید که برای احدی پس از قرآن و آشنائی با آن، احتیاجی و کمبودی نمی‌ماند (یعنی به هیچ کتابی محتاج نخواهد بود) و برای احدی پیش از قرآن بی‌نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود)، از قرآن شفا بجوئید برای دردهای خود، و بر سختی‌ها، به آن یاری جوئید، زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است. و به برکت قرآن از خدا درخواست کنید (یا به دستور او و با دوستی قرآن و یاری او به سوی خدا توجه کنید)، و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید، زیرا بندگان توجّه نکرده‌اند به سوی

خدا به دستور چیزی مانند قرآن، بدانید که این قرآن شافعی است مورد قبول و گوینده‌ای است مورد تصدیق، و محققاً هر که را قرآن شفاعت کند پذیرفته شود، و کسی که قرآن علیه او بگوید تصدیق گردد، محققاً روز قیامت منادی ندا کند که آگاه باشید هر زارعی مبتلا به زراعت و عاقبت عمل خود می‌باشد جز آنانکه در دل خود بذر قرآن کاشته باشند، از حافظان و پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقائد خود را مَتَّهَم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء خود را در قرآن تصفیة کنید.

در خطبة ۱۷۶ نیز فرموده: «و إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظِ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رِبْعُ الْقَلْبِ، وَيُنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ». یعنی: خدای سبحانه به احدی پند نداده به مانند این قرآن، زیرا قرآن ریسمان محکم خدا، و سبب و وسیله امن آور اوست، و در آن زندگی دلها و چشمه‌های دانش است، و برای دل جز قرآن جلانی نیست.

و در صدر همین خطبه فرموده: «إِنْتَفَعُوا بَبَيَانِ اللَّهِ وَاتَّعَظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيَّةِ وَأَخَذَ عَلَيْكُمْ الْحِجَّةَ». یعنی: به بیان خدا بهره برید و نصایح خدا را بگیرید و پندهای خدا را بپذیرید، زیرا خدا راه عذر را بر شما بسته و بر شما حجت گرفته. (و اگر این قرآن میان مردم صحیح نبود چگونه آنرا حجت خوانده و فرموده از آن بهره برید).

و در خطبة ۱۸۳ فرمود: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِثْقَاهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمَّ نَوْرَهُ، وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ وَقَبَضَ نَبِيَّهُ وَقَدْ فَرَّغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ، فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمُ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفِ عَنْكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتْرَكْ شَيْئًا رَضِيهِ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْمًا بَادِيًا وَآيَةً مُحْكَمَةً تَزَجِرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ. وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بَشِيءٌ سَخَطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بَشِيءٌ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». یعنی: «پس قرآن امری است نهی کننده و ساکتی است گویا، حجت خدا است بر خلق او، بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خودشان را بر آن گرو گرفته است، نور خود را به آن تمام، و دین خود را به آن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد، درحالی که از احکام هدایت به واسطه قرآن فارغ شده بود، پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید، بدرستی که از شما پنهان نکرده چیزی از دین خود را و فروگذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و کراهت او باشد، مگر آنکه برای آن در قرآن نشانه ظاهری و آیت محکمی قرار داده، تا از آن مکروه را نهی کند و به آن مورد رضایت را بخواند، و بدانید که خدا هرگز خوشنود نشود از شما به واسطه چیزی که بر گذشتگان غضب نمود، و غضبناک نمی شود بر شما به واسطه چیزی که از گذشتگان خوشنود بوده است».

در خطبه ۱۹۸ فرموده: «ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحها، وسراجا لا يخبو توقده، وبحرا لا يدرك قعره ومنهاجا لا يضل نهجه وشعاعا لا يظلم ضوؤه، وفرقانا لا يخدم برهانه، وتبانا لا تهدم أركانه وشفاء لا تخشى أسقامه، وعزا لا تهزم أنصاره وحقا لا تخذل أعوانه، فهو معدن الإيمان وبحبوحته، وينايع العلم وبحوره، ورياض العدل وغدرانه، وأثافي الإسلام وبنياه، وأودية الحق وغيطانه وبحر لا ينزفه المستنزفون وعيون لا ينضبها الماتحون ومناهل لا يغيضها الواردون، ومنازل لا يضل نهجها المسافرون، وأعلام لا يعمى عنها السائرون، وآكام لا يجوز عنها القاصدون، جعله الله ريا لعطش العلماء، وربعا لقلوب الفقهاء، ومحاج لطرق الصالحاء، ودواء ليس بعده داء، ونورا ليس معه ظلمة، وحبلا وثيقا عروته، ومعقلا منيعا ذروته، وعزا لمن تولاّه، وسلما لمن دخله، وهدى لمن ائتم به وعذرا لمن اتحلّه، وبرهانا لمن تكلم به، وشاهدا لمن خاصم به وفلجا لمن حاج به» تا آخر.

یعنی «و سپس نازل نمود بر او کتابی را که نور است خاموش نشدنی، و چراغی است که فروغ آن محو نمی شود، و دریائی است که قعر آن ناپیداست، و راهی است که رونده آن گم نشود و پرتوی است که شعاع آن برطرف نشود، و جداکننده حق و باطلی است که برهانش سست نباشد، و بیانی است که ارکانش خراب نگردد، و شفائی است که از امراض ترس نباشد، و عزتی است که یارانش شکست نخورند، و حقی است که یاران آن منکوب نگردند، پس قرآن معدن ایمان و مرکز آن است، و چشمه های علم و دریا های آنست، و باغ های عدالت و منابع آنست، و ریشه اسلام و بنیان آن، و وادی های حق و محل آن است، دریائی است که برندگان تماشا نمی کنند و چشمه هایی که نوشندگان کمش نکنند، نهرهایی است که واردین بر آن، از آن نكاهند، و نشانه های راهی است که سیرکنندگان گم نمی آیند، و تپه هایی است که قاصدین از آن نگذرند، خدای تعالی قرار داد آنرا سیراب کننده برای تشنگی علما، و زندگی برای قلوب فقها، و راه گشاده برای صلحا، و دوائی که پس از آن دردی نباشد، و نوری که با آن ظلمتی نباشد، و ریسمانی است که رشته آن محکم، و پناهگاهی است که باروی آن بلند است، و عزتی است برای دوستانش و نردبانی است برای بالاروندگان، و امام هدایت است برای مأمومینش، و عذر است برای چنگ زندگان و برهانی است برای سخن گویانش، و شاهد پیروزی است برای بحث کنندگان و رستگاری است برای حجت آورندگان، تا آخر».

در خطبه ۱۴۵ فرموده: «فبعث الله محمدا ﷺ بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادته، ومن طاعة الشيطان إلى طاعته بقرآن قد بينه وأحكمه، فتجلى لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته وخوفهم من سطوته وإنه سيأتي عليكم من بعدى زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق ولا أظهر من الباطل ولا أكثر من الكذب على الله ورسوله وليس

عند أهل ذلك الزّمان سلعة أبور من الكتاب إذا تُلبّي حقّ تلاوته، ولا أنفق منه إذا حُرِفَ عن مواضعه، ولا فى البلاد شيء أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر، فقد نبذ الكتاب حملته وتناساه حفظته، فالكتاب يومئذ وأهله طريدان منفيان وصاحبان مصطحبان فى طريق واحد لا يؤويهما مؤو، فالكتاب وأهله فى ذلك الزّمان فى النَّاس وليسا فيهم ومعهم وليسا معهم لأنّ الصّلالة لا توافق الهدى وإن اجتمعا فاجتمع القوم على الفرقة وافترقوا عن الجماعة كأنّهم إنمّة الكتاب وليس الكتاب إمامهم فلم يبق عندهم منه إلّا اسمه ولا يعرفون إلّا خطّه وزبره».

یعنی: «پس خدا محمد ﷺ را بحق فرستاد تا اینکه بندگان را از عبادت بت‌ها به سوى عبادت خودش، و از اطاعت شیطان به طاعت خودش بکشاند به وسیله قرآنی که آن را روشن و محکم نمود. پس خدای تعالی برای بندگان در کتابش تجلّی نمود بدون آنکه او را ببینند به واسطه آنچه در کتابش از قدرت خود نشان داد و از سطوت خود ترسانید. و محققاً پس از من زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی از حقّ مخفی تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست، و چیزی از دروغ بر خدا و رسول ﷺ بیشتر نباشد، و متاعی نزد اهل آن زمان بی ارزش تر از قرآن نخواهد بود هرگاه چنانچه باید خوانده شود، و چیزی با ارزش تر از قرآن نباشد هرگاه معنی آنرا از موضع خود تحریف کنند و در جوامع چیزی از کار خوب زشت تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد، پس محققاً حاملین قرآن آنرا فراموش کرده اند (یعنی مبلّغین قرآن و مراجع مسلمین به کلی از آن بی خبرند آنان که مدّعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن و اهلیش هر دو مطرود و از مردم دورند، و ایشان دور فیک هم سفر در یک راهند کسی ایشان را جا ندهد. پس قرآن و اهل آن در آن زمان میان مردمند ولی گویا نیستند زیرا گمراهی با هدایت موافق نباشند اگرچه باهم در یکجا باشند، پس مردم بر تفرقه اتّحاد کنند و تماماً به تفرقه خوش باشند، گویا ایشان امام و پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید قرآن امام باشد) پس باقی نماند از قرآن مگر نامش و نشناسند از قرآن مگر خطّ و حروفش».

ما فعلاً تا همینجا اکتفا می کنیم به کلمات آن حضرت ﷺ. خواننده عزیز ملاحظه کن مصداق این خطبه اهل زمان ما می باشند. تو اگر از مبلّغین و مراجع اسلامی هستی بیدار شو و خودت را آشنای قرآن کن. فعلاً در تمام منابر و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم قرآن است، و گویندگان نویسندگان برای حفظ خرافات ضدّ قرآنی و ایجاد نفاق اتّحاد دارند، تعجّب این است که علی ﷺ قرآن را امام همه دانسته و امام خود، ولی اینان برعکس قرآن عمل نموده، قرآن را امام خود نمی دانند، نعوذ بالله آن حضرت امام اعداء القرآن شده است!

در فصول بعد کلمات حضرت زهرا و سایر ائمّه العظامه را که در حقّ قرآن فرموده اند، ذکر خواهیم کرد و حتّی حضرت امیر العظامه در صحیفه علویه قرآن را امام خود دانسته.

۱۱- قرآن حجت کافی و معجزه باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از بی خبران فوری او را به بهانه اینکه "عمر" گفته حسینا کتاب الله، می‌کوبند و به این بهانه از سخن حق اعراض می‌کنند، در صورتیکه خدا و رسول و ائمه هدی تماماً قرآن را برای اُمت اسلامی کافی شمرده و دانسته‌اند. حال اگر "عمر" چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر "عمر" گفت من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند. به هر حال ما در اینجا کلمات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را می‌آوریم برای اتمام حجت:

۱- خدا در بسیاری از آیات قرآن را کافی، و هدایت را منحصر به آن دانسته و چیز دیگری را هادی مردم قرار نداده. در سورة انعام آیه ۷۱ و سورة بقره آیه ۱۲۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الَّذِي هُوَ أَلْهَدَىٰ﴾ [البقرة: ۱۲۰، الأنعام: ۷۱].

«بگو محققاً هدایت خدا فقط هدایت است».

در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است، و در آیه ۵۶ سورة قصص به رسول خود فرموده:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶].

«محققاً تو هر کسی را که بخواهی هدایت نمی‌کنی و لیکن خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد».

و خدا هدایت خود را در قرآن قرار داده، در سورة اسراء آیه ۹ فرموده:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي﴾ [الإسراء: ۹].

و در آیه ۲۷۲ سورة بقره فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

«هدایت مردم بر عهده تو نیست».

و در سورة روم آیه ۵۳ فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ﴾ [الروم: ۵۳].

«تو هدایت‌کننده گمراهان از ضلالت نبوده‌ای».

پس جائیکه پیغمبر ﷺ هادی نباشد آیا ممکن است امام یا کس دیگر را هادی بدانیم؟! و اگر در

بعضی از آیات پیغمبر ﷺ را هادی دانسته، فرموده تو به وسیله قرآن هدایت می‌کنی و وسیله هدایت خود تو و دیگران قرآنست، مانند آیه ۵۲ سورة شوری:

﴿مَا أَلْكَتُبُ وَلَا الْإِيمَنُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾

[الشوری: ۵۲].

«تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ما قرآن را نوری قرار دادیم که به سبب آن هر کس از بندگان را که بخواهیم هدایت کنیم».

و لذا حضرت امیر علیه السلام در خطب خود تذکر داده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله قرآن هدایت می کرده، یعنی عربی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را قبول نداشتند به واسطه قرآن هدایت می شدند و به او ایمان می آوردند، چنانکه در خطبه ۲ و خطبه ۸۶ و خطبه ۱۴۷ تذکر داده که: **فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ ... بقرآن قد بینه** - به فصل سابق مراجعه شود - خدایتعالی در بسیاری از آیات تذکر داده که هدایت او و هادی بودن رسول او به سبب قرآن است مانند آیه ۱۵ و ۱۶ سورة مائده که می فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ۝ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ﴾

[المائدة: ۱۵-۱۶].

«برای شما از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمد که خدا به وسیله آن هدایت می کند».

و حتی قرآن را هادی برای خود محمد صلی الله علیه و آله قرار داده. در سورة سبا آیه ۵۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي﴾

[سبا: ۵۰].

«بگو اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم، و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پروردگارم وحی می کند».

حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و اوصیا یقیناً کافی نخواهد بود، سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود.

عجب این است که عده ای در زمان ما دم از اسلام می زنند، و کتاب خدا را کافی نمی دانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی می دانند، کتاب کلینی که صدها خرافات و ضدّ و نقیض و مطالب باطله دارد کافی می دانند! و به دروغ جعل کردند که: «**الكافي كاف لشيعةنا**». به هر حال این سخنان در جایی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد، ولی خدا صریحاً کتاب خود را کافی و کامل دانسته، در سورة عنکبوت آیه ۵۱ فرموده:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾

[عنکبوت: ۵۱].

«آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود».

پس خدا بدون قید و به طور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته اند کتاب خدا از جهت معجزه بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می خواستند نازل شده؟ جواب این

است که: اولاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص آیه نمی‌شود. ثانیاً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه‌بودن کافی است پس چرا صدها معجزه برای رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اید؟! آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است به قول خود عمل نکرده، و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده، و یا می‌گوئید معجزات منقوله دروغ است. ثالثاً؛ کتابی که از جهت اعجاز کافی بوده خود می‌گوید من هدایت‌م و برای هر چیز و هر کس بیانم، چنانکه در سورة انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]

و در سورة نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹]

«ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هر چیزی بیان است».

البته برای هر چیزی از امور دینی و قانونی. حال ما می‌پرسیم بیان هر چیزی شده برای که و برای چه کسانی؟ قرآن جواب داده که؛ بیان برای همه مردم. از آن جمله در سورة آل عمران آیه ۱۳۸ فرموده:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۸]

پس اگر کسی قرآن را بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآن را تکذیب کرده و به خدا ایمان نیاورده. ازملت خود می‌پرسیم آیا از عقل و دیانت است که کسی قرآن را که رسول خدا ﷺ و امام علی علیه السلام و همه مسلمین باید از آن پیروی کنند، کافی نداند، ولی کتاب یک نفر آخوند را کافی بداند، آیا این از انصاف و عدالت و وجدان است؟! یعنی بگوئیم ملت اسلام و خود رسول خدا ﷺ کتاب کفایت‌کننده نداشت تا پس از سیصد سال محمّد بن یعقوب از کلین آمد و کتاب کافی کفایت‌کننده را آورد، مسلمانی که چنین می‌گوید لابدّ محمّد بن یعقوب را از محمّد بن عبدالله ﷺ افضل و برتر می‌داند، حال باید دید این مسلمان تابع کیست، اگر پیرو خدا و رسول خدا ﷺ و ائمّه هدی است، ایشان همه قرآن را کافی دانسته‌اند. اما خدا که کتاب و آیات مربوط به آن ذکر شد.

و اما رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخبار وارده فرموده قرآن امام همه و حجت کافیه برای همه می‌باشد، در جلد ۹۲ بحار جدید ص ۱۷ فرموده: «إِذَا التَّبَسُّطُ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، مَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَهُوَ الدَّلِيلُ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ». یعنی: «هرگاه فتنه‌های دینی راه را مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد به قرآن، هر کس آنرا امام و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می‌برد و قرآن راهنمایی است برای بهترین راه». و در ص ۱۹ همان جلد و در وسائل الشیعه باب اوّل قرائة القرآن روایت کرده‌اند از رسول خدا ﷺ که

فرموده: «القرآن غني لا غنى دونه ولا فقر بعده و نجاه لمن تبعه». یعنی: «قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست و برای پیروان خود نجاتست». و در ص ۱۳ همان جلد رسول خدا ﷺ فرموده: «من أعطاه الله القرآن فرأى أنَّ أحدا أعطى شيئا أفضل ممَّا أعطى فقد صغر عظيما و عظم صغيرا». و در ص ۱۴ همان جلد روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «من طلب الهدى من غير القرآن أضله الله». یعنی: «هر کس هدایت را در غیر قرآن طلب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد».

و اما علی بن ابیطالب علیه السلام که کلمات او در فصل سابق ذکر شد، و در خطبه ۸۳ و خطبه ۱۵۹ و سایر خطب قرآن را هم امام و هم حجت و کافی دانسته و همچنین در خطبه ۸۶ فرموده: «فألقي إليكم المَعذرة، واتخذ عليكم الحجة». یعنی: «پس خدا با قرآن جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجت را بر شما تمام کرد» و در خطبه ۱۶۱ فرموده: «أرسله بحجة كافية». یعنی: خداوند رسول خود را با حجت کافی که قرآن است فرستاد، و در خطبه ۹۰ فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِينَا مُحَمَّدٍ ﷺ حَجَّتُهُ»، و در جلد ۹۲ بحار ص ۲۶ در خطبه خود فرمود: «فجعل في أتباعه كل خير يرجي، شرع فيه الدين إعدارا أمر نفسه وحجة على خلقه». یعنی: «خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد، و در قرآن دین را تشریع کرد برای آنکه عذر را تمام و حجت را بر خلق برساند».

و اما حضرت زهرا علیها السلام در خطبه خود که در ج ۹۲ بحار ص ۱۳ ذکر شده فرمود: «كتاب الله بينة بصائرهما وآي منكشفة سرائرها وبرهان متجلية ظواهره مديم للبرية استماعه وقائد إلى الرضوان أتباعه ومؤديا إلى النجاة أشياعه فيه تبيان حجج الله المنيرة وجمله الكافية». یعنی: «کتاب خدا روشن است دلایل آن، و آیاتی است که رازهای آن آشکار است و برهانی است که ظواهر آن هویدا است، مردم باید همواره آنرا استماع کنند، و پیروی از آن به سوی خوشنودی خدا می‌کشاند و پیروانش را به نجات می‌رساند، در آنست بیان حجت‌های نورانی و جملات کفایت‌کننده».

و اما امام باقر و صادق و سایر ائمه علیهم السلام؛ وسائل الشیعه در باب اول از ابواب قرائه القرآن از امام باقر علیهم السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی در محکمه عدل الهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا «منهم من ضيعني واستخف بحقي وكذبني وأنا حجتك على خلقك». یعنی: خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و به حق من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجت تو بر بندگانت بودم.

در همان باب روایت کرده از امام صادق علیهم السلام که فرموده: «يدعى ابن آدم للحساب فيتقدم القرآن أمامه في أحسن صورة فيقول: يا رب أنا القرآن وهذا عبدك المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتي».

یعنی روز قیامت دعوت می‌شود فرزند آدم برای حساب، پس قرآن جلو او می‌آید در بهترین صورتی، سپس می‌گوید پروردگارا منم قرآن و این بنده مؤمن تو است که خود را به واسطه تلاوت من به رنج افکنده. و در باب سوّم روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «فعلیکم بالقرآن من جعله امامه فاده إلى الجنة». یعنی: بر شما باد به قرآن، هرکس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد. و ج ۹۲ بحار ص ۱۴ روایت کرده از امام رضا علیه السلام که: «ذكر الرضا علیه السلام یوما القرآن، فعظم الحجة فيه والآية المعجزة فی نظمه فقال: هو جبل الله المتین وعروته الوثقی وطريقته المثلی المؤدی إلى الجنة والمُنجی من النار لا یخلق من الأزمنة لأنه لم یجعل لزمان دون زمان بل جُعلَ دلیل البرهان والحجة على کل إنسان». یعنی: روزی امام رضا علیه السلام یاد قرآن نمود و حجت در آن و نشانه اعجازی که درنظم آنست بزرگ شمرد و فرمود: قرآن ریسمانی است متین، و دست‌آویز محکم به سوی خدا است و بهترین راه. او است که به سوی بهشت می‌برد و از آتش دوزخ نجات می‌دهد، به گذشت زمانها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان و آن زمان نیامده، بلکه قرآن برای هرانسانی دلیل و برهان و حجت قرار داده شده.

۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

درکلمات و خطبات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه علیهم السلام در فصل سابق ذکر شد که قرآن برای همه حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام امام و مقتدا و هدایت است. اکنون در اینجا نیز دلائل و کلماتی ذکر می‌شود:

در قرآن سوره هود آیه ۱۷، تورات و قرآن را امام نامیده و فرموده:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ [هود: ۱۷].

«آیا آنکه بر دلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی به او نازل شده باشد) و به اضافه در پیروی قرآن شاهدی از خود داشته باشد و از پیش کتاب موسی یعنی تورات امام و رحمت بود». خدا در اینجا تورات را امام و رحمت خوانده، جایی که تورات امام و رحمت باشد، به طریق اولی قرآن امام و رحمت است. خدایتعالی مکرّر به رسول خود فرموده:

﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [الأنعام: ۱۰۶].

و در سوره احزاب آیه ۲ فرموده:

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

[الأحزاب: ۲].

و در اعراف آیه ۲۰۳ فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾

[الأعراف: ۲۰۳].

«بگو فقط من از آنچه از طرف پروردگارم به من وحی می شود پیروی می کنم».

و در سورة زخرف آیه ۴۳ فرموده:

﴿فَأَسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾

[الزخرف: ۴۳].

«چنگ بزن به آنچه به تو وحی می شود».

پس چون به رسول خدا ﷺ واجب شده پیرو قرآن باشد یقیناً به حکم آیه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

[الأحزاب: ۲۱].

بر تمام امامان علیهم السلام و سایر افراد اُمت واجب است پیرو قرآن باشند.

به اضافه حق تعالی در سورة اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیه ۳ فرموده:

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾

[الأعراف: ۳].

«پیروی کنید آنچه را به سوی شما از پروردگارتان نازل شده».

اگرچه در فصول سابق از کلمات علی السلام و سایر ائمه السلام بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده اند قرآن امام و مقتدای همه می باشد، اکنون می گوئیم حضرت علی السلام در صحیفه علویه در دعای بعد تسلیم الصلاه عرض می کند: «أَنَّ رَسُولَكَ مُحَمَّدًا ﷺ نَبِيٌّ وَأَنَّ الدِّينَ الَّذِي شَرَعْتَ لَهُ دِينِي وَأَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْهِ إِمَامِي»، یعنی: «خدایا من شهادت می دهم که پیغمبرت محمد ﷺ پیغمبر من است و محققاً آن دینی که برای او تشریع کردی دین من است و محققاً آن کتابی که به او نازل نمودی امام من است، و به اضافه در نهج البلاغه در خطبه ۱۸۰ و سایر خطب خود فرمودند که؛ قرآن حجت الله علی خلقه و قرآن را برای تمام خلق حجت دانسته، و خود او از این حجت پیروی کرده، و در وسائل الشیعه باب سَوَم از أبواب القراءة روایت کرده از آن حضرت که فرمود: «أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا مَنْ لَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ». یعنی آیا خبردم شما را به فقیه حقیقی، آن است که قرآن را رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و به غیر قرآن توجه نماید.

پس چنانکه ذکر شد آن حضرت علی السلام قرآن را هم امام و هم حجت می داند، و خود متدین به قرآن و احکام و آیات آن بوده، چگونه عده ای از عوام خود را پیرو علی السلام دانسته و از قرآن بی خبر و بلکه به آن

توهین می‌کنند، و می‌گویند قرآن کافی نیست، آن وقت همان عوام چون بخواهند اثبات امامت آن حضرت کنند به قرآن چنگ می‌زنند، آیاتی را به میل خود تأویل به امامت می‌کنند در صورتیکه تأویل قرآن برای غیر خدا جائز نیست چنانچه در بحث تأویل خواهد آمد. حال باید گفت دوست ادّعائی علی‌السلام که از قرآن بی‌خبر و برخلاف آیات آن، رفتار و عقائدی دارد قطعاً دشمن علی‌السلام است. و اگر پیغمبری از طرف خدا کتابی آورد و در آن کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هرچیزی بیان شده و برای رسالت من و تکالیف اُمتم کافی است، سپس بعد از هزار سال عده‌ای بیایند و بگویند این کتاب برای اُمتش کافی نیست، آیا می‌توان آنان را پیرو او شمرد؟

لا والله، چگونه در صدر اسلام که هیچ کتابی نبود جز قرآن، قرآن را امام و حجت خدا و برای خود کافی می‌دانستند، و به همین جهت ترقی نموده و بر تمام جهان آن روز مسلط شدند، ولی پس از آنکه هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز به روز در انحطاط و پستی و ذلت خرافات فرو می‌روند. آیا می‌توان علتی پیدا کرد جز دوری از قرآن؟ پس مسلمین اگر بخواهند ترقی نموده و به عزت اولیه برسند، باید تماماً مراجعه به متن قرآن نمایند و الا روز به روز جهل و پراکندگی و بیچارگی ایشان افزون خواهد شد. آیا کلمات رسول خدا ﷺ که در فصل سابق فرمود: «من جعله أمامه قاده إلى الجنة»، و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی نیست؟ آیا به خطبه ۱۴۵ و ۱۹۸ که حضرت امیر علی‌السلام صریحاً می‌فرماید: قرآن امام هدایت است نباید اعتنا کرد؟ خدا در سورة اعراف آیه ۱۷۰ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾ (۱۷۰)

[الاعراف: ۱۷۰].

«آنانکه به کتاب الهی تمسک جویند و نماز را به پاداشته‌اند، به تحقیق ما ضایع نمی‌گذاریم»
 أجر اصلاح کنندگان را».

طبق این آیه باید مسلمین به کتاب الهی تمسک جویند تا امور دین و دنیایشان تنظیم شود، باید همه قرآن را امام خود بدانند و آیات آن را بفهمند و خود را به آن مجهز سازند تا نجات یابند، و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و به اصلاح خود نپرداخته‌اند نباشند، زیرا اگر امام و مصلحی بیاید مردم را به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد، و بر خود او نیز واجب است از همین قرآن پیروی کند، در اینجا روایتی از حضرت عسکری علی‌السلام وارد شده در مقدمه اول تفسیر صافی که فرمود: «قال رسول الله ﷺ: إن هذا القرآن هو التور المبين، والحبل المتين، والعروة الوثقى، والدرجة العليا، والشفاء الأشفى، والفضيلة الكبرى، والسعادة العظمى، من استضاء به نوره الله، ومن عقد به أموره عصمه الله، ومن تمسك به أنقذه الله، ومن لم يفارق أحكامه رفعه الله، ومن استشفى به

شفاه الله، ومن أثر علی ماسواه هداه الله، ومن طلب الهدی فی غیره أضلّه الله، ومن جعله شعاره ودثاره أسعده الله ومن جعله امامه الذی یقتدی به ومعوله الذی ینتهی إلیه أداه الله إلی جنّات النّعم). یعنی: «رسول خدا ﷺ فرمود: محققاً این قرآن همان نور روشن، و ریسمان متقن و طناب محکم، و درجه بالا، و شفاء بهتر، و فضیلت بزرگتر، و سعادت عظیم تر است، کسی که به نور او استفاده کند خدا او را حفظ کند، و کسی که به آن چنگ زند خدا نجاتش دهد، آنکه از احکام او جدا نگردد خدا او را با بالا برد، و آنکه از آن شفاعت بخدایش شفا دهد، و آنکه قرآن را بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت کند، و هر کس هدایت را در غیر آن جوید خدا به گمراهیش واگذارد، و کسی که قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک بخت کند، و کسی که آن را امام و پیشوای خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را به سوی بهشت های نعمت خود بکشاند. حضرت امیرالمؤمنین در خطبه ۹۸ نهج البلاغه فرموده: «و نشهد أن لا إله غیره، وأنّ محمداً عبده ورسوله، أرسله بأمره صادعا، وبذکره ناطقا فآدئ آمینا، ومضی رشیدا، وخلف فینا رایة الحق، من تقدّمها مرق، ومن تخلف عنها زهق، ومن لزمها لحق». یعنی: ما گواهیم که برآورنده حاجتی غیر خدا نیست، و محمد ﷺ بنده او و رسول او است، او را به امر خود فرستاد تا آشکار کند و به یاد او نطق کند، پس وظیفه خود را به امانت انجام داد، و در حال کمال رفت، و گذاشت در میان ما پرچم حق (قرآن) را، هر کس بر قرآن تقدّم جوید از دین خارج شده، و هر کس از آن عقب مانده هلاک شده، و هر کس لازم آن باشد به مقصد رسد.

و کتاب وسائل الشیعه باب ۲۷ قرائه القرآن روایت کرده از امام رضا علیه السلام که: «کان کلامه کلّه وجوابه وتمثله إنتزاعات من القرآن»، یعنی: عادت حضرت رضا علیه السلام چنین بود که سخن او و جواب او و استشهد او در مطالب، جملاتی از قرآن بود.

با این همه کلمات ایشان باز اگر مردم از خواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جز خودشان مسئول نخواهد بود.

۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند به عزّت و برتری و دولت حقّه از دست رفته خود برسند، باید اختلافات خود را حل کنند و حل اختلافات ایشان ممکن نیست مگر با مراجعه به قرآن، زیرا خدایتعالی قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داد، و فرق مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند، اگرچه به زبان باشد، اگر کسی ایمان به خدا دارد باید سخن خدا را بپذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع به قرآن کند، در سورة نحل آیه ۶۴ فرموده:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِثُبَّتَيْنِ لَهُمْ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: ۶۴].

«ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم با ایمان».

پس پیغمبر اسلام ﷺ به توسط قرآن رفع اختلاف می‌کرده، پس مرجع حل اختلاف قرآن است. متأسفانه فرق اسلامی هر فرقه به نفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف و شقاق و نفاق و عداوت را دامن می‌زند و زیاد می‌گرداند. اگر کسی بگوید رسول خدا ﷺ و یا امام علی علیه السلام باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که؛ اولاً: رسول ﷺ و امام علی علیه السلام هر دو تابع قرآنند، و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده. ثانیاً: زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است، و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جز قرآن را، و در آیه ۲۱۳

سورة بقره فرموده:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأُنزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«مردم یک اُمت بوده‌اند (و چنانچه در سورة یونس آیه ۱۹ فرموده پس از وحدت اختلاف کردند، روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبران را برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع کتاب فرستاد تا آن کتاب حکم کند بین مردم در آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر کسانی که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند».

در این آیه حق تعالی قرآن را حاکم و رافع اختلاف نموده، زیرا ضمیر ﴿يَحْكُمُ﴾ که فاعل آن باشد برمی‌گردد به کتاب که نزدیک‌ترین مرجع است نسبت به آن، و به انبیا بر نمی‌گردد. زیرا انبیاء جمع ولي ضمیر مفرد است، و خدا در این آیه اهل قرآن را موجد اختلاف قرار داده و کسی که خود موجد اختلاف باشد، رافع اختلاف نمی‌شود به دلیل اینکه فرموده: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾، پس به خود قرآن باید رجوع داده شود نه به اهل آن چنانکه در ترجمه آیات بیان شد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز چنانچه در نهج البلاغه در فصل ۲۱ این کتاب خواهد آمد و سایر آنمه علی علیه السلام از اولادش قرآن را رافع اختلاف خوانده‌اند. آیا خدا در سورة روم آیه ۳۱ نفرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾

[الروم: ۳۱-۳۲].

«نباشید از مشرکین، آنانکه تفرقه آوردند در دین خود و شیعه شیعه شدند و هر دسته و حزبی به آنچه نزد ایشان است خوشند».

آری این آیه معجزه است که حق تعالی بیدار باش به مسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده، و ما می‌بینیم در زمان ما هر شیعه و هر دسته به شعائر و مطالب من درآوردی خود خوشند، ولی از قرآن و شعائر اسلامی بی‌خبرند. در سوره شوری آیه ۱۳ فرموده:

﴿أَقِمْوْا لِدِينِ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳].

«دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید».

و در سوره آل عمران آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [آل عمران: ۱۰۵].

«نباشید مانند آنان که ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه برای ایشان آیات روشن آمد».

پس آن چیزی را که خدا رافع اختلاف قرار داده، قرآن است نه چیز دیگر، و تا مسلمین رجوع به قرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهی، ولذا رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند هر مطلب دینی را با قرآن بسنجید. ما که می‌گوییم به قرآن رجوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالس قرائت و تجوید و یا مجالس بدعت فاتحه، قرآن را بیاورند و یا سر قبرها و یا در ضبط صوت‌ها برای خوشی صوت، ضبط کنند، بلکه مقصود ما فهمیدن و عمل نمودن و با آیات آن حل اختلاف کردنست که قرآن را امام خود قرار دهند. امروزه اکثر ملت از اسلام بی‌خبر و فرقه فرقه از اسلام بیزارند و به کفر و بی‌دینی هجوم آورده‌اند، برای اینکه متدینین و مقدسین ما غرق خرافات و مبلّغین ما اکثراً از قرآن بی‌خبرند، مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جز فهمیدن قرآن.

در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۱].

«و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه کتاب خدا برای شما تلاوت می‌شود».

یعنی ملّتی که قرآن دارد، نباید کافر شود، پس آیات قرآن ناجی از کفر و تفرقه است.

هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است

حق تعالی در سوره اعراف آیه ۱۴۶ فرموده:

﴿وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾

[الأعراف: ۱۴۶].

«و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را ببینند برای خود آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه ضلالت را ببینند آنرا برای خود راه می‌گیرند، این گمراهی برای این است که به آیات ما تکذیب کرده و از آن غافلند».

پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فرق مسلمین به نام مذهب و بزرگان مذهب، قصّه و معجزات و خوابها و کرامات تراشیده و معرفت بزرگان دین و مذهب را واجب‌تر از خود دین می‌دانند، از اسلام بی‌خبر و از بزرگان آن مدّاحی و نوحه‌سرایی می‌کنند، اینان معرفت متدینین را کافی از شناخت دین می‌دانند و بلکه از خود دین بیزارند. چرا این‌طور شده، جواب این است که از آیات قرآن بی‌خبرند، اینان نمی‌دانند متدین‌شناسی غیر از دین‌شناسی است، هزار سال است بر سر خلافت این و آن نزاع دارند، اما دین این و آن چه بوده نمی‌دانند! باید به ایشان فهمانید اظهار ارادت به متدینین صدر اسلام کافی از شناخت اسلام نیست و شناخت اسلام به شناخت قرآن و اطلاع کامل از آن است و الا اثبات خلافت برای کسی که فعلاً در دنیا نیست و هزار سال قبل بوده، چه فائده دارد.

در مقدمه تفسیر صافی روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «القرآن هدی من الضلالة، و تبیان من العمی، و استقالة من العثرة، و نور من الظلمة، و ضیاء من الأحداث، و عصمة من الهلکة، و رشد من الغواية، و بیان من الفتن، و بلاغ من الدنيا إلى الآخرة، و فیه کمال دینکم، و ما عدل أحد من القرآن إلا إلى النار». یعنی: «قرآن رهنمای از گمراهی، و بیان نجات از کوری، و دستگیر از لغزش، نور از ظلمت و نگهدارنده از هلاکت، و نجات از گمراهی، و بیان فرار از فتنه‌ها، و زاد و توشه راه آخرت است، و در آن کمال دین شما است، و هیچ کس از قرآن سرپیچی نکرد مگر به سوی آتش رهسپار شد».

آیا نفاق و شقاق، گمراهی و لغزش و فتنه نیست؟! اگر هست پس باید به دستور رسول خدا ﷺ به واسطه قرآن از اینها نجات یافت، مسلماً دستور رسول خدا ﷺ برای اُمت او حجّت است.

۱۴- سنت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است

قرآن که در او تبیان هر چیزی می باشد دستور اتباع از سنت را نیز داده، و حق تعالی برای مسلمین سنت رسول خود را حجت قرار داده و فرموده به آن رجوع کنید، در سوره احزاب آیه ۲۱ فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به طور تحقیق بر شما لازم است که به رسول خدا تأسی کنید، تأسی نیک». اگرچه خدای تعالی اعمال و افعال تمام انبیا را مورد تأسی مسلمین قرار داده که باید به روش آنان تأسی کرد، و سنت به فارسی به معنی روش است، در سوره ممتحنه آیه ۴ فرموده:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ [الممتحنه: ۴].

«بتحقیق برای شما سزاوار بوده که تأسی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه با او بودند». و در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أُفْتَدِ﴾ [الأنعام: ۹۰].

«ایشانند آنان که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن».

به هرحال سنت رسول خدا ﷺ یکی از دو چیزی است که در روایات و آیات به متابعت آن امر شده، رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي»، و در بعضی روایات آمده: «كتاب الله و عترتي»، ولی مخفی نماند عترت رسول خدا ﷺ نیز تابع سنت رسول خدا ﷺ بوده اند، و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ، مبین مجملات قرآن است اگرچه مجملات قرآن قابل فهم است، ولی تفصیل آن در سنت است یعنی اگر خدا فرموده: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ این جمله قابل فهم است ولی رسول خدا ﷺ باید باعمل خود کیفیت و حدود نماز را معین کند و در خارج نشان دهد، وقتی که به تصریح قرآن، خدا به رسول خود فرموده: ﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ﴾ و رسول او تابع قرآن است، عترت او نیز باید تابع قرآن و راوی سنت او باشند، پس ذکر عترت در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عترت نیست، بلکه همان افرادی که از قرآن و سنت جدا نشوند و مخالف قرآن و سنت رسول عمل نکنند، همان طوری که رسول خدا ﷺ نمی تواند در دین خدا کم و زیاد کند عترت او نیز نمی توانند چیزی به قرآن و سنت اضافه کنند، و خود عترت در صدها روایت سنت را حجت قرار داده و خود را پیرو سنت معرفی کرده اند. ما در اینجا بعضی از کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که درباره سنت در نهج البلاغه آمده می آوریم:

در خطبه ١٠٨ فرموده: «واقتدوا بهدي نبيكم فإنه أفضل الهدى، واستتوا بسنته فإنها هدى السُنن». یعنی: «اقتداء کنید به هدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است، و به سنت و روش او عمل کنید که آن روشن‌ترین سنت است».

در خطبه ٢٠٣ فرموده: «نظرتُ إلى كتاب الله وما وضع لنا وأمرنا بالحكم به فاتبعته، وما استنَّ النَّبِيُّ ﷺ فاقْتَدَيْتُهُ». یعنی: «نظر کردم به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نمود که به آن حکم دهیم پیروی کردم و به آن چه رسول خدا ﷺ عمل نموده به سنت او اقتدا کردم».

و در وصیت خود به ابن عباس فرموده: «حاججهم بالسُّنة فإنهم لن يجدوا عنها محيصا». یعنی: با خوارج احتجاج و استدلال کن به سنت رسول ﷺ زیرا ایشان را از سنت رسول چاره‌ای نیست.

در خطبه ١٦ فرموده: «والطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَأَثَارُ النَّبِوةِ، وَمِنْهَا مَنفَذُ السُّنَّةِ». یعنی: راه میانه که راه نجات باشد همان جاده‌ای است که تمام کتاب خدا و آثار نبوت بر آن است و روش رسول خدا ﷺ از آن استخراج می‌شود.

در خطبه ١٠٣ فرموده: «ليس على الإمام إلا ما حُمِّلَ من أمر ربِّه الإبلاغ في الموعظة، والإجتهاد في التصيحة، والإحياء للسُّنة، وإقامة الحدود على مستحقِّيها، وإصدار السَّهمان على أهلها». یعنی: «بر عهده امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش بر عهده او آمده، و آن پنج چیز است: رسانیدن موعظه، و در نصیحت کوشش نمودن، و سنت رسول را زنده کردن، و حدود را بر مستحقین جاری ساختن، و سهم هرکسی را از بیت المال رسانیدن».

در خطبه ١٢٩ فرموده: «لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج والدِّماء والمغانم والأحكام وإمامة المسلمين المعطل للسُّنة فيهلك الأُمَّة» یعنی: «سزاوار نیست که زمامدار و متولّی بر فروج و دماء و غنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنت رسول ﷺ را تعطیل کند که اُمت را به هلاکت می‌رساند».

در خطبه ١٨٠ تأسّف می‌خورد از فراق رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوار او، و می‌فرماید: «أَوْهَ على إخواني الذين تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ». یعنی: «آه از جدائی برادرانم که قرآن را تلاوت و آن را محکم نمودند، و در واجبات تدبّر و آنها را به پا داشته، سنت رسول را زنده و بدعت را میرانیدند».

دروصیت خود به فرزندانش پس از ضربت ابن ملجم (۲۳) می‌فرماید: «وصيتي لكم: أن لا تشركوا بالله شيئا، ومحمد ﷺ فلا تَصْبِعُوا سُنَّتَهُ». یعنی: «وصیت من به شما این است که شریک برای خدا قرار ندهید و سنت و روش محمد ﷺ را ضایع نکنید».

در خطبه ۹۲ در تعریف رسول خدا ﷺ فرموده: «سیره القصد وسننه الرشد، وکلامه الفصل، وحکمه العدل». یعنی: «سیره او میانه روی و معتدل، و روش او موجب ترقی، و سخن او جدا کننده حق و باطل، و فرمان او عدالت بود».

در عهدنامه به مالک اشتر نخعی (ره) (نامه ۵۳) می فرماید: «و اردد إلى الله ورسوله ما يضرعك من الخطوب، ويشته عليك من الأمور، فقد قال الله تعالى لقوم أحب إرشادهم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. فالرّد إلى الله: الأخذ بمحكم كتابه، والرّد إلى الرسول: الأخذ بسننه الجامعة غير المفترقة». یعنی: «در کارهای مشکلی که موجب درماندگی و کارهایی که بر تو مشتبه گردد به کتاب خدا و سنت رسول بازگرد، که خداوند سبحان برای قومی که هدایت ایشان را خواسته، فرموده است: (ای افراد با ایمان اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان فرمان از خودتان را، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع نمودید آنرا به خدا و رسول بازگردانید) پس مراد از رد کردن و برگرداندن به خدا گرفتن محکومات کتاب او است، و مقصود از رد کردن و بازگشت به رسول، گرفتن سنت جامعه پیغمبر (سنت مورد اتفاق و موجب اتحاد و رافع اختلاف) که باعث تفرقه نیست، می باشد».

و در خطبه ۱۲۳ وقتی که در جنگ صفین قرآن ها را بر سر نیزه کردند و بنا بر نصب حکمین شد که دو نفر بنشینند و در امر خلافت طبق قرآن و سنت قضاوت کنند، و هر چه صلاح باشد اظهار بدارند، می فرماید: «ولمّا دعانا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن لم نكن الفريق المتولّى عن كتاب الله سبحانه وتعالى، وقد قال الله سبحانه: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ فردّه إلى الله؛ أن نحكم بكتابه، وردّه إلى الرسول؛ أن نأخذ بسننه، فإذا حكم بالصدق في كتاب الله، فنحن أحقّ الناس به، وإن حكم بسننه رسول الله ﷺ، فنحن أحقّ الناس وأولاهم بها».

یعنی: «و چون این قوم، لشکر معاویه - ما را دعوت کردند به اینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحانه و تعالی فرموده: (اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهید) پس ارجاع به خدایتعالی این است کتاب او را حاکم قرار دهیم، و طبق آن حکم نمائیم و ارجاع به سوی رسول این است که سنت او را بگیریم. پس چون برآستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ما سزاوارترین مردم می باشیم به آن و قبول آن، و اگر به سنت رسول خدا ﷺ حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای به سنت می باشیم».

خواننده عزیز ملاحظه کن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قصه حکمین و هنگام قرآن سرنیزه کردن لشکر معاویه چنین می گوید و خود را در قبول حکمیت قرآن پیشقدم می شمارد، ولی یک عده روضه خوان

بی اطلاع بی خبر از دین بالای منبر تهمت به آن حضرت علیه السلام زده و می گویند: نعوذ بالله آن حضرت فرمود من قرآن ناطقم و آن قرآن ها کاغذ و مرکب، نعوذ بالله نعوذ بالله قرآن ها را پاره کنید. آیا هیچ دینداری چنین جسارتی به قرآن کرده و چنین کفری به امام خود نسبت داده؟! آن وقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاص را که باید ببرند در عوض مزد منبر می دهند و بلکه اگر روحانی نمائی در زیر منبر باشد باو طیب الله هم می گوید.

و اما سایر امامان علیهم السلام نیز خود را تابع سنت رسول دانسته و آنرا واجب الاتباع می دانند: چنانکه در کتاب بحار جلد دوم باب ۲۹ حدیث ۶۲ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا وسنة نبينا محمدا عليه السلام، فإننا إذا حدثنا قلنا قال الله عز وجل وقال رسول الله عليه السلام». یعنی: حدیث مخالف قول پروردگارمان و سنت پیغمبرمان محمد عليه السلام را از قول ما نپذیرید زیرا هر حدیثی که ما بگوئیم چنین است که می گوئیم: «خدای عزوجل فرمود و رسول خدا عليه السلام فرمود». و در همانجا روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «لا تقبلوا علينا خلاف القرآن فإننا إن تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن وموافقة السنة، وإنا عن الله وعن رسوله نحدث». یعنی: حدیثی که مخالف قرآن باشد از قول ما قبول نکنید چون اگر ما حدیثی گوئیم، بر طبق قرآن و سنت می گوئیم زیرا ما از قرآن و از رسول خدا عليه السلام نقل قول می کنیم. و در جلد دوم بحار صفحه ۱۷۵ نقل کرده که امام صادق علیه السلام می فرماید: «ليس شيء إلا في الكتاب والسنة». یعنی هیچ چیز (از امور دین) نیست مگر اینکه یا در کتاب است و یا در سنت و در حدیثی که بعد از حدیث فوق آورده: از امام صادق علیه السلام سؤال می شود:

«يكون شيء لا يكون في الكتاب والسنة؟ قال: لا». یعنی: «آیا چیزی (از امور دین) هست که در کتاب و سنت نباشد؟ امام می فرماید: نه. و در کتاب کافی جلد اول ص ۷۰ و هم بحار جلد دوم ص ۲۶۲ روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: «من خالف كتاب الله وسنة محمد عليه السلام فقد كفر» یعنی: «هرکس با کتاب خدا و سنت محمد عليه السلام مخالفت کند کافر است». و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسول خدا عليه السلام که فرمود: «من تمسك بسنتي في اختلاف أمتي كان له أجر مائة شهيد». یعنی: هر کس چنگ زند به سنت من در مورد اختلاف امت من برای او اجر صد شهید خواهد بود. و در صفحه ۲۶۶ روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: «السنة ما سن رسول الله، والبدعة ما أحدث بعده». یعنی: سنت آن است که رسول خدا عليه السلام عمل نموده باشد و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا عليه السلام پیدا شده باشد. و از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ثلاث موبقات: نكث الصفة وترك السنة، وفراق الجماعة». یعنی: سه چیز موجب هلاک و نکبت است: شکستن پیمان، و ترک

سنت، وجداشدن از جماعت، و فریقین از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده: «من رغب عن سنّی فلیس منی». یعنی: هر کس از سنت من اعراض کند از من نیست. و در جلد اول سفینه البحار ص ۶۶۵ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «علیکم بأثار رسول الله وسنته»، یعنی: بر شما واجب است که بگیریید آثار رسول خدا ﷺ و سنت او را و صدها روایت دیگر. پس معنی کافی و جامع بودن قرآن که خدا فرموده در آن است تبیان هر چیزی، این است که هر مطلبی را قرآن بیان فرموده و بخصوص تمام عقایدی را که مسلمان باید داشته باشد در قرآن ذکر شده است.

و اما سنت یعنی روش، که عملکردهای پیغمبر است و قرآن به طور اجمال سنت رسول را حجت قرار داده، و در سنت رسول، هزاران دستور است. چون قرآن سنت رسول را حجت قرار داده و فرموده به آن عمل کنید. به طور کلی، این حکم شامل هر سنتی از رسول می‌گردد، و گویا تمام دستورات سنت رسول خدا ﷺ در قرآن است، چنانکه قرآن حکم عقل را تصویب کرده و هر جزئی جزئی از احکام عقل حجت است، و گویا تمام آن در قرآنست، زیرا قرآن تمام را تصویب کرده به طور کلی. پس قرآن به طور کلی هر چیزی را بیان کرده و تفریع جزئیات بر آن، کار رسول خدا ﷺ و سایر دانشمندان اسلامی است. بنابراین اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد، باید رجوع کرد در جزئیات و تفصیل آن به سنت رسول ﷺ و کیفیت و کمیت و حدود آن را باید از سنت گرفت. پس در کتاب خدا آنچه محلّ احتیاج بشر بوده بیان شده به طور کلی و دیگر ناقص نمانده تا علمای بشری تکمیل نمایند، چنانکه روایت کرده در ج ۲ بحار جدید ص ۱۷۰ که امام کاظم علیه السلام فرمود: «أُتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِمَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ وَمَا يَكْتَفُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ: كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ». یعنی: رسول خدا ﷺ برای مردم آورد آنچه را که به آن بی‌نیاز گردند در زمان خودش و آنچه به آن اکتفا کنند پس از زمان خودش؛ کتاب خدا و سنت رسول ﷺ.

در سورة حجرات آیه ۱ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحجرات: ۱].

«ای مؤمنین از خدا و رسول او جلو نیفتید».

و در سورة نساء آیه ۸۰ فرموده:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر کس رسول خدا را اطاعت کند پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده».

و همین آیات دلیل است بر تصویب سنت و لزوم اتباع از آن. در کافی جلد ۲ ص ۶۰۶ و مقدمه اول تفسیر صافی روایت کرده‌اند از امام باقر (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا معاشر القراء اتقوا الله فیما حملکم من کتابه فإنی مسئول و إناکم مسئولون، إنی مسئول عن تبلیغ الرّسالة و أما أنتم فتستولون عما حُمِّلتم من کتاب الله و سنتی». یعنی: «ای گروه قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید در آنچه حمل کرده‌اید از کتاب او زیرا که من مسئولم و شما مسئولید، من مسئول از رسانیدن رسالت و اما شما مسئولید از آنچه از کتاب خدا و سنت من فرا گرفته‌اید». و این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می‌شود. پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنت که به آن عمل نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند، و هیچ کس غیر از رسول در دین اسلام سنتی ندارد، و اگر روش و یا سنتی داشته باشد باید طبق سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد. پس نه امیرالمؤمنین از خود سنتی آورده و نه امامان دیگر و همه تابع سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده‌اند.

۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب به کتابی گویند که خواندن و فهم آن سهل و آسان باشد، ما نمی‌گوئیم همه کس قرآن را می‌فهمد، البته پرواضح است که هر کسی خصوصاً غیر عرب قرآن را نمی‌فهمند، ولی هر کسی اگر زحمت بکشد و مقداری به زبان عرب و ادبیت عرب آشنا گردد و تدبّر در قرآن نماید، آنرا می‌فهمد. پس هر کسی ممکن است قرآن را بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد، البته پس از زحمت و تعلیم و تعلّم. زیرا فراگرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مأمور آموختن قرآن به مردم بوده طبق آیه ۲ سورة جمعه، و اگر قرآن قابل فهم نباشد چگونه به مردم بیاموزد، و در اینجا دلیل‌های بسیار روشنی داریم بر اینکه تمام قرآن قابل فهم است.

دلیل اول - حسی بودن آن که حساً می‌بینیم اشخاصی را که آن را می‌فهمند و از آن بهره می‌برند.

دلیل دوم - اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل‌تراز قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد، زیرا خود ائمه (علیهم السلام) فرموده‌اند: **أحادیثنا صعب مستصعب**. یعنی: احادیث ما سخت و مشکل است. پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید، زیرا مدرک آن قابل فهم نیست. ائمه (علیهم السلام) احادیث را مشکل خوانده‌اند، ولی قرآن را روشن و واضح، چنانکه در فصل ده مدارک آن گذشت. و خدایتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده، در سورة قمر چهار مرتبه مکرّر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾. یعنی: به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم. و در سورة مریم آیه ۹۷ و سورة دخان آیه ۵۸ فرموده:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [الدخان: ۵۸].

«ما قرآن را آسان نمودیم به زبان تو (یعنی به زبان عربی) تا شاید این مردم متذکر شوند».

دلیل سوم - آیاتیکه فرموده: ﴿بَيِّنُ لِلنَّاسِ﴾ و یا ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ و یا ﴿بَصَائِرَ لِلنَّاسِ﴾ مانند آیه ۱۸۷ و آیه ۲۲۱ سوره بقره که فرموده:

﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۸۷ و ۲۲۱].

و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ﴾ [الإسراء: ۱۰۶].

«و قرآنی که جزء جزء فرستادیم تا برای مردم قرائت کنی».

و در سوره یونس آیه ۵۷ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [یونس: ۵۷].

«آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد».

پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینائی مردم است، و اگر نفهمند چگونه بینائی مردم است. و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده نعوذ بالله.

بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن مُعَمِّی و رمزی است که فقط رسول خدا ﷺ می‌فهمید، و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود باید «یا أَيُّهَا الْإِمَام» بگوید و یا «هُدًى لِلْإِمَام» و یا «بَيِّنُ لِلْإِمَام»، و حال آنکه نفرموده بلکه به رسول خود در سوره انبیاء آیه ۱۰۹ دستور می‌دهد که:

﴿فَقُلْ عَاذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾ [الأنبياء: ۱۰۹].

«بگو که من اعلام و اخبار می‌کنم شما را به طور یکسان و بدون فرق».

پس قرآن و اسلام که دین سرّی نیست، در سوره انعام آیه ۱۹ فرموده:

﴿وَأَوْحِي إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنِ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ۱۹].

«به سوی من وحی شد این قرآن تا به واسطه آن بترسانم شما و هر کسی را که به او برسد».

که معلوم می‌شود انذار رسول خدا ﷺ باید به قرائت آیات باشد. از این قبیل آیات استفاده می‌شود

که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتی آیات متشابهاتش نیز قابل فهم مردم است چنانکه در فصل ۲۰ بیان می‌شود.

دلیل چهارم - اخبار و احادیث دلالت دارد که قرآن واضح‌ترین سخن و قابل فهم مردم است و سَرّی و رمزی نیست. علی‌الصلوة در خطبه ۱ نهج البلاغه فرمود: «خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ، مَبِينًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ». و هم در سایر خُطَب خود که در فصل ۱۰ گذشت. در ص ۳۱ بحار جلد ۹۲ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ التَّوْرُ الْمُبِينُ مَنْ أَثَرَهُ عَلَى مَاسَواهُ هَدَاهُ اللَّهُ». یعنی: «محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است، هرکس آنرا بر غیر آن مقدم بداند و بدارد خدا او را هدایت کند». و در ص ۲۷ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالتَّوْرُ الْمُبِينُ». یعنی: «هر کس دانش خود را در غیر قرآن جوید، خدا او را به گمراهی و اگذازد و قرآن ذکر با حکمت و نور روشنی است». و عیاشی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «الْقُرْآنُ هَدَى مِنَ الضَّلَالَةِ وَتَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى». یعنی: «قرآن راهنمای از گمراهی و بیان‌کننده از کوری است». و علی‌الصلوة در خطبه ۱۹۶ فرموده: «وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظِلْمَةٌ، وَهَدًى لِمَنْ أَتَمَّ بِهِ». یعنی: «قرآن نوری است که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را امام خود قرار دهد و به آن اقتدا کند».

دلیل پنجم - خطابات قرآن است که مکرر فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا بَنِي آدَمَ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و مخاطب آن مردمند و مردم باید بفهمند و اگر برای مخاطب، قابل فهم نباشد پس چه کسی باید بفهمد؟

امام صادق علی‌الصلوة فرموده: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ». یعنی: «همانا قرآن را مخاطب می‌شناسد»، بعضی از مردم عوام می‌گویند قرآن را فقط امام باید بفهمد و بیان کند، در جواب او باید گفت: **اولاً:** خطاب به امام نیست. **ثانیاً:** باید امام بفهمد برای چه؟! برای اینکه بر مردم بیان کند، پس رسول خدا ﷺ و سایر ائمه علیهم‌السلام چرا بیان نکردند؟ آیا رسول خدا و یازده امام بیان کردند یا خیر؟ اگر بیان کردند پس مردم فهمیدند و اگر رسول خدا ﷺ و ائمه به مردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردند و چرا انجام وظیفه نکردند؟! **ثالثاً:** شما اگر قول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده‌اند که قرآن بیان روشن و واضح و قابل فهم است.

دلیل ششم - تمام علمای مسلمین قرآن را حجت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال می‌کنند، و چگونه آن را حجت دانسته و به آن استدلال می‌کنند و چگونه خودشان فهمیدند.

دلیل هفتم - قرآن دلیل بر رسالت و حجّت بر صدق نبوّت است و اگر مردم دلیل و حجّت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند، و دلیل و حجّت که بدون فهم باشد دلیل و حجّت نمی‌شود و باعث ایمان مردم نمی‌گردد، و اگر قرآن معما و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارزطلبیدن معنی ندارد، قرآن که مکرّر مبارز می‌طلبد و می‌فرماید اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیزی را اگر نفهمند چگونه مانند آنرا بیاورند؟ اگر زیدی به عمرو بنویسد یک میلیون پول بدهید به حامل نامه، و چون نامه را آورد برای عمرو، او نفهمد و نداند چه نوشته، آیا یک میلیون پول می‌دهد؟ حال خدائی که نامه‌ای برای بندگان فرستاده که مال و جان و عمر خود را باید برای من بدهید ولی بندگان نفهمند او چه خواسته، چگونه جان و مال خود را بدهند؟.

دلیل هشتم - رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند احادیث ما را به قرآن عرضه بدارید و بسنجید، اگر موافق قرآن بود، بپذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید، پس مردم باید قرآن را بفهمند تا به آن عرضه بدارند وگرنه با چیزی که قابل فهم نباشد، چگونه بسنجند، بعضی از روحانی‌نمایان قرآن را با خبر امام می‌سنجند، پس اگر موافق خبر امام شد می‌پذیرند وگرنه می‌گویند ما نمی‌فهمیم. در جواب ایشان باید گفت هیچ کس نگفته قرآن را با خبر بسنجید، ولی رسول خدا و ائمه فرموده‌اند خبر را با قرآن بسنجید، به اضافه آن وقت که قرآن نازل شد خبری نبود که به آن بسنجند. و به خبر عرضه نکرده فهمیدند.

دلیل نهم - کفار قریش قرآن را می‌فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند و به برکت فهم قرآن هدایت شدند و حتّی ابوجهل و ابوسفیان که به مردم می‌گفتند به قرآن گوش ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید معلوم می‌شود آن اعراب می‌فهمیدند. آن عرب پابرنه بی‌سواد قرآن را می‌فهمید چگونه مدعیان دانش می‌گویند قرآن قابل فهم نیست؟! و نباید مردم به آن تمسّک جویند، زیرا اگر مردم متوجّه قرآن بشوند دکان ایشان کساد خواهد شد، و اگر مردم به قرآن توجّه کنند دروغهای ساخته ایشان آشکار خواهد شد. و لذا می‌گویند قرآن قابل فهم نیست و یا باید امام بیاید بیان کند، مثلاً کسانی که می‌گویند امام و امام‌زاده از نور خلق شده‌اند آیه قرآن بر ضرر ایشان خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ﴾، و یا می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ﴾. یعنی ما انسان را از نطفه آفریدیم. پس معلوم می‌شود هر انسانی و حتّی رسول و امام از نطفه خلق شده و دروغگورسا می‌شود و لذا به ناچاری می‌گویند قرآن قابل فهم نیست.

ثانیاً، عده‌ای که از روایات مجعوله نان می‌خورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش خود جعل کرده‌اند که با قرآن نمی‌سازد ناچار می‌گویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم مجعولات ایشان را بپذیرند، و اگر قرآن را بفهمند آن مجعولات را دور می‌ریزند و جاعل آن را لعن می‌کنند. مثلاً

در تفسیر آیه: ﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾ نوشته‌اند که تین امام حسن و زیتون امام حسین علیهما السلام است که خدا به ایشان قسم خورده، در صورتیکه این سوره مکی است و آن وقت که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی! مثلاً در جلد اول کافی ص ۱۹۵ نوشته‌اند از قول امام که مقصود از کلمه نور در هرجای قرآن، ائمه می‌باشد، حال اگر کسی بگوید خدا که فرموده: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾، به صریح آیات، قرآن است که نازل شده نه امام، در جواب می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم، باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت عرب، نور به معنی امام باشد و یا تین به معنی امام حسن علیه السلام باشد و یا لیل به معنی عمر باشد قرآن را می‌فهمید، و اما اگر طبق لغت و عرف عرب، نور به معنی روشنی و یا تین به معنی انجیر و یا لیل به معنی شب باشد قابل فهم نیست؟! إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَإِنْ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّورِ. هر کس می‌داند لیل به معنی شب است نه به معنی خلیفه، حال اگر به معنی شب باشد قبول نیست و اگر به معنی خلیفه باشد چگونه قبول است!!

دلیل دهم - قرآن نور مبین و در نورانیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مانند چراغ دستی و یا شمع است نسبت به خورشید، آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد به واسطه کلمات دیگران بفهمد، در صورتیکه کلام خدا نور مبین و نور یقین است. باید گفت شما می‌خواهید با شمع خورشید را پیدا کنید: زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

دلیل یازدهم - برای اینکه قرآن قابل فهم است اینکه هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السلام مطلبی را بیان می‌کردند برای اثبات مطلب خود آیه‌ای از آیات قرآن دلیل می‌آوردند، و هر کس به ایشان می‌گفت مدرک شما در فلان حکم چیست؟ ایشان فوری آیه‌ای را نشان می‌دادند، مانند اینکه در وسائل الشیعه در باب مسح سر در وضوء، زرارہ شنید که امام صادق علیه السلام می‌گوید: مسح را به بعض سر باید کشید، زرارہ پرسید: از چه مدرک می‌فرمائید؟ امام فرمود: به دلیل «باء» در آیه ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ که برای تبعیض است. و مانند اینکه آن امام علیه السلام به منصور دوانقی فرمود: به قول نَمَام گوش مده زیرا خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾، و منصور این آیه را شنید و فهمید، و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسی که در بیت الخلا می‌نشست برای استماع صوت زنان مغنیه فرمود: آیا شنیدی که خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾، و او این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرد، و مانند اینکه امام صادق علیه السلام به فرزند خود اسماعیل فرمود هرگاه مؤمنین نزد تو شهادت دادند ایشان را تصدیق کن به دلیل اینکه خدا فرموده:

﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾

[البوبة: ۶۱].

و مانند اینکه آن امام علیه السلام فرمود اگر مطلقه ثلاثه را بنده ای نکاح کند و او را طلاق دهد برای شوهر سابق او به عقد جدید حلال می شود به دلیل اینکه در قرآن فرموده: ﴿حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾، و بنده هم زوج است، و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسی که زمین خورده بود و ناخن او کنده شده بود و بر دست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضوء چه کنم؟ فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته می شود که فرموده: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ و مانند آنکه کتاب کافی و تفسیر صافی در مقدمه هفتم کتابش روایت کرده از امام باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَّثَكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، یعنی: هرگاه من برای شما حدیثی بیان کردم از من پرسید این حدیث از کجای قرآن استفاده شده. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی نمود از قیل و قال و فساد مال و کثرت سؤال، یکی از اصحاب آن جناب عرض کرد این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجای قرآن استفاده شده؟ فرمود از آیه:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ﴾ [النساء: ۱۱۴].
و آیه:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [النساء: ۵].
و آیه:

﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱].

و هزاران مورد دیگر که ائمه علیهم السلام به آیات قرآن استدلال و استشهاد کرده اند برای مطالب خود. و اگر مردم آیات قرآن را نمی فهمیدند این استشهاد صحیح نبود.
دلیل دوازدهم - خود آیات قرآن که مردم را امر به تدبّر و تفکّر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدایتعالی در سوره نساء آیه ۸۲ امر به تدبّر نموده و فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ [النساء: ۸۲].
«آیا چرا در قرآن تدبّر نمی کنند».

و در سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه ۲۴ فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

«آیا چرا در قرآن تدبّر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است».

و در سورة ص آیه ۲۹ فرموده:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۲۹].

«کتاب با برکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبّر کنند در آیاتش».

و مانند این آیات. پس در تمام آیات الهی باید تدبّر نمود و حتی آیات متشابهاتش قابل تدبّر و قابل فهم است، چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبّر در آیات قرآن واجب است.

دلیل سیزدهم — اوامری است که در قرآن امر شده به پیروی قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه خدای تعالی امر به اتباع آن فرموده، مانند آیه ۳ سورة اعراف:

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳].

«پیروی کنید آنچه به سوی شما نازل گردیده از پروردگارتان».

و آیه ۱۵۷:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«پس آنانکه به این رسول ایمان آورند و او را بزرگ شمرند و یاری کنند و آن نوری که به او نازل شده پیروی کنند ایشان رستگارند».

و در سورة بقره آیه ۱۷۰:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و چون به ایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی می کنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافته ایم».

و در سورة طه آیه ۱۳۴ فرموده:

﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾ [طه: ۱۳۴].

«پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی که پیروی کنیم آیات تورا».

و همچنین در سورة قصص آیه ۴۷ و در سورة لقمان آیه ۲۱ فرموده است. پس تمام مسلمین باید تابع آیات کتاب خدا باشند، ولی متأسفانه زمان ما اگر به شیعه و یا سنی بگوئی بیانیید پیروی قرآن کنیم، ایشان مانند کفار جاهلیت می گویند پدران و علمای ما چنین و چنان گفته اند. پس بعد از ورود این همه آیات که امر به پیروی قرآن و تدبّر در آن شده، اگر مسلمانی ندیده بگیرد و باز به دنبال افکار خود و یا

افکار ملت خود برود از کفار جاهلیت بدتر است، زیرا کفار جاهلیت قرآنی نداشتند و چون آمد پذیرفتند و متحد شدند و از نفاق و عداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی‌فهمیم، ولی مردم ما به بهانه اینکه نمی‌فهمیم از کلام خدا اعراض کرده‌اند و در نتیجه کار به جایی رسیده که شیعه از سنی، و سنی از شیعه وحشت دارد، و دشمن جانی یکدیگرند، و یک عده به نام روضه‌خوان شب و روز در گویندگی خود ماده فساد و دشمنی را زیاد می‌کنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را، از خود خوشنود و مسرور می‌گردانند، و منشأ تمام این بدبختی‌ها و زیان‌ها این است که در حوزه‌های علمی به طلاب علوم دینی تزریق می‌کنند که قرآن ظنی الدّلاله و حدیث قطعی الدّلاله است، و طلاب ساده خوش‌باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را به میان ایشان آورده، و این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوئی دارد، از آن جمله عدم توجه محصلین به آیات قرآن و قطعی‌ندانستن مفاد آن، در حالی که دلالت آیات قرآن بر معانی آن از هرکلامی بهتر و قطعی‌تر است، شما یک خط نهج البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب یک آیه از قرآن، هر کم سواد می‌فهمد که آیات قرآن از نهج البلاغه واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است، آیا دلالت جمله و آیه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾

[النساء: ۵۹، والمائدة: ۹۲، والنور: ۵۴، و محمد: ۳۳، والتغابن: ۱۲].

و یا آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾

[النحل: ۹۰].

قطعی نیست، اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده، گوییم باشد اخبار نیز چنین است، اخبارهم مجمل دارد، آیا حدیث: ما بعث الله نبيا إلا بصدق الحديث وأداء الأمانة، مطلب آن مجمل نیست و تفصیل موارد صدق ذکر شده، البتّه مجمل است، حدیث فوق با آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾

[النساء: ۵۸].

هیچ فرقی ندارد، بلکه آیه روشن‌تر است، همانطوری که قرآن گاهی به اجمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است، کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصل‌تر دلالت بر معنی تفصیلی، چه قرآن باشد و چه خبر. عده‌ای از بی‌سوادان چون تزریقات سوء در آنان اثر کرده، می‌گویند در جمله ﴿أَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ چون شرائط و آداب و کیفیات

ذکر نشده و مجمل است پس **ظَنِّي الدَّالَّةَ** می‌باشد، در جواب ایشان باید گفت: دلالت جمله: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ قطعی است ولو اینکه بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ...» که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشده است.

به هر حال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح‌تر و قطعی‌تر است، پس حوزه‌های علمیّه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و به طرف قرآن سوق دهند، خواب آنان را عمیق‌تر کرده‌اند. اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد و متشابه آن را کسی نمی‌فهمد. جواب این است که **أَوَّلًا** متشابه قابل فهم است چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد. **ثانیاً** اگر **عَلَّتْ ظَنِّي** و قطعیّ الدلالة بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد، به اضافه بر اینکه ضدّ و نقیض دارد، به اضافه بر اینکه کم و زیاد شده، در بسیاری از احادیث. پس چرا اخبار را بدین واسطه **ظَنِّي الدَّالَّةَ** نمی‌دانید، اخبار بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانکه مثلاً در ج ۲ بحار ص ۱۸۵ چندین خبر نقل کرده از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَمُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا». یعنی: «محققاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن، و محکم است مانند محکم قرآن، پس متشابه خبر را ردّ کنید به محکم آن».

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آن را فهمید، و از آن متأثر شد و با شنیدن آیاتش مجذوب گشت، و به واسطه آن از عقائد و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و به برکت آن بر جهان آن روز تفوّق پیدا کرد، اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمی‌شد چگونه عرب جاهل آن را فهمید. به اضافه اگر قرآن محتاج به تفسیر بود خدایتعالی تفسیری برای آن نازل می‌نمود، و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیری بر آن می‌نوشت، درحالی‌که نوشته و حتی ائمه هدی علیهم السلام که نسبتاً وقت داشتند تفسیری بر قرآن ننوشتند، پس معلوم می‌شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

ثانیاً تفسیرهایی که نوشته‌اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تر از کلام ایشانست، حقتعالی در واضح‌گوئی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است، اگر کسی کلام روشن خدا را نفهمد کلام مفسّرین را به طریق اولی نخواهد فهمید، شما بیائید این تفسیرهایی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن و حسّاً ببینید کدام مشکل‌تر است، بلی برای کسی که لغت عرب را نمی‌داند ترجمه قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد.

ثالثاً تفاسیری که نوشته شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن‌تر کند تاریک‌تر نموده است مثلاً تفسیر منهج الصادقین و مجمع البیان که از بهترین تفاسیر است برای یک آیه چندین احتمال داده‌اند و برای

یک کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارد و می‌رود، مثلاً شما به جمله:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾

[البقرة: ۱۸۴]

که در آیه ۱۸۴ سوره بقره می‌باشد مراجعه کنید. تا صدق گفتار ما روشن شود. اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به قرآن مراجعه کند و به زبان عربی و لغت قرآن وارد باشد هر معنی که ظاهرتر و روشن‌تر است بگیرد راحت می‌شود.

رابعاً این تفاسیری که نوشته‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند قرآنی که مجموعه‌ای از حقائق است فعلاً مملوّ از خرافات کرده‌اند، مثلاً حقّ تعالی برای قدرت‌نمایی خود در سوره بقره آیه ۲۶ مَثَلْ به پشه زده و بعوضه که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهری و باطنی را واجد است آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پر دارد برای فرار، به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند به کیفیت خلقت آن پی نمی‌برند، آن وقت مفسرین شیعه - مانند علی بن ابراهیم و تفسیر برهان و نور الثقلین و مانند آنها به تقلید از یکدیگر - گفته‌اند مقصود از «بَعُوضَةٌ» = پشه "علی بن ابی طالب علیه السلام و مقصود از «فَمَا فَوْقَهَا» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است! کسی نبوده به ایشان بگوید: مگر خدا نمی‌توانست و یا می‌ترسید نام علی علیه السلام را ببرد که در عوض آن حضرت را به نام بعوضه - پشه - ذکر کرده، اینان هرکجای قرآن نام حیوانی آمده مانند بعوضه و ابل و دابّه همه را تأویل نموده‌اند به علی علیه السلام برای اینکه به سایر فرق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی علیه السلام نازل شده! و به این واسطه ندانسته به آن امام علیه السلام توهین و با قرآن بازی کرده و آن را موهون و مملوّ از خرافات نشان داده‌اند، شما اگر تفسیری را که به نام امام حسن عسکری علیه السلام جعل کرده‌اند مطالعه نمائید تعجب می‌کنید و می‌بینید امامی که می‌گویند أعلم مردم می‌باشد از تاریخ و قرآن و سایر امور بی‌اطلاع بوده چنانکه در کتاب اخبار الدّخیله بعضی از خرافات آن ذکر شده است.

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره انسان (دهر) که در جزء ۲۹ قرآن است در شأن امیرالمؤمنین و خانواده او علیهم السلام نازل شده؟ گفتم بلی من قبول دارم، ولی شما چگونه؟ من معتقدم شما قبول ندارید، بلکه آن امام علیه السلام را بیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن را هم موهون کرده‌اید گفت: چگونه تهمت می‌زنید؟ گفتم: تهمت نیست بلکه ادّعای با دلیل است، حال ثابت می‌کنم به طوری که خود شما آن را قبول کنی، آیا شما قبول داری که این سوره از اوّل تا به آخر آن در شأن علی علیه السلام نازل شده؟ گفت: بلی، گفتم: خیلی خوب در اوّل این سوره می‌گوید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾

[الإنسان: ۲].

«ما انسان را خلق کردیم».

در تفاسیر شیعه آمده که مقصود از انسان علی علیه السلام می باشد، شما قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: بسیار خوب، بعد فرموده:

﴿مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾

[الإنسان: ۲].

«ما او را از نطفه مخلوط آفریدیم».

آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی علیه السلام از نطفه حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده؟ دیدم تأمل کرد و جواب نداد، و سپس گفت: خیر علی علیه السلام از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بود، گفتم: پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی علیه السلام نازل شده، پس چرا اول اقرار کردی؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته اید که این سوره در شأن او است؟ به اضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسنین علیهما السلام بیمار شدند برای سلامتی اینان علی و فاطمه علیهما السلام نذر کردند سه روز، روزه بگیرند، و چون بیماری آنان رفع شد، علی علیه السلام برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیه کرده برای سه روز آرد کردند و هرروز برای افطار خود پنج گرده نان تهیه کردند. روز اول موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گرده نان را به او دادند، و خود حضرات با حسنین و کنیز ایشان فضّه بدون غذا مانده با آب افطار کردند، روز دوم نیز هر پنج گرده (قرص) نان را به یتیم دادند و خود گرسنه ماندند، و همچنین روز سوم، که از ضعف و گرسنگی چنین و چنان شدند، پس این آیات و آیه:

﴿وَيُطْعَمُونَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾

[الإنسان: ۸].

نازل گردید، آیا شما این مطالب را قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: خوب بنابراین اگر اینها راست باشد علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام از عقل و قرآن پیروی نکرده اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده اند، گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه اولاً مگر برای يك مسکین و یا يك نفر یتیم یک نصف نان کافی نبود؟ مگر آن یتیم می خواسته برود دکان نانوائی باز کند؟ به اضافه گویند چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است! کسانی که خود گرسنه اند نصف یک نان را به مسکین می دادند و خود برای حفظ الصحّه و سدّ جوع با باقی نان ها افطار می کردند، اینان به فرمان خدا که فرموده: ﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ عمل نکردند. و از عقل هم که خدا حبّت قرار داده پیروی نکردند، آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام تابع قرآن نیستند؟ چگونه خدا به رسول خود فرموده: ﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ «از آنچه به تو وحی شده پیروی کن» آیا خانواده او نباید به امر ﴿اتَّبِعْ..﴾ عمل کنند؟! خدا پیروی عقل را

حتّی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی علیه السلام و اهل بیت او پیروی عقل و قرآن را نکردند؟ چگونه علی علیه السلام اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که به وظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است؟ به اضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده؟ به اضافه مگر یتیم چه قدر شکم داشته؟ پس از این بیان آن گوینده دینی به فکر فرورفت و گفت راست می‌گویی پس مقصود از این آیه چیست؟ گفتیم ما امام را عالم و عاقل می‌دانیم و این آیه را هم طبق لغت عرب معنی می‌کنیم، چون قرآن به لغت عرف عرب نازل شده، آیه می‌گوید: ﴿مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ و این سه را با واو عاطفه که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم می‌شود که این هر سه با هم در یک شب آمده اند درب خانه علی علیه السلام و ایشان یک شب نانهای خود را به آنان داده و البتّه برای سحر خود نان تهیّه کردند از همان دو صاع جو باقی مانده، بنابراین تفسیر به سه روز بی‌مورد است هر کسی ممکن است یک مرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد، در این آیه مسکینا و یتیمیا و اسیرا با کلمه ﴿ثُمَّ﴾ نیامده تا اینکه به سه روز تفسیر شود، پس آنچه در تفاسیر آمده هم بر خلاف قرآن است و هم برخلاف عقل، و قرآن را موهون ساخته و خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله را جاهل به قرآن نشان داده.

خدا برای تجلیل کسی که جاهل به قرآن باشد و از عقل پیروی نکند آیه نازل نمی‌کند و در مدح ایشان سوره نمی‌آورد. عقیده ما این است که قرآن مجموعه‌ای از حقائق است و خانواده رسول هم عاقل و عالم بوده‌اند و آنچه شیعه نوشته تهمت به ایشان است، تمام این سخنان وقتی است که گفته شود این سوره مدنی است، متأسفانه بسیاری از مفسّرین نوشته‌اند که این سوره مکی است و در مکه نه حسنی بوده و نه حسینی علیه السلام و نه نذری تا خدا سوره نازل کند!

خامساً: در این تفاسیری که نوشته‌اند. هرکس هر مذهبی داشته آیات قرآن را طبق مذهب خود معنی کرده، و با هرکس بد بوده آیات کفر و ستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته و حمل به او نموده، و با هر کس خوب بوده آیات ایمان و انفاق و نیکی را در شأن او و در مدح او، دانسته و قرآن را مدّاح‌نامه و یا قدّاح‌نامه اشخاص قرار داده، و جنگ داخلی بین مسلمین شعله‌ور نموده، اگر جبری بوده آیات قرآن را حمل به جبر نموده، و اگر اختیاری بوده حمل به اختیار نموده، سابقین این کار را کرده و این خیانت را مرتکب شده‌اند و لاحقین ساده‌دل نیز از ایشان تقلید کرده و تمام همّت ایشان لعن و یا مدح نمودن از زید و عمرو است. می‌توان گفت رجوع به تفاسیر برای دانستن مورد نزول و کشف اقوال برای کسی که مقلّد نباشد و قوّه ممیّزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر قرآن موافق است انتخاب کند و قرآن را حمل بر رأی ایشان نکند، و دیگر اینکه انسان می‌تواند آیات مجمله را به- وسیله آیات دیگر قرآن بفهمد زیرا: «الْقُرْآنُ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» و یا از سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانکه

در فصل سابق ذکر شد بدست آورد. و نیز باید دانست که قرآن اگرچه بیان روشن و واضحی است برای کسی که به زبان عرب و ادبیات عرب آشنا می باشد، ولی هر چه داناتر باشد، بیشتر از قرآن بهره می برد، عالم متبحر می تواند از تفریع قواعد و انطباق کلیات قرآن بر جزئیات و استخراج قواعد فقهیه و عقلیه و استنباط مطالب به قدر حوصله خود و زیادی درک خود بهره برد، شخص دانشمند از تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درک می کند. پس درک جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت به فهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات، یا جملات قرآن توسط آیات دیگر و کلمات مشابه آن روشن می شود. مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج به اینکه بنده ای آنرا کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت مستغنی از مخلوق است، پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده و علم آن را از بندگان نخواسته، و یا در سنت رسول بیان شده است.

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

چنانکه در فصل تواتر قرآن تذکر دادیم قرآن متواتر است، بنابراین اگر یک کلمه کم و یا زیاد می شد مسلمین مطلع می شدند و جلوگیری می کردند. به اضافه چون قرآن همه جا و در هر خانه و در تمام ممالک دنیا نشر شد، ممکن نبود کسی به تمام نسخ آن دست برد کند و اگر یک نسخه را کم یا زیاد می کرد با مطابقه با نسخ دیگر معلوم می شد. و به هر حال دلائل بسیاری از کتاب و سنت و اجماع و عقل داریم که قرآن دست نخورده و کم و زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده:

أَمَّا آيَاتُ:

أَوَّلُ، سُوْرَةُ حَجَرِ آيَةُ ۹:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«این قرآن را ما نازل کردیم و بدرستی و تحقیق خود ما نگهدارنده آن می باشیم».

و مقصود از ذکر قرآن است به قرینه آیه قبل که فرموده: ﴿وَقَالُوا يَتَّبِعُهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ

إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ [الحجر: ۶]. حق تعالی در آیه ۹ وعده کرده که خود حافظ و نگهدارنده قرآن است،

پس اگر کسی بگوید یک کلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمی داند یا سخن او را دروغ

می داند، و چنین کسی قطعاً بی دین و خدانشناس و از فرق مسلمین خارج است. حال اگر کسی بگوید

مقصود از حفظ قرآن محفوظ بودن آن است از قدح و عیبجویی مردم، جواب گوئیم؛ این صحیح نیست

زیرا در زمان خود رسول خدا ﷺ، قرآن هزار عیجو داشت، و چه قدر از آن عیجوبی کردند؛ گاهی

سحرش خواندند، و گاهی شعرش گفتند، ولی چون طبق انصاف نبود مؤثر نشد و فعلاً نصاری و یهود

نیز از آن عیبجوئی می‌کنند. و اگر کسی بگوید چگونه خدا قرآن را حفظ کرد، و حال آنکه هزاران نسخه از آن پوسیده و پاره شده یا به آب و آتش رفته، جواب گوئیم: مقصود از حفظ قرآن حفظ هر نسخه از نسخه‌های آن نیست زیرا وجود خارجی کاغذی دوام ندارد و پوسیده می‌شود، اگر گفتیم: فلان قصیده فلان شاعر محفوظ مانده و یا فلان کتاب محفوظ مانده مقصود این نیست که هیچ نسخه از آن پاره نشده بلکه مقصود این است که از اول تا به آخر آن مانده و چیزی از آن از بین نرفته و لو اینکه از نسخه‌های متعدد آن چند نسخه پاره و یا مفقود باشد. بهر حال خدا قول داده قرآن را حفظ کند، حال تو بگو از تمام جهات حفظ کرده ما نزاعی نداریم.

آیه دوم: سوره فُصِّلَتْ آیه ۴۱ و ۴۲:

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنْزِيلٌ مِنْ

[فصلت: ۴۱-۴۲].

حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

«به تحقیق این قرآن کتابی است عزیز که از جلو و عقب آن باطلی نیاید، نازل شده از جانب خدای حکیم بی‌نیاز».

این آیه دلالت دارد که هیچ باطلی بر قرآن وارد نشود و تحریف یکی از افراد باطلی است که بر قرآن وارد نشده. اگر کسی بگوید مقصود از باطل در این آیه این است که تناقض و کذب و بیهوده در مطالب قرآن وارد نمی‌شود و کتابی که قبل یا بعد از آن بیاید و آن را باطل سازد وجود نداشته و ندارد، جواب این است که کلمه باطل عام است و تمام آنچه را که ذکر شد شامل می‌شود، چنانکه شامل تحریف نیز می‌شود، پس چنین باطلی بر قرآن وارد نشده، البته آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر بطلان تحریف دلالت دارد اگرچه صریح نباشد و به اشاره دلالت کند مانند آیه ۷۷ و ۷۸ سوره واقعه:

[الواقعة: ۷۷-۷۸].

﴿إِنَّهُ وَلَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

«به تحقیق این کتاب، قرآنی است بزرگ در کتاب محفوظ».

یعنی در پناه قدرت حق مصون است، و آیه ۲۱ و ۲۲ سوره بروج:

[البروج: ۲۱-۲۲].

﴿بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

«بلکه این کتاب، قرآنی است دارای مجد و در لوحی مصون خواهد بود».

و آیه ۳۴ سوره انعام:

[الأنعام: ۳۴].

﴿وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْأُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

و آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ همین سوره:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٥﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٦﴾﴾
و آیه ۲۷ سوره کهف:

﴿وَأَنذِرْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾﴾ [الكهف: ۲۷]

که در تمام این آیات صریحاً می‌گوید کلمات قرآن را کسی نمی‌تواند تبدیل کند و یا عوض نماید.
و أمّا سَنَّت: یکی اخبار ثقلین است که رسول خدا ﷺ فرموده: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و هو الثقل الأكبر و عترتي و هم الثقل الأصغر لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، إن تمسكنم بهما لن تضلّوا بعدى أبدا»، و در بعضی روایات: کتاب الله و سَنَّتِی که صحیح‌تر یعنی موافق با قرآن است، آمده. پس رسول خدا ﷺ فرموده: این قرآن را میان شما می‌گذارم، و باید تا قیامت به آن متمسک باشید، و اگر تحریف در آن شده باشد، قابل تمسک نخواهد بود. قرآن حجّتی است مستقلّ چنانکه مدارک آن ذکر شد، و سَنَّت نیز حجّتی است مستقلّ، و هر یک از این دو دلالت بر مطلبی کرد آن مطلب صحیح است، پس قرآن و سَنَّت دو حجّت می‌باشند نه اینکه مجموعاً یک حجّت باشند، یعنی هریک دلالت بر مطلبی کند کافی و لازم الأخذ است، و لذا ائمه علیهم السلام که عترت رسول خدا ﷺ بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال به ظاهر قرآن می‌کردند و گاهی نیز به سَنَّت رسول ﷺ استدلال می‌کردند، خصوصاً در موارد نزاع که در کلمات حضرت امیر علیهم السلام در خطبه ۱۲۳ و نامه ۵۳ ذکر شد. از این تمسک و استدلال مسلّم می‌شود که این حجّت یعنی قرآن دست‌نخورده، و إلاّ از حجّیت ساقط می‌شد، و به اضافه؛ کتاب مدوّنی بوده که میان امت خود گذاشته.

دوم: در مقدّمه چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از امیرالمؤمنین علیهم السلام سؤال کردند: «هل عندكم من رسول الله شيء من الوحي سوى القرآن؟ قال ﷺ: لا والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إلا أن يعطى عبدا فهما في كتابه»، یعنی: آیا نزد شما از رسول خدا ﷺ غیر از قرآن چیزی از وحی مانده است؟ فرمود: نه، قسم به آنکه حبه را شکافت و جان را ایجاد کرد جز اینکه خدا به بنده‌ای فهم در کتاب خودش را بدهد (که بتواند از قرآن چیزی استخراج کند). از این خبر معلوم می‌شود غیر از قرآن معمولی چیزی نزد آن حضرت از وحی نبوده چه به عنوان قرآن و چه به عنوان دیگر.

أدلة دیگر بر نفی تحریف لفظی

۱- قرآن میزان صحت و سقم و کم و زیادی مطالب اسلامی است، اگر میزان خراب شده باشد، یا یکی از ابزار و اساس آن کم شده باشد، نمی‌توان با آن میزان درست سنجید، پس اگر قرآن تحریف شده باشد نمی‌شود آن را میزان قرار داد و نعوذ بالله خدا اشتباه کرده که آن را میزان قرار داد، و یا توانسته میزان دین خود را حفظ کند و این سخن کفر و زندقه است و جایز نیست.

۲- تمام فقهای شیعه می‌گویند پس از سوره حمد باید در نماز یک سوره تاّمه از سوره قرآن خوانده شود و در صلاة آیات پس از قرائت حمد باید یک سوره تاّمه بر پنج رکوع تقسیم شود، و هر سوره از سوره قرآن را کافی دانسته‌اند. پس معلوم می‌شود سوره‌های قرآن را تاّم و تمام می‌دانند و هر سوره‌ای را از کم و زیاد مصون می‌دانند و الاً کافی نمی‌دانستند.

۳- نبودن دلیلی بر تحریف، خود دلیل بر عدم تحریف است. زیرا آنکه مدّعی تحریف است، یا می‌گوید رسول خدا ﷺ برای امّت خود قرآنی نگذاشته و رفته و یا می‌گوید گذاشته ولی خلفای پس از او و یا دیگران کم و زیاد کردند، پس اگر بگویند رسول خدا ﷺ قرآنی نگذاشته که سخن او بر خلاف اجماع است، و هم بر ضدّ سخن خدا و رسول است، و اگر می‌گویند گذاشته باید معلوم کند چه کس آنرا تحریف کرده، در صورتیکه دلیلی بر تحریف شخص معینی نیست، اگر شخص بی‌اطلاعی بگوید: "شیخین"، می‌گوییم چگونه و برای چه. قرآنی را که تمام اصحاب رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش می‌کوشیدند و آن همه برای حفظ آن همّت داشته و جان‌فشانی می‌کردند چگونه "شیخین" کم و زیاد کردند که هیچ کس مطلع نشد و یا مطلع شد و اعتراضی نکرد، قرآنی که برای آن از جان می‌گذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرف‌نظر می‌کردند و تمام هستی خود را نثار آن می‌نمودند چه شد که اعتنا به تحریف و محرّف آن نکردند، حتّی اشخاصی مانند علی علیه السلام و ابوذر و عمار و سایر فدائیان اسلام با آن شدّت ایمان، به قدر یکنفر از عوام زمان ما برای کتاب آسمانی خود دلسوزی نکردند؟! پس این مطلب یقیناً باطل و گوینده آن از عقل تهی است، به اضافه می‌گوییم در کدام یک از آیات قرآن دست بردند و یا کم و زیاد کردند؟ آیاتی که مربوط به ریاست ایشان نبوده که قطعاً کم نکرده‌اند زیرا برای این کار غرضی نبوده و کسی هم چنین ادعایی نکرده و هیچ تاریخی متعرّض آن نشده، حتّی علی بن ابیطالب علیه السلام که در بعضی از کلمات خود گله از خلفاء داشته از چنین موضوعی یاد نکرده و ادّعا و اعتراض ننموده، اما اگر بگوییم آیاتی که مربوط به زعامت و حکومت بوده کم کرده‌اند، خواهیم گفت حضرت امیر علیه السلام و سایر دوستان

او که در ابتدای امر خلافت پس از وفات رسول خدا ﷺ در امر خلافت با "شیخین" سخن گفته‌اند چنین سخنی راجع به این موضوع در احتجاجات خود نگفتند و نامی از کم کردن آیات قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع به خلافت و زعامت حضرت امیر الکلیله بود باید خود آن حضرت و سایر معترضین که اعتراض داشتند تذکر دهند و برای آن جناب استدلال و استشهاد کنند و حال آنکه چنین کاری نکردند، اگر چنین آیه‌ای بود تذکر آن برهر سخنی مقدم بود، پس در اول امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی به میان نیامده. اما زمان خلافت عثمان پس او محتاج به چنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سالها که خلافت به عثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود باید در اول امر خلافت کم یا تحریف کنند نه پس از گذشت سالها، آیاتی که برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان به طریق اولی ضرر نداشته. به اضافه زمان عثمان قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان کم و زیاد آن امکان نداشت. به اضافه اگر عثمان چنین کاری می‌کرد قاتلین او که به دورخانه او اجتماع کردند برای قتل او، باید احتجاج به این کار کنند، و لاقل یکمرتبه به او ایراد کنند و حال آنکه چنین ایرادی نکردند. و هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد که اصحاب رسول- خدا ﷺ برای تحریف به او اشکالی کرده باشند، بلکه ایراد ایشان به عثمان راجع به حیف و میل بیت‌المال و نصب مأمورین نالایق بود، درحالی که امر قرآن مهمتر بود، به اضافه بر علی بن ابیطالب الکلیله واجب بود که اگر عثمان قرآن را کم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را به اصل آن برگرداند و کامل نماید و قرآن کامل را نشان دهد نه اینکه سکوت کند و لاقل اشاره هم نکند، علی الکلیله که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمان داد املاکی که در تصرف مأمورین عثمان بود به صاحبانش برگردانند. و حتی در نهج البلاغه در خطبه ۱۵ فرموده: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء، وملك به الإماء لرددته، فإن فی العدل سعة». یعنی: به خدا قسم اگر بیابم که بآن املاک زنانی تزویج شده و کنیزانی خریده شده هر آینه آن را برگردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست. کسی که برای یک وجب زمین بیت‌المال این همه دلسوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونه ممکن است ببیند قرآن کم می‌شود و به روی خود نیاورد و کلمه‌ای نگوید؟! به اضافه مردم را امر کند به رجوع به قرآن معمولی و آن را امام و حجت بخواند. پس مسلم به دست عثمان چنین عملی انجام نشده، و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده، زیرا آن قدر در بلاد اسلامی در مساجد و محافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دسترسی به تمام آنان امکان نداشت و چنان به قرآن توجه

داشتند که اگر در قرآن زمان رسول خدا ﷺ یک واو در جایی از کلمات قرآن بود، یا پس از واو الفی بود همه خود را موظف می‌دانستند که آن واو یا الف را در سایر قرآن‌ها بگذارند و اگر تائی مدّور بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه‌ها مدّور باشد. مواظبتی که در نسخه‌برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده، پس چگونه ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطلع نشود. آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزار و سیصد سال یکعده عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگویی به فِرَقِ مسلمین چند نفر اخباری کج سلیقهٔ سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب مجعوله جمع‌آوری کردند که همان اخبار نیز دلالت بر تحریف ندارد، مگر برای کسی که از همه جا بی‌خبر باشد، ما آن اخبار را در نظر خواننده می‌گذاریم تا خود قضاوت کند.

۴- اقوال بزرگان و علمای فریقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف:

در اینجا ما کلمات بعضی را از باب نمونه ذکر می‌کنیم: علامه طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: اجماع مسلمین بر این است که بر قرآن چیزی زیاد نشده، اما اینکه کم شده یا خیر، نظر صحیح از مذهب ما این است که چیزی کم نشده. و سیدمرتضی نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم به صحّت نقل قرآن از رسول خدا ﷺ و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است به شهرها و مانند علم ما به وقایع تاریخی و کتب مشهوره، زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم و زیاد بوده، زیرا قرآن معجزهٔ رسالت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه بوده و علمای مسلمین به نهایت حفظ و حراست آن کوشیده‌اند، حتی شمارهٔ حروف و اعراب و سکانات آنرا حفظ کرده‌اند (تا کم و زیاد نشود) و در جای دیگر فرموده: همانطوری که ما علم بدیهی داریم به کتب مصنّفه مانند کتاب "سیبویه" و امثال آن که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی به آن بیفزاید و یا کم کند. معلوم و ممّیز می‌شود که ملحق است و یا از اصل کتاب، همانطور است قرآن درحالی که عنایت به ضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده، و نیز سید می‌نویسد: قرآن در زمان رسول خدا ﷺ جمع و مدون شده به مانند همین قرآن که نزد ما است، و مکرّر به رسول خدا ﷺ عرضه شده، و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده‌اند، و اگر عده‌ای از حشوّه و بعضی از اخباریّه برخلاف این گفته‌اند، اعتنایی به سخنان ایشان نباید کرد، زیرا اینان به گمان خود به بعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده‌اند که علم قطعی برخلاف آنها است. شیخ صدوق در کتاب خود فرموده‌اند: اعتقاد ما این است که این قرآن میان جلد همان قرآنی است که خدا به رسول خود نازل نموده و زیادت‌ر از این نبوده و کسی که غیر از این به ما نسبت دهد دروغ گفته است (چنانکه از امیرالمؤمنین ﷺ در نهج البلاغه به همین مضمون نقل شد). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان

خود فرموده: سخن گفتن در زیاده و نقصان قرآن سخنی است غیرلائق زیرا اجماع بر بطلان زیادتی در قرآن است و مذهب صحیح ما بر این است که چیزی از آن کم نشده. و آقای خوئی در کتاب بیان ادّعی اجماع نموده بر تواتر قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن، و شیخ طوسی فرموده: اخباری که در زیاده و نقصان وارد شده تماماً خبر واحد و قابل تأویل است و علمی به صحت آنها پیدا نمی‌شود. و بسیاری از اعلام دیگر ادّعی اجماع نموده‌اند بر عدم تحریف، از آن جمله شیخ بهائی و محقق کلباسی و محقق بغدادی شارح وافیه و محقق کرکی و اجماع علماء و فضلاء اهل سنت نیز همین را گفته‌اند.

والبته دلیل‌های دیگری نیز بر عدم تحریف هست که در این مختصر نمی‌گنجد.

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

مدعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده‌اند که تماماً ضعیف السند و فاسد المتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل می‌باشد. یک روایت که از هر جهت صحیح باشد، در میان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر جعل و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند، ناقل بسیاری از آن روایات، احمد بن محمد السیاری است که تمام علمای رجال گفته‌اند: او فاسد المذهب و قائل به تناسخ بوده. یا از علی احمد الکوفی نقل شده که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب می‌دانند. این روایات بر چند دسته می‌باشد. دسته‌ای از آنها می‌گوید: نام علی و ائمه علیهم السلام یا نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از غلاة (غلوکنندگان) می‌باشد و غلاة از اسلام خارج و محکوم به کفر و شرکند، مانند محمد بن فضیل و جابر بن یزید و امثال ایشان.

روایت اول: کافی از محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام در جمیع کتب انبیاء و از آنجمله در قرآن مکتوب بوده در جمله: «وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُورِ مُحَمَّدٍ وَوَلَايَةِ وَصِيِّهِ»، حال شما بروید آیه: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ [غافر: ۳۴]. را در سوره غافر آیه ۳۴ ملاحظه کنید تا ببینید چگونه این راوی خدانشناس با آیه قرآن بازی کرده، این آیه را خدا از قول کفار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، در آنجا که مؤمن آل فرعون می‌گوید: ﴿وَيَقُومُ إِلَيَّ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ۝ يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۖ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۝ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ۚ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا ۚ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ۝﴾ [غافر: ۳۲-۳۴]. یعنی: مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من

می ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود، ای قوم من می ترسم بر شما از روز قیامت، روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شما را از عذاب خدا حفظ نکند، یوسف قبلاً با دلیل های روشن آمد و شما همواره در شک بودید تا وفات کرد، چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد: «لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا» خدای تعالی اهل شک و اسراف را اینطور گمراه می کند.

در این آیه قوم کافر فرعون گفتند: «لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا»، خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده، این جمله را خدا و انبیاء نگفته اند و در کتب انبیاء نبوده بلکه سخن کفار است، ولی راوی، این قولِ باطل را به کتب انبیاء بسته و محمد و علی را نیز ضمیمه این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده، نعوذ بالله و «مِنْ بَعْدِهِ» را حذف کرده است.

روایت دوم: کافی از امام باقر روایت کرده که جبرئیل آیه ۲۳ سوره بقره را چنین نازل کرد:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳].

«یعنی اگر شما در حق علی از آنچه بر بنده خود نازل کردیم در شک و تردید هستید، سوره ای مانند آن بیاورید».

خواننده با انصاف ملاحظه کن خدا به کفاری که نه رسول خدا ﷺ را قبول داشتند نه قرآن را، می گوید: درباره این قرآن اگر شک دارید، سوره ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد؟! باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفار خواسته مانند آن را بیاورند کجاست؟ کفاری که خدا را قبول ندارند چگونه یک سوره درباره علی بیاورند. به قول شما قرآنی را که کسی جز امام نمی داند چگونه کفار فهمیدند درباره علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشته که چنین دروغی جعل کرده و با آیه قرآن بازی کرده است.

روایت سوم: در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره بقره: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» [البقرة: ۱۴۳]. از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده این آیه «أُمَّةً وَسَطًا» بوده! همچنین آیه ۱۱۰ سوره آل عمران: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» [آل عمران: ۱۱۰]. «خَيْرَ أُمَّةٍ» بوده و تحریف شده.

معلوم می شود راوی این روایت دین اسلام و امت اسلامی را دین معتدل و امت معتدل نمی داند، و آمر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمین واجب نمی داند و فقط ائمه را متّصف به این صفت می داند که باید آمر به معروف و نهی از منکر کنند، نه سایرین، که خدا این آیات را به ائمه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوی پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب ﴿جَعَلْنَكُمْ﴾ و ﴿كُنْتُمْ﴾ و ﴿تَأْمُرُونَ﴾ کدام اشخاص بوده‌اند؟! آن آئمه که هنوز به دنیا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند؟! ولی مسلمین حاضر و خود رسول خدا ﷺ مخاطب نبوده‌اند، خوب بود خدا بفرماید: ﴿جَعَلْنَهُمْ﴾ و ﴿وَكَاؤُوا﴾ و ﴿يَأْمُرُونَ﴾ که بر غائبین صدق کند نه بر حاضرین، آنهم به صیغه استقبال نه صیغه ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه به نام امام باقرآن بازی می‌کنند!!!

روایت چهارم: مجلسی در صفحه ۶۴ جلد ۹۲ بحارالانوار از امام باقر روایت کرده که آیه ۸۹ سوره اِسرائ: ﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ [الإسرائ: ۸۹]. چنین بوده: «فأبى أكثر الناس بولایة علی إلا کفورا»!

باید از راوی پرسید سوره اِسرائ که مکی است و در اوائل بعثت نازل شده، آن وقت صحبت و بحثی از خلافت و ولایت علی نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند، به اضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسندگان کتب حدیث چه بر سر اسلام آورده‌اند، چگونه از حق تعالی نترسیدند. روایت پنجم: در صفحه ۶۱ جلد ۹۲ بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق که فرمود: در سوره عمّ جمله: ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيِّنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ آنچه نازل شده: «تُرَابِيَا» یعنی «عَلَوِيَّا» بوده است. باید گفت: این سوره مکی است - در مکه نازل شده - مردم مشرک بودند و مذهب علوی ابوترابی در کار نبوده تا مشرکین تمنا کنند و بگویند یا لیتنی یعنی ای کاش من علوی بودم، کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه می‌گویند: ای کاش ما علوی بودیم؟ آیا قائلین به تحریف و نویسندگان چنین روایاتی قوه تعقل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت می‌شود که نام علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می‌بینیم فرزند همین علی یعنی امام صادق علیه السلام مطالب مندرجه در این روایات را تکذیب کرده و می‌گوید: نام علی علیه السلام و اولادش در قرآن نبوده چنانکه کافی به روایت صحیح از ابوبصیر روایت کرده و آقای خونی در کتاب البیان آن را روایت کرده که ابوبصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. سؤال کردم و گفتم مردم می‌گویند چرا نام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در قرآن ذکر نشده؟ فرمود: به مردم بگوئید: همانطوری که نام سه رکعت و چهار رکعت نماز را خدا در قرآن نیاورده تا رسول او بیان کند همانطور نام علی علیه السلام و حسنین علیه السلام را هم قرآن نیاورده تا رسول خدا ﷺ بیان کند. بنابر این روایت به تصدیق امام صادق نام علی

و اهل بیت او در قرآن نبوده و نیامده و تمام روایاتی که می‌گویند نام علی در قرآن بوده، مردود و مجعول است. به اضافه دلیل بر اینکه نام علی در قرآن نبوده قصه غدیر و حدیث غدیر است که رسول خدا ﷺ به امر خدا علی را معرفی کرده و فرموده: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، و اگر نام علی در قرآن مذکور بود قبلاً معرفی شده بود و همه مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرفی و اعلام نبود و آنهمه مقدمات و اجتماع در بیابان لازم نبود، حدیث غدیر به کذب تمام روایاتی که می‌گویند نام علی در قرآن بوده حکم می‌کند. به اضافه پس از وفات حضرت رسول خدا ﷺ و قبل از استقرار حکومت بر ابوبکر، باید خود علی ﷺ و دوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر محاجّه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی ﷺ در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف نشده بود، اگر قول قائلین به تحریف را قبول کنیم خوب بود آن آیات را تذکر می‌دادند و به آن استدلال می‌کردند، در صورتی که چنین گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس معلوم می‌شود که چنین آیاتی در کار نبوده است.

روایت ششم: مجلسی در جلد ۹۲ بحار صفحه ۴۲ روایت کرده که چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، علی ﷺ قرآن را جمع نموده و به مسجد رفت و به اصحاب رسول خدا عرضه کرد، همانطور که رسول خدا به او وصیت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرد در اولین صفحه رسوائی‌های خودشان را دید، عمر برخاست و گفت: یا علی آن را برگردان ما به قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زید بن ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین و انصار در آن می‌باشد، ما چنین صلاح می‌دانیم که قرآنی تألیف کنیم، و رسوائی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت ... تا آخر. مانند این روایت، روایت دیگری در صفحه ۶۰ جلد ۹۲ بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن، آن قرآنی که نازل شده نیست، زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آن‌ها را پاک کرده‌اند و نام ابولهب را برای ادیت رسول خدا گذاشتند، زیرا ابولهب عموی رسول خدا بود.

خواننده عزیز ملاحظه نما و ببین:

أولاً: این دو روایت دلالتی بر تحریف ندارد، زیرا ممکن است بگوییم نام منافقین در قرآنی که علی ﷺ می‌گوید به عنوان تفسیر یا مورد نزول یا به عنوان تأویل بوده، این چه ربطی به خود قرآن دارد چنانکه همین مطلب را آقای خوئی در صفحه ۱۸۴ کتاب البیان مرقوم داشته، اضافه بر این، سیره رسول خدا ﷺ و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده و با همه به خوبی معاشرت می‌کرده و بنای او بر تألیف قلوب بوده و بنا نبوده نفاق کسی را ظاهر کند.

خدا هم ستار العیوب است، بنا نبوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستار العیوب اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را به جان یکدیگر بیندازد

که یکدیگر را سب و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشّت تحریک کند، در حالی که اگر کسی واقعاً منافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند، در این صورت اگر نام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسول خدا ﷺ در قرآن بود، به واسطه نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرّق می شدند و دیگر از خجالت نزد رسول خدا ﷺ و اصحابش نمی ماندند و به کلی از مسلمین جدا می شدند، و دیگر احتیاجی به سفارشات در غدیر و غیر غدیر نبود، آیا هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی می دهد که خدای ستّار العیوب، کشاف العیوب شود و میان مسلمین تفرقه اندازد، اگر چنین بود پس چرا در آیه ۱۰۱ سوره توبه به رسول خود فرموده:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوْا عَلَى الْإِثْقَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«بعضی از اهل مدینه منافقند، تو ای رسول ما، آنان را نمی شناسی، ما که خداییم آنان را می شناسیم».

در این حال چگونه رسول خدا ﷺ که به قول شما نام منافقین در قرآنش بوده، آنها را نمی شناسد، ولی قائلین به تحریف پس از هزار سال آنها را می شناسند؟ آیا این تکذیب قول خدا نیست؟ آیا نباید گفت: «لعنة الله على الكاذبين». به اضافه اگر حضرت علی علیه السلام مصحفی داشته، متن آن، با سایر قرآن های رایج بین مسلمین هیچ اختلافی نداشته است و اشخاصی که قرآن آن حضرت را دیده اند به این مطلب تصدیق داشته اند. و از جمله کسانی که مصحف آن حضرت را دیده، ابن ندیم است که در کتاب الفهرست نوشته است که قرآنی را که به خط حضرت علی علیه السلام بوده و مطابق معمول اولاد امام حسن علیه السلام آن را از یکدیگر به ارث می بردند، در نزد ابی یعلی حمزة الحسنى (ره) یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام دیده است.

پس باید گفت قائلین به تحریف مردمانی احمق یا مغرض و ملعبه دست یهود و سایر دشمنان اسلام بوده اند و خواسته اند کتاب خدا و سند اسلام را با این سخنان پوچ و روایات جعلی بی اعتبار کنند. راستی باعث خجالت و شرمندگی است که چند نفر آخوندی به نام حجّت الاسلام و محدّث ثقه خود را عالم نامیده و به کتاب خدا بتازند و برای ابطال سند اسلام کتابی به نام: «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» بنویسند و این روایات و خرافات و خزعبلات را در آن جمع کنند، و چاپ کرده به دست یهود و نصاری بدهند تا آنان مکرّر چاپ کرده و آن را به رخ مسلمین بکشند که هان این مسلمین به تصدیق شیخ العلماء و خاتم المحدثین خودتان کتاب آسمانی شما تحریف شده و بی اعتبار است و به قول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجود سی جزء است) و قرآن مانند تورا و انجیل ما بی اعتبار است. آیا به چنین افرادی مسلمان و عالم اسلامی می توان گفت و کتاب دعائی که چنین اشخاصی

می‌نویسند می‌توان بدست مؤمنین داد؟ نه و الله. ما چون طرفدار حق و حقیقتیم و این موهومات را می‌بینیم، ناچار باید با ایشان پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شر آنها و از خواندن کتاب پر از شرک و خرافات آنان برهانیم. اگر چه عده‌ای از روحانی‌نمایان بی‌خبر یا ترسو که از عوام بی‌اطلاع و گمراه می‌ترسند از ترس عوام از ما بدگویی کنند. به هر حال محال است خدای تعالی مقلد شیعیان صفویه شود و تمام اصحاب رسول خدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسول خدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسول خدا ﷺ جنگ داخلی بین مسلمین ایجاد کند، ولی کسی از مسلمین این آیات و أسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی‌اطلاع بمانند جُزْ عَلِیِّ بْنِ الْحُطَّائِیَّةِ و جُزْ حَاجِی نوری پس از هزار سال، و علی هم کتاب خدا را در صندوقی مقفل بگذارد و پنهان کند تا شیعه صفویه پس از هزار سال مطلع شوند و آن را بیان کنند.

ثانیاً - اگر ذکر ابولهب در قرآن مانده و موجب اذیت رسول خدا ﷺ بوده، باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسول خدا چیست؟ دیگر اینکه ابولهب کافر بوده، کافر از دنیا رفت و علناً تکذیب رسول خدا ﷺ می‌کرده، این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسول خدا را اکثراً منافق می‌دانید و همّت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه به ریشه اسلام بزنید؟

روایت هفتم: تفسیر صافی و بسیاری از کتب دیگر در تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده روایت کرده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿٦٧﴾ در خم غدير نازل شده و آیه چنین است بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ، و کلمه «فی علی» را انداخته‌اند، و مقصود از کلمه ناس و کلمه القوم الکافرین اصحاب رسولند که همه کافر بودند، و رسول خداص از ایشان در مورد اظهار خلافت علی بن ابی‌طالب می‌ترسید. ومعنی آیه چنین است:

«هان ای رسول آنچه درباره علی بن ابی‌طالب از طرف پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر این کار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده‌ای، خدا ترا از مردم (یعنی از اصحاب) حفظ می‌کند، خدا قوم کفار (یعنی اصحاب) را هدایت نمی‌کند».

باید گفت:

اولاً: ما قبول داریم که در غدير خم رسول خدا ﷺ نسبت به علی بن ابی‌طالب سفارش نموده، ولی این روایت را که می‌گوید کلمه «فی علی» در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده‌اند قبول نداریم و آن را دروغ محض می‌دانیم، زیرا خدا راستگو است، و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

﴿۹﴾، و قول داده که قرآن را از کم و زیاد شدن حفظ کند و امام صادق علیه السلام بودن کلمه «علی» را در قرآن تکذیب نموده چنانکه در ذیل روایت پنجم فرمایش او ذکر شد.

ثانیاً: اگر مقصود از کلمه: ﴿نَّاسٍ﴾ و کلمه ﴿الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و بگویم اصحاب رسول جز سه نفر همه کافرنند با آیات قرآن مخالفت کرده‌ایم، آیاتی از اصحاب رسول تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت خدا خوانده و مکرر در قرآن از ایشان مدح کرده. در سورة توبه آیه ۱۰۰ فرموده:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

یعنی: «خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اول ایمان آوردند و کسانی که با نیکوکاری از ایشان تبعیت کردند، راضی است». در سورة فتح آیه ۲۹ فرموده:

﴿فُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... تَا وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ عَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

یعنی: «محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفار سختگیر و میان خود بسیار مهربان هستند ... و خدا وعده داده ایشان را که ایمان آورده و عملهای شایسته انجام دادند وعده آمرزش و پاداش بزرگی».

و در آیه ۱۸ همین سورة فتح راجع به تمام اصحاب رسول که در حدیبیه زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند فرموده:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

یعنی: «خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت می‌کنند راضی است».

و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده. پس آیه ﴿بَلَغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾، با این همه آیات منافات پیدا می‌کند، مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمر رسول همه اصحاب را کافر خوانده جز سه نفر که نه از مهاجرین بودند و نه از انصار، یا باید بگویم خدا از باطن ایشان وعاقبت امر ایشان اطلاع نداشته، چنین سخن عین کفر و نفاق است.

ثالثاً: اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد واصحاب رسول ﷺ همه کافر بودند جز سه نفر، دیگر برای اسلام آبرویی نمی ماند، اسلامی که تمام مطالبش از این کفار نقل شده چه اعتبار دارد؟! اسلامی که فقط سه یا چهار نفر راوی داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجت نیست، و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی ﷺ و مطالب نصاری و یهود می شود و از سه نفر مانند یوحنا و مرقس و لوقا نقل شده، آیا می توان گفت پیغمبر ﷺ از دنیا رفت و به اندازه یکی از علمای امت خود پیرو و ارادتمند نداشت و تمام اصحابش بی دین بودند؟ آیا این باورکردنی است که بگوئیم اصحاب رسول یعنی حامیان قرآن و کسانی که اسلام را در عربستان و ایران و مصر و روم نشر دادند همه کافر بودند، ولی چند آخوند قائل بتحریف (که مخالف قرآنند و سعی می کنند آن را از حجت بودن بیندازند) مسلمانند؟!

رابعاً: این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده، در آیه بعد به پیغمبر می گوید به یهود و نصاری بگو: ﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا ٱلتَّوْرَةَ وَٱلْإِنجِيلَ﴾ و در آخر می فرماید: ﴿فَلَا تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَافِرِينَ﴾. یعنی: «بگو ای اهل کتاب بر چیزی نیستید تا موقعی که تورات و انجیل را اقامه کنید ... برای قوم کفار غصه ای نخور». در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را، آنها را با الف و لام کافر خوانده همانطور که در آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ با الف و لام کافر خوانده، و ﴿ٱلْكَافِرِينَ﴾ با الف و لام اشاره به همان کافرین معهود است، و مقصود از ناس و قوم کافرین، یهود و نصاری است که این سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است، همانطور که در آیه ۶۶ می گوید: «اگر آنها تورات و انجیل و کتاب های آسمانی که به آنها نازل شده اقامه کنند...».

در وقتی که این سوره نازل شد رسول خدا ﷺ نه از اهل حجاز وحشت داشت، نه از اصحاب خود زیرا اسلام تمام حجاز را فرا گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جانفشانی می کردند و رسول خدا ﷺ جز از امپراطوری کفار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت و ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ که در این آیات خدا فرموده آن را برسان، همان آیات رد بر یهود و نصاری بوده که در این سوره (مانده) نازل شده به قرینه آیات قبل و بعد.

خامساً: کسی که می گوید ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به خلافت علی ﷺ نازل شده بوده و خدا در اینجا می فرماید آن آیات را برسان و رسول خدا ﷺ آنها را رسانید،

آن آیات را به ما نشان بدهد، این آیات کدام است، در کجای قرآن است؟ در کجای سورة مائده است؟ ما که چنین آیه‌ای در قرآن ندیدیم، اگر کسی دیده به ما نشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صادق (علیه السلام) هم که می‌گوید نام علی (علیه السلام) در قرآن نبوده نیز بداند و از اشتباه درآید. چون چنین آیه‌ای در قرآن نیست، پس ﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ هم راجع به آن نیست.

سادساً: جمله ﴿مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ در قرآن مکرر آمده از آنجمله در اول سورة بقره ﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾. چگونه هیچ کدام آنها مربوط به خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است؟! از کجای ما اُنْزِلَ معلوم می‌شود راجع به خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصبات جاهلانه می‌خواهد به زور نام علی را در آیه داخل کند، ناچار است قرآن را تحریف کند و آن را محرف بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند، چنین کسی معلوم می‌شود خدا را نشناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیهوده برای علی سینه می‌زند. یقیناً علی (علیه السلام) که به قرآن ایمان داشت، از او و از خیانتی که او به قرآن می‌کند بیزار است، علی (علیه السلام) بیزار است از آنکه به نام او قرآن را تخریب و تحریف کند و بگوید آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ...﴾ ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد، و حق تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و نعوذ بالله نامربوط گفته، و با این حرف خود قرآن را از تناسب آیات بیندازد و فصاحت آن را منکر شود.

سابعاً: دلیل بر رسالت و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) همین قرآن و فصاحت و بلاغت و تناسب آیات آن است. اگر کسی قرآن را از تناسب و فصاحت بیندازد، اصل اسلام بی‌دلیل می‌ماند، پس آنکه نام علی (علیه السلام) را روی تعصب جاهلانه می‌خواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت و بلاغت و تناسب می‌اندازد، دوست اسلام نیست، یا دوست نادان است، و علی (علیه السلام) احتیاجی به چنین دوستانی ندارد. وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی او را در مقابل معاویه و طلحه و زبیر یاری نکردند. حال که علی (علیه السلام) از دنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفار سال‌ها بر ممالک اسلامی چیره شده‌اند، لازم نیست که ما قرآن و اسلام را از اعتبار بیندازیم برای خلافت که امروز موضوعی ندارد.

روایت هشتم: مجلسی روایت کرده (جلد ۹۲ بحار جدید صفحه ۴۸) که راوی گفت: خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم، آن امام قرآن خود را باز کرد، در آن قرآن آیه ۴۳ سورة الرحمن چنین بود: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ فَاصْلُوا فِيهَا لَا تَمُوتُونَ وَلَا تُحْيَوْنَ، یعنی: الْأَوَّلِينَ! یعنی «این دوزخی است که شما آن را تکذیب می‌کردید، پس در آئید در آن نه می‌میرید و نه زنده می‌مانید ای دو خلیفه»!

حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت، آیا خدا اشتباه کرده (نعوذ بالله) چون قبل از این آیه خطاب به گروه جنّ و انس کرده و فرموده: ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ﴾ در صورتیکه باید گفته باشد یا

أَيُّهَا الشَّيْخَانِ که با ذیل آن جور بیاید، یا امام صادق علیه السلام عربی نمی دانسته و از صدر آیه ﴿يَمْعَشِرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ﴾ خبر نداشته؟! یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد، یا آن کسانی که این روایات را در کتب خود آورده اند دشمن اسلام بوده اند، یا دو خلیفه آن قدر مهم بوده اند که خدا در عوض جنّ و انس به ایشان خطاب نموده است. به اضافه این سوره مکی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده اند تا آیه نازل شود.

روایت نهم: مجلسی در صفحه ۵۰ جلد ۹۲ بحار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام به ابن سنان فرمود: **يَا بَنَ سَنَانِ إِنَّ سُوْرَةَ الْاِحْزَابِ فَصَّحَتْ نِسَاءَ قَرِيْشٍ مِنَ الْعَرَبِ وَكَانَتْ اَطْوَلَ مِنْ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ وَلَكِنْ نَقَصُوْهَا وَحَرَّفُوْهَا.** یعنی: «ای پسر سنان سوره احزاب قریش را رسوا کرد و این سوره از سوره بقره طولانی تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند».

از راویان چنین روایت می پرسیم: خدا چه دشمنی با زنان قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از این کار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده؟ به اضافه خلفا و اصحاب رسول بد کردند (که همه مرتد شدند جز سه نفر طبق خبر جعّالین و کذابین) چرا زنان قریش باید رسوا شوند؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوائی زنان قریش کم و تحریف نموده؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جز ابن سنان؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سر و روی آن می بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و می خواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ ^(۹) منکر شوند.

روایت دهم: کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که به سعد الخیر نوشت: «و کان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم يروونه ولايرعونه والجهال يعجبهم حفظهم للرواية والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية». یعنی: «معنی اینکه کتاب را پشت سر انداختند این است که حروف آن را نگاشتند (یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آن را تحریف کردند (یعنی حدود الهی و اوامر و نواهی آن را عملاً به پشت سر انداختند) پس ایشان متن کتاب را روایت می کردند ولی احکام آن را رعایت نمی کردند، نادان ها از اینکه آنان متن کتاب را حفظ کرده اند خوششان آید و علماء چون طبق آن عمل نمی کنند، محزون شوند.» این روایت را آقای خوئی در صفحه ۱۳۶ بیان آورده و می فرماید: «ازاین روایت استفاده می شود که مقصود از ترک، ترک عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف، کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست».

پس معلوم می شود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به کلمات و آیات آن دست نزدند، لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است.

روایت یازدهم: آقای خوئی در صفحه ۱۷۶ البیان روایت کرده که امام حسین علیه السلام روز عاشورا خطبه خواند و خطاب به مردم فرمود: «إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ وَنَبْذَةُ الْكِتَابِ وَنَفْثَةُ الشَّيْطَانِ وَغُصْبَةُ الْأَثَامِ وَمَحَرِّفِي الْكِتَابِ»، یعنی «شما مردم کوفه از طاغوت‌های امت و رهاکنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته‌شدگان شیطان و جرثومه گناهان و تحریف‌کنندگان کتابید». حال می‌گوییم این در تمام تواریخ مسلم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده بودند و مقصود امام از تحریف کتاب این است که معنی آن را تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول الله نمودید. پس تحریف در اینجا به اتفاق اهل لغت و مفسرین به معنی: «حمل کردن معانی قرآن است برخلاف مقصود گوینده آن» و این را تحریف معنوی می‌گویند: مثلاً در آیات ربا حیلۀ شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری از مردم مرتکب شده و می‌شوند، خصوصاً گویندگان و عالم‌نمایان ما، و مخصوص به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که می‌گویند قرآن را تحریف کرده‌اند مقصود تحریف معنوی است که به آن عمل نکرده و معنی آن را تغییر داده‌اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد.

روایت دوازدهم: علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در سورة حمد: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾ نبوده بلکه «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ» قرائت کرده و کلمه ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ را «وَعَبَرِ الضَّالِّينَ» خوانده است. باید گفت:

اولاً: راویان این روایت اکثراً مجهول الحالند.

و ثانیاً: این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن، قرآن متواتر که میلیون‌ها مسلمان راوی آنند که تماماً از آباء واجداد و دانشمندان خود نقل کرده‌اند به طور مسلسل و متواتر تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾ و ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ خوانده و نوشته‌اند. و خواندن سورة حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر تمام فرق مسلمین آنرا خوانده و می‌خوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم‌تر نیست، اگر کسی به خبر واحد علی بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد، می‌تواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فاتحه اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط می‌شود.

حاصل: خواننده عزیز خوب تدبّر کن ببین ناقلین چنین اخباری خیرخواه اسلام بوده‌اند یا مخرب اسلام و قصدشان از ذکر چنین روایتی چه بوده است؟ اتفاقاً در زمان ما و در همسایگی ما عده‌ای ساده‌دل گول بخور از اسلام بی‌خبر پیدا شده‌اند و به نام همین روایت دگان تفرقه و نفاق باز کرده‌اند. و به نام

«صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» برای خود حزبی درست کرده و از سایر مسلمین جدا شده‌اند و نماز همه را جز نماز خود باطل می‌دانند و در نمازشان «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ» می‌خوانند. یک نتیجه نوشتن تفسیر علی بن ابراهیم این است که فعلاً پس از هزار سال یک دگانه بر دگانه‌های تفرقه افزوده شده است.

روایت سیزدهم: در کافی کتاب فضل قرآن در باب النوادر (جلد دوم صفحه ۶۳۴) روایت شده که امام صادق فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ». یعنی: «قرآنی که جبرئیل برای محمد صلی الله علیه و آله آورد هفده هزار آیه بود».

خواننده مسلمان در اینجا کلینی خواسته بگوید: یازده هزار آیه (تقریباً) از قرآن ربوده شده و هیچ کس مطلع نشده، نه اصحاب رسول و نه أعوان و نه أنصار و نه تابعین تا زمان کلینی، و فقط او متوجه شده که دو ثلث قرآن (نعوذ بالله) ربوده شده، آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من نمی‌دانم.

ولی مسلم این است که دشمنان اسلام که در صدر اسلام بودند اتحاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند. ولی بعداً با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از قرآن جدا کردند (چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود) و مسلمین را به چنین ذلت و روز سیاهی انداختند و ملت بیچاره ما هنوز به چنین کتب و به این محدثین و مفسرین دل بسته و خیال می‌کند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است.

عده دیگر می‌بینند که در آیات قرآن مطابق میل آنها بهشت‌فروشی و شفیع‌تراشی وجود ندارد و عمل به قرآن زحمت دارد، لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض کرده‌اند، همانطور که مجلسی در جلد ۲۲ بحار جدید صفحه ۳۸۵ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آنجناب از سلمان روایت کرده که سلمان مکرّر می‌گفت: «هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى الْأَحَادِيثِ، وَجَدْتُمْ الْقُرْآنَ كِتَاباً دَقِيقاً حَوْسِبْتُمْ فِيهِ عَلَى التَّقِيرِ وَالْقَطْمِيرِ وَالْفَتِيلِ وَحَبَّةٍ خَرْدَلٍ فَضَاقَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ وَهَرَبْتُمْ إِلَى الْأَحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ». یعنی: «شما از قرآن گریختید و به احادیث رو آوردید، زیرا قرآن را کتابی یافتید که شما را بر پوست پیازی و پوست هسته خرمائی و حبه خردلی محاسبه می‌کند (مو را از ماست می‌کشد) این بر شما سخت آمد، لذا به سوی احادیثی که جلوی شما را باز می‌کند گریختید». یعنی چیزی که جلوی شما را باز بگذارد و کارها را بدون حساب بداند و بی‌بند و باری شما را تأیید کند و به شما وعده بهشت بدهد می‌خواستید، و دنبال احادیثی که این کار را بکند، رفتید.

نویسنده گوید: خدا رحمت کند سلمان را، زمان او که چنین بوده وضع زمان ما روشن است، لذا می‌بینی گویندگان و روحانیون (روحانی‌نمایان) زمان ما به احادیث و فضایل و قصه‌ها چنان رغبتی دارند که صد یک آن را به قرآن ندارند.

۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟

قرآن در لغت عرب کتابی را گویند که سهل القراءة و قابل فهم باشد و اطلاقات آیات: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ و مانند آن می‌رساند که تمام قرآن سهل القراءة و سهل التناول است و از آیه اول سوره هود که فرموده:

﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ وَتُمْ فَصِّلَتْ﴾ [هود: ۱].

استفاده می‌شود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکماست. و معنی محکم فصیح المعانی می‌باشد و به‌طور مسلم تمام آیات قرآن چنین است و چنانکه ذکر شد تمام آن قابل فهم است، و در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ [الزمر: ۲۳].

«خدایتعالی نازل نموده بهترین حدیث را کتابی است متشابه». یعنی آیات آن شبیه به یکدیگر است در زیبایی و فصاحت، زیرا متشابه از باب تفاعل، و متشابه تشابه طرفین است، در این آیه خدا تمام قرآن را متشابه خوانده یعنی آیات آن با یکدیگر شبیه می‌باشند چنانکه خدایتعالی در وصف میوه‌های بهشت در سوره بقره آیه ۲۵ فرموده:

﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾

[البقرة: ۲۵].

«هرچه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنچه از قبل روزی ما شده بود و آورده شوند به میوه شبیه یکدیگر (در طعم و لذت و منظره)». به این معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحت معنی و زیبایی شبیه یکدیگرند، پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است در همان حال تمامش متشابه است، یعنی در زیبایی شبیه همدگر است. حال باید دانست چگونه حقتعالی گاهی تمام قرآن را محکما و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آنرا به محکم و متشابه و در سوره آل عمران آیه ۷ فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾

[آل عمران: ۷].

«آن خدا خدایی است که نازل نموده بر تو این قرآن را که بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگر آن متشابهاتست، اما آنان که در دلشان میل به باطل است

متشابهات را پیروی کنند برای فتنه‌جویی و برای جستن تأویل آن، و نمی‌داند تأویل آنرا جز خدا، و ثابتان در دانش می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم به آن، تمام آن از نزد پروردگار ما است». در اینجا آیات را چگونه به دو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟ گوئیم همانطور که ذکر شد چون آیات قرآن تماماً فصیح و روشن و واضح الدلالة می‌باشد به این اعتبار تماماً محکم است، و چون در فصاحت شبیه به یکدگر است تماماً متشابه است، ولی تحقق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیت و کمیت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جز خدا، از این جهت خدا آنها را متشابه خوانده و ممیزی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرار داده همین است که اگر تحقق وجود خارجی آیه‌ای را کسی نداند آن آیه متشابه است و لو اینکه معنی و ترجمه همان آیه روشن باشد، مثلاً آیه ۱۸ سورة عمّ که فرموده:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾

[النبا: ۱۸]

«روزی که دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج می‌آیید».

معنی این آیه واضح است و همه کس می‌فهمد، ولی تحقق و وجود خارجی آن را که در خارج به چه کیفیتی است نمی‌داند که ماده صور چیست، و عرض و طول و کیفیت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده می‌شود مردم از کجا می‌آیند و همچنین است میزان قیامت و تطایر کتب و سایر امور آخرت، خدایتعالی هر آیه‌ای که چنین باشد و تأویل یعنی تحقق آن را کسی نداند به این نظر متشابه خوانده، زیرا تأویل بمعنی اول و برگشت از ظاهر به واقع و تحقق در خارج است چنانکه حضرت یوسف علیهِ السلام خواب دید و گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ یعنی: من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه برایم سجده کردند، این خواب را فهمید و هر کس بشنود می‌فهمد ولی تأویل آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمی‌داند، و حضرت یوسف علیهِ السلام پس از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدر و مادر و برادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت کردند، وقوع خارجی یعنی تأویل آن خواب را بیان کرد و گفت: ﴿يَتَأَبَّتْ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾، یعنی: ای پدر این است تأویل و تحقق خارجی آن خواب، و اما آیات محکّمات به این نظر هر آیه‌ای است که وقوع و تحقق خارجی آن برای هر کس دانستی باشد مانند اَقِمُوا الصَّلَاةَ که هرکس وجود خارجی نماز را درک کرده. بنابراین آیاتی که در وقایع آخرت و در صفات الهی وارد شده اگر چه برای همه کس قابل فهم است، ولی چون به وجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمی‌داند حتّی رسول خدا ﷺ، آنها را متشابه باید گفت. البته نظرهای دیگر درباره متشابهات ذکر شده، ولی چون با ممیزی که حق تعالی ذکر نموده موافق نیست به نظر ما صحیح نمی‌باشد ما آنها را ذکر می‌کنیم تا خواننده خود قضاوت کند:

- ۱- متشابه آنستکه مجمل باشد یعنی یک آیه معانی متعدده داشته باشد شبیه به یکدگر که معلوم نباشد کدام مراد متکلم است. بطلان این قول واضح است زیرا چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، به اضافه چنین ممیزی برای آیات متشابه و محکم مدرک ندارد. و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را به مجمل، و حال آنکه در لغت متشابه به معنی مجمل نیامده است.
- ۲- متشابه آنستکه ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنائی که از نظر عقل مرجوح باشد و متکلم آنرا قصد نکرده باشد بلکه مقصود متکلم معنایی باشد که عقلاً راجح است، ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.
- ۳- متشابه حروف هجا یعنی حروف مقطعه اوائل سوره قرآن است مانند: الم، و حم، زیرا این حروف یهود را به اشتباه انداخت و گفتگو می‌کردند که این حروف اشاره به حساب ابجد و یا حساب دیگر است و می‌خواستند از این حروف مدت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.
- ۴- محکّمات آیاتی است که احکام مندرجه در آنها تغییرپذیر نباشد مانند منع ظلم و امر به عدالت. و متشابه آیاتی است که احکام و تکالیف مندرجه در آن، قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعی اختلاف دارد با شرع دیگر.
- ۵- محکّمات آیات ناسخه و متشابهات آیات منسوخه.
- ۶- محکم آیه‌ای است که دلیل روشنی از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج به دقت و تأمل نباشد مانند آیه: ﴿...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...﴾، و متشابه آنست که در فهم آن احتیاج به تأمل و تدبّر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.
- ۷- محکم آیه‌ای است که علم و معرفت به آن برای غیر خدا ممکن باشد و متشابه آنست که علم و معرفت به آن برای غیر خدا مسدود باشد مانند آیات وقایع قیامت.
- ۸- هر آیه که ظاهر آن با عقیده شخص سازش نداشته باشد، متشابه، و اگر موافق شد محکم. عده‌ای از کسانی که عربیت و ادبیت کامل ندارند و زبانشان عربی نبوده به هر آیه که رسیده‌اند و معنی ظاهر آن را از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همان را متشابه دانسته و در نظر ایشان تمام قرآن متشابه است، و لذا می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم و باید رسول خدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر پیغمبر و امام نیامد باید قرآن مهجور و متروک بماند. و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام و قرآن ترزق شده است.
- به هر حال به نظر ما هیچ یک از این اقوال مدرکی ندارد و اگر مدرکی داشتند ذکر می‌کردند و ممیزی که ایشان بین محکم و متشابه ذکر کرده‌اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجت نیست. ما باید بدانیم نظر خود قرآن چیست یعنی پروردگار جهان برای آیات محکم و متشابه چه چیز را ممیز و فارق قرار داده همان ممیز الهی کافی است.

قرآن ممیز متشابه را چنین بیان کرده که: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾، هر آیه که تأویل یعنی تحقق و وجود خارجی آن را کسی جز خدا نداند متشابه است و لاینکه معنی و مفهوم و منطوق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانکه در سوره اعراف آیه ۵۳ فرموده:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ﴾
[الأعراف: ۵۳].

«آیا ایشان منتظرند تأویل قرآن را، روزی که تأویل آن بیاید (روز قیامت)، آنانکه از پیش آنرا فراموش کرده بودند می‌گویند بتحقیق رسولان پروردگار ما بحق آمدند، پس آیا برای ما شفیعیانی می‌باشد...».

که این آیه می‌گوید تأویل آیات روز قیامت می‌آید یعنی تحقق و وجود خارجی آیات راجع به قیامت، در روز قیامت می‌آید. پس این آیه تأیید می‌کند نظر ما را، و در سوره یونس آیه ۳۹ فرموده:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾
[یونس: ۳۹].
این آیه نیز تأیید می‌کند نظر ما را.

و از خطبه ۸۹ نهج البلاغه که در فصل بعد بیان می‌شود که دربارهٔ راسخون در علم فرموده ممکن است استفاده شود آیاتی که در اوصاف حقتعالی وارد شده نیز از تشابهات است مانند آیه ﴿يَذَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ و آیه ﴿يَحْسِرَتْنِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ یا و مانند آن، که تحقق و وجود خارجی واقعی این صفات را کسی احاطه ندارد جز خدا، اگر چه معنا و مقصود از این صفات ممکن است با توجه به خود آیات معلوم شود چنانکه مقصود از ید الله با مراجعه به آیات دیگری که در آنها کلمه «ید» ذکر شده، دانسته می‌شود. و اما قول آنکه حروف هجا و مقطعه را متشابه دانسته صحیح نیست، زیرا حروف مقطعه مانند الف و باء و فاء و لام وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطعه معنی ندارد تا تحقق خارجی و معنای تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهیه کرده‌اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمهٔ اینها به یکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف و تاء و الف و باء را به یکدیگر ترکیب می‌کنند و کلمهٔ کتاب را می‌سازند، و خدایتعالی آنها را در صدر بعضی از سوره ذکر کرده یعنی در سوره‌هایی که خواسته عظمت قرآن را بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و آجر اول جملات قرآن همین حروف است، شما اگر می‌توانید مانند جملات قرآن از همین حروف بسازید و بیاورید.

۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است

پس از آنکه ما آیات متشابهات را تعیین کردیم حال می‌گوییم تمام آیات متشابهات را می‌توان فهمید و همه فصیح و روشن و قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست، و حقّ تعالی آیات متشابهه را لغو قرار نداده که کسی نفهمد، بعضی از مردم نادان و یا مغرض هرکس بخواهد به قرآن تمسّک جوید، و آیه‌ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را بازمی‌دارند به بهانه اینکه قرآن متشابه دارد و نباید به قرآن تمسّک جست، ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان می‌گوییم:

متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست، نه خدا چنین فرموده و نه رسول الله ﷺ در سوره آل عمران آیه ۷، که در فصل سابق ذکر شد، فرموده: تأویل متشابه را کسی نمی‌داند جز خدا، و نفرموده ترجمه و معنای آن را کسی نمی‌فهمد. ما قبول داریم تأویل متشابه را کسی جز خدا نمی‌داند و ما مأمور به فهم تأویل آن آیات نیستیم. اما ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطوق آنها را چرا ندانیم، پس به آن شخص نادان و یا مغرض باید فهمانید که تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است، اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. ما دلیل‌ها داریم بر اینکه آیات متشابه قابل فهم و درک است:

دلیل اول: حقّ تعالی مکرّر در سوره قمر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ یعنی: «محققاً ما قرآن را آسان قرار دادیم» و این آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز می‌شود زیرا آیه متشابهه نیز قرآن و سهل التّناول است، و اگر آیات متشابهه آسان نبود می‌فرمود: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا بَعْضَ الْقُرْآنِ!!﴾ و حال آنکه نفرموده!

دلیل دوم: آیاتی که فرموده: ﴿لِيَذَّبُرُوا عَائِيَّتِهِ﴾ این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است، پس باید در آیات متشابهه نیز تدبّر کرد و فهمید.

دلیل سوم: آیاتی که فرموده: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿بَيَانٌ لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿وَمَوْعِظَةٌ﴾ و مانند اینها، و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ نمی‌شود. به اضافه ما می‌پرسیم آیات متشابهه کدام است ممکن است هر آیه‌ای را ما دست بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگویید متشابهه است، بنابراین تمام آیات قرآن متشابهه می‌شود و باید آنرا مهجور و بی‌فایده دانست، اگر چنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد، و حداکثر عداوت با قرآن همین است.

بعضی از دشمنان قرآن می‌گویند قرآن را فقط راسخون در علم می‌فهمند و راسخون در علم منحصر به ۱۲ نفر امام است، و دلیل ایشان آیه ۷ سوره آل عمران است که ذکر شد، جواب ایشان چند چیز است:

۱- خدا راسخون در علم را منحصر به ۱۲ نفر ننموده زیرا در سوره نساء آیه ۱۶۲ مؤمنین یهود را از راسخون در علم شمرده و فرموده:

﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...﴾ [النساء: ۱۶۲].

«لیکن راسخون در علم از یهود و ایمان آورندگانشان ایمان می آورند به آنچه به تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده».

پس طبق این آیه هر کس ایمان آورد و به مطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد.

۲- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۸۹ به نام اشباح فرموده: راسخ در علم آنستکه اقرار به نادانی خود کند در امور غیبی، و می فرماید: «واعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام الشدد المضروبة دون الغيوب، الإقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله - تعالى - اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما، وسمي تركهم التعمق في ما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا، فاقصر على ذلك» یعنی: «و بدانکه راسخون در علم آنانند که اقرارشان به جهل آنچه تفسیرش را نمی دانند از غیب های مسدود، بی نیازشان نموده که به درهای بسته شده نزد غیب ها وارد شوند، پس خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از دست یافتن به آنچه احاطه علمی به آن ندارند، مدح نموده و ترک تعمق و کنجکاوی آنان را در آنچه مکلف به بحث از کنه آن نیستند رسوخ نامیده» و حضرت سجاد (علیه السلام) نیز در این باره چنین فرموده: که هر کس کلمات آنحضرت را بخواهد، در همین تفسیر به نکات ذیل آیه ۵۲ سوره شوری مراجعه کند. بنابراین هر کسی که در مطالب غیبی وارد نشود و اقرار به عجز و جهل خود کند در مواردی که مأمور به تحقیق نیست، چنین کس به قول حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از راسخین در علم است. پس چگونه مدعیان تشیع قول حضرت را ندیده برخلاف آن امام راسخون را منحصر به دوازده نفر نموده اند.

۳- اینکه رسوخ در علم در لغت به معنی استواری و محکمی در آنست، و هر کس در علم خود نسبت به هر معلومی استوار و محکم باشد، می توان او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و نمی توان قرآن را میخ کوب و منحصر کنیم برای اشخاص معین، و هرکجا صفت خوب و یا صفت بدی است بگوییم مخصوص اشخاص معینی است، کسانی که قرآن را مداح و یا قذاح اشخاص مخصوصی شمرده اند کتاب خدا را کوچک شمرده اند، و قانون الهی را از عمومیت انداخته اند و نباید آنان را عاقل نامید.

اگر کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم ما، در جواب باید گفت: باشد؛ امام از راسخون باشد، ما منکر نیستیم اما نفرموده کس دیگر از راسخون نیست، و اگر حدیثی

بگوید هیچکس راسخ در علم نیست جز امام، آن حدیث ضدّ قرآن و باطل است. جانی که علمای یهود اگر ایمان به محمد ﷺ آورند خدا آنان را از راسخون شمرده باشد، البته فلان امام علیه السلام نیز از راسخون است، ولی این دلیل بر انحصار نمی‌شود. به اضافه چون قرآن مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و به حدیث زید و عمرو رجوع کنیم.

از همه اینها گذشته اگر در همین آیه ۷ سوره آل عمران تدبّر شود مطلب روشن خواهد شد، زیرا خدا تأویل متشابهات را مخصوص خود نموده و نفرموده راسخون در علم می‌دانند، زیرا ﴿وَالرَّاسِخُونَ﴾ و او آن استیناف است نه او عاطفه، و اگر او عاطفه بدانیم موجب کفر و شرک می‌شود، زیرا در صورت عطف معنی چنین می‌شود «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم تماماً از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است زیرا نباید گفت: خدا ایمان آورده و می‌گوید: تمام از نزد پروردگار ماست، زیرا خدا پروردگاری ندارد و ایمان نمی‌آورد، پس اگر او عاطفه باشد معطوف و معطوف‌علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود یعنی «الله» که معطوف علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و شرک است. حال شما ملاحظه کنید بی‌سوادی که آنرا او عاطفه گرفته و می‌گوید راسخون، عالم به تأویل متشابه می‌باشند چگونه برای تعصّب مذهبی در کفر افتاده. به هر حال تا کسی تعصّب را کنار نگذارد آیات الهی را نمی‌فهمد.

۴- ما از آنکه بگوید متشابهات قرآن را کسی نمی‌داند جز ۱۲ نفر و آنان فعلاً در میان بشر نیستند می‌پرسیم: شما آیات متشابه را نشان دهید، اگر بگوید هر آیه که معنی معینی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه، گوییم چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، زیرا در هر آیه امکان احتمال غیر معنی ظاهری آن داده می‌شود. بنابراین تمام آیات قرآن متشابهاتست و به قول او باید قرآن را کنار گذاشت تا خوب به استعمار سواری دهند و خرافات ضدّ قرآن را بپذیرند، به بهانه اینکه نمی‌دانیم قرآن چه می‌گوید شیطان و استعمار را از خود خورسند کرده‌اند، پس اینان نرفتند آیات محکّمات قرآن را بفهمند و از متشابهات تمیز دهند و فقط هم ایشان دور کردن مردم از قرآن است.

۵- ما از این مدّعیان می‌پرسیم آیا این ۱۲ نفر که عالم به متشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده‌اند یا خیر؟ اگر بیان کرده‌اند پس قابل فهم شده، و می‌شود فهمید، پس چرا می‌گویند قابل فهم نیست؟ و اگر آن ۱۲ نفر بیان نکرده‌اند می‌گوییم چرا بیان نکرده‌اند؟ آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جز ۱۲ نفر کسی نفهمد و آن ۱۲ نفر هم به کسی یاد ندهند و انحصاری کنند، پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار در آورد، نعوذ بالله من الجهل والتّعصّب.

۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آن را با آن میزان می‌سنجند و معلوم می‌گردانند، دکان خواروبار فروشی میزان یعنی ترازویی دارد که کم و زیاد جنس را با آن معلوم می‌کنند، و دکان بزاز می‌تری دارد که کم و زیاد هر پارچه‌ای را با آن متر معلوم می‌گردانند، آیا پروردگار جهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده، اسلامی که باید تا قیامت بماند و کم و زیاد نشود هرکس آنرا کم و زیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آنرا معلوم کنند، آیا خدا دستگاه تصفیه‌ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات وارده در آن تصفیه کنند؟ اگر آب زلال صافی که مایه حیات است چندین فرسخ در هزار و چهار صد کوچه و خیابان گردش کند و هر گونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند به-طوری که آب مضاف شود و در عوض اینکه مایه زندگی باشد مایه بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آب را پس از تصفیه آشامید؟ دین اسلام که هزار و چهار صد سال است میان بشر آمده، دسترس هر منافق و کافری شده و هرکس تا توانسته به نام اسلام و یا امام و رسول به عنوان خیرخواهی مطالبی در آن وارد کرده. حال اگر کسی بخواهد بفهمد این مطالب از اسلام است و یا ضد اسلام، چه بکند؟ آیا خدای جهان برای دین خود میزان و معیاری قرار داده و یا هرج و مرج گذاشته؟

باید فهمید که خدا برای دین میزانی گذاشته که هر کس صحت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن میزان معلوم کند و آن میزان، قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و رسول خدا ﷺ و انّمہ اللہ نیز صریحا بیان کرده‌اند:

أَمَّا آيَاتُ الْقُرْآنِ: در سورة شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

«خدا آنست که فرو فرستاد این قرآن را و این میزان را بحق».

و در سورة حدید آیه ۲۵ فرموده:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

[الحدید: ۲۵].

«بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل‌های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم به عدالت قیام کنند».

پس به صریح قرآن این کتاب الهی میزان برای شناخت حق و باطل است، و در این آیات عطف

میزان بر کتاب عطف خاص است بر عام، و حق تعالی قرآن را فرقان نامیده در اول سورة فرقان فرموده:

[الفرقان: ۱].

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾

«با برکت است آن خدائی که نازل کرده بر بنده خود فرقان را».

و فرقان یعنی جداکننده حق از باطل و صحیح از سقیم، یعنی به واسطه آیاتش حق از ناحق جدا و معلوم می‌گردد. پس هرچه موافق قرآن باشد حق و گرنه باطل است، و همچنین خدا قرآن را فصل نامیده، در آیه ۱۳ سوره طارق فرموده: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ﴾. و فصل جداکننده حق است از باطل.

و اما روایات رسول اکرم ﷺ و امام علی علیه السلام

به حدّ تواتر وارد شده که قرآن میزان مطالب اسلامی است و معیار صحت و بطلان هر دعا و قصّه و شعر و فضیلت و حکم و روایت و هرچیز دیگر است و همه را باید با قرآن سنجید، اگر قرآن هریک از اینها را تصدیق کرد صحیح و الاً باطل است. ما بعضی از روایات را در اینجا می‌آوریم:

۱- روایت کرده کافی و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۸ از امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ

که فرمود: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» یعنی: «محققاً برای هر حقیقی حقیقتی و برای هر صوابی نوری است پس آنچه موافق کتاب خدا شد بپذیرید و آنچه با کتاب خدا مخالف شد واگذارید» و برقی در محاسن و صدوق در امالی همین روایت را نقل کرده‌اند.

۲- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوَّلَى بِهِ» یعنی: هرگاه حدیثی بر شما وارد شد پس شاهی از کتاب خدا و یا از قول رسول ﷺ بر آن یافتید بپذیرید و الاً آنکه برای شما آن حدیث را آورده خودش سزاوارتر است به آن حدیث.

۳- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زَخْرَفٌ» یعنی: آن حدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرفست.

۴- کافی و وسائل ص ۷۹ جلد ۱۸ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ مُرَدُّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرَفٌ» یعنی هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردانیده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد مزخرفست.

۵- کافی و وسائل الشیعه همان جلد ص ۷۹ روایت کرده از همان امام علی علیه السلام که فرمود: «خُطِبَ النَّبِيُّ بَمَنَى: فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يَخَالَفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ». یعنی: رسول خدا ﷺ در منی خطبه خواند و فرمود: ای مردم آنچه از

قول من برای شما آمد که موافق کتاب خدا باشد پس من آن را گفته‌ام و آنچه از قول من آمد برای شما که مخالف کتاب خدا بود من نگفته‌ام.

۶- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۷۹ روایت کرده‌اند از همان امام علیه السلام که می‌فرمود: «من خالف کتاب الله وسنة نبيه فقد كفر». یعنی: هر کس مخالف کتاب خدا و سنت پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگوید کافر است.

۷- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «إذا جاءكم عنّا حدیث فوجدتم علیه شاهدة أو شاهدین من کتاب الله فخذوا به وإلاّ فقفوا عنده» یعنی: هر گاه برای شما از قول ما حدیثی آمد که یک شاهد و یا دو شاهد از کلام خدا برای آن یافتید آنرا بگیرید و إلاّ توقّف کنید.

۸- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: «اعرضوهما علی کتاب الله عزوجلّ فما وافق کتاب الله عزوجلّ فخذوه وما خالف کتاب الله فردّوه» یعنی: دو خبر مخالف و معارض را بر کتاب خدا عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدای عزوجلّ بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عزوجلّ بود رد کنید.

۹- روایت کرده وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۷۲ که امام رضا علیه السلام فرمود: «فما وردَ علیکم من خبرین مخالفین فاعرضوهما علی کتاب الله فما کان فی کتاب الله موجودا حلالا أو حراما فاتّبِعُوا ما وافق الکتاب وما لم یکن فی الکتاب فاعرضوه علی سُنَنِ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»، یعنی: آنچه بر شما وارد شد از دو خبر مختلف، عرضه بدارید بر کتاب خدا پس آنچه در کتاب خدا بود چه حلال و یا حرام پیروی کنید آنچه با کتاب خدا موافق است، و آنچه در کتاب الهی نبود عرضه دارید بر سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

۱۰- وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۸۴ روایت کرده عن الصادق علیه السلام: «إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردّوه».

۱۱- وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «فما وافق کتاب الله فخذوه».

۱۲- شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «أنظروا أمرنا وما جاءكم عنّا فإن وجدتموه للقرآن موافقا فخذوه وإن لم تجدوه موافقا فردّوه» یعنی: به امر ما و آنچه از ما به شما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتید بگیرید و اگر موافق قرآن نیافتید آنرا رد کنید.

۱۳- در مقدمه هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «إذا حدّثکم بشیء فاسئلونی این هو من کتاب الله» یعنی: هر گاه من برای شما حدیثی گفتم از من سؤال کنید این حدیث کجای کتاب خدا است.

۱۴- روایت کرده عیّاشی در تفسیر خود و کتاب وسائل جلد ۱۸ ص ۸۹ که امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: «لَا تُصَدِّقَ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ» یعنی: بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنت رسول او موافق باشد.

۱۵- روایت کرده جلد اول بحار و جلد دوم احتجاج طبرسی ص ۲۵۱ که امام علی بن محمد العسکری علیه السلام در رساله خود به اهل اهواز مرقوم فرمودند: «اجتمعت الأمة قاطبة لا اختلاف بينهم في ذلك ان القرآن حق لا ريب فيه عند جميع فرقها فهم في حالة الاجتماع عليه مصيرون وعلى تصديق ما أنزل الله مهتدون، ولقول النبي صلى الله عليه وآله: لا تجتمع أمتي على ضلالة فأخبر ان ما اجتمعت عليه الأمة ولم يخالف بعضها بعضا هو الحق، فهذا معنى الحديث لا ما تأوله الجاهلون ولا ما قاله المعاندون من إبطال حكم الكتاب واتباع حكم الأحاديث المزورة والرويات المزخرفة، فإذا شهد الكتاب بتصديق خبر وتحقيقه فأنكرت طائفة من الأمة وعارضته بحديث من هذه الأحاديث المزورة فصارت بإنكارها ودفعها الكتاب كفارا ضلالا». یعنی: «تمام امت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که قرآن بدون شک نزد تمام فرق اسلامی حق است، پس ایشان در حالت اجتماع بر قرآن به صواب رفته‌اند و به واسطه تصدیق به آنچه خدا نازل نموده به هدایت رسیده‌اند، و برای همین بود که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده امت من بر ضلالت اجتماع نمی‌کنند، پس رسول خدا صلى الله عليه وآله خبر داده که آنچه امت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند، همان حق است، پس معنی حدیث این است، نه آنچه نادانها تأویل کردند و نه آنچه دشمنان گفته‌اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویر شده و روایات مزخرفه، پس چون کتاب خدا گواهی دهد و خبری را تصدیق نماید و آن را محقق شمرد، سپس طائفه‌ای از امت آن را انکارکنند و به حدیثی از این مجعولات معارض قرار دهند، در نتیجه به واسطه انکار خبر موافق کتاب و ترک کتاب خدا از گمراهان و کافران گشته‌اند».

و صدها خبر دیگر به همین مضامین که در این مختصر نگنجد. پس بنا بر «این اخبار» قرآن میزان صحت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با قرآن سنجید، ولی در زمان ما کار به عکس شده، یعنی قرآن را با خبر می‌سنجند، و می‌گویند باید ببینیم حدیث چه می‌گوید، اگر آیه‌ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی‌پذیرند و یا قرآن را تأویل و به زور حمل به آن خبر می‌کنند و یا چیزی در آیه تقدیر می‌گیرند تا موافق خبر شود و آیه‌ای که موافق خبر مجعول از امامی نباشد آن را ترک می‌کنند و لذا هرکس طبق احادیث مجعوله عقیده و مذهبی ضد قرآن اختراع کرده، و آیاتی که ضد عقائد او است

تأویل می‌کنند. راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با قرآن دارند هیچ ملّتی با کتاب آسمانی خود نداشته. ما اگر بخواهیم اسلام را از خرافات و موهومات نجات دهیم و آلودگی‌های اسلام را از رخ آن بشویم و حقائق آن را از خرافات دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردم را به قرآن ارجاع داده و با کتاب خدا دین او را تصفیه نماییم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیه قرآن استخراج نموده و به تشنگان برسانیم. تا تیره‌گی از چهره حق زائل نشود بر باطلها غالب نگردد چون حق تیره و تار است باطلها را گرمی بازار است، جوانان ما که به اسلام اعتنا ندارند حق دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده‌اند، هرکس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است. اکثر گویندگان و مراجع دینی ما مروج و ناشر خرافات و موهوماتند و از کتاب آسمانی اسلام بی‌خبر و به بافته‌های خیالی مغرورند، و عجب این است که با بی‌خبری از قرآن خود را مبلغ آن می‌دانند، در حوزه‌های علمیه، قرآن تدریس نمی‌شود و تدبّر در آن رسمیت ندارد، و سالهاست که از برنامه تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضدّ قرآن به طلاب تزریق می‌شود، و بدترین دشمن قرآن مقدّسین می‌باشند.

در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است:

که از آیات آن گیرید ایمان	ألا ای بلبلان باغ قرآن
که از هجران گل شد حالتان زار	شما طوطیان باغ و گلزار
ز آیاتش شما هشیار گشتید	اگر قرآن شما را نور بخشید
أسف باشد که ملّت زان جدا شد	شما را گر که قرآن رهنما شد
مرا گلزار دین خونین جگر کرد	شما را هجر گل گر نوحه گر کرد
بیاوردند هر کفری به راحت	چو از قرآن جدا کردند ملّت
که هر سدی شده نانی و دگان	هزاران سدره در راه قرآن
که بی دین نام دین ابرار کرده	مرا این غصّه و غم زار کرده
یکی با لاف عرفان میزند سنگ	همه دارند با قرآن حق جنگ
یکی اخباری از بهر وجوهات	یکی با فلسفه بافد در آیات
کند از ثقل اکبر خلق را دور	یکی با روضه‌های جور و اجور
ز قرآن دور و از دانش خلّوند	همه گویندگان اندر غلّوند
یکی صوفی بیاورده خرافات	یکی شیخی شده آورده آفات

یکی مدّاح و بافد ضدّ قرآن
 برای حیدر و اولاد پاکش
 به قرآن حُمِّلُوا لَمْ یَحْمِلُوا خِوَان
 برای ردّ اوهام و خرافات
 برای دفع شرک و دعوت ناس
 بود لازم شما را حفظ آیات
 برای مرده‌ها خوانند قرآن
 برای زنده قانون است و انذار
 از این بازی که با قرآن نمودند
 اگر خوانی یکی آیات توحید
 بود قرآن سند در دین اسلام
 درین شهری که ما هستیم ساکن
 اگرچه اکثرش باشند بی دین
 اگر امن و امان هرجا ز دین است
 شده قرآن همی مهجور و متروک
 همه غافل ز آیاتِ الهی
 شده دین زاری و افغان و ندبه
 انیسی ز اهل قرآن نیست اینجا
 برای نشر آیاتِ الهی
 ندیدم ساعتی اُمن و عدالت
 بشارت بر تو پس خوش باش ای دل
 به این زودی شود بیدار ملّت
 مشو بی تاب از آزار جُهل
 بسوزد دل نه بتوانم مداوی

شده از چاپلوسی او ثناخوان
 شده دین گریه و زاری و افغان
 که تا بینی فلان بسیار و بهمان
 نباشد چاره‌ای جز فهم آیات
 به دست آرید آیاتی ز اخلاص
 سلاحی بهر دفع این خرافات
 نباشد مرده را تکلیف و فرمان
 که تا کامل کند رفتار و کردار
 به اهل دین نه سر ماند و نه دستار
 همه دارند زان إعراض و انکار
 ولی نتوان سند را کرد اظهار
 مقدّس‌هاش با قرآن به پیکار
 ولی در اهل دینش نیست جز کین
 در اینجا موزیان هستند دیندار
 ز جور هوچیانِ اهلِ آزار
 به شبهه حق بپوشانند ز اخبار
 ز قرآن بی خبر هستند بازار
 به جز چندی ز اُبرار و ز اخیار
 نه یاری نی طرفداری نه هوشیار
 مگر آینده عدل آید پدیدار
 برو آینده را نزدیک بشمار
 که قرآن می کند افراد بیدار
 که قرآن آورد دانش دگر بار
 که دین بر مفت خواری گشته ابزار

همه محروم از این نور دادار	به ارشادش تدبیر نیست کس را
شده تعطیل این گنج گهربار	ندانند کس دیگر آیات تنزیل
شده برنامه‌ها خالی ز انوار	تمام حوزه‌ها خالی ز آیات
هُدًى لِلنَّاسِ نِی باشد سر و کار	نباشد در مدارس درس آیات
کتابت را یکی باشد ز انصار	خدا این بنده را تأیید کن تا

۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه‌نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمه هر لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود اعمال سلیقه نکند و عقائد خود را چه حق و چه باطل داخل ترجمه ننماید و گرنه خیانت کرده، ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده‌ایم خالی از نقص و یا خیانت نبوده و این گناه بزرگ را اکثر مرتکب شده‌اند، به اضافه عبارت مترجم موافقت با قرآن نمی‌کند و کم و زیاد فاحشی دارد مثلاً در آیه ۵ بقره نوشته‌اند:

﴿هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

[البقرة: ۵].

«ایشان رستگار عالم‌اند».

ما نمی‌دانیم کلمه عالم‌اند از کجای این آیه درآمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته‌اند، و معلومات کافی برای ترجمه نداشته‌اند. ما برای نمونه چند جمله را که مترجمین برخلاف ترجمه کرده‌اند برای نمونه در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند: مثلاً در ترجمه آیه ۷ سوره انشراح:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾

[الشرح: ۷].

که ترجمه آن چنین است: «پس چون فارغ شدی خود را به رنج افکن». اما یک مترجم بی‌سواد نوشته: چون از رسالت فارغ شدی علی علیه السلام را نصب کن، خیال کرده ﴿فَإِنْصَبْ﴾ فعل امر از باب افعال و به کسر صاد است، در حالی که ﴿فَإِنْصَبْ﴾ فعل امر از ثلاثی مجرد و به فتح صاد است، و آن به معنی به رنج افکن می‌باشد، به اضافه متوجه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکه نازل شده و آن وقت نصب علی علیه السلام و فراغت از رسالت موضوعیت نداشته. مترجم چون تعصب داشته خواسته خلافت علی علیه السلام را استخراج کند ولو برخلاف لغت و برخلاف نزول باشد. و مثلاً در ترجمه آیه ۵۵ سوره آل عمران:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: ۵۵].

که ترجمه اش چنین است: «وقتی که خدا فرمود ای عیسی بدرستی که من تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌برم».

اما چون مترجم معتقد بوده که عیسی علیه السلام وفات نکرده، عقیده خود را در ترجمه به زور داخل کرده و چنین ترجمه کرده: «ای عیسی من تو را برابیم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان به تو برسد». حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله‌ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست. دیگری چنین ترجمه کرده: «ای عیسی به درستی که من بردارنده توام و بلندکننده توام»، در حالی که این ترجمه ابداً از این آیه استفاده نمی‌شود. و مثلاً در آیه ۷ سوره ضحی:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ [الضحی: ۷].

یاسری نامی در ترجمه خود می‌نویسد: «و یافت تو را گم‌شده پس راه نمود وقتی که حلیمه دایه‌اش آورده بود تا به جدش عبدالمطلب بسپارد نزدیک دروازه مکه پیغمبر را گم کرده» و الهی قمشه‌ای در ترجمه آن می‌نویسد «و تو را در بیابان مکه ره گم کرده یافت پس راهنمایی کرد» باید گفت این مطلب را از کجای آیه در آورده‌اند. ترجمه صحیح آیه این است که: «خدا تو را گمراه یافت پس او هدایت کرد» چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر خود فرمود: «الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله» یعنی: «حمد خدایی را که ما را هدایت کرد به دین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم». پس مقصود از این هدایت هدایت دینی و راهنمایی به مبدأ و معاد است نه گم شدن در کوچه و بیابان در حال طفولیت، زیرا گم شدن در کوچه چیز مهمی نیست که خدا به رسول خود منت گذارد، هر طفلی گم می‌شود و پیدا می‌شود و این اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد، خدا در سوره سبا آیه ۵۰ به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ إِنْ صَلَلْتُ فَأَتَمَّا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي﴾ [سبا: ۵۰].

«بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم به واسطه چیزی است که پروردگارم به من وحی نموده».

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت کن به راه راست و هر روزی پنجاه مرتبه در نمازها می‌فرمود: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و در سوره انعام آیه ۱۶۱ می‌گوید:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الأنعام: ۱۶۱].

ولی مترجمین غُلُو دارند و خیال می‌کنند هدایت الهی برای پیغمبر ﷺ نقص است، و لذا می‌نویسند در کوچکی از دست دایه‌اش گم شده بود، اینان خبر ندارند که هدایت دینی الهی موجب افتخار و امتنان هر کسی است.

علی‌السلام در نهج البلاغه خطبه ۲۰۷ فرموده: «فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارِبٍ غَيْرِهِ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى». یعنی: من و شما بندگانیم مملوک پروردگاری که جز او پروردگاری نیست، او مالک است نسبت به ما آنچه را که ما برای خود اختیاری نداریم و در تحت ملکیت ما نیست، آن خدایی که ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم در آورد و به سوی آنچه صلاح ما بود راهنمایی کرد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل نمود و بینائی پس از کوری به ما بخشید. نویسنده گوید: امام در حق خود چنین گوید ولی مدعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیغمبر خود را بپذیرند و لاف‌قل سخن خدا را باور کنند، و او را هادی رسول خود بدانند. یاسری نامی که به قرآن ترجمه نوشته در سوره ابراهیم آیه ۳۳:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾ [ابراهیم: ۳۳]

را که معنی آن چنین است: «و خدا مستخر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائماً در شتابند». چنین ترجمه کرده: و قرار داد برای شما خورشید و ماه را مؤدب بر آداب و رسوم، که خیال کرده دابین از ماده ادب می‌باشد و متوجه نشده که داب مهموز العین است. همین مترجم در ترجمه آیه ۹۴ سوره توبه در جمله:

﴿وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۹۴]

می‌نویسد: «و به زودی ببینند خدا و رسولش عمل شما را که توبه می‌کنید یا نه» ما نمی‌دانیم توبه می‌کنید یا نه را از کجای آیه در آورده، و الهی قمشه‌ای نیز در ترجمه این آیه می‌نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید. ما نمی‌دانیم جمله کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار ساز تا نزد مؤمنان رسوا شوید را از کجای آیه در آورده مگر خدا هتاک الستور است و از ستار العیوبی دست برداشته؟! و اشراقی نامی در ترجمه این جمله می‌نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار می‌سازد. اینان یا از هم تقلید کرده‌اند و یا اینکه با قرآن بازی کرده‌اند، و نیز الهی قمشه‌ای در ترجمه آیه ۴ سوره قدر:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ [القدر: ۴]

می‌نویسد: «در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گرداند این شب رحمت و سلامت و تهنیت است!».

اشراقی نیز به تقلید از او می‌نویسد: در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گردند.

ما نمی‌دانیم این ترجمه‌ها را از کجای آیه درآورده‌اند، ممکن است بگوییم اخباری را که جعّالین جعل کرده‌اند به حساب قرآن گذاشته‌اند، زیرا سوره قدر صریح است که رسول خدا ﷺ خود شب قدر را نمی‌داند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل می‌شوند و حتی نفرموده بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شوند، اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه قرار داده‌اند که ملائکه بر او نازل می‌شوند، در حالی که ترجمه صحیح آیه این است: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارش از هر امری نازل می‌گردند، سلام و رحمت است آن تا به صبح»، اما نویسندگان ترجمه بدون مراعات آیه هر چه خواسته‌اند طبق عقائد خود در ترجمه کم و زیاد نوشته‌اند، ولی إن شاء الله ما پس از اتمام مقدمه به ترجمه ساده و روان بدون غلّ و غش می‌پردازیم. و آنچه ذکر شد یک از هزار و مشتی از خروار است، حال چگونه امور دین و قرآن درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی‌خبرند و خود را مسئول تعلیم و تعلّم قرآن نمی‌دانند، یکی از علل بزرگ این نادانیه‌ها این است که؛ به مردم گفته‌اند تقلید کفایت می‌کند از تعلیم کتاب و سنت، حال باید دید تقلید چیست و مدارک آن کدام است؟

۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

در مجمع البحرین می‌گوید: «التّقليد فی اصطلاح أهل العلم قبول قول الغير من غیر دلیل لأنّ المقلّد يجعل ما یعتقد من قول الغير من حقّ أو باطل قلادة فی عنقه». یعنی: تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول غیر بدون دلیل زیرا مقلّد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حق باشد و چه باطل، آنرا در گردن خود مانند قلاده‌ای قرار می‌دهد.

آری تقلید از ماده قلاده است، و حیوانی را که می‌خواهند به دنبال خود ببرند قلاده‌ای به گردن او می‌افکنند و همراه می‌برند. صاحب کتاب کفایه الأصول که از بزرگترین مجتهدین بوده در کتاب مذکور می‌گوید: «التّقليد هو أخذ قول الغير ورأیه للعمل به فی الفرعیات أو للإلتزام به فی الإعتقادات تعبداً بلا مطالبة دلیل علی رأیه» یعنی: تقلید، گرفتن قول و رأی غیر است برای عمل به آن در فروع و یا برای ملتزم بودن به آن در عقاید به عنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رأی او.

از کلام ایشان معلوم می‌شود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیلی می‌توان تقلید کرد، و این مخالف عقل و قرآن است، زیرا اگر تقلید در عقاید جائز باشد باید تمام فرقه‌های باطله که از

بزرگان خود در عقاید تقلید می‌کنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. و لذا مجتهدین دیگر در اول رساله خود نوشته‌اند که تقلید در اصول دین و عقائد جائز نیست، و در میان عرف آن را تقلید کورکورانه می‌گویند.

به هر حال ما هر چه تفحص کردیم در مدارک دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحریم تقلید و وجوب تعلّم احکام اسلام از کتاب خدا و سنت رسول. در اسلام نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول است که در عقاید و اعمالی که در انجیل وجود ندارد از کشیشان خود تقلید می‌کنند، چنانکه در کتاب المنجد که صاحب آن مسیحی است می‌گوید: «التقلید والتقلاید عند النصارى هي ما اتصل بنا من العقائد أو أمور العبادة دون أن يُسَطرَ في الكتاب المقدس» یعنی: تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه به ما رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه در کتاب مقدس الهی ذکر شده باشد. می‌توان گفت این تقلید از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تا هزار سال یعنی ده قرن تقلید و مقلد و مقلد در میان مسلمین نبوده، و شاهد بر این مطلب اینکه علمای متقدمین شیعه مانند شیخ صدوق و مفید و سیّد مرتضی و امثال ایشان رساله عملیه برای تقلید پیروان خود نداشتند، و در یکی از کتب علمای سابق ذکر نشده که تقلید واجب است. از زمانی که صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم کم رساله‌های مجتهدین معمول شد و برای مردم منتشر گردید و گرنه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده، یعنی یکنفر عالم نمی‌توانست هزارها و صدها رساله بنویسد، و در میان مردم منتشر کند، و حتی خود رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه و خلفا رساله تقلیدی نداشتند و برای کسی رساله تقلیدی ننوشتند، بلکه از صدر اسلام تا هزار سال بعد تعلیم و تعلّم دین و احکام آن از روی کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم به کتاب خدا و سنت رسول آشنا بودند. ولی از وقتی که رساله تقلیدی منتشر شد مردم مسلمان به کلی از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بی‌خبر ماندند. اما علمای اخباری مانند محدّث فیض کاشانی و صاحب حدائق و استرآبادی و صدها نفر دیگر تقلید را حرام می‌دانستند.

مضرات تقلید و زیانهای آن

در اسلام هر چیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانکه در جلد دوم سفینه البحار صفحه ۷۲ و جلد اول صفحه ۵۴ از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که: «كُلُّ مُضَرٍّ حَرَامٌ». تقلید در دین مضرات بسیاری دارد که می‌توان گفت ضرر آن از اکثر محرّمات بیشتر است. ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول- پیروی ظنّ و گمان که در اسلام شدیداً ممنوع و مورد نهی الهی است. در سوره یونس آیه

۳۶ فرموده:

﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [یونس: ۳۶].

«و اکثر ایشان پیروی نمی کنند مگر از ظنّ، و به هیچوجه ظنّ و گمان کفایت از حق نمی کند.»
و در سوره نجم آیه ۲۸ فرموده:

﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

کلمه «شیء» نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی گمان و ظنّ در هیچ امری از امور دین کفایت نکند و انسان را به حق نرساند، در صورتی که عموم فقها و مجتهدین فتاوی خود را ظنّی می دانند و در کتاب معالم و قوانین و رسائل و سایر کتب خود در باب حجّیت ظنّ نوشته اند که «اجتهاد هو استفراغ الوسع و یا استفراغ الفقیه وسعه فی تحصیل الظنّ». یعنی: اجتهاد عبارتست از اینکه فقیه نیروی خود را مصرف کند در تحصیل ظنّ به حکم شرعی. و باز خود فقها نوشته اند حکم ظنّی مجتهد برای مقلد واجب القبول می باشد و گویند: «هذا ما أدّى إليه ظنّي وكلّ ما أدّى إليه ظنّي فهو حكم الله» (مراجعه شود به باب حجّیت ظنّ رسائل و قوانین و سایر کتب اصول) یعنی این حکم چیزی است که ظنّ من به آن رسیده و هر چه گمان من به آن برسد حکم خدا است. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظنّ و گمان است و حال آنکه خدا نهی نموده، در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الاسراء: ۳۶].

«پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری.»

و نهی مفید تحریم است.

دوم- پیروی رأی اشخاص - یکی از مضرات تقلید پیروی آراء اشخاص می باشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حق صدور رأی ندارد جز خدا. البتّه مقصود رأی در امور دینی است و حتّی خود رسول خدا ﷺ حقّ اظهار رأی نداشت مگر طبق اراده وحی، در سوره نساء آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۱۰۵].

«به تحقیق ما این قرآن را به تو نازل نمودیم بحق تا بین مردم طبق آنچه خدا به تو ارائه

داده حکم کنی» و آنچه خدا ارائه داده قرآنست.

در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنْ أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾

[یوسف: ۴۰].

یعنی: «حق صدور حکم نیست مگر برای خدا».

و در سوره مائده آیه ۴۴ فرموده:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

[المائدة: ۴۴].

«هر کس به آنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است».

وسائل الشیعه در کتاب قضا روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرموده: «إِنَّ اللَّهَ قَضَى الْجِهَادَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَى يَجَاهِدُونَ عَلَى الْأَحْدَاثِ فِي الدِّينِ إِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فِي الدِّينِ، وَلَا رَأْيَ فِي الدِّينِ إِنَّمَا الدِّينُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَنَهْيُهُ». یعنی: «به تحقیق خدای تعالی جهاد را برای مؤمنین پس از من واجب کرده که با چیزهای تازه پیدا شده دینی جهاد و پیکار نمایند و قتیکه به رأی عمل کنند در دین، و حال آنکه رأی در دین نباشد، همانا دین از پروردگار است امر و نهی آن منحصر است به او» پس مؤمنین زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا بدعت تقلید را بردارند. در سوره مائده آیه ۴۸ فرموده:

﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾

[المائدة: ۴۸].

«بین آنان به آنچه خدا نازل نموده حکم نما و پیروی آراء ایشان مکن».

بنابر این آیات صریحه و اخبار صحیحه، پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد تا این باطل بر طرف گردد. آیا به مجتهدین حق صدور رأی داده شده؟! آیا آراء ایشان از وحی است؟ اگر از وحی است پس چرا به فوت مجتهد آراء او باطل می شود و از بین می رود؟ چرا پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا از بین رفتنی است؟ آیا حکم خدا تغییر می کند؟ این آراء اگر از خداست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟

سوم - ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است - نتیجه تقلید چنانکه برای هر خردمندی

محسوس است، بی خبری و جهل مردم مقلد به کتاب خدا و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ و احادیث دینی است. شما اگر به یکی از این مقلدین بگوئی خدا در قرآن مکرر فرموده جُزْ مرا بخوانید، و دعا عبادتست، و خواندن غیر خدا در عبادت شرک است و خدا آن را شرک دانسته و نفرموده: بندگان مقرب مرا بخوانید، به علاوه طبق آیات قرآن بندگان مقرب خدا پس از مرگ به دارالسلام بهشت خواهند رفت و روحشان از دنیا بی خبر است، شما چرا در مجالس دینی آنان را می خوانید؟ در جواب ما می گویند: ما مقلدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده اند. از دیگری می پرسى آیا خدا که حاضر و ناظر در هر مکان و شاهد بر هر چیز است، آیا انبیاء و اولیاء نیز در این صفات با خدا شریکند

و این صفات را دارند؟ می‌گوید: بلی، می‌پرسی به چه دلیل؟ مگر خدا نفرموده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ در جواب می‌گوید: ما مقلّدیم!

به یک مرد شصت ساله گفتم بیا آیات قرآن را بفهم، گفت: ما مقلّدیم، آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هرکس بفهمد گمراه می‌شود، من مقلّد شش نفر از علما می‌باشم. به نظر این بیچاره قرآن کتاب هدایت نیست و کتاب گمراهی است، چرا؟ چون مقلّد است، در صورتی که حق تعالی در سورة یوسف ۱۰۷ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۷].

یعنی: «بگو این است راه من که می‌خوانم به سوی خدا با بصیرت و بینایی، من و هر کس پیرو من است».

آیا کسی که پیرو پیغمبر اسلام است نباید بصیرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید کتاب خدا را بفهمد؟ خدا در سورة انعام آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۰۴].

«این قرآن بینائی‌ها می‌باشد که برای شما از پروردگار شما آمده است».

چهارم- انحطاط فکری- اکثر ملّت اسلام در اثر تقلید، فکر خود را به کار نینداخته و رشد فکری و عقلی ندارند، زیرا انسان هر قدر فکر خود را به کار اندازد و عقل خود را معطل نگذارد ترقی و رشد عقلی پیدا می‌کند و فکر او ضعیف نمی‌ماند، ولی ملّت و توده ما امروزه حاضر نیست در یکی از مسائل دینی خود فکر کند، زیرا می‌گوید: ما مقلّدیم، و این کلمه «مقلّدیم» را به ایشان یاد داده‌اند تا مبدا بیدار شوند و به برکت قرآن بصیرت پیدا کنند، تازه اگر برای بیداری این مردم کسی کتاب علمی و یا تحقیقی بنویسد فوری فتوی صادر می‌شود که کتاب او را نخوانید، کتاب خرافات را می‌خوانند اما کتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

پنجم- عدم تمیز حق از باطل- عدم تمیز حق از باطل محلّ ابتلای اکثر مردم است، و لذا می‌بینی گوینده‌ای بر منبر می‌رود و به نام دین هرچه باطل است می‌گوید و کسی جرئت جلوگیری و ایراد ندارد زیرا باطل‌های او مشتری بسیار دارد، او برای مردم شفیع می‌تراشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله می‌دهد و به نظر مردم مطالب او مطالب الهی است، و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یکنفر منبری فاضل مطالب ضدّ قرآنی شنیده می‌شود از جمله می‌گوید: شیعه علی (علیه السلام) نه سنّال دارد نه جواب نه حساب، و یکسره به بهشت می‌رود، و هیچ فرشته‌ای جرئت سؤال از او ندارد. باید گفت: اینها ضدّ قرآن است، زیرا قرآن در سورة اعراف آیه ۶ فرموده:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الأعراف: ۶].

«البته ما از تمام امت‌ها سؤال می‌کنیم و البته از پیامبران سؤال می‌کنیم».

چگونه از شیعه علی (علیه السلام) سؤال نمی‌شود مگر شیعه از امت پیغمبر نیست؟ در جواب خواهد گفت:

اینها خریدار دارد ولی سخن حق خریدار ندارد.

مقدسین ما از حق و باطل بی‌خبرند، چرا، برای اینکه مقلدند. یک نفر جوان فارغ التحصیل دانشگاه تهران رفته بود اروپا با یک نفر مبلغ مسیحی مذاکره کرده بود که شما مبلغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمی‌دهید اسلام حق باشد؟ او در جواب گفته بود خود شما که یک نفر دانشجوی مسلمانید درباره اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان می‌گوید: ما وجوهات خود را به یک عده آخوند می‌دهیم تا آنها بروند تحقیق کنند و ما موظف به تحقیق نیستیم زیرا ما مقلدیم. ملاحظه بفرمائید یک نفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی‌خبر است به عنوان اینکه مقلد است. و در اثر تقلید آنچه عقائد باطله بوده در میان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیت الله که مرجع شده در اثر فعالیت تبلیغاتی، از قرآن به کلی بی‌اطلاع است و معلوماتش عبارتست از عقائد فلاسفه یونان و تصوف و یا کتب غلاة شیعه، و در اثر مرجعیت او عقائد باطله فلاسفه و کفریات غلاة و صوفیه نشر شده است، ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلد است، پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانکه حضرت عسکری (علیه السلام) فرموده مرجع تقلید شده، چنانکه در سفینه البحار جلد دوم صفحه ۵۷ روایت کرده از امام حسن عسکری (علیه السلام) که به ابی هاشم فرموده: «سیأتی زمان على الناس وجوههم ضاحكة مستبشرة، وقلوبهم مظلمة منكورة، السنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة، المؤمن بينهم محقر، والفاسق بينهم موقر، أمرائهم جائرون، وعلماؤهم في أبواب الظلمة سائرون، أغنيائهم يسرقون زاد الفقراء، وأصاغرهم يتقدمون على الكبراء، كل جاهل عندهم خير، لا يميزون بين المخلص والمرتاب، ولا يعرفون الضأن من الذئب، علمائهم شرار خلق الله على وجه الأرض لأنهم يميلون إلى الفلسفة والتصوف وأيم الله أنهم من أهل العدوان والتحرّف...» (تا آخر). یعنی: «به این زودی زمانی بر مردم بیاید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دلهایشان تیره و تار است، سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدشان بدعت، و بدعت نزدشان سنت، مؤمن نزد ایشان محقر، و فاسق نزدشان موقر است، أمراء ایشان ستمگر و علماء ایشان با ستمگران همقدم‌اند، ثروتمندان‌شان توشه فقراء را بدزدند و کوچک‌ها بر بزرگان مقدم شوند، هر نادانی نزد ایشان خیراست، بین مخلص و منافق فرق نگذارند، و میش را از گرگ شناسند، علمای ایشان بدترین خلق خداوند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند به فلسفه و تصوف، و به خدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تا آخر کلام امام (علیه السلام)».

امروزه هردانشمند موحد بیدار که بخواهد مردم را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم می‌کند، و اگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقاید باطله و خرافات را معرفی کند، همین فیلسوفان فلسفه‌مآب او را می‌گویند و یا تکفیر کرده و ملت بیچاره را در کفر و خرافات نگه می‌دارند.

ششم- پستی و اضمحلال: تقلید مشتق از قلاده است و قلاده را به گردن حیوانی می‌اندازند و او را همراه می‌برند، گویا آنکه تقلید را واجب می‌داند مردم را حیوان فرض کرده و مقلدین او به چنین پستی تن می‌دهند، و خود را از استقلال فکری باز داشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب کرده‌اند، و این دلیل بر پستی و اضمحلال ملتی است، و همین را خدا مذمت کرده و لذا تمام اقسام آن را باطل شمرده:

اول- تقلید از آباء و اجداد که در سوره مائده آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۖ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۰۴﴾﴾

[المائدة: ۱۰۴].

«و چون به ایشان گفته شود بیائید به سوی آنچه خدا نازل نموده و به سوی رسول، گویند همان روش پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است، آیا و اگر چه پدرانشان نادان و از هدایت دور بوده باشند (باز آنان پیروی می‌کنند).

دوم- تقلید از بزرگان و آقایان و علمای دینی خود، چنانکه در سوره احزاب آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ فرموده:

﴿يَوْمَ تَقْلُبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾

[الأحزاب: ۶۶-۶۸].

«روزی که صورت ایشان در آتش دوزخ بگردد، می‌گویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده بودیم رسول را، و گویند پروردگارا ما و آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم که ما را گمراه کردند، پروردگارا عذاب ایشان را دو مقابل کن، و ایشان را لعن نما لعن بزرگی».

البته آیات دیگری نیز در ذم تقلید آمده مانند آیه ۲۱ سوره ابراهیم، و آیه ۴۷ سوره غافر، و آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سبا. متأسفانه ملت ما در اثر تقلید و فقدان تحقیق، از این آیات الهی بی‌خبرند. مسلمین باید بدانند که اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، دین علمی است نه ظنی و گمانی. در زمان ما دین تقلیدی دین تحقیقی را پامال کرده و تمام خرافات و موهومات را به نام دین وارد اسلام کرده‌اند. و حتی به قول صاحب معالم تمام مجتهدین متأخرین خودشان مقلد متقدمین بوده و خود مقلد سابقین می‌باشند.

امید است دانشمندان بیدار و مجتهدین حقیقی از خدا بترسند و حرمت تقلید را کتمان نکنند، و وجوب تعلیم و تعلّم امور دین را اعلام نمایند و مردم نیز طبق آیه ۱۰۸ سوره یوسف بصیرت پیدا کنند.

ضرر هفتم و هشتم تقلید - عدم احساس مسئولیت: عدم احساس مسئولیت گناه بزرگی است. ملتّی که وظیفه خود را تقلید می‌داند خود را مسئول تحقیق نمی‌داند و حسّ کنجکاوی و تحقیق او کور شده است، لذا در زمان ما هیچ کس خود را مسئول فهم حقایق دینی و نشر آن نمی‌داند و جلوگیری از خرافات نمی‌کند. مردمی که در امور دینی تحقیقی نکرده‌اند هرچه به نام دین گفته شود باور می‌کنند و در مقابل آن پول می‌دهند، فعلاً در ایران هرساله میلیونها تومان خرج ترویج خرافات زیر عنوان ترویج دین می‌شود، و نظر مردم به دهان ملّا و مرجع است، اگر مرجع او به کسی که در منبر، خرافه و باطل بافته، طیب الله گفت و یا سکوت کرد، او خیال می‌کند تمامش حق بود و اگر کسی اعتراض کند، می‌گوید: تو بهتر می‌فهمی و یا آن مجتهدی که در مجلس بود؟ پس چرا او اعتراض نکرد؟

ضرر نهم - تقلید در اصول دین: برای مردمی که تقلید عادت شده است حتّی در اصول دین خود تقلید می‌کنند و اگر مجتهد ایشان بنویسد که در اصول دین تقلید جائز نیست، نه مقلّدین او گوش به این فتوی می‌دهند، و نه خود آن مجتهد به این فتوایش عمل می‌کند و باز در اصول دین فتوی می‌دهد و مقلّدین او می‌پذیرند. چنانکه یکی از مجتهدین زمان ما نوشته: تقلید در اصول دین جائز نیست و خود فتوی داده که امام مانند خدا همه جا حاضر و ناظر است، و مجتهد دیگر مانند او فتوی داد بر ضدّ صد آیه از قرآن که امام خالق و مکنون جهانست و می‌تواند چیزی را از عدم بوجود آورد و به واسطه قدرتی که خدا به او عطا کرده ولایت تکوینی دارد، و چون ایشان به چنین کفریات و شرکیّات فتوی داد، عموم عوام پذیرفتند، زیرا مقلّدند و عقاید حقّه را از روی مدارک نمی‌دانند و چون به تقلید عادت کرده‌اند لذا حوصله تحقیق ندارند. و لذا بیشتر عقاید و اعمالی که دارند موهومات و خرافات می‌باشد و از اسلام نیست.

ضرر دهم - دگان دینی: ما به مجتهدین حقیقی ایرادی نداریم ولی در اثر تقلید عوام و دادن وجوهات، هر طالب دنیا و نااهلی به فکر مرجعیّت و گرفتن وجوهات افتاده، حال آن وجوهات مدرک دینی دارد یا ندارد بحثی است جدا، ما کاری نداریم، ولی اکثر در راه هوی و هوس و تحکیم مرجعیّت صرف می‌شود و فرزندان و اصحاب او منزلها خریده و دستگاهی راه انداخته و درباری ساخته و در هر شهر وکلای گذشته که کاری ندارند جُز رفتن درب دگان این و آن و حساب اموال مردم زحمتکش را کشیدن، فلان زن چرخ‌ریس و فلان بارکش قد خمیده نیز باید مقداری از اموال خود را بدهد تا مال او حلال شود، و آقا هرچه خواست به هرکس میل دارد خصوصاً به متملّقین و چاپلوسان بدهد، تا آنان در منبرها تعریف کرده و نظر مردم عوام را نسبت به او جلب کنند، و حتّی در مشاهد پول به خدّام آستانه می‌دهند که زوّار را برای حساب مال نزد آقا ببرند. من خود سیّدی را سراغ دارم چون از نجف برگشت و به مشهد آمد، نان خالی نداشت آقایان و طلاب مشهد پیشنهاد کردند که ما حاضریم کتب خود را

بفروشیم و شما را اداره کنیم که در مشهد بمانید، و اکنون پس از چند سال فرزند او میلیونها ملک خریده، و او با این خرابکاری‌ها خود را واجب اطاعه و نایب الامام و سلطان بی تاج و تخت می‌داند و با حکومتها در ظاهر مخالفت می‌ورزد، و همواره بر گردن مردم ساده لوح سوار است، با اینکه پیغمبران خدا و امامان علیهم‌السلام کار می‌کردند، اینان کاری ندارند جز ریاکاری و گرفتن اموال مردم به نام فقرا و ایتما و صرف در تعینات خود، و هرکس به ملاقات آقا برود اگر وجوهات آورده اذن ملاقات می‌دهد و الا فلا. و به اضافه هزاران حکم غیر ما أنزل الله آورده اند، اگر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله محرمات صد بوده فعلاً زمان ما هزار شده، و دین مشکل سنگینی که قرآن مخالف آنست آورده اند. پس ملت باید بیدار شود و زیر بار احکام سنگین ایشان نرود. خدای تعالی در وصف رسول خود در سورة اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«این پیغمبر بر می‌دارد از ایشان بارهای سنگین و غلهایی که بر گردۀ ایشان بوده (از طرف پیشوایان و احبارشان)».

اسلام دینی سهل و ساده بوده، ولی اینان آن قدر احوط و اقوی بر آن افزوده و آن قدر شاخ و برگ برای آن تراشیده اند که به کلی عوض شده.

ضرریازدهم - ایجاد اختلاف: یکی از زیانهای بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد می‌گوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر می‌گوید واجب تخیری است، سوّمی می‌گوید حرام است، چهارمی می‌گوید: مستحب است. پنجمی می‌گوید: مکروه است. آن مجتهد می‌گوید: فرو رفتن در آب مبطل روزه است، دیگری می‌گوید مبطل نیست. و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند، و کمتر مسئله‌ای است که مورد اختلاف نباشد. شما عروة الوثقی را با حواشی آن، و یا کتاب منهاج الکرامه، و یا مختلف علامه را ملاحظه کنید تا به اختلاف فقها در اکثر مسائل پی برید. آیا خدا امر به اختلاف کرده و اینان اطاعت خدا می‌کنند، و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه ۱۸ در ذمّ اختلاف علماء در فتوی فرموده: «ترد علی أحدهم القضية فی حکم من الأحكام فیحکم فیها برأیه، ثم ترد تلك القضية بعینها علی غیره فیحکم بخلاف قوله، ثم یجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذی استقضاهم، فیصوّب آراءهم جمیعاً. وإلّهم واحد! ونبیّهم واحد! وکتابهم واحد! أفأمرهم الله سبحانه بالاختلاف فأطاعوه! أم نهامهم عنه فعصوه! أم أنزل الله سبحانه دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی إتمامه! أم کانوا شرکاء له، فلهم أن یقولوا، وعلیه أن یرضی؟ أم أنزل الله سبحانه دیناً تامّاً فقصر الرسول صلی الله علیه و آله عن تبلیغه وأدأته والله سبحانه یقول: ﴿مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وفيه تبيان لكلّ شیء، وذكر أنّ

الکتاب یصدّق بعضه بعضاً، وأنّه لا اختلاف فيه فقال سبحانه: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. یعنی: «قضیه‌ای بر یکی از این علماء در حکمی از احکام وارد می‌شود، او در آن قضیه حکم می‌کند به رأی خود، سپس همان قضیه بعینه بر دیگری وارد می‌شود او به خلاف قول اولی حکم می‌کند، سپس همه ایشان نزد آنکه به ایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشان را کرده) جمع می‌شوند او رأی همه را صواب می‌شمرد، و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی، و دینشان یکی است. آیا خدایتعالی ایشان را امر به اختلاف کرده است و ایشان از او اطاعت کرده‌اند؟! و یا خدا ایشان را نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند؟ و یا خدا دین ناقصی فرستاده که به کمک ایشان آن را کامل و تمام کند و یا اینان شریکان خدایند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد! و یا خدای سبحان دین تامّ و تمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده، و حال آنکه خدای سبحان فرموده است: ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را، و فرموده است: بیان هر چیزی را در این قرآن است، و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعضی دیگر را تصدیق می‌کند، و در آن اختلافی نیست، پس فرموده: و اگر از نزد غیر خدا بود اختلاف بسیاری در آن می‌یافتید.»

نویسنده گوید تعجب است با این کلام، چگونه شیعیان او بر خلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمی‌شوند، بعضی از مردم برای عذرتراشی می‌گویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد، و حضرت همین اختلاف در فروع را مذمت کرده، زیرا در زمان او مردم اختلاف در اصول دین نداشتند. خطبه امام در مذمت اختلاف در حکم است نه در اصول دین، و حال آنکه کسی حق صدور حکم ندارد جز خدا.

حق صدور حکم منحصر به خدا است

قرآن میزان است برای تعیین حق و باطل چنانچه در سورة شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

«خدا آنست که نازل نموده این قرآن و میزان را بحق».

پس هر مطلب دینی باید با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن باشد صحیح و الاً باطل است، زیرا رسول خدا ﷺ و یا امام و یا مجتهد حق ندارند چیزی بر خلاف کلام خدا و بر ضد آن بگویند. قرآن برای بیدار کردن و هشیار نمودن و چشم بصیرت را بازکردن آمده نه برای تقلید و با چشم بسته به دنبال این و آن رفتن، در سورة یوسف آیه ۱۰۸ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸].
و در سوره جاثیه در وصف قرآن در آیه ۲۰ فرموده:

﴿هَذَا بَصِيرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [الجاثية: ۲۰].
یعنی این قرآن برای بصیرت هر انسانی آمده. مگر اینکه مقلد از کلمه ناس وانسان خارج باشد. البته او هم انسان است. به مقلدی که بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود، باید گفت خدا در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۴۰].
«کسی حق اظهار حکم ندارد جز خدا».
و در سوره کهف آیه ۲۶ فرموده:

﴿وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۲۶].
«خدا هیچ کس را شریک در حکم و وضع قانون قرار نداده».

پس آنکه به امام می‌گوید: «السلام عليك يا شريك القرآن!» مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید به استناد روایات مجعوله هزاران حکم و مطالب ضد قرآنی به وجود آورده‌اند و مردم بی‌خبر از قرآن در اثر تقلید همه را پذیرفته‌اند. ما می‌پرسیم: آیا رسول خدا ﷺ حق صدور رأی و یا ایجاد حکم از خودش داشت یا خیر؟ آیا او می‌تواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن می‌گوید: خیر. در اول سوره تحریم فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱].
«هان، ای پیغمبر، چرا حرام می‌کنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو».

جائی که رسول خدا ﷺ حق وضع حکم ندارد. چگونه دیگران دارند؟ در این صورت چرا برای قبور و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده‌اند و می‌گویند دخول حایض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام و دخول نفساء حرام است؟ آیا این احکام برای حرم و رواقها در زمان رسول خدا ﷺ نازل شده و یا پس از صدها سال پس از ساختن حرمها، این احکام نازل شده؟ آیا زنان و کنیزان رسول خدا ﷺ وائمه علیهم السلام در خانه ایشان جنب و حائض و نفسا نمی‌شدند و یا فوری امر به اخراج می‌شدند؟ آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است و یا ساخته دیگران؟ مردم نمی‌دانند زیرا مقلدند. آیا: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ...﴾ در قرآن نیست؟ آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلم؟

تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلم است. رسول خدا ﷺ فرموده: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» در آیه ۲ سورة جمعه حق تعالی فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [الجمعة: ۲].

«خدایتعالی در میان بی سوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه شان نماید و علم و حکمت به ایشان بیاموزد».

طبق این آیه وظیفه رسول یاد دادن علم و حکمت است، علما نیز باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم و تعلم، مردم را به تقلید وادارند. آیا اخذ فتوای بدون فهم دلیل، علم است؟ رأی مجتهد ظنی است و گرفتن رأی ظنی علم نیست. تعلیم و تعلم عبارتست از یاد گرفتن چیزی از مدرک و دلیل، ولی تقلید گرفتن رأی است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیت در قیامت و رفع مؤاخذه الهی یک رساله می گیرند و در منزل می گذارند تا ده سال و اصلاً نمی دانند در آن رساله چیست، فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنت رسول به کلی بی خبر مانده و به آن کاری ندارند. یک مرتبه پس از ده سال خبر می رسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شده و رساله او به درد نمی خورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده اند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلمات قصار نهج البلاغه فرموده: «الناس ثلاثة: فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجاة، وهمج رعا ع أتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجؤوا إلى ركن وثيق». یعنی: مردم سه دسته اند: عالم ربانی، و متعلم یعنی دانشجویی که با کسب علم راه نجات را می جوید، دسته سوم مگسهای آلوده ای که به نور علم روشن نشده و به تکیه گاه محکمی پناه نبرده اند.

حال ما از مردم مقلد می پرسیم شما از کدامیک از این سه دسته می باشید؟ پس چرا خود را به نور علم روشن نکرده و داخل فرقه سوم مانده اند؟ آیا قول امام خود را قبول ندارید؟ خدا در سورة رعد آیه ۱۹ فرموده:

﴿أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَن هُوَ أَعْمَى﴾ [الرعد: ۱۹].

یعنی: «آیا آنکه می داند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حق است و به آن دانا شده مانند کسی است که او کور است؟».

حال ای اهل تقلید شما به آیات قرآن دانائید یا کورید؟ امام صادق علیه السلام به اصحابش فرمود: «علیکم بالتَّفَقُّه فی دین الله ولا تكونوا أعراباً فإنَّه من لم یتَفَقَّه لم ینظر الله إلیه یوم القیامة ولم یزک له عملاً». یعنی: «بر شما واجب است در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشید زیرا هر کس به دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت به او نکند و عمل او را نپذیرد». و صدها روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلم نمود نه تقلید. خدایتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالم گردد، و در سوره طلاق آیه ۱۲ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا﴾

[الطلاق: ۱۲].

«خدا خلق نمود هفت طبقه آسمان را و همچنین زمین را مانند آنها، فرمان را نازل می کند بین آنها، تا دانشمند شوید». دین اسلام تعلّم علم را واجب و در مقابل از تقلید مذمت کرده و تقلید را عبادت غیر خدا و شرک شمرده، در آیه ۷۹ سوره آل عمران فرموده:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾

[آل عمران: ۷۹].

«بشری که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت داده حق ندارد بگوید جز خدا، بندگان من شوید (یعنی احکام مرا بپذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید به واسطه یاد گرفتن و تعلّم کتاب خدا و به واسطه خواندن درس آن».

اخبار متواتره در ذم تقلید

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینه مرحوم فیض صفحه ۷۰ که ایشان از کتاب کافی و سایر کتب معتبره شیعه جمع نموده اند، در اینجا برای اتمام حجت می آوریم:

۱- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «یا معشر شیعتنا المنتحلین ولایتنا إیّاکم وأصحاب الرأی فإنّهم أعداء السنن» یعنی: ای گروه شیعیان ما و منسوب به دوستی ما بپرهیزید از صاحبان رأی، زیرا ایشان دشمنان سنتهای اسلامند.

۲- در نهج البلاغه خطبه ۵۰ فرموده: «إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تُتَّبَع وأحكام تُتَدَع». یعنی: آغاز فتنه ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد.

۳- امام محمد باقر علیه السلام فرموده: «من أفتى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاّد الله». یعنی: هر کس مردم را فتوی به رأی خود دهد پس محققاً دین خدا را به آنچه نمی داند بدست آورده و هرکس دین خدا را به نادانی آورد با خدا ضدّیت کرده است.

۴- امام صادق علیه السلام فرموده: «من دان الله بالرّأى لم يزل دهره فى ارتماس» یعنی: آنکه به رأی خود دین داری کند همواره در ضلالت است.

۵- امام محمد باقر علیه السلام فرموده: «لو حدّثنا برأينا ضللنا كما ضلّ من كان قبلنا». یعنی: «اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه می باشیم مانند گمراهی پیشینیان».

خواننده عزیز جانی که رأی امام محمد باقر علیه السلام طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء به طریق اولی گمراهی است.

۶- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «أنهاك عن خصلتين ففيهما هلك الرجال أنهاك أن تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا تعلم». یعنی: تو را از دو خصلت نهی می کنم که در آن دو، مردان بزرگ هلاک شده اند، تو را نهی می کنم از اینکه دین باطلی به نام دین خدا اختیار کنی و یا مردم را به آنچه نمی دانی فتوی دهی.

۷- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده: «من نظر برأيه هلك ومن ترك كتاب الله وقول نبيّه كفر». یعنی: هرکس به رأی خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر است.

۸- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «كلّ مفت ضامن». یعنی: هر کس فتوی دهد ضامن فتوی خود است.

۹- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «إنّا إذا وقفنا بين یدی الله تعالى قلنا یا ربّ أخذنا بکتابک وقال الناس رأینا رأینا». یعنی: چون ما در حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب، گوئیم پروردگارا ما به کتاب تو تمسک جستیم و مردم گویند به رأی خود عمل کردیم.

۱۰- امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه که فرموده:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«علما و مقدّسین خود و مسیح پسر مریم را ارباب به جُز خدا گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جُز به عبادت إله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم می شود بزرگان دین را در حوائج مقصد قرار دادن مانند عبادت ایشانست و شرک و کفر می باشد چون إله به معنی ما یُقصدُ إِلَیْهِ فی الحوائج، می باشد) نیست معبودی و مقصدی جُز او، منزّه است از آنچه شریک او قرار می دهند».

امام فرموده در اینجا علماء و مقدّسین یهود و نصاری، ایشان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت می‌کردند ایشان نمی‌پذیرفتند و لکن برای ایشان احکامی آورده‌اند و ایشان پذیرفتند و همین کار عبادتشان محسوب شده و به شرک وارد شدند، ولی متوجّه نشدند.

نویسنده گوید: در زمان ما عده‌ای از نصاری بنام ارتدوکس بیدار شده‌اند و دیگر تقلید از کشیشان و علمای خود را روا نمی‌دانند و علیه خرافات کشیشی قیام کرده‌اند و می‌گویند ما خدا و انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم. ای کاش مسلمین نیز بیدار شوند و برای حفظ کتاب خدا و تعلّم آن قیام کنند و به جهاد و پیکار، از زیر بار احکام و آراء و بلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند. ولی متأسفانه امت اسلام مانند یهود و نصاری اولیّه دست از کتاب خدا کشیده و به تقلید بدون مدرک چسبیده‌اند و لذا خدا پس از آیه فوق که در کفر اهل کتابست خطاب به مسلمین نموده برای بیدار کردن آنان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾
[التوبة: ۳۴].

«آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدّسین محققاً اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند».

مؤلف گوید: علمای زمان ما مال مردم را به زور و غصب و سرقت نمی‌خورند، بلکه بعضی به نام سهم امام و سایر وجوه جعلیه شرعیّه، مال مردم را حیف و میل می‌کنند. حال کسی که می‌گوید من مسلمان و یا شیعه می‌باشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته، باز به دنبال رأی این و آن می‌رود و دین خدا را از کتاب خدا و سنت رسول نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌داند که برای تقلید هیچ مدرکی نیست؟

آیا تقلید مدرکی دارد؟

با دلایل بسیار ثابت شد که تقلید از آراء امر باطلی است. حال باید دید که مدّعیان وجوب تقلید مدرکی دارند یا خیر؟ زیرا مدّعی باید مدرک بیاورد نه منکر. ما مدارک آنان را که به خیال خود نوشته‌اند در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند:

اول- خبر واحدی است که راوی از توقیع یعنی از نامه امام زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود امام را ندیده، ولی نامه‌ای دیده که در آن نوشته شده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ أَحَادِيثِنَا». یعنی: «در پیش آمدهائی که واقع می‌شود به روایان اخبار ما رجوع کنید». این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلید ندارد، خصوصاً در احکام دین، زیرا فرموده: در حوادثی که رخ می‌دهد

رجوع به راویان اخبار کنید، و نفرموده در احکام دین، احکام دین که از حوادث نیست، احکام دین ثابت و پا برجا بوده قبل از این توقیع، و تا روز قیامت خواهد بود.

ثانیاً: راویان اخبار مجتهد نبوده‌اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد، زیرا نامه‌ای راویان اخبار در کتب رجال و حدیث ذکر شده هیچ کدام مجتهد نبودند. پس این توقیع که کاتب آن دیده نشده مربوط به اجتهاد و تقلید نیست.

ثالثاً: در این توقیع امر شده به راویان رجوع کنید برای تعلّم و تعلیم نه برای تقلید، به اضافه راویان حدیث را حجتّ قرار داده در صورتی که قرآن (در آیه ۱۶۵ سورة نساء) می‌فرماید پس از انبیاء حجتی نیست.

دوم- خبری مجعول است که در تفسیر جعلی به نام امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیه ۷۸ سورة بقره:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [البقرة: ۷۸].

«بعضی از ایشان بی‌سوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان».

این آیه در مذمت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانستند جز آرزوها، و تماماً اهل گمان بودند و علمی به مطالب دین خود نداشتند مانند ملت ما. پس این آیه ردّ است بر اهل تقلید و مذمت می‌کند کسانی را که به واسطه تقلید، از کتاب آسمانی خود بی‌خبرند و به دنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: «فَمِنْ قُلْدٍ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهَم مِثْلَ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِئاً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالَفاً عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ». یعنی: هرکس از عوام مسلمین از چنین فقهاء تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشان را مذمت کرده به سبب تقلید، و اما هر کس از فقها که خود را نگهدارند و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و به امر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند. این خبر **اولاً:** دلالت دارد بر مذمت تقلید از رأی ظنّی، پس صدر حدیث ردّ است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده، ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و امر به تقلید می‌باشد و باید ذیل را رها کرد چون مخالف با آیه می‌باشد.

ثانیاً: تفسیری که این خبر در آن ذکر شده مجعول است و به طور مسلم از امام عسکری علیه السلام نیست، اگر کسی دروغ‌ها و خرافاتی که در این تفسیر وجود دارد ببیند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی‌اطلاع بوده، در کتاب اخبارالدخيلة که مؤلف آن عالم جلیل متبحر آقای حاج شیخ محمدتقی شوشتری است از صفحه ۱۵۲ تا ۸۰ صفحه دروغ‌ها و جهالت‌های روشن و چیزهای برخلاف تواریخ آن را نشان داده و می‌گوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است، و از

غضائری که استاد نجاشی و از بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر ضعیف و کذاب است و این کذاب این تفسیر را روایت کرده از دو نفر مرد مجهول و می‌نویسد در این تفسیر منکراتی است. از آن جمله در این تفسیر آمده که حجاج بن یوسف که حاکم از طرف عبدالملک بوده در عراقین، چندین مرتبه خواست مختار را به قتل برساند و موفق نشد تا اینکه نامه از عبدالملک می‌آمد که او را رها کن، در صورتی که مختار در سنه ۶۷ به دست مصعب بن زبیر در زمان تسلط ابن زبیر بر عراقین کشته شده بود، قبل از آن که نامی از حجاج باشد، و حجاج چند سال بعد در سنه ۷۵ بر عراقین حکومت پیدا کرد. و می‌گوید چگونه امام از تاریخ بی‌اطلاع بوده، پس ثابت کرده که این تفسیر مملو از کذب و خرافات است و شأن امام اجل است از چنین کتابی. هرکه خواهد به کتاب اخبار الدخيلة مراجعه کند. حال باید دید با روایت چنین کتابی می‌توان بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول ﷺ استدلال کرد و تقلیدی را که خدا نهی کرده اثبات نمود؟ البته خیر.

ثالثاً: این خبر ضد آن آیه است که در ذیل آن وارد شده: آیه می‌گوید به دنبال تقلید مرو، ولی این خبر می‌گوید تقلید روا است. اگر به خود آیه عمل کنیم بهتر است از عمل به خبر مجعولی.

رابعاً: این خبر حواله به مجهول و بلکه حواله به محال کرده، زیرا مردم چه می‌دانند و از کجا بشناسند فقیهی را که مخالف هوای نفس باشد؟ چه بسیار کسانی که ظاهراً برای ریا و گول زدن مردم زاهد شده‌اند.

خامساً: این خبر بیان نکرده در چه چیز تقلید کنند در افعال و اعمال او و یا در امور دین و یا امور عرفی؟ این خبر مبهم گذاشته مثلاً اگر او سه زن گرفت تو هم سه زن بگیر یا اگر او به زراعت پرداخت تو هم زراعت کن. اصلاً در چیزهایی که خدا و رسول بیان کرده‌اند تقلید این و آن جا ندارد و موجب پشیمانی و خلود دوزخ است. چنانکه اهل دوزخ در آیه ۶۶ سوره احزاب می‌گویند:

﴿يَلَيَّتْنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ [الأحزاب: ۶۶].

«ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت کرده بودیم» و دنبال دیگران و اطاعت آنان نمی‌رفتیم.

سادساً: صاحب کفایه الأصول می‌گوید این خبر دلالت بر وجوب تقلید ندارد و لفظ وجوب در آن نیامده، به اضافه معنی تقلید قبول احکام او نیست، بلکه تقلید این است که هر کاری او می‌کند، دیگران نیز بکنند چنانکه ذکر شد.

سوم- اخباری که دلالت بر جواز فتوی دارد مانند خبری که امام به ابان بن تغلب فرموده: بنشین در مسجد و فتوی بده، و به این خبر تخصیص داده‌اند حرمت پیروی ظن را، و گویند پیروی ظن حرام است جز در این مورد معلوم می‌شود حرمت پیروی ظن را همه قبول دارند. جواب این خبر این است که:

اولاً: قرآن و اخبار بسیاری نهی نموده از فتوی دادن، و این خبر معارض با قرآن است و مردود و مطرود خواهد بود. در سورة نساء آیه ۱۲۷ فرموده:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ﴾
و در آیه ۱۷۶ فرموده:

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ [النساء: ۱۷۶].

که در این آیات از رسول خدا ﷺ فتوی می‌خواستند، خدا در جواب فرموده: بگو خدا فتوی می‌دهد نه رسول او. جانی که رسول خدا ﷺ حق فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام باقر (علیه السلام) فرموده: «من أفتى الناس برأيه فقد ضاّد الله». پس باید گفت آن خبری که امام به فلان کس فرموده فتوی بده شاید فتوی او با ذکر دلیل بوده که همان تعلیم و تعلّم می‌شود.

به هرحال این خبر نمی‌گوید مردم علم دین نیاموزند و به دنبال فتوی بروند و کتاب خدا را مهجور گذارند و مشمول آیه ۳۰ سوره فرقان: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ قرار گیرند.

ثانیاً: امام به او گفته است فتوی بده، این تکلیف شخص او بوده به دیگران چه مربوط است. به اضافه به دیگران نفرموده بروید از ابان تقلید کنید. پس چنین خبری دلیل بر جواز تقلید نمی‌شود.

چهارم- دلیل عقلی است که می‌گویند چون همه کس وقت ندارد و نمی‌تواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند، زیرا باید دنیای خود را اداره کند. و این دلیل صحیح نیست و چندین جواب دارد:

۱- هرکس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهاد کند بلکه چند مسئله محلّ احتیاج خود را تعلّم کند و از عالم به قرآن و سنّت دلیل بخواهد و یا به کتابی چون احکام القرآن رجوع کند، و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانکه بیان خواهد شد.

۲- مراجع تقلید می‌گویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست. چگونه کسی که وقت ندارد و باید به دنیای خود برسد در عقائد اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفه وارد شده، و هر قولی دلائل متعدّده فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف می‌دهد ولی در تعلّم بعضی از مسائل فرعی که آسانتر است وقت ندارد. پس در مسئله فرعی نیز باید تحقیق و تعلّم نماید.

۳- شما تقلید اعلّم را واجب می‌دانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هر مسئله‌ای مشکل‌تر است، و تعلّم مسئله‌ای محلّ احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی می‌باشد و هریک مدّعی اعلمیّت است، زیرا رساله از خود نشر

کرده و تقلیدِ اِعلم را واجب می‌داند معلوم می‌شود خود را اِعلم دانسته که رساله برای مقلّیدین نوشته، حال بگوئید این ده مجتهد که غالباً در یک حوزه بوده‌اند چگونه خودشان ندانسته‌اند که اِعلمشان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته‌اند چگونه مقلّدشان بشناسند؟ می‌گویند هرکس شهریه بیشتر بدهد او اِعلم است. و اگر بگوئید این ده نفر، اِعلم را می‌شناسند ولی کتمان می‌کنند، گوئیم کسی که حق را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است. حال آن عوامی که وقت اجتهاد ندارد اگر مسئله محلّ احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اِعلم. یک مسئله را با مدرک یادگرفتن بهتر از هزار مسئله تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنّت یاد گرفته نه مبتلا به فوت مجتهد و تغییر رساله می‌شود، نه گرفتار تغییر رأی و نه به اختلاف و سرگردانی گرفتار می‌شود.

۴- رأی مجتهد حکم خدا نیست و لذا به مردن او حکم او از بین می‌رود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدّمین از علماء حتّی ائمّه هدی علیهم‌السلام رساله تقلیدیّه نداشتند و مردم صدر اسلام چه کار می‌کردند، این عوام باید همان کار را بکنند. آنان از کتاب خدا و سنّت رسول یاد می‌گرفتند، ولو اینکه بی‌سواد بودند. به اضافه علم دین مانند علم طبّ نیست که یک نفر دکتر برای محلّی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محلّ احتیاج خود را یاد گیرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم». می‌گویند باید به متخصص رجوع کرد جواب این است که علم دین بر هرکس واجب است عیناً واجب کفائی نیست و در واجبات کفائی باید به متخصص رجوع کرد و به اضافه دلیل بسیاری داریم که مجتهدین تخصصی ندارند. ۵- فتوای مجتهد ظنّی است و حق تعالی از اتباع ظنّ نهی شدید نموده، در سوره انعام آیه ۱۴۸ فرموده:

﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا خُرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«پیروی نمی‌کنید جز گمان را و نیستند شما مگر اهل حدس و تخمین».

و در جای دیگر فرموده: ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾. و مذمت کرده از پیروی آراء ظنّی، و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سوره اعراف آیه ۳۳ فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ.... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳].

[الأعراف: ۳۳].

«بگو همانا پروردگارم حرام کرده فواحش را ... و حرام کرده گفتن آنچه را نمی‌دانید بر خدا».

و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه ۱۷ و ۱۸ و ۸۵ و ۸۶ و خطب دیگر نهج البلاغه از اظهار رأی و پیروی آن مذمت کرده، چگونه پیروان او برخلاف قول او بلکه برخلاف قول خدا یک عده اظهار رأی و عده

دیگر پیروی می‌کنند. پس عوام باید تعلّم دین از کتاب و سنّت کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت را ببرد. ما کتاب احکام القرآن را برای اتمام حجت و رفع سرگردانی عوام و تعلّم ایشان نوشتیم به آن مراجعه شود.

۶- غالب مجتهدین تغییر رأی می‌دهند اگر رأی اول ایشان صحیح بوده پس رأی دوم باطل است و اگر رأی دوم صحیح باشد پس رأی اول باطل بوده.

علی‌الکلیّه در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه فرموده: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحِلَّ عَاماً أَوَّلُ، وَيَحْرِمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلُ ... وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». یعنی: مؤمن حلال می‌داند آنچه را سال اول حلال دانسته و حرام می‌داند آنچه را سال اول حرام دانسته. و رسول خدا ﷺ فرموده: «حلال محمد حلال إلى يوم القيامة، وحرامه حرام إلى يوم القيامة». یعنی تا قیامت تغییر نمی‌کند. آیا از کسی که چیزی را گاهی حلال و گاهی حرام می‌داند می‌توان تقلید کرد؟ آیا تقلید از کتاب خدا بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رساله‌ها راحت شدن بد است؟ خدا فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾. آیا رساله خدا آسان نیست؟ یک‌عده از نصاری از حمل بار کشتیشان خسته شدند و گفتند ما خدا و عیسی علیهما السلام را قبول داریم و از دستگاه استحمار کشیشی بیزاریم. آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شوند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محل اجماع مسلمین است، اصلاً احتیاج به اجتهاد و تقلید ندارد. این مدّعیان اجتهاد تماماً مقلّد فقه‌های سابقند در اصل فتوی، و در مقام عمل مقلّد عوامند و به میل عوام فتوی می‌دهد، یعنی هرطوری که عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی می‌دهند، برای اینکه عوام را نرمانند، و لذا حقائق را کتمان می‌کنند و مشمول آیه ۱۵۹ سوره بقره می‌باشند.

پنجم- ایشان به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند که همان آیات ردّ است بر اهل تقلید. یکی آیه:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

«اگر نمی‌دانید از اهل قرآن و یا اهل تورا سؤال کنید».

مفهوم آیه این است که سؤال کنید تا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلّم است نه تقلید، مگر اینکه تقلید را مجازاً بمعنی تعلّم بگیریم و چنین مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایه الأصول می‌گوید این آیه ظاهراًست در تعلّم، نه در تقلید. پس این آیه ردّ است بر قائلین به تقلید. و دیگر آیه

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای برای تعلّم جهاد و فراگرفتن احکام دین کوچ نمی‌کنند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند».

این آیه صریح است در تفقه و تعلم نه در تقلید. و نفرموده قوم ایشان از ایشان تقلید کنند. پس این آیات ردّ است بر اهل تقلید. چگونه به چنین آیات استدلال کرده اند بر وجوب تقلید و مدرک دیگری هم ذکر نکرده اند؟

پس مسلم می شود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند حسد و تکبر را کنار گذارند و به سخن ما گوش دهند و بیدار شوند، و به برکت تعلیم و تعلم کتاب خدا و سنت رسول به توسط احادیث صحیحیه به حقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزند، و از زیان تقلید دوری جویند. چه نیکو گفته آنکه گفته:

دم مزن از رأی رأی و اجتهاد	در بر آیات کفر است و عناد
هان و هان ای رهبران شرع و دین	هست ما را بس خطرها در کمین
بس کنید این اختلاف و این نفاق	در طریق حق نمائید اتّفاق
خلق را از راه حق آگه کنید	نی که از فتوای خود گمراه کنید
شرط اصلاح جهان از این فساد	اتّحاد است اتّحاد است اتّحاد
مایه جمعیت ما جمعه بود	خصم چون دانست آن را در ربود
حق بگفت ای مؤمنین ارجمند	چون اذان جمعه صوتش شد بلند
جمله بشتابید از بهر نماز	بر نماز جمعه رو آرید باز
لیک فتوای صد عالی جناب	گشت سدّ بر راه قرآن و کتاب
گفت پیغمبر نماز جمعه بر	اهل اسلام است فرض و معتبر
هر که او بنمود ترک این صلاه	در حیات من و یا بعد از ممات
حق پریشانش کند در روزگار	تا ابد مانند ذلیل و خوار
نی پذیرد حق صیامش نی صلاه	نی بود حجّش قبول و نی زکاه
این پریشانی که اندر جمع ما است	زاده نفرین ختم الانبیاء است
جمعه در اسلام رکن اعظم است	هر چه گویم از مزایایش کم است
جمعه باشد از ضروریات، پس	نیست جایز اندر آن تقلید کس
ای مسلمانان از این خواب گران	دیده بگشائید و برخیزید هان
دوره تقلید و فتوی شد تمام	بعد از این علم است بهر خاص و عام

آری از فتوی به خون آغشته شد
چشم عقلت باز کن باز ای رفیق
بانگ واویلا برآزند اُمّتان
پیشروایان راه ملّت را زدند
پیش قرآن رأی او باشد علّیل
دائماً از باد شک لرزان بود
نیست این جُز پیرویِ اهرمن
الحذر ثمّ الحذر ثمّ الحذر
ترک کن تقلید رأی بی ثبات
گشت استعمار را قوّت مزید
بند بگسل گوش کن پندی پذیر
نیست در تقلید جُز لعن و ضرر
هم رسول و آل او مسرور کن
ای دوصد لعنت بر این تقلید باد

سبط پیغمبر ز فتوی کشته شد
هست این تقلید چاهی بس عمیق
گر که آید روز عرض و امتحان
کای خدا ای ملجأ هر مستمند
مجتهد کز رأی خود آرد دلیل
هر که را تقلیدی از ایشان بود
الحذر ای مؤمن از تقلید و ظنّ
باید از تقلید باشی بر حذر
گر تو خواهی باشی از اهل نجات
خلق چون تقلید و نادانی گزید
ای که اندر بند تقلیدی اسیر
ما بسی دیدیم قرآن و خبر
جُز کتاب و سنّت از خود دور کن
خلق را تقلیدشان بر باد داد

و السّلام علی من اتّبع الهدی ونعوذ بالله من مضلّات الفتن وشرور اهل الزّمن. (تاریخ ۱۳۴۴)

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد

اُمّت اسلام در اثر بی خبری از قرآن به ضرر و زیانهای بسیاری مبتلا شده، ما نمونه‌ای از آنها را می‌نگاریم:

۱- در ایام حجّ در مِنی میلیونها گوسفند و گاو و شتر قربانی می‌شود و بدون استفاده در گودالهایی زیر خاک می‌کنند از ترس ماندن در هوای گرم و بوی تعفن آنها. درحالی‌که بسیاری از فقرای مسلمین در ممالک اسلامی به دو سیر گوشت حلال محتاجند و دسترسی ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضرر جایز است؟ باید سردخانه‌ای بسازند و جلو این اسراف و تبذیر را بگیرند، زیرا قرآن در آیه ۲۸ سوره حجّ فرموده:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَلَکُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَاسَ الْفَقِيرِ﴾ ﴿۳۸﴾ [الحج: ۲۸].

«حاضر شوند به حج برای اینکه بهره‌های خود را مشاهده کنند و در روزهای معلومی نام خدا را بیاد آرند بر آنچه روزی ایشان کرده از حیوانات چهار پا که از آن بخورید و به سختی کشیده فقیر اطعام کنید».

و در آیه ۳۶ و ۳۷ همین سوره فرموده:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍّ فَإِذَا جَنُوبُهَا فَلَکُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ ﴿۳۹﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ [الحج: ۳۶-۳۷].

«حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، برای شما در آنها خیر است، پس یاد خدا کنید و خدا را نام برید بر ذبح و نحر آنها، در حالی که بر پا باشند، پس چون به پهلو فرود آیند از آنها بخورید و به فقیر و سائل وارد اطعام کنید، بدین گونه آنها را برای خاطر شما مسخر کردیم و تا شکر گزاری، گوشتها و خون آنها به خدا نرسد و لیکن پرهیزگاری شما بخدا می‌رسد».

از این آیات معلوم می‌شود که هدف قرآن از قربانی حیوانات، خوردن، و به فقراء و مساکین اطعام نمودن است نه زیر خاک کردن. اگر مسلمین از این آیات با خبر بودند چنین اسراف حرامی را مرتکب نمی‌شدند، و یا قربانی خود را چون مصرف ندارد دو روز عقب می‌انداختند، و اگر سردخانه‌ای فراهم می‌کردند از گوشت و پوست و پشم و کرک آنها به نفع فقراء استفاده می‌کردند.

۲- ضرری که از دادن خمس و سهم امام از مالی که از کسب و کار به دست آمده و مدرکی در کتاب خدا و سنت رسول برای اداء آن نیست، و دلیلی از حدیث و عقل و اجماع نیز ندارد. اما کتاب خدا: یک آیه وارد شده در خمس غنائم جنگی در سورة انفال آیه ۴۱ به صریح جمله:

﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ﴾ [الأنفال: ۴۱].

و:

﴿يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ﴾ [الأنفال: ۴۱].

و:

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۲].

که نشان می‌دهد هر چیزی که روز جنگ بدر روز جدا شدن موحدین از مشرکین و برخورد این دو جمع به یکدیگر، به دست مسلمین آمده به عنوان غنائم، باید خمس آن را زمامدار مسلمین بین خود و نزدیکان خود و فقراء و ایتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به بهره کسب و کار و بازار نیست. و به اضافه رسول خدا ﷺ در تمام عمرش و همچنین امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر خلفای اسلامی در زمان خلافت خود یکدرهم به عنوان خمس ارباح مکاسب از کاسبی نگرفته و مردم هم نداده‌اند و چنین موضوعی در سیره رسول خدا ﷺ و خلفاء مطرح نبوده، و گرنه حضرت امیر علیه السلام و برادرش عقیل صاحب میلیونها درهم و دینار می‌شدند. پس از یک قرن و دو قرن اخباری به نام ائمه علیهم السلام جعل کردند که کاسب شیعه باید خمس و سهم امام بدهد، اما در مقابل آن، اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که خمس جز در غنائم جنگی نیست. و اخبار بسیار دیگری نیز آمده که ائمه علیهم السلام خمس را به شیعیان خود بخشیده و برای آنان مباح و حلال کرده‌اند که نپردازند، مثلاً در جلد ششم وسائل الشیعه صفحه ۳۷۸ به بعد ۲۲ حدیث را روایت کرده که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده‌ایم، و در خبر ۱۶ روایت کرده از توقیع امام زمان که فرموده: «وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ» ما نمی‌دانیم چگونه ائمه حکمی در طول احکام خدا زیاد کرده و سپس آنرا برداشته، و از شیعیان خود این حکم را برداشته‌اند، این کار مشروع نیست. ممکن نیست حکمی که در زمان رسول خدا ﷺ نبوده بدین بیفزاید، به هر حال چون مردم از قرآن و سنت رسول خدا ﷺ بی‌خبرند، این زیان را متحمل شده، و در دین اسلام که دین مساوات است و دین تبعیض‌نژاد نیست چگونه این تبعیض را آورده‌اند؟ با اینکه رسول خدا ﷺ همان خمس غنائم جنگی را بین فقراء و ایتام مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمد نداده، زیرا در جنگ بدر ایتام و مساکین آل محمد وجود نداشته است. هر کاری که رسول خدا ﷺ کرده همان الگو و اسوه است برای تمام مسلمین که باید به او اقتدا کنند. و امیرالمؤمنین چنانکه در بحار ج ۲ ص ۲۶۶ آمده، فرموده: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَابْدَعَهُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ» در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ خبری از خمس ارباح مکاسب نیست.

و اما عقل: هیچ عاقلی حکم نمی‌کند که هر پیرزن چرخ ریس و پیرمرد قد خمیده هرچه دارد از کسب و کار خمس آن را به دیگری بدهد بدون امر الهی. و اما اجماع: پس بدان که بیشتر فقهای مذاهب اسلامی قائل به خمس ارباح مکاسب نشده و آن را بدعت می‌دانند. و فقهای شیعه در خمس ارباح مکاسب اختلاف دارند، بسیاری از ایشان خمس ارباح را مخصوص امام می‌دانند تمام آن را و می‌گویند امام هم به شیعیان بخشیده و بعضی اصلاً خمس را واجب نمی‌دانند. ما عده‌ای از بزرگان علمای شیعه را که خمس را واجب ندانسته‌اند ذکر می‌کنیم تا معلوم شود مسئله مورد اتفاق نیست:

- اول- ابن جنید که از بزرگان علمای شیعه بوده در زمان دیالمه به نقل علامه در کتاب مختلف ج ۲ ص ۳۱.
- دوم- مرحوم ابن عقیل به نقل محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد.
- سوم- شیخ مفید به نقل محدث بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۳۸.
- چهارم- شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی در کتاب من لایحضر که سخنی از ارباب مکاسب و خمس تجارت نیاورده، ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده. و از کلام حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در ذکر جلالت شأن زکریّا بن آدم که نوشته: «و اهل قم اول کسانی هستند که خمس فرستادند به سوی ائمه علیهم السلام» معلوم می شود تا آن زمان خمس معمول نبوده است.
- پنجم- شیخ طوسی در کتاب تهذیب ج ۴ ص ۱۴۳ فرموده: ائمه علیهم السلام خمس متاجر را برای ما مباح کرده اند که تصرف شیعه در آن جائز است، و نیز در کتاب المبسوط ج ۱ ص ۲۶۳ و در کتاب التّهایه ص ۲۰۰ چنین فرموده است.
- ششم- شیخ فقیه سلار حمزه بن عبدالعزیز به نقل علامه در مختلف ج ۲ ص ۳۰ و ۳۷ که راجع به خمس فرموده: «قد أحلّونا ما نتصرف من ذلك کرماً وفضلاً».
- هفتم- محقق ثانی الکرکی در کتاب خراجیه ص ۲۶ فرموده خمس مناکح و متاجر و مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند.
- هشتم- مقدّس اردبیلی در کتاب زبدة البیان ص ۲۱۰ و در شرح ارشاد ص ۲۷۷ به کلی خمس را ساقط نموده.
- نهم- الشّیخ الجلیل ابراهیم القطیفی در خراجیه خود ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۶ شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمه علیهم السلام حلال و مباح نموده اند.
- دهم- السّید السّند سید محمد صاحب مدارک در ذیل جمله شرائع: «الخامس ما یفضل عن مؤنة السّنة» فرموده: این خمس به طور مطلق عفو شده است.
- یازدهم- مرحوم محقق سبزواری میرزا محمد باقر خراسانی در کتاب ذخیره المعاد.
- دوازدهم- ملا محسن الفیض در کتاب وافی ج ۲ جزوه ۶ ص ۴۸ فرموده: سهم امام چون دسترسی به امام نیست پس به کلی ساقط است و چنین فرموده در المفاتیح. و شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ سقوط حق امام را نسبت به کاشانی داده است.
- سیزدهم- الشّیخ الحرّ العاملی در وسائل الشّیعه کتاب الخمس، سهم امام را در صورت تعذر ایصال به امام برای شیعه مباح دانسته است. و در حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ فرموده او قائل به سقوط سهم امام است.
- چهاردهم- صاحب الحدائق شیخ یوسف بحرانی در حدائق ج ۲ ص ۴۴۸ قائل به سقوط سهم امام است.

پانزدهم- صاحب جواهر در باب خمس فرموده: ظاهر اخبار این است که جمیع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم به شیعیان بخشیده‌اند، ولی نایبان ادعائی نفله کرده‌اند (شاه بخشیده شیخ علی خان نمی‌بخشد) چاپ تبریز ص ۱۶۴.

شانزدهم- شیخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحرانی که فرموده: «يَكُونُ الْخَمْسُ بِأَجْمَعِهِ مَبَاحًا لِلشَّيْعَةِ وَسَاقِطًا عَنْهُمْ».

هفدهم- به نقل علامه مجلسی در مرآت العقول ج ۱ ص ۴۴۶ که فرموده: جمعی از متأخرین خمس ارباح را واجب نمی‌دانند.

به اضافه اکثر علمای شیعه تألیفاتی نداشته‌اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنان که قائل به خمس بوده‌اند، عده‌ای از ایشان گفته که باید نصف آن را به دریا بیندازد تا وقتی که امام بیاید و از دریا خارج سازد، و عده‌ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنجهای خود را بیرون می‌ریزد در زمانی که معاملات با صلوات است. پس اجماعی در کار نیست.

۱- زیان دیگر در زکات آن‌چنانیکه منحصر به نه چیز کرده‌اند. خدا زکات را قرین نماز قرار داده، و بر هر مسلمانی لازم است که از آنچه خدا به او روزی کرده اتفاق کند و منحصر به نه چیز نیست و جمله: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ و جمله: ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ و جمله: ﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ و جملات دیگر قرآن دلالت دارد که در هر چیزی چه کسب و کار و چه معادن و حبوبات زکات است. و امام صادق (علیه السلام) نیز فرموده: «فِي كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ» اما در اثر بی‌خبری از عمومات قرآن زکات منحصر به نه چیز شده و آن نه چیز هم از بین رفته، مثلاً در مازندران و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکات واجب ندارد، و باید فقرای آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نه چیز در آنجا نیست. هر کس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکات بدهد اما اگر صد عدد ماشین داشت زکات ندارد و لذا فقرای مسلمین در کمال فقر و بدبختی زندگی می‌کنند و از زکات محرومند و دولتها برای اداره مملکت و نداشتن بیت‌المال کافی به مالیات‌های نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسک می‌شوند و فقراء نیز در اثر نبودن بیت‌المال و زکات کافی متمایل به رژیمهای غیر اسلامی می‌شوند، این زیانها در اثر بی‌خبری از قرآن است، و این زیانی برای فقراء شده به برکت فتاوی غیرقرآنی.

۲- یکی دیگر از زیان‌هایی که گریبانگیر مسلمین شده نذوراتست. مسلمین چه مقدار از جهت نذر ضرر مالی دارند، خدا می‌داند، این همه نذورات باطله از جیب ایشان می‌رود، زیرا نذر به

معنی پیمان و قرارداد است، باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود تا واجب الوفاء باشد چنانکه در سورة نحل آیه ۹۱ فرموده:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ... إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].

«وفا کنید به پیمان خدا.... زیرا خدا می داند چه می کنید».

اما نذر و پیمان با اولیاء و بندگان صالحی که از دنیا رفته اند لغواست زیرا: اولاً - خدا آن را واجب الوفا قرار نداده. و ثانیاً: اولیاء خدا از قرارداد و نذر مردم اطلاعی ندارند و طبق آیه ۳۲ سورة نحل ارواح پاکان پس از وفات به دارالسلام بهشت خواهند رفت، و از دنیا بی خبرند، زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت می شوند، ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطلع است، و در سورة بقره آیه ۲۷۰ فرموده:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: ۲۷۰].

«آنچه انفاق و یا نذر کنید خدا آن را می داند».

و لذا حضرت مریم علیها السلام می فرماید: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾، فقهاء اسلامی نذر برای غیر خدا را باطل می دانند اما در اثر بی خبری از قرآن همه ساله میلیونها تومان برای قبور صلحاء و امام و امامزادگان نذر می شود و از جیب مردم می رود و این کار زیانهای معنوی دارد:

الف - توجه به غیر خدا و حاجت خواستن از غیر او که به صریح قرآن و حکم عقل کار مشرکین است.
ب - نذر پیمانی است که طرفین آن باید حاضر باشند و غیر خدا حاضر و ناظر همه کس نیست و در حقیقت یکطرف آن غائب و در دسترس نیست.

ج - نذر برای غیر خدا تقویت متولیان بی خبر از دین و اکثر موقوفه خواران بی بند و بار است.

۳ - یکی دیگر از زیانهای بی خبری از قرآن، وقف است که به واسطه وقف، املاک و اموال و مزارع و خانه ها و مدارس و کاروانسراها و باغ های موقوفه اکثراً خراب مانده نه ساکنین آنها تعمیر می کنند و نه موقوف علیهم و نه متولیان، و چنین وقفی مدرک قرآنی ندارد. ضرر و زیان دیگر آن این است که اگر وقف بر قبور اولیاء و صلحاء باشد نتیجه چنین می شود که قبور ایشان دارای ضریح سیمین و گنبد زرین می شود و در نظر مردم مراقد آنان از مساجد برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت خالق بیشتر می گردد، چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند اولیاء او مهربان و دادرس و شفا بده نمی دانند.

۴ - دیگر از زیان هائی که به واسطه بی خبری از قرآن، نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق فریق اسلامی است، با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبله ایشان واحد است، باز از قتل و

غارت یکدگر دریغ ندارند و هرفرقه تکذیب و تکفیر فرقه دیگر می‌کند، چه قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ به نام سنی و شیعه به جان هم افتاده و جنگها و کشت و کشتارها کردند، ولی اگر از قرآن اطلاعی داشتند می‌دانستند که این کارها ضد اسلام و مخالف قرآن است. خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۵ فرموده:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكَيْتِهِ وَكُتُبِهِ...﴾ [البقرة: ۲۸۵]

پس هرکس ایمان به خدا و ملائکه و کتب الهی و رسولان او داشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد به خلیفه باشد و یا نباشد، چه علی علیه السلام را خلیفه بداند و چه ابوبکر را، زیرا تمام شیعه و سنی به آیه فوق اعتقاد دارند و هم مؤمن و هم مسلمانند. اما متأسفانه اکثر عوام شیعه و سنی از این آیه بی‌خبرند و لذا به خون یکدگر تشنه بوده و گاه گاهی به قتل و غارت یکدگر پرداخته‌اند، چنانکه محقق طوسی با ابن العلقمی وزیر با لشکر مغول ساختند و به قتل عام شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصد هزار مسلمان را به عنوان اینکه خلیفه سنی است کشتند، و شاه عباس با لشکر قزلباش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در چالدران تبریز دو لشکر اسلام به نام سنی و شیعه خون یکدگر را ریختند و به فرق هم کوبیدند و قریب به هشتاد هزار از یکدگر کشتند. در طول تاریخ زمانی نبوده که دو فرقه سنی و شیعه به آزار و اذیت یکدگر همت نگماشته باشند در حالی که طبق آیات قرآن هردو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کبیره است. قرآن دعوت به اتفاق و اتحاد کرده و فرموده: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾، و در سوره روم آیه ۳۱ و ۳۲ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٌ لِّمَا لَدَيْهِمْ

فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الروم: ۳۱-۳۲]

«از مشرکین نباشید آنان که تفرقه دینی آورده و شیعه شیعه و دسته دسته گردیده و هر حزبی به آنچه نزدشان بوده شاد شدند».

متأسفانه در اثر تفرقه مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدند، و گویندگان مذهبی هریک از آنان شب و روز بر ضد قرآن از یکدگر تکذیب و بدگوئی می‌کنند و اگر دانشمند خیرخواهی خواسته ایشان را بیدار کند و یا مواد نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاً مرحوم آیت الله خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنی و شیعه زیاد کردن شهادت بر ولایت در اذانت و طبق کتب و احادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است، این ماده افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید، در

عوض اینکه امثال و اقراں او، او را تصدیق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب، و مردم عوام را بر او شورانیدند.

۷- یکی دیگر از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده‌اند، و درباره آن پول‌ها خرج می‌کنند چاپ کتاب‌های ضدّ قرآنی است که مخالف قرآن است بسیاری از مطالبش، مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر، و امثال آن.

ما برای نمونه این زیان‌ها را تذکر دادیم البته زیانهای دیگر نیز هست که نمی‌توان شمرد، مانند مخارج عزاداری‌های معموله و طبل و دهل و دسته‌ها و حجله‌ها و علمها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانه غیرمشروع و مجالس دعا‌های غیرمشروع ضدّ قرآنی شرک‌آور و سفره‌های بی‌بی‌فلان و زیان‌های قمه زدن به‌طوری که پوست سر را بشکافد، که هر تیغی ولیّ طفل و یا سلمانی بر سر او بزند باید یک شتر دیه دهد و یا ده اشرفی طلای ۱۸ نخودی.

اینها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدر اسلام نبوده و رسول خدا ﷺ چنین کاری نکرده تا ائت به او اقتدا کنند، ولی یکعده دشمنان دین و شیادان و هوس‌رانان این کارها را به وجود آورده و دست‌بردار نیستند، زیرا دکانهایی است که بهره دارد، افتراهایی است به دین اسلام بسته‌اند که باعث غرور و غفلت عوام شده و خدا در قرآن هشدار داده است و فرموده:

[آل عمران: ۲۴]

﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾

دانشمندان بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانند که آنچه ذکر شد از دین نیست. و آتش نفاق بین سنی و شیعه را خاموش کنند، و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتحاد و حسن تفاهم کنند.

متأسفانه یکعده روحانی‌نمای نادان متصدّی امور دین شده‌اند که هر روز معركة نفاق و غوغای اختلاف را زیاده‌تر می‌کنند، مثلاً در کتاب احتجاج طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسول خدا در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمد بن موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه، او را ضعیف و جّال و غالی شمرده‌اند، و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون و ملعون و ضعیف شمرده‌اند، و صالح بن عقبه که او را کذاب و غالی شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در مجله‌ای ذکر کردیم که این خطبه ضدّ قرآنی را با چنین روایتی رسول خدا ﷺ قرائت نکرده، ولی معلوم باشد که ما منکر اصل قضیه غدیر خم نشده‌ایم، یعنی کلمات رسول خدا ﷺ را که فرموده: «من کنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» قبول داریم، آنوقت یکعده مغرض

نفاق انداز، نفهمیده و نسجیده بنا کردند بدگویی و مردم را بر علیه ما تحریک نمودن و حتی وادار کردند شیخ پیرمرد محلاتی ساده‌ای را که به قول خودش محدّث جلیل است بر ما ردّ بنویسد، و ایشان تأمل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آب و تابی کتابی مملوّ از تهمت و دروغ نوشته، و ما را متّهم نموده به انکار اصل غدیر خمّ، درحالیکه چنین نیست و صرف اتّهام است. شما ملاحظه فرمایید چگونه محدّث جلیلی خبر از سند رسوای این خطبه ندارد و خطبه را با اصل قضیه غدیر خمّ فرقی نگذاشته، آیا می‌توان چنین کسی را محدّث جلیل گفت؟ آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند؟ روحانی نمای دیگری که خود را راهنمای مردم می‌داند عده‌ای از جهّال را روز ۱۹ رمضان ۱۳۹۴ قمری تحریک نمود که پس از نمار جماعت ما بریزند در مسجد ما و مرا به قتل برسانند، تا هم کاری خود را با ابن ملجم مرادی که در کوفه این کار را کرد ثابت کند و با این حال خود را دوست امام المتّقین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند، ولی ما خدا را شاهد می‌گیریم که قصدی نداریم جز اصلاح ذات‌البین و رفع عداوت فریقین ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ و به هر حال در عوض یاری هزاران تهمت و افتراء به ما می‌زنند برای حفظ خرافات خود. ما از خدا بیداری مسلمین را خواهانیم.

بنابر آنچه ذکر شد مسلمین باید آگاه شوند و بدانند که همانطور که معاویه برای پیشبرد ریاست و اهداف غلط خود قرآن را سپر کرد و بالای نیزه برد و مسلمین را گول زد و بدین وسیله بر مردم تسلّط پیدا کرد همین طور عده‌ای از مسلمین نام حضرت علی و نام امامان اهل بیت را وسیله کرده‌اند برای پیشبرد اهداف غلط خود و به نام عشق علی علیه السلام و عشق حسین علیه السلام عقل و قرآن را کنار گذاشته و اسلام را خراب کرده و هرچه بدعت بوده در زیر چتر محبّت دروغی خود در اسلام وارد کرده‌اند، و شعائری را به نام مذهب اهل بیت آورده‌اند که روح اهل بیت از آنها بیزار است و عقایدی را در میان مردم نشر داده‌اند که مخالف قرآن و عقل است. مسلمان نباید به نام علی و سایر بزرگان دین، اسلام را خراب کند و میان مسلمین نفاق اندازد. از آن جمله به اهل سنّت بد می‌گویند به بهانه اینکه آنان دشمن علی و ما دوست علی هستیم. و این خطا و گناه بزرگی است. زیرا اولاً اهل سنّت دشمن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیستند بلکه تمام فضائل واقعی حضرت علی و سایر افراد اهل بیت رسول را قبول دارند و در کتب ایشان مسطور است. به اضافه نام علی و حسن و حسین و جعفر و عباس در میان اولاد اهل سنّت بسیار است، و همین دلیل بر محبت ایشان است به صاحبان این اسماء.

و از جمله اعمال ضدّ قرآنی، همین زیارت قبور امامان اهل بیت و ساختن زیارتنامه‌هایی است که جملات بسیاری از آنها ضدّ قرآن است، مثلاً در زیارت آن امامان آورده‌اند که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي وَتَرَى مَقَامِي» یعنی من شهادت می‌دهم ای بزرگوار که تو کلام مرا می‌شنوی و

جواب مرا ردّ می‌کنی و می‌دهی و تو محل ایستادن مرا می‌بینی، در حالی که قرآن می‌گویدی انبیاء پس از رفتن از دنیا، از دنیا بی‌اطلاعند مانند آیه ۲۵۹ بقره و آیه ۱۰۹ و ۱۱۷ سوره مائده، و قرآن می‌گوید هر کس غیر خدا را از کسانی که از دنیا رفته و وفات نموده‌اند بخواند آن کسان نمی‌شنوند و جواب نمی‌دهند چنانکه در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره فاطر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾

[فاطر: ۱۳-۱۴].

و در سوره احقاف آیه ۵ و ۶ فرموده:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

[الاحقاف: ۵-۶].

«کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند، کسی را می‌خواند که جواب او را تا قیامت نمی‌دهد و آنان از دعای ایشان غافلند و چون مردم محشور شوند آنان را که می‌خوانند دشمن ایشان باشند».

و همچنین از آیات لبث استفاده می‌شود که انبیاء و اولیاء پس از مرگ از دنیا بی‌خبرند. و خدا به رسول خود در سوره فاطر آیه ۲۲ فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾﴾

[فاطر: ۲۲].

«ای محمد تو به کسانی که در قبرند نمی‌توانی بشنوانی».

اصلاً خواندن کسی که از دنیا رفته و خواندن غیر خدا در حوائج و ادعیه که عبادتست، کفر و شرک محسوب می‌شود چنانکه در سوره جن می‌فرماید:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾﴾

[الجن: ۱۸].

«با خدا احدی را مخوانید».

و صدها آیات دیگر در قرآن است که نباید در عبادات غیر از خدا را خواند.

و از جمله چیزهایی که به نام سادات اهل بیت میان مردم معمول شده و ضدّ قرآن است ساختن قبور سیمین و زرین و نذر و نیاز و وقف بر آن قبور است که همه ساله مخارج و پولهای زیادی از این ملت فقیر صرف آنها می‌شود، خدا در آیات زیادی از این عمل نهی کرده، از آنجمله در سوره نحل آیه ۵۶ فرموده:

﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ ﴿٥٦﴾

[النحل: ۵۶].

«برای چیزهای که نمی‌دانند (همچون گنبدها و بارگاه‌ها)، قسمتی از آنچه را روزیشان ساخته‌ایم قرار می‌دهند به خدا قسم از اقتراهائی که بسته‌اید البته مسئول خواهید بود». باید به مردم عوام فهمانید کسی که از دنیا رفته احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در میان ضریح ریخته می‌شود و یا عَلم و کتل و زنجیر خریداری می‌شود تماماً اسراف و حرام است و باید به محتاجان و فقراء داد.

غیراز خدا کسی حاضر و ناظر نیست و از حال بندگان خبر ندارد، اولیاء و انبیاء اگر از حال و اعمال و افعال بندگان خدا خبردار شوند در عالم برزخ محزون و غمگین می‌شوند و همواره باید از اعمال و رفتار بد مردم غصه بخورند در صورتی که خدا فرموده: ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ یعنی: اولیاء و انبیاء از دنیا به جایی رفته‌اند که نه ترسی و نه غصه‌ای دارند.

و از جمله بدعتها که زیر نام اولیاء و ائمه در میان مردم منتشر ساخته‌اند این است که هر کس گناهی و خلافی و جنایتی مرتکب شود متوسل به آنان شود که آنان واسطه و یا شفیع شده و ایشان را از قانون کیفری که خدا مقرر کرده می‌رهانند و وارد بهشت می‌سازند، و این مطلب را در احادیث و زیارات خود آورده‌اند مانند آنکه در زیارت امام به او می‌گویند: «مُسْتَقْدُ الشَّيْعَةِ الْمَخْلَصِينَ مِنْ عَظِيمِ الْأَوْزَارِ» یعنی: امام نجات‌دهنده شیعیان خالص است از گناهان بزرگ. در حالیکه خدا در سوره زمر آیه ۱۹ به رسول خود فرموده:

﴿أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ ﴿١٩﴾

[الزمر: ۱۹].

«آیا تو می‌توانی نجات دهی آنکه را اهل آتش است».

و این جمله استفهام انکاری است یعنی تو نمی‌توانی. باید پرسید چگونه شیعه مخلص مرتکب گناهان می‌شود و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود شیعه مخلص است پس تمام جنایتکاران بزرگ اولین شیعه علی هستند! اصلاً خدایتعالی با عدالت و فرموده‌های خود که در قرآن وعده داده در قیامت رفتار می‌کند و کسی ممکن نیست به او بگوید که عدالت مکن، و به فرموده‌های خود عمل منما و از قول خود صرف نظر و خلاف وعده کرده و فلانی را برای خاطر من عذاب مکن. به اضافه انبیاء و اولیاء از دنیا رفته و طبق آیات قرآنی از دنیا بی‌خبرند و از حال بندگان خبری ندارند نمی‌دانند چه کسانی چه کرده و چه عقایدی دارند و مقصّرین و یا غیر مقصّرین را نمی‌شناسند و از اعمال و گناه دیگران حَقّ تجسس ندارند و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ - ﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ - ﴿عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ - ﴿فِي رَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرٌ﴾

بَصِيرًا﴾ یعنی: وکافی است که خدا به گناهان بندگان خبر و بینا باشد. اصلاً پیغمبری که افراد امت خود را ندیده و نمی‌داند چه کاره‌اند چگونه واسطه و شفیع گردد و در محکمه الهی چه بگوید؟! به هر حال عده‌ای بنام ائمه و دوستی ائمه، دین خدا را عوض کرده‌اند و مقررات الهی را نادیده گرفته و هزاران بدعت و باطل آورده‌اند. و از آن جمله اخبار را و اگر چه خبر واحد باشد بر قرآن متواتر ترجیح می‌دهند و می‌گویند قرآن ظنی الدّلاله و خبر قطعی الدّلاله است، و بدین واسطه امت را از کتاب خدا که ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است دور کرده‌اند. و آنقدری که به اخبار جعل شده علاقه دارند، به آیات قرآن علاقه ندارند. و اصلاً از قرآن بی‌خبر و بی‌اعتناء و فقط به نام عترت هرچه خواسته گفته و عمل کرده‌اند و مواخذه خواهند شد، زیرا اسلام یک دین بوده و اینان به نام ائمه، صد مذهب کرده‌اند به نام جعفری و زیدی و صوفی و شیخی و اسماعیلی و غلاة و و و و.

۲۵- جهات إعجاز قرآن و کیفیت آن

یکی از نشانه‌های صدق مدّعی نبوت آوردن معجزه است، پس هرکس معجزه را دید، باید ایمان آورد و اگر ندیده، ولی به تواتر اخبار برای او ثابت شود باز باید ایمان آورد. معجزات انبیاء زمان سابق را نه کسی می‌بیند و نه به تواتر می‌توان ثابت نمود فقط پیغمبر اسلام است که معجزه او یعنی قرآن هم متواتر است و هم محسوس و مشاهده می‌شود، زیرا قرآن حاضر و برای همه کس مشهود است. معجزات سایر انبیاء ناقلاًنی جز خبر واحد مجهول ندارد، مگر اینکه کسی به توسط قرآن معجزات ایشان را ثابت کند. پس هرکس بخواهد معجزه یکی از انبیاء علیهم‌السلام را ثابت کند، باید اول به قرآن ایمان آورد.

به هر حال قرآن معجزه وسند نبوت است و باید بررسی کرد که چگونه معجزه است. پس می‌گوییم معجزه آن چیزی است که بشر را عاجز کند، یعنی علمای بشری نتوانند مانند آن را بیاورند. در این قرآن صریحاً اعلام شده که اگر تمام جنّ و انس جمع شوند، و به یاری یکدیگر برخیزند به مانند قرآن نیاورند. در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۸ فرموده:

﴿قُلْ لِّينِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ

[الاسراء: ۸۸].

كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾

«بگو اگر جنّ و انس اجتماع کنند بر اینکه به مانند این قرآن بیاورند به مانند آن نیاورند و اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند».

و در سوره بقره آیه ۲۳ و ۲۴ فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ...﴾

[البقرة: ۲۳-۲۴].

«و اگر از آنچه ما بر بنده خود نازل نموده ایم در شکید، یک سوره به مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید تا گواهی دهند اگر راست می گوئید، پس اگر نیاوردید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید...».

بنابراین هیچ کس سخنی مانند قرآن نمی تواند بیاورد چنانکه در آیه ۳۴ سوره طور نیز فرموده:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ ۚ﴾

[الطور: ۳۴].

قرآن این مطلب را مکرر تذکر داده و پیغمبر اسلام ﷺ با کمال جرأت و کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان که کانون فصاحت بود یارای معارضه با قرآن و آوردن آن را نداشتند چه رسد به دیگران.

اما کیفیت اعجاز قرآن: پس می گوئیم: لزوم معجزه برای آنست که مقام شامخ تبوت و سفارت الهی دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاه طلبان نباشد و دزدان دین و راهزنان نتوانند ادعای تبوت کنند، برای کسی که فرستاده خدا می باشد لازم است امری بیاورد که از عهده دیگران خارج و گواه راستی او باشد و اگر چنین امری معجزه نباشد هر فردی از افراد ممکن است به ادعای تبوت برخیزد و مایه تفرقه و اختلاف شود و به جای هدایت و سعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد. لزوم معجزه امری است طبیعی و فطری و به جز معجزه مدرکی برای صحت دعوت تبوت در پیشگاه عقل چیزی نباشد، و برای غیر انبیاء معجزه لازم نیست.

معجزه بر سه قسم است

اول- امری که بر خلاف قوانین و مقررات طبیعت باشد، و مجرای طبیعت را تغییر دهد، یعنی خدایی که خالق و موجد مجرای جهان است. رشته این جریان را از هم بگسلد و آن را گواه صحت ادعای فرستاده خود قرار دهد مانند آنکه آب را بشکافد و آتش را سرد کند.

دوم- امری که برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلول یکی از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آن را درک نکرده و از نظر بشر مستور باشد و حقیقت آنرا درک نکند، ولی ممکن باشد روزی برسد که در نتیجه پیشرفت علوم راز آن کشف گردد. اما در انظار اهل زمان برخلاف طبیعت به شمار آید، معلوم

نیست معجزاتی که برای پیامبران اجرا شده از کدام یک این اقسام می‌باشد زیرا جریان قوانین عالم طبیعت به قدری مرموز و پیچیده است که راهی برای اینکه مخالف و یا موافق طبیعت کدام است، در دست نیست.

سوم- از اقسام اعجاز رسیدن به سرحد کمال در علمی است که بشر بعضی از مراتب آن را می‌تواند برسد، ولی به آخرین درجات آن نرسیده و خدایتعالی آخرین درجه آنرا به توسّط رسول خود اظهار کند، به طوری که خرق طبیعت نباشد و جریان عالم اسباب را قطع نکند.

قرآن و اعجاز آن از قسم سوم است که در آن مخالف طبیعت و ضدّ قوانین آن چیزی نیست، و به درجه کامل، قواعد فصاحت و زیبایی لفظی و لغوی بشری و معارف حقیقی فطری در آن مراعات شده، به درجه‌ای که از عهده بشر خارج است.

تمام این اقسام مذکور، کار خدا است زیرا خدا باید گواهی دهد به صدق رسول خود، و گواهی خدا همان ایجاد معجزه است. پس کار معجزه کار پیغمبر نیست طبق آیات قرآن که فرموده: ﴿قُلْنَا يَبْنَازُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبرَاهِيمَ﴾ و در قصّه حضرت موسی علیه السلام فرموده: ﴿مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ﴾ و در قصّه حضرت نوح علیه السلام فرموده: ﴿إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ و در قصّه حضرت صالح علیه السلام فرموده: ﴿وَوَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ﴾ و در قصّه حضرت داود علیه السلام فرموده: ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ﴾ و ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ و ﴿كُنَّا فُلْعَيْنَ﴾ و راجع به قرآن فرموده: ﴿نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ و قرآن معجزه و کلام خدا است نه کلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم، البتّه حقّ تعالی ایجاد معجزه می‌کند اما با شرایطی که ما در کتاب عقل و دین ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

خدایتعالی برای حضرت موسی علیه السلام عصا را اژدها کرد به مناسبت اینکه سحره زمان او کارهایی شبیه به آن داشتند، و معجزه حضرت عیسی علیه السلام شفای مَرَضَی و إحياء أموات بود، به مناسبت اینکه دکترهای زمان او در فنّ معالجه به درجه عالی رسیده بودند، ولی مرض‌های مزمن را معالجه نکردند. خدا برای صدق ادّعای او چنین امراض سخت را به دعای او شفا می‌داد و اکمه و ابرص را به اراده خود خوب می‌کرد. زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم در فنّ خطابه و سخن‌پروری و زیباگویی استاد بودند، خدا برای صدق ثبوت او کتابی به او نازل کرد که از هر کلامی زیباتر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر باشد، به طوری که سخنرانان در مقابل آن عاجز باشند.

امتیاز قرآن از سایر معجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد:

- ۱- در قرآن و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی است که خرق نوامیس طبیعت در آن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان و یا چوب را اژدها کردن موجب غُلُوّ مردم و اعتقاد به الوهیت آورنده آن می شود، و لذا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از معجزات خارق العاده که از او می خواستند خودداری می کرد و مردم را به اعجاز قرآن و نظر در آن دعوت می نمود، تا ببینند کلامی که از حروف معمولی مرکب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متحیر ساخته، با اینکه برخلاف طبیعت کلامی در آن نیست، تا بنگرند و درباره محمد صلی الله علیه و آله غُلُوّ نکنند، و لذا به بندگی همواره افتخار داشت نه به کارهای خارق العاده.
- ۲- امتیاز دیگر آنست که پیروان اسلام به واسطه تأمل و تفکر در آن آشنا به تدبّر و تفکر در امور معنوی و قضاوت فکری شوند و تعقل ایشان زیاد شود، و از تقلید اجتناب کنند به خلاف سایر معجزات که چنین فائده نداشت.
- ۳- آوردن معجزات خارق العاده باعث می شود که مردم درخواست های بی خردانه کنند و مقام نبوت دستخوش اوهام این و آن گردد، و در نتیجه رسول خدا را متهم به سحر و شعبده کنند، و به اضافه یک رشته افسانه و خرافات در پیرامون آن جعل کنند، به خلاف قرآن که چنین نیست.
- ۴- امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر نبوت و نبوت مدّعی پیغمبر است، و بین دلیل و مدّعا تناسب و ارتباطی است یعنی نبوت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است، به خلاف سایر معجزات که چنین تناسبی با نبوت ندارند.
- ۵- امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلم و سهل ترین کار بشر است، با این حال اگر بشر نتواند مانند آن را بیاورد، به خوبی اعجاز آن ثابت می شود، ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست.
- ۶- امتیاز دیگر اینکه چون نبوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دائمی و آئین او جاویدان است، معجزه او نیز باید ماندنی باشد که در هردوره دلیلی بر اثبات نبوت او باقی باشد برخلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید به وسیله تاریخ ثابت شود و هرکس می تواند وقوع آنها را انکار کند، مخصوصاً کارهای فوق العاده و خارق العاده را زود انکار می کنند، خصوصاً مردمی که مادی باشند و با معنویات و تأثیر عالم غیب الهی سر و کاری ندارند.
- ۷- اعجاز قرآن و عظمت آن به واسطه ترقی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت می شود و به واسطه عجز مردم هردوره از معارضه آن بر اهمّیت آن افزوده می شود، و راههای جدیدی برای اعجاز

آن کشف می‌شود، ولذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیده یکی از وجوه اعجاز آن شمرده می‌شود، اعجاز آن از نظر علوم فنی و طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت و نجوم و جنین‌شناسی و گیاه‌شناسی و تلقیح باده‌ها و کیفیت خلقت آسمان و زمین و سایر علوم امروزه که ما این شاء الله در ضمن ترجمه آیات مربوط به آن اشاره خواهیم نمود.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عالم به لغت عربی درک می‌کند اعجاز قرآن را اما برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود؟ جواب آنست که دیگران باید رجوع کنند به اساتید این فن و یا به اهل زبان، و از ایشان نظر بخواهند، و البته اساتید فن عربیت به قدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتاب‌ها نوشته‌اند و نظر داده‌اند مانند: ابوعبدالله زنجانی و ابوعبدالله مزربانی و رافعی مصری و علامه سیوطی و عبدالقادر جیلانی و جاحظ و باقلانی و سکاکی و واسطی و رمانی و فخرالدین رازی و ابن ابی الاصبح و زملکانی و شیخ مجتبی قزوینی و صدها نفر دیگر.

ما فعلاً در اینجا ده وجه از وجوه اعجاز قرآن را ذکر می‌کنیم:

۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است

وجه اول: هدایت

یکی از جهات اعجاز قرآن از جهت دارا بودن آن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل، و در زمانی که نازل شد چنین علمومی در تمام روی زمین نبود، و احدی از علمای بشری چنین معارفی را نمی‌دانست. از قرآن استفاده می‌شود که عمده اعجازش از همین جهت بوده، زیرا قرآن مگرر خود را معرفی کرده به علم و نور و هدایت و حکمت و بصیرت و نیز فرموده: ﴿فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ﴾، یعنی: «اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتابی بیاورید که دارای هدایت بیشتری باشد»، و غیر قرآن را گمراهی و ضلالت و ظلمات خوانده، و به طور قطع قبل از نزول قرآن علمای بشری چنین علم و حکمتی نداشتند، و در ظلمات اوهام و بافته‌های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعد از قرآن نیز چنین است، و لذا رسول خدا ﷺ مکرر فرموده: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَىٰ مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللَّهُ». یعنی: هرکس از غیر قرآن هدایت جوید، خدا او را به گمراهی ره‌ایش نماید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۱۹۴ فرموده: «بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٍ، وَلَا مَنَارَ سَاطِعٍ، وَلَا مَنَهْجَ وَاضِحٍ». یعنی: خدا رسول خود را فرستاد وقتی که نه نشانه‌ای از هدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود.

و در خطبه ۸۷ فرموده: «أرسله ... والدنيا كاسفة التور، ظاهرة الغرور، قد درست منار الهدى، وظهرت أعلام الردى». یعنی: خدا رسول خود را فرستاد درحالی که دنیا نور هدایتی نداشت و علومی جز غرور نبود، غرور دنیا آشکار، و نشانه‌های نور و هدایت مندرس و علائم پستی هویدا بود.

آری اگر کسی به تاریخ دنیای آن روز نظر کند مطلع خواهد شد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند، ملل بزرگی مانند هند و ایران و روم و چین آتش‌پرست و بت‌پرست و ستاره‌پرست و گاوپرست بودند. یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر قائل بودند و در حوائج به هر چیزی توسل داشتند به ضمیمه خرافات دیگر. و فلاسفه یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی‌ها، علمی نداشتند، علم ایشان عبارت بود از وحدت وجود و وصل به حق و قدّم عقول عشره و ماند این خرافات. در تمام روی زمین کسی نبود که به خدای حقیقی منزّه از صفات مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف عقل سلیم و فطرت پاک بود، علم نجوم و هنیت ایشان عبارت بود از زمین و آسمان پوست پیازی. در این هنگام خدا کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید فطری و شناخت خدای منزّه از حدّ و حدود و سایر صفات امکانی، و سایر معارف و حقائق عوالم ملک و ملکوت و قیامت، به انضمام اخلاق و قواعد و قوانین همگانی به نام قرآن که بهتر از آن کتاب امکان ندارد و این حقائق برخلاف تمام افکار بشر آن روزی بود آن هم به توسط یک مرد بی سواد درس نخوانده، و اگر کسی بگوید درس خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهام و خرافات درس خوانده، زیرا در تمام جهان تدریس علوم حقیقی نبود، معلّمی که واجد آن باشد پیدا نمی‌شد، و لذا باید قرآن را نور هدایت خواند و خود قرآن خود را به اوصاف ذیل معرفی کرده: گاهی خود را نور الهی خوانده و فرموده: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ و یا «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُم نُورًا مُّبِينًا»، گاهی خود را حق و حقیقت گوید: ﴿أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِّن رَّبِّكَ الْحَقَّ﴾ گاهی خود را شفاء و رحمت نامیده: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾. گاهی خود را حکمت و نعمت نامیده: ﴿وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ﴾، گاهی خود را بُرهان و بصیرت وصف کرده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾. ﴿هَذَا بَصِيرٌ لِلنَّاسِ﴾، گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾. ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الْآرْشِدِ﴾، گاهی خود را روح و حیات گفته: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾. ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. و از این قبیل اوصاف ذکر نموده که معلوم می‌شود قرآن علم و نور و حکمت است، اگرچه فصاحت و بلاغت و زیبایی الفاظ آن مانند لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف آن پوشانیده

باشد، ولی مفاخره و تحدّی قرآن به فصاحت تنها نیست، زیرا عاجز ساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امرء القیس اهمّیتی ندارد، و تمام هدف قرآن این نیست، بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقیقی است برای تمام اهل جهان.

بزرگترین شأن رسول خاتم صلی الله علیه و آله معارضه با اوهام و خرافات و شرک بشریست که نام آنها را علم و حکمت گذاشته بودند مانند افکار برماتیدس حکیم که ۶۰۰ سال قبل از مسیح بوده و معتقد بوده که تمام جهان یک جوهر اصلی و آن خدا است، و یا پلوش حکیم که ۴۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت انسان با خدای حکیم بوده، و مانند پورفیر حکیم که ۳۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت وجود بوده، و مانند فیثاغورث و جالینوس و امثال آنان که افکار و مذاهبی اختراع کرده بودند که تماماً گیج کننده و گمراهی بود. و هنوز پس از صدها سال فیلسوف نمایان اسلامی به آن اوهام معتقد و علاقه دارند، و در مدارس دینی آنها را تدریس می کنند، ولی تدریس قرآن جزء برنامه نیست. بطلمیوس حکیم علم هئیت و آسمان و زمین پوست پیازی از خود تراشید که صدها سال فلاسفه اسلامی آن را تدریس می کردند و از قرآن بی خبر بودند، و اگر کسی آنها را ظلمات اوهام می خواند باور نمی کردند و هنوز زمان ما یکعده روحانی نما و مراجع دینی که از قرآن بی خبرند آنها را علم می دانند. بنابراین، خدا خواست بشر را راهنمایی کند به فطرت اولیه و او را از اوهام و خیالبافی های بشری برهاند و راه سهل و آسان را به او بنمایاند، چنین کتابی به نام قرآن فرستاد که علم باشد در مقابل جهل، و حکمت باشد در مقابل اوهام فلاسفه و حقیقت باشد در مقابل بافندگی و چاپلوسی شعرا، و هدایت باشد در مقابل ضلالت، و به همه مردم اعلان نمود که این را فرستادم ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، پس قرآن برای رفع سرگردانی بشر و نجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده، چگونه معجزه نباشد که اوهام و خرافات در آن راه ندارد لذا کسانی که دشمن قرآن بودند می گفتند این همان خرافات سابقین است ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾، ولی چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین به قرآن جز تهمت و دروغ و عداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث می نامد، قرآن می گوید من حدیث و علم تازه حیات بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾، یعنی خدا نازل نمود بهترین خبر تازه را، و فرموده: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾، یعنی به کدام خبر تازه ای پس از خبر الهی و آیات او ایمان می آورند، در سوره طور آیه ۳۴ فرموده:

[الطور: ۳۴].

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾

«اگر راست می‌گویند سخن تازه‌ای مانند قرآن بیاورند»
و در جای دیگر فرموده:

﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ﴾ [القصص: ۴۹].

«بگو اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتاب بهتری که هدایت‌کننده‌تر باشد بیاورند».
تا به حال که نیاورده‌اند زیرا غیر از آنکه پیرو قرآنست هر چه آورده یا فلسفه و بافته‌های یونان را آورده و یا لافهای عرفان را، اما فلاسفه یک مشت قواعد حدسی و گمانی آوردند که در همان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست که صحت و سقم اقوال خود را بسنجند، و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع آور نیست. و اما لافهای عرفان، آن نیز ضدّ و نقیض یکدگر و باطل است، یکی لاف خدایی می‌زند، و دیگری لاف گدایی، و هر دو را عرفان می‌دانند و کشفیاتی دارند مخالف یکدگر. پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنان را می‌فهمد، و اگر نفهمیده باشد گول ایشان را می‌خورد. پس علوم و معارفی مانند وحی انبیاء و قرآن کریم نیامده. حال می‌گوییم چون قرآن معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را یک ملت نادان بت پرست یا یک فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

لغت هر کس نماینده افکار اوست

لغت و الفاظ نماینده قوه متفکره افراد می‌باشد، هر مردی پنهان است زیر زبانش و از سخن او هویت او پیدا است. چنانکه در علم قیافه از اثر دست و پا و صورت پی به اسرار و اخلاق و افکار صاحبش می‌توان برد، از گفتار و تعبیرات هر ملتی می‌توان به افکار و روحیات آنان پی برد، فکر هر کس را در صحیفه الفاظش باید خواند. در این مورد رافعی گوید: قرآن و کلمات آن با وضع عرب دوره جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد، یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و مطالب آن را نماینده فکر یک عرب جاهلی بدانیم بسی خطا رفته‌ایم، و اگر مقایسه کنیم وضع عرب آن دوره را، به خوبی معلوم می‌شود که قرآن مولود افکار آنان نیست، و اگر کسی بخواهد قرآن را کتابی آسمانی نداند ناچار است که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آن دوره در منتها درجه کمال بوده و بهره کافی از مدیت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد، زیرا این نظم و اسلوب دقیق قرآن و معانی و حکم بلند پایه آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی که در قرآن وجود دارد

محال است از جمعیت بیابانی صادر شود، از مردمی که فقط با بت پرستی و نزاع و جدال و غارت و عداوت و حق کشی و زورگوئی و تفاخر و تبختر و فال و تطیّر سر و کار داشته و به کلی از شرائع حقیقی و قوانین علمی دور بوده، صادر گردد. و هرکس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آن را درک کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات و دستورات آن نوری می بیند که وضع دوره جاهلیت را نشان داده و می بیند قرآن تناسب با فکر مردم آن دوره ندارد.

اگر کسی با ملل امروزه که سراپا در شهوت پرستی و رذائل اخلاقی و بی ایمانی سالها فرو رفته و جرثومه امراض در آنان منتشر شده به طوری که خوبی و بدی و کفر و ایمان در نظرشان یکسانست روبرو شود، و به آنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و ارشاد کند محال است بیاناتی زیباتر و رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید، به طوری که صورت حقیقی اخلاق آنان را مجسم و وضع نکبت بار ایشان را به ایشان نشان دهد و راه اصلاح و دفع مفسدشان را بگوید. اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورنده آن بی خبر باشد، خیال می کند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده. بنابراین کسی که قرآن را به خوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحانست که عالم به اسرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم و کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته به مفسد اخلاق زندگی می کرده، این معنی را چون تاریخ ردّ می کند ناچار باید شکل اول را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

قرآن سرچشمه علوم می باشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیدا کرده و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشمه گرفت. عده ای متوجه به ضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیدا شد، دسته دیگر در اطراف اعراب حرکاتش و تغییر کلماتش و در لازم و متعددی و مواد کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیدا شد، دسته دیگر از کیفیت کتابت و رسم - الخطّ الفاظ آن بحث کردند تا علم رسم الخطّ پیدا شد، دسته دیگر به معانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیدا شد، دسته دیگر در قواعد عقلی و شواهد توحیدی و در ذات و صفات الهی که در قرآن بود بحث نموده تا از آن علم کلام پیدا شد، عده دیگر در کیفیت استخراج و استنباط احکام و بحث در حقیقت و مجاز و عام و خاصّ و نصّ و ظاهر و مجمل و مبین قرآن بحث کردند تا علم اصول پیدا شد، عده ای در فروع و افعال مکلفین و صحت و بطلان آن تفحص کردند تا علم فقه پیدا شد، عده دیگر در قصص و آثار و اخبار قرآنی تجسس کردند تا علم تاریخ مرتب شد، عده دیگر در مواعظ و وعد و وعید و صفات حسنه و سیئه بیان شده در قرآن تفحص کردند تا علم

اخلاق پیدا شد، عدّه دیگر در خطابات واقتضای مقامات بحث کردند تا علم خطابه پیدا شد، عدّه دیگر در سهام و فرائض و تقسیمات قرآن تحقیق کردند تا علم حساب در اسلام پیدا شد، عدّه دیگر در علوم طبیعی قرآن و کیفیت ایجاد شب و روز و گردش کواکب و انجم پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیدا شد، عدّه دیگر در اطراف سلاست و روانی الفاظ قرآن و حسن نظم و سیاق و ایجاز و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان به وجود آمد، و همچنین علم زُبر و بینات و سایر علوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته و از آن استخراج کرده‌اند، و هریک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریّه خود استدلال و استشهاد به آیات قرآن می‌کردند، و سپس به واسطه کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقیاتی در این علوم پیدا شد، ولی ماده و منشأ و سرچشمه تمام این علوم قرآن بوده، اما نباید فراموش کرد که یک نفر اُمّی بی‌سوادى که میان جمعی از بی‌سوادان نشو و نما کرده ممکن نیست چنین کتابی که ماده همه این علوم بوده بیاورد، مگر آنکه از طرف خدایتعالی به او تعلیم شده باشد.

خصائص قرآن و امتیاز آن

یکی از امتیازات قرآن از سخنان دیگر این است که اگر کسانی نغز و شیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته‌اند کلام آنان در پیرامون تخیلات و عادات و خرافات و یا شهوات و یا عشق و دلباختگی و یا تقلید از دیگران و یا مدح و ثنا و تملق و اعراق بوده که دلیل بر پستی فکر است، به‌خلاف قرآن که حقائق محض را آورده، و جمله‌ای از تخیلات و خرافات و یا تقلیدیات ندارد، و از عشق و عاشقی و رموز عشق دم نزنده و پیچ و خم فکری و فلسفه‌بافی در آن نیست و در فهم معانی احتیاج به مقدمات ندارد، و دقت و تفکر در آن موجب خستگی و ملالت نیست، و الفاظ آن با معانی مطابق و رسا است، یعنی نه کوتاه است و نه بلندتر، ولی گفتار دیگران چنین نیست، و قوای فکری را به زحمت می‌افکند و برای فهم معانی انسان را به خیالات می‌کشاند، زیرا دائرة الفاظ دیگران از دائرة معانی و مقاصد یا تنگ‌تر و یا وسیع‌تر است، به همین جهت برای کسی که قرآن را بفهمد، کثرت و تکرار آن ملال‌آور نیست، بلکه نشاط‌آور است، به‌خلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزایا نیست، و این مزایا بالاترین فصاحت است.

وجه دوم: فصاحت و بلاغت

یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت آنست، و فصاحت این است که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره و پیچ و مشکل خالی باشد و به اضافه زنده نباشد، یعنی دلالت آن بر معنی طبیعی باشد، عرب زمان جاهلیت در فنّ فصاحت به حدّ اعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده بودند، و الفاظی که شایسته مقصودشان بود به آسانی و زیبایی بر زبانشان جاری بود، و به فصاحت

افتخار می‌کردند، و زمینه مهیا شده بود برای آمدن کلام خدا، زیرا کلام خدا از هر نقص و عیبی مبرا است، و فصیح‌تر از آن برای مخلوق امکان ندارد، زیرا همان‌طور که در ایجاد موجودات دیگر هیچ‌گونه عیبی نیست، و به هر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجودی داشته عطا کرده، و به‌مانند آن کسی نمی‌تواند ایجاد کند همان‌طور کلامی را که حق تعالی ایجاد کند تمام کمالات لفظی در آن موجود است، ولیکن شناختن و تمیز دادن کلام حق از کلام غیر برای هر کسی آسان نیست، باید اشخاصی در فصاحت ترقی کنند، و سخن‌سنج باشند تا به رموز فصاحت و زیبایی کلام واقف باشند، تا محسنات کلام خدا را بشناسند، و لذا چون قرآن نازل شد در میان عرب مهابتی به وجود آورد که خود را در مقابل قرآن باختند، و همه به ضعف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند، و چنان مجذوب و دلباخته آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حق در خود ندیدند، و فهمیدند که اگر به معارضه با قرآن برخیزند و یا به دسائس و حيله از اهميت آن بکاهند رسوا می‌شوند، و لذا فصحاء عرب به عجز خود اقرار و از معارضه و تفاخر دست برداشتند.

در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحاء تفاوت دارد، و در تعبیرات ایشان نقص و سستی راه دارد، و لذا مجال معارضه و تفاخر و ایراد می‌باشد. ممکن است دو نفر خطیب و یا دو شاعر و یا دو نویسنده در مقام برتری در سخن برآیند چنانکه زمان جاهلیت کاری بوده معمولی و هرگوینده به سخن زیبای خود می‌بالید، و با دیگران معارضه می‌کرد. اما در قرآن آنچه دقائق بیانی و لطائف و زیبایی لفظی تصوّر شود موجود است، و مجالی برای معارضه باقی نمی‌ماند، و لذا اگر کسی یک کلمه از کلمات قرآن را عوض کند، از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمی‌تواند بهتر از آن و یا مساوی آن کلمه‌ای بیاورد که معنی همان کلمه محذوف را بدهد، و به فصاحت و تناسب کلمه قرآنی باشد. ما برای نمونه یک آیه از آیات قرآن را در اینجا می‌آوریم تا ببینیم آیا می‌شود جای یک کلمه آن را عوض کرد و یا کلمه دیگری مانند آن را گذاشت، تا خواننده به عظمت کلام حق پی برد، و به دریای حیرت فرو رود. حق تعالی در آخر سورة لقمان فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴].

«محقق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و اوست که نازل می‌کند باران مفید را و می‌داند آنچه در ارحام است، و کسی خود نمی‌داند فردا چه کسب می‌کند و کسی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد محققاً خدایتعالی دانا و آگاه به ظواهر و بواطن امور است.»

در این آیه کلماتی است که اگر بخواهیم یکی از آنها را برداریم و کلمه مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته می‌شود و معنی مقصود از بین می‌رود، در این آیه خدا علم پنج چیز را اختصاص به خود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احدی جز او ندارد، و علی‌الکلیله در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه فرموده: «علم این پنج چیز اختصاص به خدا دارد و احدی حتی انبیاء و اوصیاء نمی‌دانند». حال شما در کلمات این آیه دقت کنید:

أَوَّلًا - خدا عِنْدَهُ را که خبر است مقدّم داشته بر ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ که مبتداء است، و اگر مؤخّر می‌داشت مفید انحصار نبود، و اگر به جای تقدیم و تأخیر مبتداء و خبر، کلمه ﴿إِنَّمَا﴾ می‌آورد صحیح نبود زیرا علم حق منحصر می‌شد به این پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیرغیب نزد خدا است، خدا است که می‌داند یک شن کوچک میان تپّه بزرگ شن در طوفان نوح کجا بوده، و کجا رفته و ذرات هر تپّه شن از اول خلقت تا به حال چندین مرتبه تغییر مکان داده، و همچنین تمام ذرات آب‌ها و بخارها و غبارها و خاک‌ها و سایر مخلوقات را. پس علم خدا منحصر به این پنج چیز نیست، و لذا ﴿إِنَّمَا﴾ نیاورده بلکه به تقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای خود بیان کند.

ثَانِيًا - فرموده: ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ و اگر کلمه ﴿السَّاعَةِ﴾ را برداریم و کلمه ﴿الْقِيَمَةِ﴾ را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن از بین می‌رود، چرا برای اینکه رسول خدا ﷺ علم و ایمان به قیامت دارد و منحصر به خدا نیست، بلکه هر بنده مؤمن باید علم و ایمان به قیامت داشته باشد، و اما ساعت وقوع قیامت را احدی نمی‌داند جز خدا و لذا تعبیر فرموده به کلمه ﴿السَّاعَةِ﴾.

ثَالِثًا - فرموده: ﴿وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾ و آن را عطف کرده به جمله ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ عطف جمله فعلیه به اسمیه که همان حصری که در معطوف علیه است در معطوف بیاید، و اگر نه اختصاص افاده نمی‌شد، و کلمه غَیْث را انتخاب کرده و اگر ﴿غَيْثَ﴾ را برداریم و به جای آن کلمه ﴿مَطَرٌ﴾ و یا ﴿وَابِلٌ﴾ و یا ﴿ظَلٌّ﴾ و یا کلمه ﴿مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ و یا ﴿وَدَقٌّ﴾ و امثال این کلمات که همه به معنی باران است به جای «غَیْثٌ» بگذاریم صحیح نیست، و معنی مقصود و لطافت کلام از بین می‌رود، زیرا ممکن است هر مهندس هواشناسی به واسطه مقدّمات علمی بداند فردا مثلاً باران می‌آید و خبر دهد و خبر او صدق باشد، پس این علم اختصاص به خدا ندارد، اما خدا کلمه «غَیْثٌ» را آورده که به معنی باران مفید ﴿لَا يَضُرُّ﴾ است، و هیچ مهندس نمی‌تواند علم پیدا کند که باران فردا مفید است و یا مضرّ، پس علم نزول غَیْث غیر از علم نزول مَطَر است، و لذا خدا این کلمه را انتخاب کرده، اگر عوض شود با کلمه مشابه صحیح نیست.

رابعاً- فرموده: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ و معنی: ﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ این است که خدا هویت تامّه آنچه در رَحِمِ های زنان است از ابتدای تکوین تا انتهای امرِ آن را که بشر می شود و به سعادت می رسد و یا شقاوت، صالح می شود و یا طالح، دوزخی می شود و یا بهشتی، تمام مراحل را می داند. و اگر کلمه «مَا» را برداریم و به جای آن کلمه «مَنْ» بگذاریم و بگوییم مَنْ فِي الْأَرْحَامِ معنی عوض می شود، چنین می شود که؛ خدا می داند آنکه در رحمها است پسر می باشد و یا دختر، در این صورت اشکالی پیدا می شود که کسی بگوید هر دکتر جنین شناسی می تواند به واسطه مقدمات علمی و یا اشعه برق بفهمد که در رَحِمِ فلان زن پسر است و یا دختر، و این علم اختصاص به خدا ندارد، ولی حَقَّتعالی ﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ فرموده تا چنین اشکالی نشود.

خامساً- فرموده: ﴿مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ و فرموده مَآذَا يَقَعُ غَدًا، زیرا منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند، چگونه سایر امور را می داند، پس به طریق اولی از کار دیگران بی خبر است، و لذا کلمه ﴿تَكْسِبُ﴾ آورده، و اگر آن را برداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب از بین می رود.

سادساً- فرموده: ﴿مَا تَدْرِي نَفْسٌ﴾ و کلمه ﴿نَفْسٌ﴾ را انتخاب کرده و اگر به جای آن أَحَدٌ یا کلمه بَشَرٌ یا انسان بگذاریم صحیح نیست، زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است به واسطه وحی و یا به واسطه خبر دادن رسول از وحی بداند فردا چه می کند، اما هیچ کس به خودی خود و از پیش خود نمی داند، و کلمه ﴿نَفْسٌ﴾ که در لغت عرب به معنی خودش می باشد، این معنی را می فهماند که احدی خودش نمی داند فردا چه می کند و این علم اختصاص به خدا دارد.

سابعاً- فرموده: ﴿مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ باز کلمه ﴿نَفْسٌ﴾ را آورده که مفید این است که احدی به خودی خود نمی داند به کدام زمین می میرد، اما ممکن است به توسط وحی الهی بداند و مقصود نقض نمی شود، و اما اگر کلمه دیگری جای آن بگذاریم هدف الهی نقض می شود.

ثامناً- جمله ﴿وَمَا تَدْرِي...﴾ را مکرر کرده برای تأکید، و اگر می فرمود ﴿وَبِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ به عطف معمول بر معمول بدون تکرار «مَا تَدْرِي» مفید تأکید نبود.

تاسعاً- ﴿مَّاذَا تَكْسِبُ﴾ جمله اسمیه می باشد و اگر به جای آن می فرمود «كَسْبُ غَدِهِ» به طور مضاف و مضافِ الیه، لطافت جمله اسمیه را نداشت، زیرا جمله اسمیه دلالت بر استمرار و دوام دارد.

و البته اهل ادب نکات بیشتری ممکن است از آیه استفاده کنند مانند اینکه ﴿مَا تَدْرِي﴾ فرموده ولاتدري با لاء نافیه نیاورده که نفی به کلمه ﴿مَا﴾ دلالت بیشتری بر نفی دارد، و از آن جمله ﴿مَا

تَدْرِی ﴿فرموده و ما تَعَلَّمْ نفرموده زیرا درایت، علم پیدا کردن به وسیله نظر و استدلال و حيله می باشد و خدا خواسته بفرماید به هیچ حيله و نظر و وسائل کسی نمی تواند علم به مذکورات پیدا کند.

بنابر آنچه ذکر شد بی جهت نیست که خدا در مقام معارضه و تحدی اعلام نموده که اگر می توانید یک سوره کوچکی مانند قرآن بیاورید، با اینکه تمام فصحای عرب دشمن او بودند، این کار را نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت می شد، فَصَحَا فهمیدند که جمالاتی بهتر از قرآن محال است، با اینکه به کلمات مخلوقی مانند خود ایرادها می کردند، چنانکه خَنَسَاء که زن فصیحی بود به دو شعر حَسَانِ بنِ ثَابِت هشت ایراد کرد در حالی که حَسَانِ اول شاعر عرب بود، چون حَسَانِ گفت:

لَنَا الْجَفَنَاتُ الْغُرُّ يَلْمَعْنَ بِالضُّحَى وَأَسْيَافُنَا يُقْطِرْنَ مِنْ نَجْدَةٍ دِمَاءً
وَلَدُنَا بَنَى الْعَنْقَاءُ وَبَنَى مُحَرِّقٍ فَأَكْرَمَ بِنَا خَالاً وَأَكْرَمَ بِنَا إِبْنًا

یعنی: «ما را قلع های سفیدی است که در روز نور می دهد، و از شمشیرهای ما خون می چکد از بزرگواری، فرزندان ما طائفه بنی العنقاء و طائفه بنی محرق اند چه دانی و پسران بزرگواری داریم». حَسَانِ این دو شعر را در مقام مفاخره گفت، سپس به خنسا گفت این اشعار چگونه است؟ خنسا گفت در هشت مورد آن نقص است:

اول- گفתי الْجَفَنَاتُ، و آن جمع قلّه و دلالت بر کمی دارد و اگر جَفَانِ می گفתי جمع کثره است بهتر بود.
دوم- گفתי الْغُرُّ و آن سفیدی پیشانی و کم و منحصر است و اگر می گفתי الْبَيْضُ، أَحْسَنَ و أَوْسَع بود.
سوم- گفתי بِالضُّحَى و آن روز است و اگر می گفתי بِالْعَشَى أَبْلَغَ و أَحْسَن بود زیرا شب بیشتر مهمان وارد می شود و احتیاج به روشنی دارد.

چهارم- گفתי وَأَسْيَافُنَا و آن جمع قلّه است و سُيُوفُنَا که جمع کثره باشد، بهتر است.
پنجم- گفתי يُقْطِرْنَ و قطره دلالت بر کمی دارد و اگر می گفתי يَجْرِيْنَ مناسب تر بود.
ششم- گفתי يَلْمَعْنَ و آن روشنی آنی است و اگر می گفתי يُشْرِقْنَ که روشنی با دوام تری است بهتر و مناسب تر بود.

هفتم- دِمَاءً مفرد آوردی و اگر دِمَاءِ جمع می آوردی بهتر بود.
هشتم- گفתי وَلَدُنَا و این افتخار به اولاد است و اگر ابونا گفته بودی افتخار به پدر بهتر بود.
و این ایرادها را که خنساء گرفته تمام فصحا پذیرفته و تحسین کردند به خلاف ایرادهایی که به قرآن می گرفتند که هر کس اهل زبان بود آن را بیجا می دانست.

ملاحظه فرمایید کسانی که این قدر در سخن سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف به فصاحت آن کردند. اما عده ای برای طمع ریاست و پیشوائی و خودنمایی مانند مسیلمه کذاب، آمدند

کلماتی برای مقابله با قرآن گفتند و خود را رسوا و مفتضح کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آن را از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند، و لذا فصحای عرب به آنان خندیدند، مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص و از فصحا بود در مقابل سوره کوثر که سوره کوچک و دارای سه آیه می باشد سوره ای آورد تقلیدی توخالی و دروغ، خالی از فصاحت، و حماقت خود را ثابت کرد و گفت: «إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْجَمَاهِرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَجَاهِرْ إِنَّ مُبْغِضَكَ رَجُلٌ كَافِرٌ» اول هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ **جَماهر** و **جَاهِر** را که دلالت بر ریاست طلبی دارد آورده، و کلمه **شَانِتْكَ** را برداشته و **مُبْغِضَكَ** کافر را جای آن گذاشته و از لطافت انداخته، زیرا جمله ﴿شَانِتْكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ خبری از آینده و معجزه است، و ﴿الْأَبْتَرُ﴾ اشاره به دشمن معینی است که به واسطه الف و لام دلالت دارد ولی **مُبْغِضَكَ رَجُلٌ كَافِرٌ**، اولاً: خبر غیبی نیست. ثانیاً: رَجُلٌ كَافِرٌ مجهول و غیر معلوم و خبر دادن از مجهول لغو است، زیرا معلوم نکرده رَجُلٌ كَافِرٌ کیست.

در این اواخر یک نفر مسیحی آمده به یاری مسیلمه و خواسته عیب کلام او را بپوشاند و کلام او را زینت دهد و تا معارضه با قرآن کند و کلمه **جماهر** را برداشته و به جای آن **جواهر** گذاشته و بدتر و مسخره تر شده زیرا **جواهر** مال دنیا پرستانست، نباید پیغمبری به آن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار انبیاء علیهم السلام به **جواهر** نیست و خدا انبیاء را به **جواهر** مدد نکرده است. این مسیحی آمده دیده **إِنَّ مُبْغِضَكَ رَجُلٌ كَافِرٌ** کلام خنک و مهملی است، به جای آن گفته **وَلَا تَعْتَمِدْ قَوْلَ سَاحِرٍ** و خنک ترش کرده و به خیال خود خوبترش کرده. زیرا هیچ رسولی به قول ساحر اعتماد نکرده که خدا او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد، آن هم ساحر را نکره آورده که مهمل تر شده.

و اکنون که هزارو چهارصد سال از نزول قرآن می گذرد، و دشمنان اسلام که از هرگونه عداوت و تقلب و تزویر و اذیت و آزار و خونریزی و تهمت نسبت به اسلام و مسلمین خودداری نکرده اند، و هرچه توانسته در محو اسلام کوشیده اند اما نتوانسته اند یک سوره کوچکی مانند سوره قرآن بیاورند که دانشمندان دنیا به تساوی آن با قرآن اعتراف کنند.

از فصاحت قرآن همین بس که هر عجمی بشنود امتیاز آن را از سایر سخنان عرب درک می کند و هر جمله ای از قرآن در هر کتابی باشد آن کتاب را زینت می دهد و مانند جواهری در میان ریگ ها می درخشد. ابن ابی العوجاء که یکی از علمای مادی بود با سه نفر دیگر از دانشمندان عرب که هر سه دارای علم و کمال و فصاحت بودند همدست و همدستان شدند و در مکه با هم متعهد شدند که هر یک کتابی به قدر رُبْع قرآن بیاورد تا مدت یک سال و در مقابل قرآن بگذارند. چون سال دیگر شد در مسجد الحرام در گوشه ای جمع شدند، یکی از ایشان گفت رفقا من چون آیه: ﴿يَتَأَرَّضُ أَبْلَعِي...﴾ را از قرآن شنیدم،

دانستم که معارضه با قرآن ممکن نیست، و لذا دست از معارضه برداشتم. دیگری گفت من چون به آیه: ﴿فَلَمَّا أَسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا...﴾ رسیدم از معارضه ناامید شدم، در این گفتگو بودند که امام صادق (علیه السلام) از مقابل ایشان گذشت، و از سخنان ایشان مطلع شد و فرمود: ﴿قُلْ لِّينِ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...﴾.

وجه سوّم: جذّابیت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندگان و گویندگان، جذّاب و مؤثر است، ولی نه مانند قرآن، علّت و سبب اسلام آوردن توده بی سواد مشرکین همانا قرآن و جذّابیت و تأثیر آن بود، به طوری که به صرف شنیدن قرآن تسلیم می شدند و دست از عداوت برمی داشتند، بلکه دست از زن و فرزند و طائفه و املاک و علائق دیگر خود برمی داشتند و پیرو قرآن می شدند، و این موضوع محقق و مسلم است برای کسی که عارف به زبان و لغت عرب باشد، و لذا دشمنان اسلام در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی خود حذف کنند و یا فورمالیته نمایند تا مردم به رموز و حقائق قرآن آشنا نشوند و به آن نگروند، و مراجع اسلامی نیز به استعمار کمک کرده و به واسطه فتوای به وجوب تقلید و اکتفاء آن در امور اسلامی مردم را از تعلّم آیات الهی بازداشتند به طوری که اکثر ملّت از کتاب آسمانی خود بی اطلاعند. و اما عرب که لغت قرآن زبان مادری ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند.

ولید بن مغیره از مشرکین بزرگ مکه بود و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استهزاء می کرد، چون آیات قرآن را شنید متزلزل شد، در مورد نزول سورة مدّثر آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می نشست در مسجد الحرام و قرآن تلاوت می کرد، طائفه قریش اجتماع کردند نزد ولید و گفتند محمّد کلامش چیست آیا شعر است یا حکایت یا خطبه؟ ولید گفت بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و گفت از شعرت بخوان، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: شعر نیست و چند آیه از سورة «حم سجده» قرائت کرد، بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد، و برخاست و به خانه خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابوجهل رفتند و گفتند: ولید به دین محمّد (صلی الله علیه و آله) میل کرد. ابوجهل نزد او آمد و گفت ما را سرشکسته کردی و میل به دین محمّد نمودی. گفت: من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را می لرزاند، ابوجهل گفت کلام او چیست شعر است یا خطابه؟ ولید گفت خطابه کلام متّصلی است، ولی قرآن محمّد چنین نیست و انواع شعر عرب را شنیده ام، کلام او شعر نیست، بگذارید فکر کنم و فردا جواب گویم، چون فردا شد گفت: «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ» کلامی از محمّد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جنّ، سخن او شیرینی و حلاوتی و فوائد و نتایجی دارد که مافوق ندارد، و سخنان دیگر را درهم می شکند.

به هر حال مشرکین چون دیدند توده به شنیدن قرآن مجذوب می‌شود، بر آن شدند که گوش خود و دیگران را ببندند تا قرآن به گوشها نخورد، مانند زمان ما آنان که می‌خواهند خرافات دینی خود را حفظ کنند به مردم می‌گویند به مطالب قرآن گوش ندهید چون ما و شما آن را نمی‌فهمیم. و انگشت در گوش خود فرو می‌بردند و گاهی پنبه در گوش خود می‌نهادند. قرآن و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هرکس بشنود یکنوع وجد و شغفی به او رخ می‌دهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که در عرب سابقه نداشت.

در خبر است که سه نفر از فصحای مکه ولید بن مغیره و اخنس بن قیس و ابوجهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود نیمه شبی هریک منفرداً پشت خانه پیغمبر ﷺ آمدند برای شنیدن آیات قرآن، و به قرائت او در نماز گوش می‌دادند، و از همدیگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند به یکدیگر رسیدند، معلوم شد هریک پنهانی برای استماع قرآن آمده، به هم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار ما مطلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع می‌شوند و این کار منجر به ایمان توده به محمد خواهد شد، پس با یکدیگر تعهد کردند که دیگر این کار را تکرار نکنند، ولی چون شب دیگر شد هرکدام از ایشان پنهانی آمد و به قرآن رسول خدا ﷺ گوش فرا داشت، و تا صبح نخواهید از کثرت اثر و جذابیّت، چون صبح شد یکدیگر را دیدند و تعهد نمودند که این کار تکرار نشود، چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت درباره سخنان محمد چه می‌گویی؟ گفت چه بگویم، فرزندان عبدالمطلب می‌گویند دربانی کعبه از ما است، پذیرفتیم می‌گویند سقایت کعبه از ما است، تصدیق کردیم، گفتند حفظ کعبه نیز از ما است پذیرفتیم، اکنون می‌گویند نبوت و رسالت در خانه ما است، این را ما تصدیق نخواهیم کرد. از این سخن اخنس معلوم می‌شود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خودخواهی و تعصب قومی بوده و لذا به مردم می‌گفتند به این قرآن گوش ندهید و چنانکه در آیه ۲۶ سوره فُصِّلَتْ آمده می‌گفتند:

﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ [فصلت: ۲۶].

«گوش به این قرآن فرا ندهید و غوغا کنید و صدا در صدا بیندازید تا شما غلبه کنید». یعنی صداها و آوازهای خود را در میان قرائت قرآن بیندازید تا بر آن غالب شوید. و حتی واردین مکه را می‌بردند در خانه‌های خود و برای آنان ساز و موسیقی به توسط کنیزان خوش‌آواز فراهم می‌کردند و سفارش می‌نمودند که گوش به قرائت محمد ندهید، و به دعوت پر زحمت او اعتنا نکنید. و لذا آیه ۶ سوره لقمان:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان: ۶].

نازل شد، عیناً مانند زمان ما که یک عده مدّاح و روضه‌خوان خوش‌آواز مردم را از مطالب قرآن بازداشته و مطالب ضدّ قرآنی تزریق می‌کنند. اما مردم به واسطه شنیدن قرآن، اسلام را پذیرفتند. قرآن

بود که دل آنان را تکان می‌داد، و می‌لرزانید. آری دیده نشده و نخواهد شد که ملّتی دارای عصیّت و حمیّت بسیار باشد و آنان را دعوت کنند به اینکه از زندگی و فامیل و عقائد و علائق و عادات و افکار خود دست بردارید، و با کمال خلوص و رغبت تسلیم حق شوید نه به اکراه و زور، بلکه به شوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی استقبال شود، ولی قرآن و نفوذ کلمات آن این کار را کرد، و حتّی کار به جایی رسید که زیر و زبر شدند، یعنی انقلاب فکری و دینی و علمی و اخلاقی و عملی یکجا با هم صورت گرفت، تا اینکه هر یک از عرب که متّهم به فساد اخلاق بود می‌گفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذمّ خود می‌گفت. مثلاً در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب که از سخت‌ترین جنگهای اسلامی بود، پرچم به دست سالم مولی حذیفه بود به لشکریان گفت می‌خواهید بگویم برای چه این پرچم را به دست من سپرده‌اند برای اینکه من حامل قرآنم و مانند صاحب قرآن ایستادگی دارم، سپس گفت بد حاملی برای قرآنم اگر تا آخر استقامت نکنم، در این هنگام بر مسلمین بانگ زد و همه را مضطرب کرد و گفت ای اهل قرآن زینت دهید قرآن را به عمل، سپس حمله افکند و دشمن را مغلوب ساخت.

اگر کسی قصّه اسعد بن زراره و ذکوان بن قیس را که از مدینه آمدند مکه و به برکت شنیدن قرآن، مسلمان شدند و سپس به برکت قرائت قرآن اسلام را در مدینه منتشر ساختند، بخواند، تعجّب خواهد کرد، و همین آیات قرآن بود که در حبشه باعث میل نجاشی به اسلام شد، و به واسطه آیات قرآن تمام مجلس سلطان به گریه افتادند، و غلغله و ولوله پیاکرد و اشک چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و اسلام در حبشه نفوذ کرد. قرآن دل‌ها را منقلب و پوست بدن را می‌لرزاند و شیرینی و جذّابیت قرآن، موجب رغبت مسلمین شد و آن را با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

وجه چهارم: معجزات علمی قرآن

ما در ترجمه آیات مربوط به آن اشاره خواهیم کرد، هر قدر مجهولات بشر کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی قرآن بیشتر نمایان می‌شود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک به کشف حقائق قرآن و معجزات آنست، هر قدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود، پس از کشف آن، پی می‌برند که در قرآن و مطالب صحیح آن خلل وارد نمی‌شود و قدر آن شناخته گردد، چنانکه در قرآن فرموده: ﴿سَرِّیْهِمْ ءَایَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَفِیْ اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَنْبَیِّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ﴾، گویا منظور از کشف حقائق علوم طبیعی ظهور حقائق قرآنست. یکی از جهات اعجاز قرآنی که در دوره کنونی پرده از روی آن برداشته شده، آنست که قرآن مشتمل است بر بسیاری از حقائق فنی و طبیعی و فیزیولوژی که با آخرین اکتشافات علمی منطبق است، در آن دوره که اسباب و آلات و ابزارهای دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت قرآن خبر داده از پاره‌ای از اسرار زمین و آسمان و عجائب خلقت، و

حرکت ماه و زمین و سایر کواکب و حقایق بیان شده هیئت و نجوم و همچنین از آثار و خواص حیوانات و نباتات و نر و ماده داشتن موجودات و تکامل و سیر جنین و فسیل موجودات و کیفیت خلقت جهان. و نیز امر نموده به تفکر در آفرینش چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و یا: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ و یا: ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ﴾. و غیر از اینها.

وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن اخبار تاریخی آنست که طبق واقع بدون خلط خرافات بیان کرده، و در مقایسه اخبار آن با کتب عهدین صدق آن معلوم می‌شود، قرآن در ذکر تاریخ هدفش پند و عبرت و موعظه و تعلیم و تعلم بوده به خلاف کتب دیگر، اگر کسی به تورات و انجیل مراجعه کند می‌بیند که قرآن را نمی‌توان با آنها قیاس کرد، زیرا در آنها مطالب افسانه‌ای بدون ذکر هدف بسیار است چنانچه در جای خود بیان خواهد شد.

وجه دیگر اعجاز قرآن اخبار غیبی فراوان آنست و آنچه خبر داده راست و درست آمده، این اخبار و پیش‌گوئیهای آن که به صحت مقرون شده کشف از صدق آورنده آن می‌کند، و این اخبار بر دو قسم است: یک قسم آن در عصر خود پیغمبر ﷺ واقع شده و قسم دیگر پس از وفات او، که در ترجمه آیات مربوطه خواهد آمد. و قسمتی از اخبار غیبیه قرآن را ما در کتاب دیگر ذکر نموده‌ایم.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عده‌ای از جوکیان هند که همه از کفار و اهل باطلند و هم عده‌ای از مرشدان صوفیه که اهل بدعتند خبر از غیب می‌دهند، پس خبر دادن از غیب دلیل بر حقایق و صدق نبوت نمی‌شود و آن را از معجزات قرآن نباید شمرد. جواب آنست که غیب بر سه قسم است: غیب ماضی و غیب حال و غیب استقبال. غیب ماضی و حال را ممکن است کسی به وسایلی بداند، مثلاً غیب ماضی را از تاریخ، و غیب حال را از وحی شیاطین چنانکه قرآن خبر داده در سوره انعام آیه ۱۲۱:

[الأنعام: ۱۲۱].

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾

و در سوره شعراء آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ فرموده:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۲].

که شیاطین برای اغفال و گول زدن مردم، دکان بعضی از جوکیان و مرشدان را به واسطه چنین اخبار گرم می‌کنند تا مردم به آنان رو آورند. و اما غیب استقبال را نه جوکی می‌داند و نه مرشد، و نه استاد ایشان شیطان. و اما کسوف و خسوف و سایر اخبار جوی را به واسطه علل و معلول و وسائل علمی می‌توان حساب کرد و خبر داد، ما می‌دانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهی که از اعجاز قرآنست خواص آیات و سُور آنست که خود فرموده: ﴿شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾، چه آثار و برکاتی دارد نوشتن و خواندن و تدبّر در آن، موجب شفای قلوبست از جهل و خرافات، و شفای ابدان است از امراض، چه دردها و خیالات نفسانی و وسوس شیطانی به برکت آن دفع شده، قساوت دل و غفلت باطل به تدبّر در آن زدوده گردد. خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن به درجه اجتهاد تا پس از مدّتی از آن، غرق در خرافات و تعصّبات مذهبی بودم و به برکت تدبّر در قرآن نجات یافتم.

وجه دیگر از اعجاز قرآن قوانین عدالت و احکام صحیحّه آن در تساوی و سیاست و تجارت و زراعت و قصاص و عبادات و معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده به-طور کلی بیان شده که بهتر از آن تصوّر ندارد. و دشمنان قرآن نتوانستند در یکی از مسائل آن خدشه کنند، و اگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند، حتّی بزرگان مسیحی و مادی به این مطلب اعترف کرده‌اند. عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا ۲۳ سال نازل شده به یک مرد امّی درس نخوانده، در صورتی که عقلا و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل می‌کنند، و پس از مدّتی نقص آن را مشاهده کرده تبدیل، و یا تبصره به آن ملحق می‌کنند، ولی در قرآن قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجامع بشری و ملل مختلفه کافی است، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «حلال محمّد إلى يوم القيامة و حرامه إلى يوم القيامة». می‌توان گفت برای اعجاز قرآن همین جهت کافی است، متأسّفانه دُول استعماری و دشمنان داخلی و خارجی و حتّی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده‌اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیت انداخته و قوانین دیگری که از دماغهای بشری خارج شده رسمیت داده‌اند، و همین سبب بیچارگی و بی‌بند و باری ملت اسلام شده، پس نه تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند به راحتی و رفاه عمومی نائل شوند چاره‌ای ندارند جز آنکه قوانین قرآن را اجراء نمایند.

وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف در آنست چنانکه خدا در سورة نساء آیه ۸۲ فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾

[النساء: ۸۲].

«آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند و اگر از نزد غیر خدا بود محققاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند».

عدم اختلاف از دو جهت می‌باشد:

۱- از جهت فصاحت و بلاغت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکّی و نه ظنّی، که آیات قرآن در این جهت یکنواخت می‌باشد و از اوّل تا به آخرش در حدّ اعلاّی زیبایی است، ولی در کتب دیگر چنین نیست، گاهی جملات فصیح زیبا دارد و گاهی غیرفصیح و غیرزیبا، گاهی قطعی، گاهی ظنّی، زیرا صاحبان آنها متغیّرالأحوال والصفّات می‌باشند، اما خدایتعالی چون در ذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد.

۲- یکی دیگر از جهات عدم اختلاف این است که ضدّ و نقیض و تنافی و تباین در قرآن یافت نمی‌شود، برخلاف کتب بشری که در هرکدام آنها مطالب مختلفه ضدّ یکدیگر می‌باشد.

و اما وجه دهم از اعجاز قرآن استفاده عموم و خصوصی از آن است، هرکتابی در عالم نوشته شده برای یک طبقه و یا طبقاتی معین مفید بوده نه برای عموم، ولی قرآن برای عموم طبقات مفید است، و هرکس می‌تواند از آن بهره برد، مثلاً کتاب قانون ابوعلی سینا برای دکترا فقط مفید است، و کتاب قوانین محقّق قمی فقط برای اصولیین مفید است، اما قرآن چنین نیست، منتهی دانشمندان بیش از عوام از آن بهره می‌برند، درحالی‌که عوام نیز از آن بهره می‌برند، اهل قانون از قوانین آن، اهل تاریخ از تواریخ آن، فقهاء از فقه آن، طالبین توحید از توحید آن، بازاریان از معاملات آن، بی‌سوادان از نصایح آن، و و و... این سخن مورد تصدیق همگان می‌باشد چه دانشمندان اسلام و چه بیگانگان، اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه را بخواهد به کتب دیگر ما مراجعه کند.

مسطفی را وعده داد الطاف حق	گر بمیری تو نمیرد این ورق
من کتاب و معجزت را حافظم	بیش و کم کن را ز قرآن رافضم
من تو را اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از کتابت دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن درو	بهتر از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز افزون می‌کنم	نام تو بر سیم و زرهای می‌زنم
در محبّت حبّ من شد مهر تو	در غضب هم قهر من شد قهر تو
خفیه می‌گویند نامت را به زور	نام تو اندر اذان آید ظهور

از اذانت پر کنم آفاق را	کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
هست قرآن مر تو را همچون عصا	کُفرها را در کشد چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای
اهل عالم از کھین و از مھین	از نوابغ جمله حَتّی مرسّیلین
گر بهم آیند و هم کاری کنند	بر کلامی همدگر یاری کنند
چون کلام حق سخن نی‌قادرند	می نه بتوانند و هرگز ناورند
هست قرآن سهل و آسان ای پسر	تا شود حجت به هر فرد بشر
رو تو «یَسْرنا» بخوان اندر قمر	خوب بنما اندر آیاتش نظر

در خاتمه مقدمات تابشی از قرآن باید تذکر دهم که به توفیق الهی شروع خواهیم نمود به خود تابشی از قرآن که ترجمه آیاتست با ذکر نکات و توضیحاتی در ذیل ترجمه. و دیگر اینکه ما روزی که قدم به میدان مبارزه با شرک و خرافات نهادیم جز رضای خدا نظری نداشتیم، و به خوش آمد و بد آمد کسان و یا بدگویی و تهمت فراوان آنان اعتنا نکردیم، زیرا این مبارزه تکلیف دینی ما بود، ولی اگر جامعه امت هم نادان و متعصب و خرافی و مقلد بودند ممکن بود مأیوس شویم، اما احساسات پاک عده‌ای از دانش‌جویان و حق‌شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه و فائده عمل و کارمان امیدوار نمود که باز هم در جامعه طرفدار حق زیاد است، لذا به درج نامه دو نفر از میان نامه‌های بسیاری که به ما نوشته‌اند برای نمونه اقدام گردید:

اول- نامه دانشمند محترم سید الأعلام آقای سید محمد شافی قرشی دامت برکاته از نمین اردبیل، و هو هذا:

محضر شریف حضرت آیت الله العظمی برقی دامت برکاته

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

کتاب مستطاب (احکام القرآن و تابشی از قرآن) را ملاحظه و مطالعه نمودم، انصاف و وجدانم به من اجازه نداد که در مقابل آن همه تلاش و کوشش و خدمات شایسته آن جناب نسبت به اسلام و اسلامیان خاموش بمانم، ضمن عرض تشکر و قدردانی و دعوات خیریه، قطعه شعری را که همین امروز در حق جنابعالی سروده‌ام به حضور مبارک تقدیم می‌دارم:

طوبی لک یا حجة الرّحمان یا داعی الخلق إلى القرآن

یا هادی النَّاسِ إِلَى الْجَنَانِ	یا مرشد الأُمَّةِ لِلسَّعَادَةِ
یا جامعَ الحُکْمِ مِنَ الْفِرْقَانِ	یا قالعَ الْجَهْلِ مِنَ الصَّدُورِ
بَیَّنْتَ حُکْمَ أَحْسَنِ الْمِيزَانِ	نَوَّرتَ عَینَ مَعِشَرِ الْإِسْلَامِ
أَحْرَقْتَ أَصْلَ الشَّرْکِ وَالْخُسْرَانِ	دَمَّرتَ کُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٍ
أَغْلَقْتَ بَابَ أَكْثَرِ الدَّکَانِ	کَسَّرتَ ظَهْرَ مَعِشَرِ الْجَهَّالِ
لَا یَقْبَلُ الْحَقُّ مِنَ الْإِنْسَانِ	جَادَلْتَ کُلَّ مَنْ بِهِ عِنَادُ
لَا یَحْسَنُ لِصَاحِبِ الْإِیمَانِ	أَعْلَنْتَ أَنَّ الْإِفْتِرَاقَ شَرُّکُ
شَقَاقَهُمْ کَانَ مِنَ الشَّیْطَانِ	وَالْمُسْلِمُونَ کُلُّهُمْ إِخْوَانُ
یَجْزِیْکَ عَنَّا اللَّهُ بِالْإِحْسَانِ	أَیَّدُکَ اللَّهُ لِهَذَا الدَّعْوَةِ
وَأَلَّهَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ	یَحْشُرْکَ اللَّهُ مَعَ التَّبَیِّ

دوم - نامه جناب آقای سید احمد خدام، آموزگار آموزش و پرورش قوچان:

به نام خدا، تقدیم به مجاهد راه حق حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سید ابوالفضل ابن الرضا علامه برقی دامت برکاته.

به نام خدا

تقدیم تحیت به تو ای قائد غمخوار	تقدیم ارادت به تو ای عالم بیدار
کاین سان سختت معرکه کردست به هر کو	أحسن به تو ای عالم ربّانی خوشگو
با غالی و مشرک ز سر جنگ کند رو	روشن نظران در پی گفتار تو هر سو
بر گو که سخن سنج بود نیک خریدار	تو نیز سخن پرور و حق را به عیان گو
هر مفلس و عامی شده بانی به یکی کیش	هر خدعه و هر فلسفه شد مأمن درویش
بر عاقبت خلق خدا نیک بیندیش	هر یک به جهالت شده مغروق کم و بیش
باشد که یکی را کنی از خواب تو بیدار	فریاد برآور به سر صوفی و درویش
وان تابش قرآن تو پر ارج جهان است	آن گلشنِ قدسی تو گلزار جنان است
آیات خدا در سخنان تو عیان است	آن مکتب دینی تو چون داروی جان است
بیدار شود از سخن و پند تو هشیار	خلق از تو و از علم تو انگشت گزان است
آیات خزان بر سر هر شاخ وزان شد	ای عالم حق گلشن دین روبه خزان شد
وارد به خرافات همه پیر و جوان شد	رخسار گلان پیرهن رنگرزان شد

الله علی گشت و بشر قطب جهان شد
 فیلسوف بود مرجع و مسند شده مغضوب
 ناشر به خرافات بود منبر مرغوب
 جُزنوحه و فریاد و فغان نی شده مطلوب
 افسوس خرافات شده درج روایت
 اندر عوض عقل بَوَد عشق کفایت
 هر کفر بود دین و غُلُو گشته ولایت
 دیدی که چسان بی خردان توطئه کردند
 گفتار تو را بهر کسان مغلطه کردند
 در غیبت تو همه‌ی بیهده کردند
 گویند چرا حق شده ظاهر زیانیت
 خائن نه تویی سرور مایی به دیانت
 بگذار که دشمن بزند زخم زبانت
 ذریّه زهرا، مشنوقال ددان را
 برچین تو دکانداری آن پیرمغان را
 ای مرد مجاهد برهان خلق جهان را
 افسوس که دونان دل و قلبت بشکستند
 این خلق همان کآب به جدّ تو بیستند
 دیدی که چسان عهد خدا را بشکستند
 چون شمع، تو ای برقی از خویش بسوزی
 با منطق حقّ فام تو افواه بدوزی
 باز آ و سرافراز نما تا که به روزی
 من مستمع درّ بیانات تو بودم
 مهر تو بشد گنج دل و، نور وجودم
 «خدّام» و من بنده درگاه و دودم

بنگر برسیده به کجا کار دغل کار
 قرآن شده مهجور و عقائد همه معیوب
 از بهر رضای دگران حق شده مغضوب
 جهّال بسی ذاکر و واعظ پی دینار
 روحانی جَعّال بَوَد سَدّ هدایت
 شاعر شده هادی به ره کفر و غوایت
 افسوس که بیگانه ز دین، آمده دیندار
 صد حيله و تزویر پس مقنعه کردند
 هنگام ادای سخت همه‌ی کردند
 باشد که بتابد خور حق بعد شب تار
 مانند همه نی شده‌ای اهل خیانت
 تو سمبل دینی و بود پاک روانت
 تو أجر جهادت بستان از حق دادار
 حق گو که بَوَد حق همه جا یار، کسان را
 حافظ شکنی باش، بکن کار یلان را
 از زندقّه فلسفه و غالی مگّار
 صد تهمت ناحق به وجود تو بیستند
 با عترت و اولاد علی عهد بیستند
 دیگر چه توقّع به تو گردند مددکار
 با پرتو خود راه دیانت بفروزی
 گردند فراری همه اهریمن موذی
 خادم به تو گردیم و تو مخدوم به اختیار
 گفتار خوشتر را، ز دل و جان بشنودم
 چون دیگر یاران تو شعری بسرودم
 باشد که قبول افتد و گردی تو به ما یار

فعلاً شروع می‌شود به ترجمه ساده و روان قرآن مجید با ذکر نکات آیات و توضیح بیانات و کلمات الهی، بدون آوردن خرافات و عقائد فرقه‌های مذهبی، و خالی از تعصبات مسلکی و موهومات بشری، بحول و قوّة الهی.

اللّهُمَّ وَفّقْنَا لِإِتْمَامِهِ وَنَشْرِهِ

سورة الفاتحة (مکّیّة و آیاتها سبع)

سورة حمد و یا فاتحه الكتاب، این سوره مکی، و دارای هفت آیه می باشد

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [الفاتحة: ۱].

ترجمه: به نام خدای کامل الذّات و الصّفات رحمن رحیم.

نکات: ﴿بِسْمِ﴾ در اصل بِاسْم بوده، باء حرف جر، اسم مجرور است، و این جار و مجرور باید به فعلی تعلّق گیرد، و خدایتعالی فعل آنرا ذکر نکرده برای اینکه بنده هر فعلی را مناسب می داند در نیت گیرد، مثلاً شروع به قرآن، و یا کار دیگر، مناسب این است که ﴿اتَّبِرْکُ﴾ یعنی بنام خدا برکت می جویم یا «ابتداء» یعنی ابتدا می کنم، و در مسافرت «اسافر» یعنی مسافرت می کنم، را در نیت گیرد.

و حق تعالی در ابتدای هر سوره جمله ﴿بِسْمِ اللَّهِ...﴾ را تکرار کرده زیرا هر سوره ای کنفرانسی جدا و مطلبی مستقل و قواعد و بوستانی است جداگانه، و به اضافه در ابتدای هر سوره این جمله را به عنوان تیتّر آورده که بندگان بدانند منشأ نزول تمام سُور و آیات صفت رحمانیت و رحمت او است و آیات را برای لطف نازل نموده.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲].

ترجمه: «مدح و ثنای، مخصوص برای خدایی است که پروردگار و مربّی جهانیانست».

نکات: ﴿حَمْدُ﴾ به معنی مدح و ستایش و تمجید پروردگار است، خواننده می تواند این آیه را به نیت مدح و ثناء پروردگار بخواند و اگرچه در نماز باشد، و دیگر اینکه ﴿الْحَمْدُ﴾ مبتداء و خبر آن ﴿لِلَّهِ﴾ است، و این جمله را خدایتعالی جمله اسمیه آورده که دلالت بر دوام و استمرار می کند و اگر فعلیه می آورد دلالت بر یک زمان داشت، پس جمله اسمیه فصیح تر است، و دیگر اینکه «الحمد» را با الف و لام آورده که دلالت بر استغراق و یا جنس دارد یعنی هر مدح و ستایشی زینده و لائق پروردگار است، و اگر الف و لام عهد باشد می فهماند که حمد مخصوص برای خدا است که آن حمد و مدح، لائق مخلوق نیست. و دیگر اینکه در این جمله از میان اسماء الهی «الله» انتخاب شده که به معنی خدای کامل الذّاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است، و کلمه «الله» برای چنین ذاتی وضع

شده، و ذکر این اسم دلالت بر تعلیل دارد که چرا باید او را حمد کرد زیرا او مستجمع جمیع کمالات و مستغنی از تمام مخلوقات و سزاوار حمد می‌باشد و علت دیگر حمد اینکه او مُنعم و مربی جهان و هر نعمت از او است، و برای شکر چنین منعم باید او را حمد نمود.

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

[الفاتحة: ۳].

ترجمه: خدائیکه رحمن و رحیم است.

نکات: تکرار صفات ﴿رَحْمَنُ﴾ و ﴿رَحِيمُ﴾ در اینجا ممکن است برای این باشد که چون این دو صفت سبب نزول آیات الهی بوده دارای اهمّیت است، و رحمن صفت خاصّ حق تعالی و معنی آن عام، ولی رحیم صفتی است غیر خاص و اطلاق آن بر مخلوق امکان دارد.

﴿مَلِكٌ يَوْمَ الدِّينِ﴾

[الفاتحة: ۴].

ترجمه: مالک و صاحب اختیار روز جزا (روزکیفر نیک و بد).

نکات: در این چهار آیه اسماء و صفات خدا ذکر شده برای اثبات توحید و معاد و اینکه او قار است بر تشکیل روز کیفر، پس از این آیات، ذکر شده وظیفه بندگان و پرستش و مددخواستن آنان برای هدایت و سرنوشتشان. و لذا در حدیث آمده که خدا فرموده: «قَسَمْتُ سُوْرَةَ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي يَعْنِي»: سُوْرَةَ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ را بین خودم و بنده ام تقسیم کردم نصف آن راجع به صفات الهی، و نصف آن در وظیفه بندگان است.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

[الفاتحة: ۵].

ترجمه: فقط تو را بندگی می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم.

نکات: ﴿إِيَّاكَ﴾ ضمیر مفعول است برای فعل بعد از او که ﴿نَعْبُدُ﴾ باشد، و ﴿إِيَّاكَ﴾ باز مفعول است برای فعل پس از او که ﴿نَسْتَعِينُ﴾ باشد، و مفعول هر دو جا مقدّم شده بر فعل، برای افاده حصر، یعنی بندگی و مددخواستن باید فقط از خدا و برای خدا باشد نه از غیر خدا. و دیگر اینکه ﴿نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَسْتَعِينُ﴾ متکلم مع‌الغیر است، زیرا نمازگزار نباید تنها خودش را بنده و محتاج بداند، بلکه تمام بندگان را محتاج به یاری خدا بداند و برای همه مدد و هدایت بخواهد، و لذا در آیه بعد ﴿أَهْدِنَا﴾ ذکر شده نه «إِهْدِنِي» یعنی دین و عبادت اجتماعی است نه انفرادی.

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

[الفاتحة: ۶].

ترجمه: ما را به راه راست مخصوص هدایت کن.

نکات: نمازگزار با اینکه هدایت یافته است باز باید خود را همواره محتاج به هدایت بداند و از خدا هدایت بجوید، حتی رسول خدا ﷺ خود را محتاج به هدایت الهی می دانست و این درخواست را می کرد، زیرا بنده احتیاج به مدد و هدایت الهی دارد چه ابتداءً و چه بقاءً، و «نا» متکلم مع الغیر است، یعنی باید به فکر اجتماع بود، و برای همه هدایت را درخواست کرد.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ [الفاتحة: ۷].

ترجمه: راه آنانکه به ایشان نعمت دادی (مانند انبیاء) نه آنانکه موردخشم تو شدند و نه گمراهان.

نکات: مقصود از ﴿مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿ضَّالِّينَ﴾ هرکسی است که مورد خشم خدا و یا گمراه باشد، چه کفار و چه مشرکین و چه فسّاق و چه ستمگران، چه کافر و چه مسلمی که به نام اسلام قناعت کرده، و در واقع از اسلام بی خبر است، زیرا نمازگزار طبق این درخواست باید لساناً و عملاً و فکرراً راه انبیاء را انتخاب کند نه راه دیگران را، و دیگر اینکه در این سوره اوصاف الهی و وظائف بندگی به طور خلاصه و فشرده و مختصر بیان شده و سایر سُورِ قرآن شرح و تفصیل همین اجمال است. پس میتوان گفت تمام قرآن به طور اجمال و فشرده در این سوره می باشد. و این سوره را فاتحه الکتاب گویند زیرا کتاب خدا به آن افتتاح شده، و آنرا سبع المثنائی نیز گویند برای آنکه هفت آیه دارد و در هر نماز دو مرتبه در دو رکعت اول نماز باید خوانده شود، و خواندن سوره دیگر کفایت از آن نمی کند، و این سوره سوره با برکتی است، و قرائت آن برای تذکر مطالب آن و رفع بیماری ها و گمراهی ها مناسب است، و تمرین آن در هر نماز برای جاگرفتن مطالب آن در قلوبست.

سورة البقرة (مدنیة و آیاتہا ست و ثمانون و مائتان)

سورة بقرہ مدنی و دارای ۲۸۶ آیه می باشد

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • اَلَمْ ﴿۱﴾﴾ [البقرة: ۱].

ترجمه: به نام خدای کامل ذات رحمن رحیم. الف لام میم.

نکات: حروف الف و لام و میم را بعضی از مفسرین برای رمز و اشاره گرفته اند و ما در مقدمه ای این کتاب در فصل ۱۹ و ۲۰ راجع به آن مطالبی ذکر کردیم مراجعه شود.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾﴾ [البقرة: ۲].

ترجمه: این است کتابی که در آن شکی نباشد و راهنمای پرهیزکاران است.

نکات: ﴿ذَلِكَ﴾ اسم اشاره و اشاره به قرآن است، اگر کسی بگوید ﴿ذَلِكَ﴾ وضع شده برای اشاره به

بعید، و اینجا که قرآن نزدیکست چرا کلمه ﴿ذَلِكَ﴾ آمده؟ گوئیم گاهی ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره می شود به چیز بزرگی که گویا چنان عظمت دارد که برای ناظر نظر به آن مشکل است، مانند چیز دوری که نظر به آن مشکل باشد. و دیگر کلمه «رَيْبٌ» به معنی شک و یا ظن نزدیک به گمان و شک می باشد، و ریب نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هیچ گونه شک و گمانی در مطالب قرآن نیست، و مطالب آن علمی و طبق دانش و بینش است پس اگر کسی شک در مطالب قرآن داشته یا دقیقاً نظر نکرده، و یا بی انصاف است. نکته دیگر اگر کسی بگوید قرآن باید برای تمام مردم هدایت باشد نه فقط برای متقین، پس چرا فرموده ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؟ جواب این است که در اینجا ﴿مُتَّقِينَ﴾ به معنی اصطلاحی آن نیست، بلکه به معنی لغوی است، یعنی هر کس بی بند و بار و بی پروا باشد، و پرهیز از ضرر نکند، و درصدد دفع زیان خود نباشد به کلام خدا گوش نمی دهد و هدایت نمی شود، و هر کس پرهیز کند از ضرر احتمالی، او گوش می دهد، و هدایت می گردد، و آن کس لغتاً پرهیزکار است. پس کتاب خدا هدایت است برای طالبین هدایت نه معرضین آنانکه کتاب خدا را قابل فهم ندانسته و به آن بی اعتنایی می کنند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾﴾ [البقرة: ۳].

ترجمه: پرهیزکاران کسانی که به غیب ایمان بیاورند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند.

نکات: ﴿غَيْبٍ﴾ مقابل مشهود و محسوس است، و به چیزی گفته می‌شود که مشاهده و حس نگردد، چه دائماً مشهود نباشد مانند ذات احدیت، و چه در دنیا مشاهده نگردد مانند فرشتگان و جنّ و حوادث قیامت. و اما آنچه گاهی امکان مشاهده دارد آنرا نمی‌توان مصداق غیب شمرد، و لذا آنانکه به سبب عدم توجه به مفاسد سخن خود گفته‌اند مقصود از غیب امامی است که مدّتی غایب باشد صحیح نیست، زیرا: **أولاً:** آن امام ممکن است مشاهده گردد، پس از مصادیق و معانی غیب نیست. **ثانیاً:** مطلق غیب را مقید کردن به یک چیز دلیلی ندارد، و **ثالثاً:** خود آن امام آیا از متّین است یا خیر؟ اگر از متّین باشد بنابراین باید ایمان به غیب یعنی ایمان به خودش بیاورد، او چگونه از خودش غایب است تا ایمان به خودش بیاورد. **رابعاً:** رسول خدا ﷺ یکی از متّین بود و ایمان او به امامی که تابع او خواهد بود معنی ندارد.

نکته دیگر- متّین حتّی رسول خدا ﷺ مؤمن به غیب می‌باشند نه عالم به غیب، و عالم به غیب طبق صریح آیات قرآن فقط خدا است، و فرق میان مؤمن به غیب و عالم به غیب اینست که مؤمن به غیب مطابق وحی الهی و یا خبر صادقی که شنیده ایمان به خبر غیبی آورده، پس منشأ علم و ایمان او به غیب، خبر وحی و یا مخبر صادق است، ولی عالم به غیب عالم به مُخْبِرُ عَنْهُ است نه خبر، و خود غیب را می‌داند و نزد او مشهود است نه به واسطه خبر دیگری، و لذا صفت علم به غیب مخصوص به خدا است. اگر کسی بگوید مؤمن به خبر غیبی نیز علم دارد به آن خبر نه ظن؟ جواب گوئیم آری او عالم است به خبر غیبی و به توسط خبراذعان دارد به مخبر عنه. ولی عالم به غیب عالم است به غیب مخبر عنه بدون واسطه خبری.

نکته دیگر- جمله: ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...﴾ چون ردیف نماز آمده، اتفاق واجبی و زکات است، و ماء موصوله در آن دلالت بر عموم دارد یعنی در هر چه به او روزی داده شده باید زکات بدهد، و منحصر به ۹ چیزی که فقهاء گفته‌اند نیست، چه مال التجاره باشد و چه حبوبات و چه ماشین آلات و چه پارچه و چه غیر اینها.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝﴾ [البقرة: ۴-۵].

ترجمه: و آنانکه به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان بیاورند و به جهان دیگر (روز جزاء) یقین کنند. آنان طبق هدایتی که از پروردگارشان آمده هدایت یافته و فقط ایشان رستگارند.

نکات: ﴿مَا﴾ در ﴿مَا أُنْزِلَ﴾ موصوله و مفید عموم است، یعنی پرهیزکار به تمام کتب الهی ایمان می‌آورد. و جمله ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ جمله اسمیه و دلالت بر استمرار دارد یعنی یکی از صفات

متّقین این است که همواره صاحب یقینند. و جمله ﴿عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾ دلالت دارد که هدایت متّقین به واسطه هدایت الهی و هدایتی است که خدا نازل نموده و نشان داده در کتاب خود، و از کتب دیگر، و گفته‌های دیگران، هدایت را نگرفته‌اند. زیرا هدایت غیر خدا هدایت واقعی نیست. و ضمیر ﴿هُم﴾ که فاصله شده بین مبتداء و خبر در جمله: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی مخصوص به کسانی است که دارای صفات مذکوره در این آیات باشند. حق تعالی پس از وصف رستگاران صفات زیان کاران و کافران و غیر پرهیزکاران را بیان کرده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾﴾ [البقرة: ۶-۷].

ترجمه: محققاً برای آنانکه کافرنند یکسانست چه بترسانی‌شان و چه نترسانی‌شان ایمان نمی‌آورند. خدایتعالی بر دلها و گوش ایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده است و برایشان عذاب بزرگی است.

نکات: طبق این آیات، انذار و عدم انذار برای کفّار مساوی است، پس خدا برای چه پیغمبر برای ایشان فرستاده؟ جواب این است که مقصود از کفّار به قرینه تقابل این آیه با آیات متّقین کفّار بی‌بند و بار بی‌تقوای بی‌پروای بی‌باکی است که از ضرر و زیان پرهیز ندارند، و برای دفع خطر از خود گوش به سخن انبیاء نمی‌دهند، و گرنه بسیاری از کفّار، طالب سعادت و قابل هدایتند. اگر کسی بگوید چرا خدا بر دل ایشان مهر زده که هدایت وارد آن نشود، پس ایشان در عدم هدایت تقصیری ندارند؟ جواب این است که کار خدا روی جریان اسباب و مسبّبات است. بنابراین بی‌بندوباری و عدم پرهیز و اعراض از حق سبب می‌باشد برای کفر و عدم ورود هدایت، و چون کفّار به اختیار خود سبب را اختیار کردند، مسبّب که مهر برای عدم ورود هدایت است، بر آن مترتّب شده و چون جریان اسباب و مسبّبات به جعل الهی است، و لذا خدا به خود نسبت داده. و دیگر اینکه در این آیه سمع مقدّم بر بصر آمده لِشَرَفِ السَّمْعِ عَلَى الْبَصَرِ، زیرا سمع وسیله است برای وصول به علوم و وصول به هدایت. و جهت اینکه سمع مفرد آمده و قلوب و ابصار جمع، این است که سمع مصدر است و مصدر جمع بسته نمی‌شود، و قلب و بصر مصدر نیست.

پس از ذکر صفات مؤمنین و کافران، صفات منافقین که دسته سوّم از قافله مکلفین باشد ذکر شده از آیه ۸ تا آیه ۲۰:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ

مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۖ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ عَامِنُوا كَمَا عَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ ۖ فَمَا رَبَّحتَ تَبَجَّرْتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

[البقرة: ۸-۲۰].

ترجمه: و بعضی از مردم می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حال اینکه ایمان نیاورده‌اند. خدا و اهل ایمان را فریب می‌دهند و حال آنکه در واقع فریب نمی‌دهند مگر خودشان را و درک نمی‌کنند. دلهایشان بیمار بوده پس خدا بیماری ایشان را زیاد کرد (یعنی جهل و عناد و استکبارشان در زیادت است و این جمله نفرین الهی است) و برای ایشان عذاب دردناکست به سبب آنکه دروغ می‌گفتند. و چون به ایشان گفته شود فساد در زمین روا مدارید، گویند همانا ما مصلحیم. آگاه باش که ایشان فقط مفسدند ولیکن متوجه نیستند. و چون به ایشان گفته شود ایمان بیاورید چنانکه مردم ایمان آورده‌اند، گویند آیا ما به مانند سفیهان ایمان بیاوریم، آگاه باش که خودشان سفیهند ولیکن توجه ندارند. و چون به مؤمنین برخورد می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، و چون با شیاطین خود خلوت کنند می‌گویند ما با شمائیم و همانا ما مؤمنان را استهزاء می‌کنیم. خدا ایشان را استهزاء می‌کند و ایشان را به حیرانی و سرگردانی خودشان می‌کشانند. ایشانند که ضلالت را به جای هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و طالب هدایت نبودند. مثل ایشان مثل کسی است که در بیابان تاریکی آتش برافروزد پس چون آتش اطراف او را روشن سازد خدا روشنی ایشان را ببرد و در تاریکی رهانشان سازد به طوری که چیزی نبینند. کران و لالان و کوراند که از ضلالت خود بر نمی‌گردند. و یا مثل ایشان چون کسانی است که در بیابان تاری از آسمان باران تندی بر ایشان ببارد که در آن ظلمات و رعد و

برقی باشد، از ترس عذاب و فرار از مرگ انگشتان خود را در گوشه‌هایشان بگذارند و خدا به این کافران احاطه دارد. نزدیک شود که برق چشمانشان را برباید، هر زمان که برای ایشان روشنی دهد بروند، و چون تاریک شود بایستند (حیرت‌زده در ترس) و اگر خدا می‌خواست گوش و چشم ایشان را برده بود، محققاً خدا بر هر چیز توانا است.

نکات: در این آیات ده نشانه برای منافقین شمرده و در خاتمه در دو مَثَل نشانسان داده:

نشانهٔ اوّل- در آیه ۹ ذکر شده که اهل خدعه و نیرنگند و به فکر فریب مردمند.

نشانهٔ دوّم- در آیه ۹ و ۱۰ ذکر شده که بی‌شعور و نادانند که آمادۀ درک حقائق نیستند.

نشانهٔ سوّم- در آیه ۱۰، بد دلند و مرض درونی دارند که به شنیدن آیات الهی بیماری ایشان زیاد می‌گردد (حسد و عناد و دنیا طلبی مرض ایشان است).

نشانهٔ چهارم- در آیه ۱۱ ذکر شده که خودبین و خودخواهند که در عین فساد، خود را مصلح می‌دانند.

نشانهٔ پنجم- در آیه ۱۱ ذکر شده که اهل فتنه و فسادند و تمایل به شرّ و فساد دارند.

نشانهٔ ششم- در آیه ۱۳، به مردم خصوصاً به اهل ایمان بدبینند.

نشانهٔ هفتم- در آیه ۱۴، دو رنگی بلکه هر لحظه به رنگی درآمده و خود را به هر فرقه می‌چسبانند.

نشانهٔ هشتم- در آیه ۱۴ ذکر شده که اهل تمسخر و استهزا بوده و در تمسخر مردم استادند.

نشانهٔ نهم- در آیه ۱۵، در امور دین حیران و سرگردان، و در انتخاب راه ناشیند و لذا ضلالت را در

عوض هدایت می‌خرند.

نشانهٔ دهم- طالب هدایت نیستند و در امور دین به تحقیق نمی‌پردازند.

نویسنده گوید اهل زمان ما غالباً دارای همین نشانه‌ها بوده و قطعاً منافقند. و اما آن دو مَثَل:

بدانکه حق تعالی برای اینکه امور معنوی و حالات نفسانی را مجسّم و برای بندگان خود قابل درک سازد مَثَل می‌زند و آنها را تشبیه به امور محسوسه می‌کند. در آیه ۱۷ تا ۲۰ حالات و ملکات منافقین را راجع به امور دین و تظاهر به اسلام و نتیجه‌بردن و در ظلمات هوی پرستی و کفر و صفات رذیله‌ماندن و در دین سرگردان و کور و کر ماندن، ایشان را اوّلأً تشبیه کرده به وضع کسی که در شب تاری در بیابان تاریکی هیز می‌جمع کند و به زحمت آنرا برافروزد تا سبب روشنی اطرافش گردد، پس ناگهان بادی بوزد و آتش او را پراکنده و خاموش سازد، و او را در تاریکی حیران گذارد. چنانکه این کس از زحمت خود نتیجه نبرده و از روشنی بهره نگرفته، بلکه در تاریکی پس از روشنائی که نسبت به باصرة انسان تیره‌تر است مستمر مانده، همانطور منافق از دینداری و تظاهر و سعی خود نتیجه نمی‌گیرد، بلکه در ظلمات کفر و تردید سرگردان و در آخرت به ظلمات عذاب دائمی گرفتار شود.

ثانیاً: در آیه ۱۹ و ۲۰ وضع منافقین را در مقابل اسلام و نزول آیات الهی تشبیه کرده به وضع کسانی که

در بیابان تاریکی مبتلا شوند به باران تندی که به واسطهٔ ابرها و رعد و برق، هوا تاریکتر و هولناک‌تر گردد، و

ترس ایشان را فراگیرد به طوری که از ترس صدای رعد و صاعقه برق انگشتان خود را در گوش گذارند و از مرگ خود بیمناک شوند، و گاهی به واسطه روشنی برق به راه افتاده، و بدون فاصله به واسطه تاریکی حیران بایستند، منافقین مانند آنان از نزول آیات الهی و تکالیف مشکله جنگ و جهاد بهراسند، به اضافه از بی‌ایمانی و رسوائی خود بترسند، و گاهی به برکت اسلام قدمی بردارند ولی باز از تردید توقف کنند و در ظلمت کوری حیران بمانند. حال این تشبیهات را ممکن است تشبیه مرگب گوئیم و ممکن است تشبیه مفرق بنامیم: تشبیه مرگب آن است که اوضاع منافقین مجموعاً تشبیه شده باشد به مجموع احوال کسانی - که در بیابان تاری آتش برافروزند و از زحمت خود نتیجه نبرند و یا تشبیه به مجموع احوال کسی که در بیابان تاری باران هولناکی گرفتار شود. و اما تشبیه مفرق آن است که مفردات و جزئیات مثل را با مفردات و جزئیات ممثل فرداً تشبیه کنند، یعنی کلماتی که در مثل آمده هریک را جداگانه با کلمات ممثل تشبیه کنند. بنابر تشبیه مفرق تشبیه شده در آیه ۱۹ و ۲۰ دین اسلام و تکالیف آن، به باران شدید، چنانکه زمین را باران احیاء می‌کند همانطور به اسلام دلها زنده می‌شود، و شک و شبهات کفر و نفاق تشبیه شده به رعد و برق صاعقه، و زیانها و عقابهای منافقین تشبیه شده به صاعقه آسمانی، و حیرت منافقین تشبیه شده به ظلمات و حیرت مردم مانده در بیابان، و همچنین هر یک از مفردات مثل را با ممثل بر حسب ذوق می‌توان تشبیه کرد. و اما تشبیهاتی که در آیه ۱۸ آمده آن است که چون حقائق دین را منافقین توجّه ندارند و مانند کران گوش شنوا ندارند خدا ایشان را به مردمی که از گوش و چشم و زبان فاقدند تشبیه کرده، و گویا منافقین کر و لال و کورند، و از راه خطای خود بر نمی‌گردند. و دیگر اینکه آیات بسیاری در ذمّ منافقین آمده مانند آیه ۱۶۷ سوره آل عمران و آیات ۶۱ و ۸۸ و ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۵، سوره نساء. و آیه ۵ سوره انفال، و آیات ۶۴ و ۶۷ و ۷۳ و ۷۷ و ۹۷ و ۱۰۱ سوره توبه و آیه ۱۱ سوره عنکبوت، و آیات ۱ و ۱۲ و ۶۰ و ۲۴ و ۴۸ و ۷۳ سوره احزاب، و آیه ۶ سوره فتح و آیه ۱۳ حدید، و سرتاسر سوره منافقین، و آیه ۹ سوره تحریم و غیر اینها، هر که خواهد رجوع کند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنْ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [البقرة: ۲۱-۲۲].

ترجمه: ای مردم پروردگار خود را که شما و کسان پیش از شما را آفرید بپرستید تا پرهیزگار شوید. آن خدائی که زمین را برایتان گسترده و آسمان را برافراشته و از آسمان آبی فرو فرستاده که به آن میوه‌ها برای رزق شما رویانید، پس برای چنین خدا ماندنی قرار ندهید در حالیکه می‌دانید او ماندنی ندارد.

نکات: در آیات قبل مردم را به سه تقسیم قسمت کرد، و به طور غیبت از ایشان ذکر نمود، در این آیات از غیبت به خطاب منتقل شده که از جهات فصاحت است و تمام را مخاطب نموده، زیرا در این آیه ذکر تکلیف شده و برای جبران زحمت تکلیف به خطاب مرحمت آمیز بیان شده تا موجب رغبت مکلفین گردد. و دیگر اینکه مخاطب تمام مردمند چه مؤمن و چه کافر، معلوم می شود کافر نیز مکلف به فروع و اصول است، و بر هر دو مؤاخذ می شود. و بعضی گفته اند هر جای قرآن خطاب به ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ باشد در مکه نازل شده، و خطاب به ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در مدینه نازل گردیده، ولی این بیان مسلم نیست، زیرا همین آیه که خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ دارد از سورة بقره و مدنی است. و دیگر اینکه این آیه دلیل است بر اینکه بندگی فقط برای خدا باید باشد، به دلیل اینکه او موجد شما و پدران شما و آسمان و زمین است، و شما می توانید از این آثار پی به مؤثر ببرید، با دقت نظر در موجودات و تدبیر علمی و نظام حکمیانه خالق خود را بشناسید و اگرچه درک او ذاتاً محال باشد. نظم و تدبیر واحد دلیل بر ناظم و مدبّر واحد است. پس دین قرآن دین استدلالی است و تقلید در این مراحل جایز نیست و دیگر اینکه از خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ...﴾ استفاده می شود که خلقت زمین و آسمان برای تمام مردم است نه برای عده مخصوصی از انبیاء و یا اولیاء، پس حدیث «کسا» که در میان شیعه و حدیث «بئر» که در میان اهل سنت جعل شده هر دو برخلاف این آیه و سایر آیات قرآن وساختگی است. و جمله ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ اشاره است به دانش فطری که هرکس به دانش فطری می داند مخلوق خالق دارد و نظم و تدبیر علمی ناظمی می خواهد، و ممکن است اشاره باشد به دانش اکتسابی که مردم می دیدند بتان ایشان خالق نظام جهان نیستند و مع ذلک آنها را برای خدا مانند قرار می دادند.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾﴾

[البقرة: ۲۳-۲۴]

ترجمه: و اگر شما از آنچه ما بر بنده خود نازل کردیم در شکّید پس سوره ای به مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید (برای گواهی دادن به تساوی آنچه آوردید با قرآن) اگر راست می گوئید (۲۳) پس اگر این کار را نکردید و نخواهید کرد، پس بترسید از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ است در حالیکه برای کافران مهیا شده (۲۴)

نکات: پس از آنکه در آیات قبل با دلیل اثبات توحید ذاتی و عبادی شده، اکنون در این آیات اثبات نبوت شده با دلیل، و این دلیل است بر جواز استدلال عقلی در عقائد.

در این آیات استدلال شده بر صدق نبوت محمد ﷺ به نزول و اعجاز قرآن که سند شریعت و معجزه باقیه است که هیچ بشری نمی تواند سوره ای به مانند آن بیاورد، و این کلام را محمد ﷺ با کمال اطمینان و شهامت اعلام نمود که هرگز مانند آن سوره ای نخواهید آورد. چون تا به حال کسی نتوانسته سوره ای به مانند آن بیاورد پس صدق نبوت او بر عَقْلًا مسلم می گردد.

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾﴾

[البقرة: ۲۵]

ترجمه: و به آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته نموده اند بشارت بده که برای ایشان باغهایی است که از زیر درختان آنها نهرها جاری است، هر زمان که از میوه های آن روزی ایشان گردد گویند این همان است که از پیش روزی ما شده بود و برای ایشان میوه های شبیه به هم (در طعم و لذت و رنگ) آورده شود و مخصوص ایشان است در آن باغها زنان پاکیزه و پاک و ایشان در آنها جاویدانند. (۲۵)

نکات: پس از ذکر توحید و نبوت، به ایمان آورندگان مژده سعادت و نعمتهای بی حد داده شده. و از جمله ﴿أَنُؤُوا بِهِ مُتَشَبِهًا﴾ معلوم می شود که میوه های بهشت در لذت و خوشی شبیه به یکدیگرند، و شبیه به میوه های دنیا می باشند در کیفیت و صورت. و جمله ازواج مطهره دلالت می کند که همسرهای بهشتی چرک و آلودگی به حیض و جنابت ندارند و همواره مورد رغبتند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿۲۶﴾﴾

[البقرة: ۲۶]

ترجمه: محققا خدا شرم ندارد از اینکه برای قدرت خود مثلی بزند به پشه و بالاتر از آن، پس آنان که ایمان دارند حقانیت آن را می دانند که از طرف پروردگارشان آمده، و اما کفار می گویند خدا با این مثل چه می خواهد، به این مثل بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می کند در صورتی که با این مثل فقط فاسقان را گمراه می کند. (۲۶)

نکات: چون در آیه قبل وعده بهشت و دوزخ داده و آن فرع بر قدرت است، لذا در این آیه برای اثبات قدرت به خلقت پشه و بزرگتر از پشه مثل زده، که در خلقت پشه تمام قوای ظاهری از باصره و سامعه و لامسه و ذائقه و شامه و قوای دیگری را ایجاد کرده و آنچه یک حیوان بزرگ دارد از سر و پیکر و

رگ و پوست و پی و اعضا و جوارح و احشاء و امعاء همه را دارا است، به اضافه خرطومی دارد برای مکیدن روزی خود و پرهایی دارد برای فرار از خطر و نیروی حسّاسی به او عطا شده که از هر طرف خطری آید درک می‌کند، حواسّ او بسیار تیز و دارای تمیز است. خدایی که مانند این حیوان را در هر آن هزاران هزار ایجاد می‌کند و لوازم زندگی آنها را عطا می‌کند که اگر تمام دانشمندان بشری اجتماع نمایند درک قوا و خصوصیات وجودی آن را نمی‌کنند چنین خالقی قادر است بر وفای به عهد. بعضی از مفسران خرافاتی آمده‌اند از قول امام نقل کرده‌اند که مقصود از پشه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و مقصود از مافوقها حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و ما معتقدیم به این تفاسیر نباید اعتنا کرد، زیرا اولاً این توهین به مقام امام است، و ثانیاً کیفیت خلقت محمد و علی علیه السلام با خلقت سایر افراد بشر فرقی ندارد، و قدرت نمائی خدا در خلق مؤمن و کافر فرقی ندارد، پس مثل زدن به وجود مؤمن برای کفار لطفی ندارد. عده ای که می‌گویند قرآن را نمی‌فهمیم، می‌گویند اگر بعوضه به معنی خودش پشه باشد نمی‌فهمیم، ولی اگر به معنی امام باشد چون امام گفته می‌فهمیم. «إِنْ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّورِ». به مقدمه ۱۶ همین کتاب مراجعه شود.

﴿الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [البقرة: ۲۷].

ترجمه: آنان که پیمان خدائی را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا امر به وصل آن نموده قطع، و در زمین فساد می‌کنند، ایشان خود زیان کارند. (۲۷)

نکات: چون در آیه سابق ذکری از فاسقین شد در این آیه صفات ایشان را ذکر کرده: اول آنکه پیمان الهی را می‌شکنند، پیمان الهی همان پیمان فطری و عقلی است که خدا در فطرت بشر نهاده که بر احتیاج و بندگی و اطاعت نسبت به خالق گواهی می‌دهد، و آن را فاسقین نقض کرده‌اند، و یا پیمانی است که خدا در کتب وحی به توسّط انبیا از امتها گرفته که او را اطاعت کنند، و یا پیمانی است که خدا از علمای اهل کتاب و علمای اسلام گرفته که حقائق کتب آسمانی را بر مردم بیان کنند و ایشان به آن پیمان عمل نکردند و حقائق را کتمان و به جای آن خرافات را تصویب کردند. و مقصود از قطع آنچه خدا امر به وصل نموده، این است که با دوستان خدا دشمنی نموده و دوستی را قطع نمودند، و مثلاً موظف بودند به تمام کتب انبیا ایمان بیاورند و ایجاد تفرقه نکنند، اینان ایجاد تفرقه کردند و ایجاد مذهب نموده و ایمان به بعض آورده و به بعض دیگر کافر شدند، مثلاً مأمور شدند با والدین حقیقی و یا با رسول خدا صلی الله علیه و آله صله کنند و ایشان قطع نمودند، و مقصود از فساد فی الارض ضرر زدن به دیگران و راهزنی و یا ترسانیدن مردم و جنگ وجدال و دعوت به کفر و نفاق و حبس و فسق و فجور است که تماماً فساد فی الارض است.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ﴿٢٨﴾ [البقرة: ۲۸].

ترجمه: چگونه به خدا کافر می‌شوید و حال آنکه شما بی‌جان بودید خدا شما را زنده نمود سپس شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند سپس به سوی او برگشت داده خواهید شد. (۲۸)

نکات: پس از ذکر صفات کفار و فساق، در این آیه ایشان را سرزنش می‌کند که با ملاحظه قدرت خدا چگونه به او کافر و یا عاصی می‌شوید و در اینجا برای سیر انسان دو موت و دو حیات ذکر کرده: موت و حیات اول را به صورت ماضی آورده یعنی موت و حیاتی به شما داده که از حالت جمادی خارج و به حیات دنیوی نائل شده‌اید، و موت و حیات دیگر در مستقبل به شما عطا خواهد شد، و آن مردن به اجل دنیوی و حیات اخروی است، و اما اینکه در قبر حیات و موتی باشد یا خیر، در این آیه مسکوت و بلکه منفی است، ولی از آیه ۵۶ سورة دخان: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ عدم حیات و موت در قبر استفاده می‌شود و همچنین از آیه ۱۵ و ۱۶ سورة مؤمنون.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ﴿٢٩﴾ [البقرة: ۲۹].

ترجمه: او آن خدائی است که برای شما آنچه در زمین است خلق نمود، سپس به آسمان پرداخت و آنرا به هفت آسمان کامل و معتدل نمود، و او به هر چیزی دانا است. (۲۹)

نکات: خدا برای قدرت‌نمایی، نعمت وجود آسمانها و زمین را تذکر داده، و از جمله ﴿خَلَقَ لَكُمْ﴾ استفاده می‌شود که وجود آسمان و زمین برای تمام بندگان است نه برای عده‌ای از مقرّبین، و دلالت دارد که آنچه در زمین می‌باشد برای بشر مباح است، مگر آنچه به خصوصه نهی شده باشد، و قاعده اباحه اشیاء را از همین آیه استخراج کرده‌اند به نام «اصالة الإباحة». و جمله ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ دلالت ندارد بر اینکه خلقت آسمانها پس از زمین بوده، زیرا اولاً این آیه در بیان خلقت آسمان نیست بلکه در بیان وقت تسویه و تکمیل آن است به هفت طبقه. و ثانیاً در این موارد می‌توان گفت ﴿ثُمَّ﴾ برای تراخی نیست، بلکه برای شماره کردن نعمت‌ها است، از جمله ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ استفاده می‌شود دوام و احاطه علم خدا بر تمام جزئیات، و این مخالف عقائد فلاسفه است که خدا را عالم به کلیات می‌دانند زیرا صفت مشبّه دلالت بر مبالغه و دوام دارد، و هر جزئی از جزئیات مشول شیء است.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ

ءَادَمَ ٱلْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَتَذَكَّرُ أُنْبِيَائُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾ [البقرة: ۳۰-۳۳].

ترجمه: و چون پروردگارت به فرشتگان گفت که من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، گفتند آیا کسی را که در آن فساد کند و خون بریزد قرار می‌دهی، و حال آنکه ما تو را تسبیح می‌کنیم و به ستایش و مفتخریم و تو را تقدیس می‌نمائیم، خدا فرمود من چیزی را می‌دانم که نمی‌دانید (۳۰) و آموخت به آدم تمام آن نامها را، سپس عرضه کرد ایشان را بر فرشتگان و فرمود مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راست می‌گوئید (۳۱) گفتند تو منزهی برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای تو خود دانای حکیمی (۳۲) گفت ای آدم ایشان را به نامهای آنان خبر ده، پس چون ایشان را به نامهای آنان خبر داد خدا فرمود آیا نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه آشکار و آنچه را پنهان نمائید می‌دانم. (۳۳)

نکات: الف و لام ﴿ٱلْمَلَائِكَةِ﴾ دلالت دارد بر اینکه ملائکه معینی بوده‌اند، و لفظ کل و بعض ذکر نشده، پس قضیه مجمله و در حکم قضیه جزئیّه می‌باشد. پس مخاطبی بعضی از ملائکه بوده‌اند، و اگر جای دیگر گفته شده ﴿فَسَجَدَ ٱلْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ مقصود از کل همان ملائکه مخاطبین است نه تمام ملائکه کرویّین، پس مخاطب به سجده بعضی از فرشتگان بوده‌اند و شرافت حضرت بر همان بعض ثابت می‌گردد نه بر تمام.

و از جمله: ﴿جَاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیْفَةً﴾ چند مطلب استفاده می‌شود: اوّل، خلیفه با تنوین آمده یعنی جانشینی و این کلمه اضافه نشده تا معلوم گردد مُسْتَخْلَفٌ عَنْهُ کیست، و اگر خلیفتی و یا خلیفه الله می‌فرمود و یا خلیفه السّابقین می‌فرمود معلوم می‌شد خلیفه خدا است و یا خلیفه سابقین. اگر بگوییم خلیفه خدا است صحیح نیست زیرا خدا نه جا دارد و نه مکان تا کسی به جای او جانشین شود و مقام او را هم ممکن نیست کسی احراز کند، و لذا باید گفت مقصود همان است که ملائکه مخاطبین فهمیدند که آدم باید خلیفه سابقین گردد که در زمین فساد و خونریزی می‌کردند از طائفه جن و یا نسناس و یا آدمهای دیگری که بوده و از بین رفتند، و لذا گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُفْسِدُ...﴾ و اگر جانشینی خدا بود که مفسد و سفاک نبود. و از سؤال ملائکه و جواب خدا معلوم می‌شود مقصود از خلیفه، فقط تنها آدم نبوده، بلکه آدم بوده با اولادش که در زمین فساد و خونریزی می‌کنند، و اگر مقصود خود آدم بود او که مفسد و سفاک نبود، و خدا در جواب می‌فرمود: لَا یُفْسِدُ وَلَا یُسْفِكُ، بلکه

خدا حدس ملائکه را تصدیق کرد، ولی فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، یعنی با اینکه خلیفه مفسد و سفاک است من در خلق او مصلحتی می بینم که شما نمی دانید و از آیات بعد معلوم می شود شرافت علم. و دیگر شرافت آدم بر سایر موجودات به علم است. و از تعلیم خدا به آدم آن اسماء را، سر خلقت و حکمت آن را بیان فرموده است. و اسمائی که تعلم آدم شد چه اسمائی بوده؟ بعضی گفته اند اسماء تمام موجودات بوده چه جمادی و چه نباتی و چه حیوانی و چه ملکی، و بعضی گفته اند اسماء الله بوده، ولی چون اسمائهم و یا اسماء هؤلاء آمده می توان گفت اسماء عقلا از انبیاء و متقین بوده، زیرا ضمیر ﴿هَمْ﴾ و یا اسم اشاره ﴿هَؤُلَاءِ﴾ نه به خدا برمی گردد و نه به موجودات غیر ذوی العقول، پس مقصود شاید اسماء اصناف ملک و جن و بشر بوده، و اگر گفته شود ضمیر عقلاء به عنوان تغلیب آمده سایر موجودات را نیز شامل است. بنابراین ظاهر آن است که بگوییم چون ملائکه قوای غضبیّه و شهویّه آدم را ملاحظه کردند او را مفسد و سفاک دیدند، اما خدا در تسویه این صفات مصلحتی دیده که تراحم این صفات با صفات حسنه موجب تکامل است، مثلاً تا تراحم صفات عقلیه با صفات شهویّه نباشد، رشد و صفاتی از قبیل عفت پیدا نمی شود و بشرهایی مانند ابراهیم و اسماعیل و یحیی به کمال نمی رسند، پس مرجع ضمیر ﴿هَمْ﴾ در ﴿أَسْمَائِهِمْ﴾ و ﴿هَؤُلَاءِ﴾ در ﴿أَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ که ملائکه نمی شناختند همان انبیاء و متقینی مانند شهدا و صدیقین می باشد و حضرت آدم همچون نماینده ای از بشرها، ملائکه را با خبر کرد. اگر بگویی چگونه ملائکه اسماء را نمی دانستند و اگر نمی دانستند چگونه پس از اخبار آدم فهمیدند که او راست می گوید و پذیرفتند؟ ممکن است جواب گوئیم چنانکه ذکر شد اینان یک صنف از ملائکه بودند و علمی به اسماء و خصوصیات آن نداشتند، و چون حضرت آدم خبر داد یا ملائکه دیگری بودند که گواه صدق او بودند، و یا ملائکه از قرائن فهمیدند که او راست می گوید.

در اینجا ملائکه گفتند ﴿تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ فرق بین تسبیح و تقدیس این است که تسبیح تنزیه از نقائص ذاتی، ولی تقدیس از قبایح افعالی است. و دیگر اینکه مقصود ملائکه از جمله: ﴿أَتَجْعَلُ...﴾ اعتراض بر افعال خدا نبود زیرا ایشان حق را تقدیس می کردند، بلکه هدف ایشان سؤال از حکمت ایجاد بود. و مقصود از جمله: ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ اثبات کذب نبود، بلکه مقصود اقرار به عجز و جهل بود، و لذا گفتند: ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾. و جمله ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾ دلالت دارد که ملائکه چیزی را بدون تعلیم و تعلم نمی دانستند پس آنانکه مدعی تصفیه باطن شده و گویند به ریاضت و تصفیه می توان علم لدنی پیدا کرد، و یا به مجهولاتی پی برد، و یا مانند خدا کار کرد تماماً دروغ است زیرا ملائکه با کثرت عبادت و عصمت چیزی جز به تعلم ندانستند. حتی مدعیان تصفیه حدیثی جعل کرده

که: «عبدی اَطْعَنی حَتّٰی اَجْعَلَکَ مِثْلی»، و این حدیث مدرکی ندارد. و جمله: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبٌ...﴾ دلالت دارد که احدی از مخلوق حَتّٰی ملائکه به غیب آسمان و زمین و از باطن و اسرار قلبی غیر خود آگهی ندارند. و جمله ﴿وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ اشاره به علم حق تعالی است به عاقبت اهل کفر و ایمان که عابدی مانند شیطان مورد لعن، و مذنبی مانند آدم برگزیده و مورد عفو خواهد شد، پس باید هرکسی از عاقبت کار خود خائف باشد و به عبادت خود مغرور نگردد و به رحمت حق امیدوار باشد.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾﴾ [البقرة: ۳۴]

ترجمه: و چون به ملائکه گفتیم برای آدم فروتن باشید، پس فروتنی کردند جز ابلیس که او خودداری و تکبر کرد و از کافریں بود. (۳۴)

تکات: امر ﴿اسْجُدُوا﴾ خطاب است به همان فرشتگان سابق الذکر، نه به تمام ملائکه. اگر بگوئی سجده برای تعظیم، عبادت است، و برای غیر خدا جائز نیست، جواب گوئیم سجده در عرف متشرّعه، گذاشتن پیشانی بر زمین است، ولی در لغت به معنی فروتنی و نهایت کرنش است، و اگر کسی به امر خدا برای کسی فروتنی کند، اشکالی ندارد و این شرک در عبادت نیست. و فرشته پیشانی ندارد تا به عنوان عبادت بر زمین گذارد، پس سجده در اینجا مانند سجده در آیه ﴿وَالْتَجَمُّ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ می باشد که مقصود سجده انسانی و عبادت نیست، پس آنچه بعضی از عرفا خیالبافی کرده اند که چون شیطان عارف و عاشق حق بود نخواست برای غیر او سجده کند و از کمال معرفت او بود به مقام حق تعالی، اینها برخلاف قول خدا بافته اند، زیرا خدا فرموده: ﴿وَأَسْتَكْبَرُ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ و نفرموده **کان عارفاً من العاشقین!** و سجده نکردن او از تکبر بود که گفت: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**، و مقصود او این بود که آتش فروغی دارد که خاک ندارد و خود را برتر از آدم می دید زیرا نظر او به بدن خاکی آدم بود و متوجّه جان آدم و روح او نبود که از عالم قدس و منسوب به حضرت پروردگار می باشد، چنانکه نراقی در جواب اشعار عرفا که شیطان را سلطان العارفين گفته اند می گوید:

بندۀ آن باشد که بند خویش نیست گر	جز رضای خواجۀ اش در پیش نیست
بگوید چاکر این باش و آن	برزند از بهر خدمت او میان
همچون آن روحانیان کز امر رب	سجده کردند و نگفتند از سبب گفت

زبان میان شیطان که خاکش برده‌ن	نایبند سجدۀ آدم ز من
من از آن خاکی نسب بالاترم	او ز خاک پست و من از آذر
من ز نارم نار نورانی بود	او ز خاک و خاک ظلمانی بود
خاک بر فرق وی و بر نور وی	ای تفو بر او و چشم کور وی
نی از آتش هر چه زاید خوش بود	دود و دوده زاده آتشش بود
گر نبودی دیده آن کور کور	دیدنی از آدم همه اشراق و نور
جان آن دیدی که نور مطلق است	زاده قدس است و پرورده حق است

نکته دیگر، با اینکه شیطان ایمان به خدا داشت و سالها او را عبادت می‌کرد چون تکبر و سرکشی کرد خدا او را از کافرین خواند پس عصیان او از غفلت بود. بدان که اختلافست در اینکه ملک افضل است یا بشر، از بسیاری از آیات استفاده می‌شود افضلیت ملک که در جای خود ذکر خواهیم کرد.

﴿وَقُلْنَا يٰۤاٰدَمُ اَسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ ﴿۳۵﴾﴾

[البقرة: ۳۵].

ترجمه: «و گفتیم ای آدم با جفت خود در بهشت ساکن باش، و بخورید از میوه‌ها و طعام‌های آن به خوشی و فراوانی آنچه بخواهید، و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید». (۳۵)

نکات: از آیه ۲۸ تا ۳۸ نازل شده برای تذکر نعمتهای الهی؛ یعنی ای بنی آدم فکر کن متذکر باش خالقت تو را خلیفه در زمین نمود، و به فرشتگان امر کرد در پیشگاه تو فروتن باشند، و پدر و مادر شما را در بهشت ساکن نمود، و دیگر اینکه خدا نفرمود بهشت را به شما بخشیدم بلکه چون آدم را برای زندگی در زمین و آبادی آن خلق کرد که او را به زحمت و امتحان مبتلا کند، و تحصیل کمال نماید. در این آیات متذکر نشده از چگونگی خلقت حوا، بعضی استدلال کرده به آیه اول سوره نساء به جمله: ﴿خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ که حوا از آدم خلق شده و بعضی از بدن او بوده طبق روایاتی. ولی جمله ﴿خَلَقَ مِنْهَا﴾ دلیل نمی‌شود، زیرا همین تعبیر برای همه افراد بشر آمده و خدا فرموده:

﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا﴾

و مسلّم است که همسر هرکسی از بدن او خلق نشده، بنابراین قرآن از خلقت حوا ساکت است، و باید گفت اُسکتوا عما سکت الله عنه.

و دیگر اینکه خدا به نهی تحریمی فرمود ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾، نزدیک آن درخت نروید و معین نکرده آن درخت چه بود، و بر ما لازم نیست تعیین آن.

اگر کسی بگوید حضرت آدم و حوا عصیان کردند، و از آن درخت چشیدند و خدا به ایشان فرمود: ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، و بعدهم حضرت آدم در توبه خود اقرار کرد به ظلم خود و گفت: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾، پس آدم علیه السلام معصوم نبود؟ جواب این است که: آری، حضرت آدم طبق این آیات قبل از نبوت معصوم نبوده، و اما پس از نبوت چه طور؟ می‌گوئیم چون قرآن ساکت است باید سکوت کرد. ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتْنَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾﴾ [البقرة: ۳۶-۳۹].

ترجمه: پس شیطان ایشان را به لغزش افکند و از جا و یا مقام قربی که داشتند بیرونشان نمود، و گفتیم فرود آئید که برخی از شما دشمن برخ دیگر است، و برای شما در زمین تا قیامت جای قرار و بهره‌ای است (۳۶) پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت که سبب پذیرش توبه او گردید زیرا خدا توبه‌پذیر و رحیم است (۳۷) گفتیم همه شما از بهشت فرود آئید پس اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد هرکه هدایت مرا پیروی کند برای آنان نه خوفی و نه غصه‌ای باشد (۳۸) و آنان که کافر شوند و به آیات ما تکذیب کنند ایشان سزاوار آتش و در آن بمانند. (۳۹)

نکات: مقصود از جمله: ﴿فَأَخْرَجَهُمَا...﴾ ممکن است اخراج از بهشت باشد و یا از مقام قرب، و مقصود از هبوط فرود آمدن از بهشت است و یا فرود آمدن از مقام قرب، و مخاطب «اهْبِطُوا...» آدم و ذریه او و حوا و شیطان با ذریه او که با یکدیگر عداوت می‌ورزند. و اما کلماتی که حضرت آدم از خدا دریافت همان کلماتی است که در سوره اعراف آیه ۲۳ آمده:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳].

و اما مخاطب در جمله: ﴿فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ...﴾ بنی آدم‌اند، و این در زمان بعثت حضرت آدم نسبت به اولاد او بوده، نه اینکه در زمان پیغمبر اسلام باشد، ولی برخی از مردم بی‌خبر خیال کرده‌اند که این خطاب به امت پیغمبر اسلام شده که اگر پس از او پیغمبری باشد بپذیرند، و اگرچه صرف ادعا باشد. و

مقصود از جمله: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ...﴾ این است که هرکس به اختیار خود هدایت الهی را بپذیرد خونی از عذاب ندارد، و شقی نخواهد شد.

﴿يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَعَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۖ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّيَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبَّهُمْ وَإِنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾﴾

[البقرة: ۴۰-۴۶].

ترجمه: ای فرزندان اسرائیل (اسرائیل حضرت یعقوب است) به یاد آرید نعمتم را که به شما عطا کردم، و به پیمان من وفا کنید من به پیمان شما وفا می‌کنم، و از من بترسید (۴۰) و به آنچه نازل کرده‌ام در حالیکه تورات شما را تصدیق می‌کند ایمان آورید، و اولین کافر به آن مباشید، و آیات مرا به بهای اندکی نفروشید، و فقط از قهر من بپرهیزید (۴۱) و حق را به باطل مشتبه مسازید و حق را کتمان نکنید و حال آنکه می‌دانید (۴۲) و نماز را به پا دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید (۴۳) آیا شما مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌نمائید در حالی که شما کتاب خدا را می‌خوانید آیا عقل خود را به کار نینداخته‌اید (۴۴) و به وسیله صبر و نماز از خدا یاری جوئید و محققاً آن بزرگ است مگر بر فروتنان (۴۵) فروتنانی که گمان ملاقات پروردگار خود را دارند و معتقدند که به او رجوع خواهند نمود. (۴۶)

نکات: حق تعالی نعمت بی‌شماری به اولاد یعقوب عنایت کرد، از آن جمله پیمبرانی از میان آنان برانگیخت و ایشان را ملک و سلطنت بخشید و از شر ستمگران نجاتشان داد، و برای ایشان منّ و سلوی و مائده فرستاد و دریا را برای آنان شکافت، و کتابهای آسمانی به آنان داد. چون این آیات در مدینه نازل شده و در آنجا یهودیان و بنی اسرائیل زیاد بودند خدا اولاً نعمتهای عمومی را در آیات قبل بر ایشان شمرد، سپس نعمت‌های خصوص بنی اسرائیل را، تا به آن متوجه شوند و برای شکر آن ایمان آورند، و لااقل از فساد و ضدّیت دست بردارند. و یهودیان زمان رسول خدا ﷺ چون به آن نعم افتخار می‌کردند و انبیاء بنی اسرائیل را از خود می‌دانستند لذا خدا ایشان را مخاطب نموده، و بر ایشان منّت نهاده و از ایشان وفای به عهد را می‌طلبد. و از جمله عهود و پیمانهای تورات این بود که اگر خاتم الانبیاء آمد به او ایمان آورند، و لذا یهودیان زمان رسول خدا ﷺ مسؤولند که چرا پیش قدم در ایمان نشدند بلکه به عناد

پرداخته و اول کافر به آن شدند. و اما عهد و کلماتی که در تورات و انجیل راجع به محمد ﷺ می باشد، پس توصیه می شود که به سفر پیدایش تورات باب ۱۷ شماره ۲۰ و به سفر تثبیه باب ۳۳ و باب ۱۸ شماره ۱۷ مراجعه شود، و در انجیل یوحنا باب ۱۴ و باب ۱۵ شماره ۲۶ و به انجیل برنابا به کتاب اعمال رسولان باب ۱۳ شماره ۱ تا ۴ و شماره ۴۳ و به فصل ۱۱۲ آیه ۱۳ تا ۱۸ مراجعه گردد. و در جمله: ﴿إِنِّي فَأَرْهَبُونِ﴾ کلمه ایّای مقدم شده بر فَأَرْهَبُونِ و هم بر فَاتَّقُونِ، و این دلالت بر حصر دارد، یعنی فقط از خدا بترسید و از قهر او برحذر باشید. و کلمه ﴿مُصَدِّقًا﴾ حال است برای ماء موصوله در جمله ﴿بِمَا أُنزِلْتُ﴾ و اگر حال باشد از ضمیر ﴿عَامِنُونَ﴾ یعنی اگر شما به تورات و انجیل تصدیق دارید باید به محمد ایمان آورید، زیرا تکذیب او تکذیب تورات و انجیل است از دو جهت: یکی اینکه نشانه های نبوت محمد ﷺ در آن دو کتاب ذکر شده، و شهادت کتب انبیاء حق است. دوم اینکه قرآن محمد تصدیق کرده تورات را، و ایمان شما باعث ازدیاد تصدیق به کتب انبیاء سابق است، به اضافه محمد ﷺ بی سواد است، و تورات را نخوانده، پس خبر او و تصدیق او به تورات از وحی است. و ضمیر جمله ﴿أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾ ممکن است برگردد به ﴿مَا أُنزِلَ﴾، که قرآن باشد، یعنی شما یهودیان اولین کافر به قرآن نباشید. اگر کسی بگوید چگونه ایشان اولین کافر به قرآن نباشند در صورتیکه مشرکین قریش اولین کافر به قرآن بودند؟ جواب این است که اولیت، اولیت زمانی نیست، بلکه اولیت رتبی است، یعنی کفر اهل کتاب به قرآن و ضرر آن شدیدتر و بالاتر است. و ممکن است معنی چنین باشد؛ شما یهودیان حاضر نسبت به یهودیان آینده اولین کافر به قرآن نباشید، یعنی یهودیان بعدی اگر به شما اقتدا کنند شما مسؤولید. و ممکن است ضمیر ﴿أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾ برگردد به ماء موصوله در جمله: ﴿...مَا مَعَكُمْ...﴾ یعنی اگر ایمان به قرآن نیاورید اولین کافر به تورات می باشید، زیرا آیاتی که در وصف محمد ﷺ در تورات آمده، تکذیب کرده اید و پس از شما نیز به شما اقتدا خواهند کرد، پس اولین کسی که با علم و معرفت ستر حقیقتی را کرده شما نیستید نه اهل مکه.

و جمله: ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ دلالت دارد که عده ای از علمای یهود برای حفظ دکان و ریاست خود و برای گرفتن ثخف و هدایا و وجوه دینی که از فقرا و زیردستان و عوام یهود می گرفتند به محمد ایمان نیاوردند، زیرا در صورت ایمان به محمد ﷺ بازاریشان کساد می شد و لذا آیات الهی را نپذیرفتند در مقابل بهای کم دنیا، و حتی آیات تورات را نیز که موجب اسلام عوام ایشان می شد به خاطر منافع دنیا عمل نکردند، و آن آیات را به عوام ارائه نمی دادند، عیناً مانند زمان ما که علماء و رؤسای دینی همشان گرفتن وجوهات است، و لذا برای بردن منافع حقائق قرآن را کتمان می کنند، و طبق میل عوام خرافات را ترویج می کنند، و مسلم است که منافع دنیا نسبت به منافع دین بسیار ناچیز و قليل است.

حق تعالی پس از آنکه در آیه ۴۱ امر به ایمان و ترک کفر نموده، در آیه بعد فرموده دیگران را گمراه نسازید، و گمراه کردن دیگران به دو طریق است:

اول اینکه در راه حق و دلائل آن ایراد و اشکال تراشی کند و راه شک و شبهه باز کند برای طالبین حق. **دوم اینکه** راه حق و دلائل آن را کتمان کند و بیان ننماید جمله: ﴿لَا تَلْبِسُوا...﴾ نهی از طریق اول، و جمله: ﴿تَكْتُمُوا...﴾ نهی از طریق دوم است، مانند علمای یهود که چنین می کردند. و جمله: ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد که قبح اشتباه کاری و یا کتمان برای علما بدتر و بیشتر است، اگرچه برای هر کسی قبیح است، اما برای عالم اظهار حق واجب تر است، متأسفانه در زمان ما اگر کسی حق را بگوید آنان که عالمند یا اشکال تراشی می کنند و یا کتمان حق، و تقلید را برای جهال واجب کرده اند تا اینکه مبادا جهال بیدار شوند.

جمله: ﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾ خطاب به یهود است و دلالت دارد که کفار مکلف بر فروع اند و بر ترک فروع عقاب می شوند. و جمله: ﴿وَأَرْكَعُوا﴾ اگر رکوع نمازی باشد دلالت دارد بر لزوم نماز جماعت، و ممکن است به معنی فروتنی و خضوع در پیشگاه حق باشد، و یا چون بنی اسرائیل در نماز خود رکوع نداشتند حق تعالی ایشان را امر به رکوع نموده.

و چون یهود به سایر مردم می گفتند به همین زودی رسولی از جانب خدا مبعوث می شود و مردم را ترغیب به ایمان به خدا و رسول می کردند، پس چون رسول خدا ﷺ آمد خودشان ایمان نیاوردند، و لذا خدا ایشان را مذمت کرده و به نحو تعجب فرموده؛ آیا شما دیگران را امر به نیکی می کنید و خود را فراموش نمودید! و این عمل قبیحی است، زیرا آنکه امر به نیکی کند و خود بجا نیورد گویا جمع بین ضدین و نقیضین کرده، با قول مردم را ترغیب و با فعل خود مردم را اعراض داده، با قول خود مردم را از عصیان بازداشته ولی با عمل خود جرئت داده، با قول در دل مردم نفوذ کرده ولی به عمل مردم را تنفر داده، و لذا رسول خدا ﷺ فرمود: «مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ كَالْبِرَّاجِ يُضِيءُ لِلنَّاسِ وَيَحْرِقُ نَفْسَهُ». یعنی: داستان آنکه به مردم خیر می آموزد و خود به آن عمل نمی کند داستان چراغی است که برای مردم روشنی می دهد و خود را می سوزاند. و در روایتی آمده که عده ای از اهل بهشت مشرف می شوند بر دوزخ و عده ای را در آتش می بینند و به ایشان می گویند ما به برکت تعلیم شما وارد بهشت شدیم، آنان گویند عادت ما این بود که امر به خوبی می کردیم ولی خودمان به جا نمی آوردیم. گفته اند عمل یک مرد چنان اثری در هزاران مرد می گذارد که گفتار هزار مرد در یک نفر ندارد.

و ضمیر **إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ** ممکن است برگردد به جمیع اوامر و خطابات که به بنی اسرائیل شده، و ممکن است برگردد به استعانت و ممکن است برگردد به نماز، هر کدام باشد اشکالی ندارد.

و ظَنّ در جمله: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ﴾ را برخی به معنی (گمان) و بعضی به معنی «علم» گرفته اند و چون مقام مدح است باید ظن در اینجا همان «علم» باشد.

و مقصود از ملاقات رب دیدن نیست، زیرا در عرف می گویند فلانی مرگ را ملاقات کرد و یا اگر کوری را اجازه ملاقات شاه دادند و او رفت با شاه سخن گفت می گویند اجازه ملاقات داشته و ملاقات کرده، با اینکه شاه را ندیده، بلکه مقصود ملاقات لطف و عنایت، و یا عتاب و سطوت می باشد، و رب از صفات فعل است که همان لطف و رحمت و یا عقاب و سطوت باشد.

﴿يَبْنَئِ إِسْرَءِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾﴾

[البقرة: ۴۷-۴۸]

ترجمه: ای بنی اسرائیل نعمتی را که به شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم به یاد آرید (۴۷) و بهره‌یزید از روزی که هیچ کس به جای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت یاری نشوند. (۴۸)

نکات: خدا خطاب نموده به بنی اسرائیل تا دیگران بشنوند و متنبه شوند. و مقصود از ﴿فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ این است که برای شما پیغمبران فرستادم و سلطنت و تمکّن دادم در میان جهانیان زمان خودتان، یعنی بر موحّدین آن زمان شما را برتری دادم نه بر مردم قبل و بعد، پس آیه دلالت ندارد بر برتری بنی اسرائیل از تمام امم. و دیگر اینکه آیه ۴۸ صراحت دارد که روز قیامت چند چیز نیست:

۱- کسی را به جرم کس دیگر جزا نمی دهند.

۲- شفاعت از کسی پذیرفته نگردد.

۳- فدا و عوض نمی گیرند.

۴- هیچ کس به یاری کس دیگر توانا نیست.

معلوم می شود در قیامت مانند دنیا پارتی بازی و رشوه و تملّق نیست، و کسی نمی تواند رأی خدا را برگرداند، و از قوانین جزائی و کیفری که معین شده او را منصرف کند. اگر کسی بگوید پس آیاتی که در اثبات شفاعت آمده چیست؟ گوئیم آیه ای در اثبات شفاعت که از طرف خلق باشد، نیامده، و شفاعتی که به تقاضای مردم و میل مردم باشد در قرآن وجود ندارد، بلکه در آیات قرآن چنین شفاعتی به طور مطلق نفی شده، و از اثبات شفاعت به طور مطلق خبری و اثری نیست، و اگر شفاعتی در قرآن اثبات شده، یا برای امور دنیوی اثبات شده، و یا مربوط است به ابلاغ رحمت خدا در آخرت که به وسیله

مقرَّبین انجام می‌شود، آن هم برای مؤمنین و کسانی که خدا از دین آنان و از اعمال آنان خوشنود باشد، و اگر معنی شفاعت استغفار باشد، استغفار انبیاء و ملائکه، فقط از برای مؤمنین ممکن است نفع دهد. و اگر روایاتی در اثبات شفاعت طبق دلخواه مردم باشد، تماماً ضعیف السند و مخدوش المتن و از جعّالان و کذابان و غالیان و بی‌دینان نقل شده، و مثلاً مجلسی در جلد هشتم بحار جدید احادیثی آورده برای اثبات شفاعت که یک حدیث صحیح السند تام الدّلاله در آن نیست. اگرچه احادیثی بسیار نیز در نفی شفاعت از رسول خدا ﷺ و ائمه السّلام در مقابل آن احادیث وارد شده که بعضی از آنرا ذکر خواهیم نمود. و ان شاء الله در ذیل آیه ۲۵۴ همین سوره معنی شفاعت وصحت و سقم و کیفیت آنرا بیان می‌کنیم. به هر حال کسانی که قوانین خدا را معطل گذارند و مردم مسلمان را به معاصی جری کنند و بلکه اسلام را مسخره کنند آمدند شفاعت وسیعی بدون قید و بند برای مردم تراشیدند و مردم را خسر الدّنيا والاخره کردند. آیا قوانین الهی که فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ﴾ [زلزال: ۷-۸].

﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [الطور: ۲۱].

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدرثر: ۳۸].

﴿يَوْمَذُ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِذٍ بِنَبِيهِ ۖ وَصَحْبَتِهِ وَأَخِيهِ ۖ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُسْوِيهِ ۖ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ۖ﴾ [المعارج: ۱۱-۱۴].

می‌توان لغو شمرد؟، و آیا ممکن است خدائی که قوانین کیفری او طبق عدل است دست از کیفر معین بردارد؟، و آیا ممکن است مخلوقی از اجرای کیفر الهی که طبق عدل است جلوگیری کند؟ جواب اینها را در ذیل همان آیه خواهیم داد.

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۚ وَفِي ذَلِكَ لَكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ [البقرة: ۴۹].

ترجمه: و به یاد آورید هنگامی که شما را از زیر بار سلطه فرعون که بدترین عذابها را به شما می‌دادند و پسران شما را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند نجات دادیم، این بلا و امتحان بزرگی بود از پروردگارتان. (۴۹)

نکات: مقصود از ﴿يَسُومُونَكُمْ...﴾ انواع و اقسام آزار و شکنجه بود مانند اینکه از مرد و زن

ایشان بیگاری می کشیدند و به کارهائی وامی داشتند، و بچه ها را می کشتند، و زنان را به کنیزی می بردند و از ترس ازدیاد جمعیت بنی اسرائیل و ترس از قدرت و سطوت آنان اطفالشان را می کشتند.

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَقَوْنَا عَنْكُمْ مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾﴾ [البقرة: ۵۰-۵۲].

ترجمه: و به یاد آورید هنگامی که برای شما دریا را شکافتیم و شما را نجات دادیم و پیروان فرعون را غرق نمودیم در حالیکه شما نظر می کردید (۵۰) و به یاد آرید که موسی را چهل شب وعده کردیم، پس از رفتن او شما گوساله را به خدایی گرفتید و حال آنکه ستم کردید (۵۱) سپس از شما بعد از چنین کار گذشتیم تا شاید شما شکرگزار باشید. (۵۲)

نکات: حق تعالی به موسی فرمود به طور برو، حضرت موسی، هارون برادرش را به جای خود گذاشت و دستورات لازم را به او داد، در مدتی که حضرت موسی در طور بود، سامری که نام او نیز موسی بوده و از کسانی بود که گاو را مقدس می دانستند، اگرچه به ظاهر مسلمان شده بود در غیاب موسی فتنه ای برپا کرد، و این فتنه امتحانی شد برای بنی اسرائیل، و فتنه او این بود که چون هارون به بنی اسرائیل گفت خود را از زینت های فرعونیان پاک کنید، و آنچه از طلا آلات فرعونیان دارید از خود دور کنید، سامری فرصتی بدست آورد و همان زینت ها و طلاها را جمع و به شکل گوساله ای ساخت و در جوف آن سوراخی تهیه کرد که از آن صدایی مانند صدای گاو خارج می شد و به مردم گفت این است معبود شما و معبود موسی. بنی اسرائیل که اکثراً نادان و طلا دوست بودند، به سامری اقتدا کرده و در مقابل آن به سجده افتادند مگر عده کمی از ایشان. حضرت موسی پس از چهل شب برگشت و فتنه سامری را دید و با عتاب و خطاب قوم خود را متوجه حقه بازی سامری کرد و گوساله را ریزه ریزه، و مردم را توبه داد، و حق تعالی توبه ایشان را پذیرفت و گذشت نمود، چنانکه تفصیل هر یک از این قضایا در سوره های بعد خواهد آمد. بنی اسرائیل با این کار زشت مستحق عذاب شدند، خدا از ایشان گذشت، ولی باز چنانچه شاید و باید شکر نکردند.

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾﴾ [البقرة: ۵۳].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که به موسی کتاب و جداکننده حق و باطل را عطا کردیم تا شما هدایت یابید. (۵۳)

نکات: الف و لام الکتاب اشاره به همان کتاب تورات است که آنرا فرقان نامیده، زیرا جداکننده حق و باطل بود مانند قرآن، که فارق بین حق و باطل است. در دین موسی چنانکه از صریح قرآن استفاده

می‌شود برای اُمت او تورات میزان و امام بوده برای شناخت حق و باطل، چنانکه در این اُمت، قرآن، امام و میزان است.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾﴾

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود گفت ای قوم من، محققاً شما به خودتان ستم کردید به واسطهٔ گوساله‌پرستی، پس به سوی خالق خود برگردید و خودتان را بکشید، این برای شما خوب است نزد خالقان، پس توبهٔ شما را پذیرفت زیرا او توبه‌پذیر و رحیم است. (۵۴)

نکات: مقصود از جمله: ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾، به حسب ظاهر کلام این است که خودتان را بکشید، حال اگر کسی بگوید خودکشی طبق آیهٔ ۲۹ سورهٔ نساء که فرموده:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [النساء: ۲۹]

حرام است، چگونه به قوم موسی امر شده خودتان را بکشید؟ جواب این است که ایشان مأمور نشدند که هرکس خود را بکشد، بلکه مأمور شدند به قتل خودی‌ها، یعنی به قتل فامیل و هموطنان خود، برای آنکه عده‌ای از ایشان می‌دانستند گوساله‌پرستی شرک است ولی از ترس دَم نزدند، حق تعالی برای جبران این گناه زشت، دستور داد که این جمیعت بریزند بر یکدیگر، و هر کس دیگری را بکشد، ولو اینکه خودش کشته شود، مانند میدان جهاد با مشرکین، چگونه هر کس احتمال کشته شدن خود را می‌دهد، ولی برای اطاعت فرمان خدا باید جهاد کنند. پس برای اینکه بعد از آن همه دلالات و معجزات واضحه به چنین ظلم و شرکی وارد شدند، و سپس توبه و اظهار ندامت کردند، خدا خواست ایشان را امتحان کند که آیا در اظهار ندامت صادقند یا کاذب، لذا مأمور به قتل با یکدیگر شدند، و چون شروع به قتل یکدیگر نمودند تاریکی ایشان را فرا گرفت، و حضرت موسی و هارون علیه السلام دعا و تضرع به سوی خدا می‌کردند تا اینکه وحی آمد به رفع قتل و قبولی توبه.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾﴾ [البقرة: ۵۵]

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که گفتید ای موسی ما ایمان به تو نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، پس شما را صاعقه مرگ گرفت و حال آنکه ناظر بودید (۵۵) سپس شما را زنده کردیم پس از مردنتان تا باشد که شکرگزارید. (۵۶)

نکات: حق تعالی در این آیات جنایات بنی اسرائیل را از یک طرف و الطاف خود را از طرف دیگر به یاد ایشان می آورد، و از آن جمله چون حضرت موسی علیه السلام تورات را از طرف خدا آورد و گفت حق تعالی با من سخن گفته و این قوانین را برایم فرستاده، یهود گفتند ما سخن تو را تصدیق نمی کنیم تا خدا را با چشم خود ببینیم، از این جمله معلوم می شود که سؤال موسی از پروردگار خود در آیه ۱۴۳ سورة اعراف:

﴿رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

از قول خودش نبوده، بلکه از قول قومش بوده، وگرنه شأن حضرت موسی علیه السلام بالاتر است از چنین سؤال محال جاهلانهای. و جمله: ﴿بَعَثْنَاكَ...﴾ خطابست به بنی اسرائیل، که پس از درخواست دیدن خدا، حق تعالی که منزّه است از دیده شدن، ایشان را به صاعقه مرگ مبتلا کرد، و سپس مّت گذاشت و ایشان را زنده کرد تا ایمانشان زیاد گردد، و شکر خدا را به جا آرند، و خود حضرت موسی در آن صاعقه بیهوش گردید و چون به هوش آمد از این سؤال بی جای قوم خود که به زبان او جاری شده بود توبه کرد چنانکه در آیه ۱۴۳ سورة اعراف آمده.

﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَالسَّلْوٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۵۷].

ترجمه: و ابر بر شما سایه بان نمودیم و بر شما منّ و سلوی (ترنجبین و مرغ) فرود آوردیم و گفتیم از روزی های پاکیزه بخورید ولیکن ایشان به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم نمودند. (۵۷)

نکات: مقصود از جمله ﴿وَوَلَّلْنَا﴾ آنست که چون به بیابان تیه مبتلا به آفتاب شدند در مدتی که مأمور به رفتن بیت المقدس و جنگ با عمالقه بودند پس کوتاهی کردند و به موسی گفتند تو و پروردگارت بروید و قتال کنید ما اینجا می نشینیم و لذا در آن بیابان سر در گم و حیران شدند و هر قدر سیر می کردند به جای اول می رسیدند، و مدّت ها گرفتار بودند تا حضرت موسی فوت شد، در آن مدّت بود که به امر حق تعالی ابر بر سر ایشان سایه می افکند و منّ و سلوی بر ایشان نازل گردید.

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۵۸].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که گفتیم داخل این قریه شوید و از میوه و طعام و غذای آن که فراوان است بخورید و از درب آن با حال فروتنی وارد شوید و بگوئید خدایا گناه ما را ببخش، گناهان شما را می بخشم و اجر نیکوکاران را زیاد می کنیم. (۵۸)

نکات: مقصود از قریه بیت المقدس است به دلیل آیه ۲۱ سوره مائده که حضرت موسی فرموده:

﴿يَقَوْمُ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ﴾ [المائدة: ۲۱].

خدایتعالی اموال کفار آنجا را بر ایشان مباح کرد. ولی به ایشان دستور داد از درب قبه‌ای که حضرت موسی در بیابان برای عبادت نصب کرده بوده که آنرا مجمع می‌گفتند، برای اینکه در حال عبادت آنجا جمع می‌شدند، چون وارد شدید خدا را سجده کنید و ریزش گناهان را بخواهید. و مقصود از جمله: ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾، همین استغفار است، زیرا ﴿حِطَّةٌ﴾ از باب حطّ و به معنی ریزش است.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ [البقرة: ۵۹].

ترجمه: پس آنانکه ستم کردند قولی که به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند در نتیجه بر همانان عذابی از آسمان به کیفر بدکاری و نافرمانی ایشان فرو فرستادیم. (۵۹)

نکات: گفتاری که بنی اسرائیل مأمور گفتن آن بودند و تبدیل کردند این بود که در عوض ﴿حِطَّةٌ﴾ به طور مسخره حنطة می‌گفتند که به معنی گندم است. و مقصود از عذاب آسمانی مرض طاعون بود که به سبب آن بسیاری ایشان هلاک شدند.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُتُوبًا وَاشْرَبُوا مِنْ رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [البقرة: ۶۰].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که موسی برای قوم خود از ما آب خواست، پس ما گفتیم عصای خود را بر سنگ بزن، پس شکافته شد از آن دوازده چشمه، و هر دسته از مردم محل آبشخور خود را دانستند و گفتیم از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد برمخیزید. (۶۰)

نکات: یکی دیگر از نعمتهایی که خدا برای بنی اسرائیل شماره کرده، این است که در بیابان تیه محتاج به آب شدند و از موسی (علیه السلام) درخواست آب کردند، و حضرت او از خدا خواست، خدا فرمود عصای خود را به سنگ بزن، معلوم می‌شود سنگ بزرگی بوده که از آن دوازده چشمه ظاهر گردید، چون بنی اسرائیل دوازده سبط و طائفه بودند، و هر طائفه از چشمه‌ای خود را سیراب می‌کرد.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِمُوسَىٰ لَنْ نَّبْرِكَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَها قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي

هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مَصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بَغْيًا غَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

[البقرة: ۶۱]

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که گفتید ای موسی ما هرگز بر یک طعام صبر نمی‌کنیم، پروردگارت را بخوان که بیرون آرد برای ما از روئیدنی‌های زمین از سبزیجات (تره و نعنا و گشنیز و ریحان) و خیار آن و سیر آن و عدس آن و پیاز آن، موسی گفت آیا آنچه را پست‌تر است تقاضا دارید به جای آنچه بهتر است، در شهر فرود آئید که هر چه خواسته‌اید آنجا برای شما وجود دارد، و ذلت و بیچارگی بر آنها زده شد و دچار خشم الهی شدند، اینها به جهت کفر ایشان است به آیات خدا و به سبب اینکه پیغمبران را به ناحق می‌کشتند، اینها به سبب عصیان و عادت ایشان است به تجاوز. (۶۱)

نکات: چون برای بنی‌اسرائیل در تیه طعامی جز من و سلوی نبود و این طعام هر روز ایشان بود، گفتند ما به یک طعام قانع نیستیم و در هر امری از امور لجاجت کرده و حتی به آیات خدائی کفر ورزیده و بی‌اعتنائی کردند و رسولان خدا را کشتند، لذا مبتلا به خشم الهی و ذلت و مسکنت شدند و تمام اینها برای نافرمانی و تجاوز از حد است، پس انسان باید به عطای الهی خشنود و قانع باشد. و مقصود از قتل انبیاء، قتل حضرت زکریا و یحیی و سایرین است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿٦٢﴾

[البقرة: ۶۲]

ترجمه: به تحقیق هر یک از مؤمنین و یهودیان و نصاری و صابئین که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و عمل شایسته کند برایشان اجرشان نزد پروردگارشان محفوظ و بر ایشان نه خوفی و نه اندوهی است. (۶۲)

نکات: از این آیه و آیه ۶۹ سورة مائده استفاده می‌شود که هرکس ایمان به خدا و قیامت دارد و عمل صالح کند اهل نجات می‌باشد. و مقصود از صابئین قومی بوده‌اند از اهل کتاب که خدا را قبول داشته ولی به ستارگان توجّه و توسّل داشته‌اند، و طائفه‌ای از معجوس چنین بوده‌اند. در آیه ۱۷ سورة حج چنانکه ایشان را مقابل موحدین آورده همانطور ایشان را مقابل مشرکین آورده. بنابراین اصل دین که مایه نجاتست اعتقاد به مبدأ و معاد است، و عقاید حقّه دیگر موجب فضیلت و رفع درجاتست، مگر اینکه بگوییم ایمان به خدای حقیقی و انجام عمل صالح بدون قبول رسالت محمد ﷺ امکان ندارد. پس

ایمان به رسالت او نیز از اصول است، یعنی اگر بخواهیم ایمان به خدا و قیامت آوریم باید کیفیت و صفات خدای حقیقی و قیامت را به واسطه وحی الهی درک کنیم. و رسل و کتب الهی و ملائکه وسیله وحی اند و ایمان به آنها لازم است، زیرا ایمان به اینها کاشف و طریق معرفت خدا و قیامت است. و بدانکه ایمان به خدا و قیامت را خدا مکرر در قرآن ذکر نموده، و برای مؤمن کافی دانسته، زیرا چون اصول دین ایمانی و اعتقادی است، پس ایمان به این دو اصل استقلالی است، و ایمان به ملائکه و رسل و کتب الهی نیز سه اصل آلی، و طریقی است، و هرکس تابع قرآن است به اصولی که خدا معین کرده، باید ایمان آورد چه امام و چه مأموم باشد فرقی ندارد.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾﴾ [البقرة: ۶۳-۶۴].

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و گفتیم آنچه به شما داده ایم با نیرو بگیرید و آنچه در آن است یادآوری کنید تا شاید پرهیزکار گردید (۶۳) سپس شما از آن پیمان که از شما گرفتیم اعراض کردید، پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود محققاً از زیانکاران بودید. (۶۴)

نکات: این آیات باز خطاب به بنی اسرائیل است، و مقصود از پیمان، پیمان تکوینی و یا تشریعی است، اما پیمان تکوینی همان وجدان و فطرت عقلی است که انسان را متوجه می کند به خداشناسی و اطاعت از دستورات کتاب او. و اما پیمان تشریعی همان قرارداد و اوامری است که در کتب آسمانی با بندگان خود نموده و فرموده به آن عمل کنید پاداش می دهیم، ولی یهودیان پشت سر انداختند مانند اعراض مسلمین از قرآن. و جمله: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ...﴾ دلالت دارد که؛ به یاد پیمان های الهی بودن موجب تقوی، و نسیان آن موجب خسران است..

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [البقرة: ۶۵-۶۶].

ترجمه: و البته قصه یهودیانی که در روز شنبه تجاوز کردند دانسته اید، پس ما به ایشان گفتیم میمون های رانده شده باشید (۶۵) پس آنان را عبرت قرار دادیم برای کسانی که حضورداشتند و برای آنان که پس از آنان بیایند و برای پرهیزکاران پندی است. (۶۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ اعْتَدَوْا...﴾ قومی بودند از یهود که منزل ایشان نزدیک دریا بود، بر ایشان حق تعالی مقرر کرد که روز شنبه صید ماهی نکنند و به دنبال عبادت بروند، ایشان از حکم خدا

تجاوز نموده و ماهیان را صید کردند، و یا گودال‌هایی نزدیک دریا کنده و راهی از دریا به آن باز کردند که ماهیان را به آن گودالها می‌کشانیده و محبوس می‌ساختند، تا روز یکشنبه صید کنند. خدا بدین سبب به امر تکوینی به شکل میمون مسخشان نمود و پس از سه رو هلاک شدند.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَتْ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَتْ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْأَبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا أَلَئِنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَجِّبْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ خُرِجَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾﴾

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که موسی به قوم خود گفت به راستی خدایتعالی شما را به ذبح گاوی امر می‌کند، ایشان گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی گفت: به خدا پناه می‌برم ازاینکه از افراد نادان باشم (۶۷) گفتند: پروردگارت را بخوان که برای ما بیان کند آن گاو چگونه است؟ موسی گفت به تحقیق خدا می‌فرماید که آن گاوی است نه از کارافتاده و نه جوان به کارنیامده، حالتی بین این دو، پس آنچه را مأمورید بجا آورید (۶۸) گفتند پروردگارت را برای ما بخوان که رنگ آن را بیان کند، موسی گفت خدا می‌فرماید آن گاو زَرینی است که رنگ آن بینندگان را شاد می‌سازد (۶۹) گفتند برای ما پروردگارت را بخوان که بیان کند چگونگی آن را زیرا آن گاو بر ما مشتبه است و به راستی اگر خدا بخواهد ما هدایت یافته‌گانیم (۷۰) موسی گفت خدا می‌فرماید آن گاوی است نه رام که زمین را شیار کند و نه به زراعت آب دهد، بی‌عیب یکرنگی است و نقطه‌ای از آن رنگ دیگر نباشد، گفتند اکنون حق را روشن ساختی، پس همان را کشتند، در حالیکه به انجام‌دادنشان امیدی نبود (۷۱) و به یاد آرید وقتی که شخصی را کشتید و در موضوع آن خود را بی‌گناه دانسته و از خود دفاع می‌کردید و خدا آنچه مخفی و کتمان می‌کردید آشکار نمود (۷۲) پس گفتیم پاره‌ای از اعضای آن گاو را به آن کشته بزنید، آنگاه بنگرید این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را نشان شما می‌دهد تا عقل خود را به کار اندازید. (۷۳)

نکات: خدایتعالی وقایع گذشته زمان حضرت موسی علیه السلام و فساد اخلاق و دنیاطلبی یهود را برای محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده تا مایه عبرت یهودیان زمان محمد صلی الله علیه و آله گردد، و ضمناً تسلّی باشد برای خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و یهودیان نیز مانند سابقین خود دنیاطلب و لجوج نباشند، از جمله قضیه این گاو است که در این سوره آمده و به همین مناسبت این سوره را سوره بقره گویند، و قصّه آن چنین است که در بنی اسرائیل مرد ثروتمندی بود که نزدیکان او برای بردن مالش او را کشتند و جسد او را شبانه در سر راه طائفه‌ای از طوائف بنی اسرائیل انداختند و خود قاتل که خویش او بود برای آنکه اضافه بر ارث او خونبهای او را نیز ببرد و کسی را متهم سازد و خونبها بگیرد، آمد سر جنازه بنا کردناله و فریادکردن و بالاخره به حاکم وقت که حضرت موسی علیه السلام باشد مراجعه شد، حضرت موسی کشف قضیه را از خدا خواست، خدا فرمان داد که باید گاوی را بکشند و از اعضای بدن آن به این مقتول بزنند تا کشته زنده شود و قاتل خود را تعیین نماید، حضرت موسی علیه السلام فرمود آمر خدا چنین است، ایشان آمر خدا را فوری اجرا نکردند و کار خود را با سؤالات بنی اسرائیلی مشکل کردند، و اگر ابتداءً گاوی را می‌کشتند کافی بود، ولیکن تقدیر الهی چنین بود که ایشان به واسطه سؤالات از چگونگی گاو، جوان متدین نیکوکاری به ثروت برسد و ثروت قاتل و همدستانش از دست آنان خارج شود و لذا به واسطه سؤالات مذکوره در آیات، گاوی منحصر به فرد معین شد و ناچار آن را به قیمت گزافی خریدند، و آن گاوی که دارای صفات مذکوره باشد نزد جوان فقیری یافتند، او گفت نمی‌فروشم مگر اینکه پوست آن را از طلا پر کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این جوان نیکوکار به والدین خود بود، و او متاعی را خرید و آمد پول آن را بدهد دید کلید صندوق زیر سر پدرش می‌باشد و او خواب است، نخواست او را بیدار کند، پس چون پدرش بیدار شد او را تحسین کرد و گفت این گاو را بگیر، و گاو را به او بخشید، و این همان گاو بود که به این قیمت فروش رفت، و چون گاو را خریدند آن را ذبح کردند، و دُم او و یا ران او را به مقتول زدند او زنده شد و قاتل خود را نشان داد، و دو مرتبه فوت کرد. پس این آیات تاریخی است برای عبرت و هم‌دلیلی است بر قدرت خدا بر احیاء نفوس در قیامت در مقابل انکار مشرکین قریش.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾﴾

[البقرة: ۷۴]

ترجمه: سپس دل‌های شما قسی شد بعد از این همه آیات، که مانند سنگ و یا سخت‌تر شد از جهت قساوت، و حقاً بعضی از سنگ‌ها از آن نهرها می‌جوشند و بعضی از آنها می‌شکافد و از آن آب خارج می‌شود، و به راستی پاره‌ای از آنها از ترس خدا فرود می‌آید و خدا از کردار شما غافل نیست. (۷۴)

نکات: پس از آنکه مقداری از تاریخ یهود بیان شد، در این آیه ذکر شده که آیات الهی در دلشان اثر نمی‌کند و از سنگدلی از سنگ بدترند زیرا سنگ فوایدی دارد و گاهی سرچشمه آبی می‌باشد مقصود این است که مسلمین بیدار باشند و گول ایشان را نخورند. و ضمیر ﴿مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ﴾ برمی‌گردد به قلوب، و اگر برگردد به حجاره خشیت آن مجازی است.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [البقرة: ۷۵-۷۷].

ترجمه: آیا طمع دارید که به دین شما بگروند در صورتیکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیده و آن را پس از درک و تعقل تحریف می‌کنند و دانسته خیانت می‌کنند (۷۵) و چون با اهل ایمان ملاقات کنند می‌گویند ایمان آورده‌ایم، و چون با یکدیگر خلوت کنند با هم می‌گویند آیا آنچه خدا برای شما مکشوف نموده به مسلمین خبر می‌دهید تا نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند آیا عقل ندارید (۷۶) آیا نمی‌دانند که خدایتعالی آنچه پنهان کنند و آنچه آشکار نمایند می‌داند. (۷۷)

نکات: کسی که دانسته به راه انحراف می‌رود کلام خدا را به دلخواه خود تغییر معنی می‌دهد، پس نباید امید به هدایت او داشت، مانند اکثر دانشمندان روزگار ما، و مقصود از تحریف در این آیات تحریف معنی است. و جمله: ﴿أَتُحَدِّثُونَهُمْ...﴾ و جمله: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ دلالت دارد که بسیاری از دانشمندان میل به بیداری مردم ندارند خصوصاً کسانی که دکان دینی دارند و لذا اگر کسی حقیقتی از حقایق دینی را برای مردم اظهار کند ناراحت می‌شوند، و او را بی‌عقل می‌دانند و ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ به او می‌گویند و چنانکه ما تجربه کردیم اکثر دانشمندان ما مانند همان یهودیان دانشمند صدر اسلامند.

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾﴾ [البقرة: ۷۸].

ترجمه: و بعضی از ایشان بی‌سوادند و از کتاب آسمانی خود چیزی جز آرزوهای خیالی نمی‌دانند و فقط اهل پندار و گمانند. (۷۸)

نکات: این آیه در مذمت عوام یهود است که از کتاب تورات چیزی فرا نگرفته بودند و مانند عوام زمان ما چیزی نمی‌دانستند مگر خرافات خیالی که آن را به نام دین شنیده و باور کرده بودند، و این دسته مقلد دانشمندان بوده و به جز تقلید چیزی نمی‌دانند. متأسفانه زمان ما نیز به احکام ظنی و

خیالی مجتهدین خود چسبیده و از کتاب آسمانی خود بی خبرند، از این آیه استفاده می شود که تقلید و ظنّ به احکام مذموم است، و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. رجوع شود به فصل ۲۳ مقدمه این کتاب. تعجب این است که یک تفسیر مجعولی پیدا شده به نام امام حسن عسگری که آن امام از این تفسیر بیزار است، و روح او از آن خبر ندارد در ذیل این آیه که در ذمّ تقلید است آمده روایتی جعل کرده اند به این عبارت که: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ». در صورتی که زمان نزول آیات قرآن فقهائی نبوده که استثنا به این آیه زده شود، و مضافاً به اینکه چنین فقیهی که این عبارت بیان کرده غیر از خدا هیچکس نمی تواند آن را پیدا کند و حواله دادن به مبهم است.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾﴾

[البقرة: ۷۹]

ترجمه: پس وای بر کسانی که کتابی به دست خود می نویسند سپس می گویند این از نزد خدا است تا به واسطه آن متاع کمی بدست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه کسب می کنند. (۷۹)

نکات: این آیه راجع به دانشمندانی است که احکامی صادر می کردند به نام خدا و دین، و می گفتند اینها احکام خدا است. متأسفانه دویست سال است که میان مسلمین این گونه دانشمندان بسیار شده اند که رساله ها می نویسند و رأی خود را از خدا می دانند و به نام دین و به نام خدا مالها به دست می آورند و با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین غافل مانده اند.

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾﴾

[البقرة: ۸۰]

ترجمه: و گفتند هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم، بگو آیا بر این ادعا پیمانی از خدا گرفته اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی کند و یا به خدا نسبت می دهید چیزی را که نمی دانید؟ (۸۰)

نکات: هر ملّتی که خود را سوگلی دستگاه خدا بداند و به اخبار مجعوله مغرور شده باشد می پندارد که خدا برای خاطر ایشان و یا خاطر بزرگان شان قانون کيفر خود را به هم می زند و یا ترک می کند و ایشان را از کيفر اعمال شان معاف می نماید، و آتش دوزخ ایشان را مس نمی کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾﴾

﴿٨٢﴾

[البقرة: ۸۱]

ترجمه: آری هر کس کارهای بدی اندوخت و کردار خطای او او را احاطه کرد، چنین کسان اهل دوزخ و در آنجا جاوید بمانند (۸۱) و آنانکه ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند همانان اهل بهشت و در آن جاویدند. (۸۲)

تکات: مقصود از سیئه و خطیئه که احاطه آن بر انسان موجب عذاب ابدی است همانا کفر و شرک است، زیرا غیر این دو موجب خلود نیست، آری فسق و عصیان زیاد بشر، وی را به کفر وارد می‌کند.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا
قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا
تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن
يَأْتَوْكُمْ أَسْرَىٰ تَقْدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾﴾ [البقرة: ۸۳-۸۶]

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که نپرستید مگر خدای کامل ذات را، و به والدین و خویشان و یتیمان و مساکین احسان نمائید و برای مردم سخن خوش بگوئید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، سپس شما جز عدهٔ خیلی، روی گردانیدید درحالیکه اعراض داشتید (۸۳) و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم که خون خودیها را نریزید، و خودیها را از خانه‌هاشان خارج نکنید، سپس اقرار کردید و خود گواه شدید (۸۴) سپس شما همانید که خودیها را می‌کشید، و همدیگر را از خانه‌های خود خارج می‌سازید، و بر گناه و تجاوز پشتیبان یکدیگرید، و اگر آنان اسیران نزد شما آیند با دادن فدیة آزادشان می‌کنید و حال آنکه بیرون کردن ایشان بر شما حرام است، آیا شما به بعضی از احکام کتاب الهی ایمان و به قسمت دیگری کافر می‌شوید؟ پس جزای کسانی از شما که چنین کنند جز

خواری دنیا چیست و روز قیامت به شدیدترین عذاب گرفتار خواهند شد و خدا از کردار شما غافل نیست (۸۵) آنان افرادی هستند که دنیا را عوض آخرت خریدند پس عذاب آخرت بر ایشان تخفیف داده نشود و یاری نگردند. (۸۶)

نکات: حق تعالی ظلم و جور و تعدی یهود را که موجب ذلت دنیا و عذاب آخرتشان گردیده تذکر داده تا مسلمین بشنوند و مانند آن نشوند، متأسفیم که مسلمین نیز هر فرقه با فرقی دگر دشمن و از قتل و غارت و غصب خودداری نکرده‌اند، و اکنون به ذلت خود نائل شده‌اند. از آیه ۸۵ معلوم می‌شود که انکار یکی از آیات قرآن موجب کفر است.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۖ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾﴾

[البقرة: ۸۷-۸۸].

ترجمه: و به تحقیق به موسی کتاب تورات دادیم و از پی او پیغمبران دیگر فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلیل‌ها و حجت‌های روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم، آیا هر پیمبری که از طرف خدا دستوری برخلاف میل شما آرد تکبر می‌ورزید، پس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید (۸۷) و گفتند دل‌های ما در پرده غفلت است و چیزی از سخن حق وارد آن نمی‌شود، چنین نیست بلکه خدا ایشان را به واسطه کفرشان از رحمت دور کرده که کمی از ایشان ایمان می‌آورند. (۸۸)

نکات: از این آیه استفاده می‌شود که خدا رسولان خود را با دلیل و منطق روشن فرستاده که مردم عوام بفهمند و حجت تمام باشد. پس آیات الهی مانند قرآن فهمیدنی و روشن است و الا حجت تمام نیست، پس آنکه می‌گوید نمی‌فهمیم چنین نیست بلکه به واسطه کفرش از رحمت دور است.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ ۖ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا ۚ أَن يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾﴾

[البقرة: ۸۹-۹۰].

ترجمه: و چون کتابی (یعنی قرآن) از نزد خدا به سوی ایشان آمد که تصدیق کتاب آنان می‌کند و ایشان را عادت چنین بود که قبل از نزول قرآن به امید بعثت رسول خدا، بر کفار فتح

و غلبه می جستند، پس چون آنچه را که شناختند آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران (۸۹) بد معامله ای با خود کردند که به آنچه خدا نازل نموده کافر شدند برای عداوت که چرا خدا به فضل خود برای بنده ای از بندگان که خواسته کنای نازل نموده، پس به خشمی علاوه بر خشم سابق مبتلا شدند و برای کفار عذابی است خوارکننده. (۹۰)

نکات: یهودیان منتظر پیامبری منجی بودند، و آن را برای خود فتح و پیروزی می دانستند و معتقد بودند از نسل یهود خواهد بود که برای ایشان تشکیل دولت خواهد داد، و لذا چون از قوم عرب مبعوث شد انکار نموده و حسد ورزیدند. مقصود از ماء موصوله در ﴿مَا عَرَفُوا﴾ قرآن است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَيكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾﴾ [البقرة: ۹۱].

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود به آنچه خدا نازل نموده ایمان آورید گویند به آنچه بر ما نازل شده ایمان می آوریم، و به غیر آن کافر می شوند، در صورتیکه آنچه نازل شده حق است، و آنچه را با ایشان است تصدیق می کند، بگو اگر ایمان به سخن خود دارید پس چرا پیغمبران خدا را که قبلاً آمدند (و یهودی بودند) می کشتید. (۹۱)

نکات: انسان باید به آنچه از طرف خدا آمده ایمان آورد اگر تسلیم حق است و کتاب ما و غیر ما نگوید، و به هر کس مأمور خدا است احترام گذارد، ولی یهود و کسانی مانند ایشان چنین نبودند و به تعصب های قومی و محلی پرداخته، و با اینکه نهی از قتل انبیاء در تورات بود باز اینان پیغمبران خدا را کشتند.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَنُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾﴾ [البقرة: ۹۲-۹۳].

ترجمه: و به تحقیق موسی بامعجزاتی روشن برای شما آمد، شما گوساله پرستی را پس از او انتخاب کردید و شما ستمکار بودید (۹۲) و به یاد آرید که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما گذاشتیم که به نیروی ایمان آنچه برای شما آمده بگیرید و بشنوید، شما به طور مسخره گفتید شنیدیم و عصیان کردیم، و دل های ایشان به واسطه کفرشان، به دوستی و پرستش گوساله آبیاری شده، بگو ایماننان شما را به بدچیزی فرمان می دهد اگر ایمان داشته باشید. (۹۳)

نکات: از این آیات معلوم می‌گردد که هر باطلی در دل کسی جایگزین شد برطرف کردن آن بسیار مشکل است، در دل یهود گوساله‌پرستی شده مرغوب و سراسر دلشان شده مشروب.

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝۹۶ وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝۹۷ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۹۴-۹۶].

ترجمه: بگو اگر در نزد خدا خانه آخرت به شما اختصاص دارد نه سایر مردم، اگر راست می‌گوئید تمنای مرگ کنید (۹۴) و هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند به واسطه کارهای زشتی که به دست خود انجام داده‌اند و خدا به حال ستمگران دانا است (۹۵) و محققاً آنان را حریصترین مردم به زندگی دنیا می‌بینی و (حریصتر) از کسانی که شرک آوردند، به طوری که هریک از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند و این عمر او را از عذاب نرهند و خدا به آنچه می‌کنند بینا است. (۹۶)

نکات: غالباً مقدّسین هردینی ادّعا می‌کنند که از مرگ و آخرت بیشتر واهمه دارند و اگر واقعاً دین-دار و بی‌طمع به دنیا می‌باشند باید بیشتر آرزوی مرگ نمایند و مشتاق ملاقات رحمت خدا باشند، اما چون مرگ را دوست ندارند معلوم می‌شود ایمانشان ضعیف است.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝۹۷ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۹۷-۹۸].

ترجمه: بگو چه کسی دشمن جبرئیل است؟ در صورتی که جبرئیل قرآن را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده، قرآنی که کتابهای آسمانی قبل را تصدیق می‌کند و برای مؤمنین هدایت و بشارت است (۹۷) هرکس عداوت ورزد با خدا و فرشتگان او و رسولان او و با جبرئیل و میکائیل (او کافر است) پس به راستی خدا دشمن کافران است. (۹۸)

نکات: یهودیان با جبرئیل اظهار عداوت می‌کردند، و این هم یکی از عقاید خرافی ایشان بود که می‌گفتند جبرئیل مأمور قتل و خونریزی است و میکائیل مأمور فراوانی نعمت و ارزانی است، و عمده عداوتشان برای این بود که قرآن را بر محمد چرا نازل کرده، اما متوجه نبودند اگر میکائیل نیز مأمور وحی باشد او نیز مانند جبرئیل است، و هر کس از مأمور خدا تنقید و یا با او دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده است.

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ [البقرة: ۹۹].

ترجمه: به تحقیق نازل کردیم به سوی تو آیات واضح روشن را، و جز افراد فاسق، به آن کافر نمی شود. (۹۹)

نکات: این آیه مانند صد آیه دیگر دلالت دارد که قرآن واضح و روشن، و هر کس انکار دارد و یا می گوید مشکل و مبهم است معلوم می شود از فاسقین می باشد.

﴿أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ [البقرة: ۱۰۰-۱۰۱].

ترجمه: آیا هرعهدی که بستند گروهی از ایشان آن را شکستند و به دور انداختند (نه تنها عهد می شکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند (۱۰۰) و چون پیامبری از جانب خدا برایشان آمد، پامبری که کتاب ایشان را تصدیق کرد، گروهی از آنان که به ایشان کتاب داده شده کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن چیزی نمی دانند. (۱۰۱)

نکات: جمله: ﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه همانها که باید به کتاب خدا عمل کنند و آنان که خود را حمله کتاب می دانند، کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن اعراض دارند چنانکه علی علیه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه از حاملین قرآن و مراجع دینی شکایت دارد و می فرماید: «فقد نبذ الكتاب حملته، وتاساه حفظته، فالكتاب يومئذ وأهله طريدان منفیان وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤوٍ فالكتاب وأهله في ذلك الزمان في الناس وليس فيهم! ومعهم وليس معهم! لأن الضلالة لاتوافق الهدى وإن اجتماعا...» تا آخر. و فعلاً زمان ما آنقدر که به احادیث مجعوله پرداخته اید صدیک آن علاقه به قرآن ندارند و دانشمندان دینی به- کلی از آن بی خبرند مانند همان یهودیان. و جمله: ﴿أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا...﴾ دلالت دارد که عادت یهود پیمان شکنی است چنانچه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرپیمانی بستند شکستند.

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هِرُوتَ وَمَرْوَتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ ۚ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا

يَضْرِبُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

[البقرة: ۱۰۲]

ترجمه: و یهود از آنچه شیاطین بر مُلک سلیمان بسته و می خواندند، پیروی کردند، و حال آنکه سلیمان کافر نشد ولیکن شیاطین کافر شدند که به مرم سحر می آموختند و آنچه در بابل بر دو ملک هاروت وماروت نازل شد، و آن دو به احدی نمی آموختند تا به او می گفتند که همانا ما موجب امتحان توئیم، پس کافر مشو، یهود از آن دو ملک چیزی را می آموختند که به آن بتوان بین زن و شوهر جدائی افکند، و به کسی ضرر نمی رسانیدند مگر اینکه اراده خدا باشد، و آنچه ضرر داشت و فایده نداشت می آموختند، و محققا می دانستند که هرکس چنین معامله ای کند در آخرت بهره ای ندارد، و هرآینه به بهای بدی و به بد چیزی خود را فروختند اگر می دانستند. (۱۰۲)

نکات: در این آیه چند نکته را باید در نظر داشت اول اینکه در آیات قبل صفات و عادات نکوهیده یهود ذکر شده، و در این آیه یکی از صفات بد دانشمندانشان آمده که به دنبال سحر و جادو و طلسمات می رفتند، و چون بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مطالبی نشر شد از آن جمله که سلیمان اوراقی از علم را زیر تخت خود مدفون ساخته که آن علوم از بین نرود، سپس به نام همان اوراق، طلسمات و چیز دیگری به نام همان دفینه بهم بافتند، و گفتند چون جنّ و شیاطین مسخر سلیمان بودند به برکت همین طلسمات بوده، و به همین چیزها حکومت و سلطنت را به دست آورده، و با این انتشارات مردم بیچاره را گول می زدند، و مطالب سحری و طلسمات برای مردم می آوردند که به واسطه آنها بین زن و شوهر را جدائی می افکندند، و یا به نام ایجاد محبت، پولها از مردم می گرفتند، در حالیکه سحر و جادو را مؤثر دانستن برخلاف توحید و مخالف شرایع انبیاء است، و حضرت سلیمان، پیامبر خدا بود، و از چنین کارها منزّه بود، ولی علمای یهود او را بدنام و برای خود دکانی به وجود آوردند که هنوز آثار آن در کتب اسلامی موجود است و اینکه خدا فرموده سلیمان کافر نشد معلوم می شود هر کس از این کارها کند و از این راه نان بخورد کافر است. خدا در جمله: ﴿يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾، از کفر شیاطین، تعلیم سحر را شمرده، و در آیات دیگر سحر را مانع از رستگاری دانسته، در سوره یونس آیه ۷۷ فرموده:

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ﴾ [یونس: ۷۷]

در اسلام تعلیم و تعلّم سحر جایز نیست مگر کسی که بخواهد دفع ساحر کند، از آیه فوق معلوم می شود در زمان هاروت و ماروت ساحران زیاد شده بودند و باعث گمراهی مردم بودند، و چیزهایی را برخلاف واقع نشان می دادند. و سحر عبارت است از چیزی برخلاف واقع آوردن چنانکه خدا در سوره

اعراف آیه ۱۱۶ در وصف کارهای سحره فرعون فرموده: ﴿قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْأَرَهُبُهُمْ﴾، و باخدعه مردم را به واهمه انداختند. خدای تعالی برای رفع سحر و روشن کردن مردم چیزهایی را به هاروت و ماروت یاد داد که به مردم بیاموزند و این دو مأمور الهی به هر کس چیزی یاد می دادند، به او می گفتند آنچه به تو یاد می دهیم باعث سوءاستفاده و کفر تو نگردد که مانند ساحران بکار بندی، یعنی دانستن این چیزها برای تو امتحانی است که آیا برای دفع ساحر اعمال می کنی، و یا برای ایجاد دکان. متأسفانه علمای یهود از آنچه شیاطین جنی و انسی از سحر و جادو عمل می کردند و از آنچه هاروت و ماروت به مردم تعلیم داده بودند چیزهایی آموخته و دکانی برای خود قرار دادند. و جمله: ﴿وَمَا هُمْ بِصَّارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ دلالت دارد که سحر و جادو مؤثر نیست بلکه اراده خدا در همه جا مؤثر است. و جمله: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد که خدا نفی علم نموده از چنین علمای حقه باز جادوگر برای اینکه به علم خود عمل نکردند، و برای اینکه مسلمین گول چنین دانشمندانی را نخورند.

﴿لَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمُتُّبَةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰۴﴾﴾ [البقرة: ۱۰۳-۱۰۴].

ترجمه: و محققاً اگر ایشان ایمان می آوردند و پرهیزکار بودند، به طور حتم پاداشی نزد خدا بهتر بودشان، اگر می دانستند (۱۰۳) ای مؤمنین مگوئید راعنا (ما را مراعات کن) و بگوئید انظرنا (ما را نظر بدار) و (دستور خدا را) بشنوید و برای کافران عذابی است دردناک. (۱۰۴)

نکات: پس از آنکه دنیاپرستی و دین فروشی دانشمندان را بیان کرده، در این آیات تذکر داده که ایمان و تقوی مفیدتر از علم بی تقوی است. و جمله راعنا دلالت دارد که اکثر مسلمین بی سواد بودند، و از رسول خدا ﷺ توقع داشتند که ایشان را مراعات کند و در بیان مطالب توضیح بیشتری بدهد، و لذا می گفتند «راعنا». یهودیان از این کلمه سوءاستفاده می کردند و معنای این کلمه در لغت عبرانی به معنی «بشنو نشوی!» بود که یک نوع دشنام بود، و یهودیان این کلمه را به معنی نزد خودشان به رسول خدا ﷺ می گفتند چنانکه در سورة نساء آیه ۴۶ در ذم یهود و این سخن از تمسخرشان آمده که می گفتند:

﴿وَأَسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ﴾ [النساء: ۴۶].

«و (ایشان می گویند) بشنو در حالیکه شنوا نیستی و گویند «راعنا» برای بازی با زبان و تمسخر در دین».

أما رسول خدا ﷺ مقصود ایشان را نمی دانست، تا اینکه سعد بن معاذ شنید و مقصودشان را فهمید و به ایشان تغییر کرد و فرمود ای دشمنان خدا اگر پس از این چنین سخنی از شما بشنوم گردن شما را می زنم، و به رسول خدا ﷺ اطلاع داد، پس این آیه نال شد که دیگر کسی این کلمه را نگوید و در عوض آن اُنْظُرْنَا بگویند، و بعضی راعِنا را از ماده زُعُونَت که به معنی حماقت و سستی باشد گرفته اند و گفته اند مقصود یهود این معنی بوده. به هر حال رسول خدا ﷺ اطلاع نداشت، و مقصود ایشان را نمی دانست. معلوم می شود رسول خدا ﷺ هر لغتی را نمی دانسته چه برسد به امام، پس اخباری که می گویند امام هر زبانی را می داند مجعول است، مگر اینکه بعضی از زبان ها را تعلیم گرفته باشد، و اگر حضرت سلیمان علیهما السلام منطق طیر را می دانسته لازم نمی آید هر پیامبری مانند او باشد زیرا هر پیامبری را خدا چیزی مرحمت کرده که به دیگران نداده است. و جمله: ﴿اَنْظُرْنَا﴾ مکن است از ماده نظر باشد یعنی اُنْظُرْ اِلَيْنَا، به ما نظری کن، و ممکن است به معنی انظار و مهلت باشد چنانکه در آیه: ﴿فَتَنْظِرُهُ اِلَى مَيْسَرَةٍ﴾ آمده، یعنی به ما مهلت بده و به تأنی بیان کن تا بفهمیم.

﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾﴾ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾﴾

[البقرة: ۱۰۵-۱۰۶].

ترجمه: کفار اهل کتاب و هم مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از پروردگارتان نازل گردد و خدا به رحمت خود اختصاص می دهد هرکس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است (۱۰۵) آن آیه ای را که نسخ کنیم و یا بدست فراموشی سپاریم، آیه ای بهتر از آن و یا مثل آن را می آوریم، آیا نمی دانی که خدا بر هر چیزی توانا است. (۱۰۶)

نکات: آیات سابق در صفات ذمیمه یهود بود، در این آیات فرموده یکی از صفات بد ایشان این است که خیر شما را نمی خواهند و از اینکه خدا برای شما قرآنی نازل نموده ناراحت می باشند نمی دانند که خدا به هر کس بخواهد فضل خود را می رساند، و از دیگری قطع می کند، و کتابی را نسخ و کتاب دیگری را نازل می کند. حال باید دید کتب انبیاء سابق نسخ شده و یا بدست فراموشی متروک شده؟ به نظر تحقیقی این است که متروک مانده، زیرا اصول عقاید که نسخ نمی شود، تمام انبیاء در عقاید و دعوت به سوی خدای واحد متحدند، و اما در احکام و شرایع اگر احکام و شرایع قبلی موقتی بوده تا آمدن خاتم الانبیاء، قهراً به بعث او، وقت آنها تمام شده و احتیاج به نسخ ندارد، و اما اگر اطلاق داشته

می توان گفت با آمدن قرآن نسخ شده. ظاهر احکام تورات و انجیل فعلی اطلاق است، اگرچه می توان گفت در تورات اصلی احکام موقت بوده، به هر حال اگر اطلاق داشته مشمول نسخ است و الا فلا.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (البقرة: ۱۰۷).

ترجمه: آیا نمی دانی که مُلک آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد و برای شما جز خدا نه سرپرستی و نه یآوری است؟ (۱۰۷)

نکات: تقدیم کلمه ﴿لَهُ﴾ که خبر است بر مبتداء که مُلک باشد مفید حصر و اختصاص است. و کلمه وَلِيٍّ در این آیه به معنی قیم و سرپرست می باشد و دلالت دارد که مردم دنیا و سایر موجودات قیمی جز خدا ندارند. و در این آیه به طور کلی نفی ولایت و قیمومیت شده از غیر حق تعالی. ولی مشرکین زمان ما که سرپرستی و قیمومیت جهان را نسبت به بندگان خدا می دهند گویا از کتاب آسمانی خود بی اطلاعند.

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَمَن يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (البقرة: ۱۰۸).

ترجمه: بلکه آیا می خواهید از رسولتان درخواست کنید چنانکه قبلاً از موسی درخواست شد و آنکه ایمان را به کفر تبدیل کند محققاً از راه راست گمراه است. (۱۰۸)

نکات: مقصود از سؤال در این آیه این است که مسلمان نباید در امور دین اشکال تراشی و سؤال بیجا کند مانند سؤالات یهود از حضرت موسی (علیه السلام) که سؤالات بیجا و تقاضاهای بی فایده داشتند، مُسْلِم باید تسلیم امر حق باشد.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَقَارِئًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (البقرة: ۱۰۹).

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب، پس از اینکه حق برایشان آشکار شده، به سبب حسادتی که در وجودشان است، دوست دارند که شما را به کفر برگردانند، پس شما مؤمنین گذشت کنید و نادیده بگیرید تا خدا امر خود را بیاورد، زیرا خدا بر هر چیزی توانا است. (۱۰۹)

نکات: در این آیه یکی از صفات مذمومه اهل کتاب بیان شده تا مؤمنین پرهیزند و گول ایشان را نخورند و آن حسد است که مانع از اقرار به حق، و باعث اضلال دیگران و موجب ترجیح کفر بر

ایمان می‌شود، چنانکه فعلاً در میان مسلمین خصوصاً میان علما و دانشمندان رایج است. رسول خدا ﷺ فرمود: «الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب». یعنی: حسد ایمان را می‌خورد چنانکه آتش هیزم را. و نیز رسول خدا ﷺ فرموده: «سَتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ: الْأُمَرَاءُ بِالْجُورِ، وَالْعَرَبُ بِالْعِصْيَةِ، وَالذَّهَاقِينَ بِالتَّكْبَرِ، وَالتَّجَارَ بِالْخِيَانَةِ، وَأَهْلُ الرِّسْتَاقِ بِالْجَهَالَةِ، وَالْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ». حال می‌توان گفت چرا علمای یهود میل نداشتند که مسلمین نیروئی داشته باشند و مردم به اسلام اقبال کنند، زیرا با آنکه فهمیدند اسلام دین عقل و تکامل است، مع ذلک حسد می‌ورزیدند و میل نداشتند کسی جز ایشان ریاست داشته باشد و حقّی را که خود اظهار نکرده بودند دیگری اظهار کند، چنانکه زمان ما هر عالمی که یکی از حقایق را اظهار کند، اکثر دانشمندان اسلامی حسد می‌ورزند و با او دشمنی کرده حتی فتوی به قتل او می‌دهند و مردم عوام را از راهنمایی او دور می‌کنند و علیه او تحریک می‌کنند. این آیه در مدینه نازل شده اگر گوئیم در وقت نزول آیه قدرت یهود بیشتر از مسلمین بوده، پس خدا امر کرده به گذشت و بی‌اعتنایی تا وقتی که مسلمین قدرتی پیدا کنند، و معنی «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ» همین است که حسد یهود را ندیده بگیرند تا نیرومند گردیده و امر جهاد نازل شود، آنوقت بحساب ایشان برسند. و اگر بگوئیم در آن وقت مسلمین نیرومند بودند باز می‌توان گفت باید مسلمین در مقابل یهود گذشت داشته باشند تا وقتی که امر خدا بیايد یعنی آن قدر یهود اعمال حسد و عهدشکنی کنند تا مأمور شوید به اخراج آنان از مدینه.

﴿وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۱۰].

ترجمه: و نماز را به پا دارید زکات را بدهید، و آنچه از خیر برای خودتان اندوخته کنید، آن را نزد خدا می‌یابید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بینا است. (۱۱۰)

نکات: پس از آنکه به مؤمنین فرمود در مقابل یهود عفو و گذشت داشته باشید اکنون فرموده هرچه می‌توانید از اعمال صالحه و یا نیرو برای خود تهیّه کنید، یعنی در تهیّه اعداد قوی باشید تا در وقت حاجت به درد شما بخورد. و جمل ﴿تَجِدُوهُ﴾ دلالت دارد که هر کس کار خیری کند، همان خیر را خواهد دید، یعنی ممکن است آن خیر تبدیل به جواهر و مجسم گردد و یا بگو جزای آن مجسم گردد.

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾﴾ [البقرة: ۱۱۱-۱۱۲].

ترجمه: و گویند هرگز داخل بهشت نگردد مگر کسی که یهودی و یا نصاری باشد، این آرزوهای ایشان است، بگو برهان خود را بیاورید اگر راست می گوئید (۱۱۱) آری آنکه خود را تسلیم خدا کند در صورتیکه نیکوکار باشد برای او است اجر او نزد پروردگارش، و برای چنین اشخاص نه خوفی است و نه غم و غصه ای. (۱۱۲)

نکات: یکی از عناوین تبلیغاتی یهود برای عوام این بود که فقط یهود استحقاق بهشت دارد و باقی مردم دوزخی اند. حق تعالی چنین عقاید را آرزوی خیالی و غرور دانسته و فرموده بهشت اختصاص به این و آن ندارد، بلکه هر کس تسلیم امر خدا باشد، و به وظیفه خود عمل کند باید امید پاداش داشته باشد نه صرف ادعا، مانند ادعای تمام ملت ما که امروزه اعمالشان همه بدعت و باطل است و باز خود را بهشتی می دانند.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾﴾ [البقرة: ۱۱۳].

ترجمه: و یهود گفتند نصاری بر حق نیستند و چیزی ندارند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند و چیزی از هدایت ندارند، و حال آنکه همه، اهل کتاب و خواننده کتابند، افراد نادان نیز همین سخن را گفته اند مانند گفته ایشان، پس خدا حکم می کند بین ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف می کنند. (۱۱۳)

نکات: اهل هر مذهبی مذاهب دیگر را باطل می داند، چنانکه یهود و نصاری یکدیگر را گمراه می دانستند، مانند زمان ما که سنی شیعه را باطل، و شیعه سنی را گمراه می داند، و پیروان هر مذهبی برای خوش بینی به بزرگان خود، به آنان اعتماد دارند، چون بزرگانشان می گویند ما بر حقیق، ایشان باور می کنند، ولی انصاف این است که تمام مذاهب باطل و گمراهند جز آنکه تسلیم امر خدا و به کتاب او مراجعه کنند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾﴾ [البقرة: ۱۱۴].

ترجمه: و کیست ظالمتر از آنکه از ذکر خدا در مساجد جلوگیری کند و در خرابی مساجد

بکوشد چنین گروهی جُز با ترس و وحشت داخل مساجد نمی‌شوند، برای ایشان است خواری دنیا، و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت. (۱۱۴)

نکات: این آیه شامل هر کسی است که مانع از آبادی مساجد شود منتهی در صدر اسلام مشرکین و یهود مانع بودند از ذکر خدا، و فعلاً خود مسلمین، البته بعضی از ایشان. و ﴿مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾ نیز عام است، زیرا در صدر اسلام یهود و نصاری از سیطره مسلمین وحشت داشتند. ولی زمان ما موحدین از حضور مساجد می‌ترسند برای سیطره خرافاتیین و بدگویی و عَظا و گویندگان. و متصدیان مساجد، فعلاً یک مشت جهال مودی و اهل توقع و اذیت و آزارند. و می‌توان گفت اکثر مساجد امروزه، مسجد ضرار است.

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

ترجمه: و از برای خدا است مشرق و مغرب؛ پس به هر جا رو کنید، آنجا محل توجّه به سوی خدا است. همانا خدای تعالی گشایشگر و دانا است. (۱۱۵)

نکات: لام لله «لام اختصاص» است و ملکیت، یعنی ملک خدا و اختصاص به او دارد هر طرفی از مشرق و مغرب. و خدا مکان ندارد بلکه خالق مکان است، زیرا اگر در یک مکان باشد از سایر مکانها غایب می‌ماند و به اضافه محتاج به مکان می‌شود، و خالق مکان قبل از مکان بوده و بی‌مکان است. این آیه دلالت دارد که به هر طرف در حال عبادت توجّه کنی همانجا توجّه به خدا است، و این حکم برای کسی است که طرف خانه کعبه را نداند مانند آنکه در بیابان است، و طرف قبله را نمی‌داند، به هر طرف نماز کند اشکالی ندارد، و همچنین برای کسی که نماز مستحبی و یا قرآن می‌خواند و یا دعا، به هر طرف رو کند بی‌اشکال است، و ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾ ذات او است زیرا وجه در فارسی به معنی صورت است و خدا صورت ندارد، و ذاتاً عالم و بینا و شنو است. انسان به توسط چشم و گوش می‌شنود و توجّه می‌کند، ولی خدا ذاتاً شنوا و بینا است، پس توجّه او به ذات است، و وجه او ذات او است.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنُونٌ ﴿۱۱۷﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱۱۶﴾﴾ [البقرة: ۱۱۶-۱۱۷].

ترجمه: و گفتند خدا فرزند گرفته. او منزّه است. بلکه ملک اوست آنچه در آسمانها و زمین است، همه برای او خاضع و فرمانبردارند (۱۱۶) او بدون سابقه و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده آسمانها و زمین را، و چون بخواهد چیزی ایجاد کند، همانا می‌گوید باش آن چیز می‌شود. (۱۱۷)

نکات: فاعل قالوا یهود و نصاری می باشند که یهود گفت عزیر ابن الله، و نصاری گفت مسیح ابن الله. ولی خدا منزّه است. زیرا از ذات خدا چیزی صادر و تولید نمی شود، بلکه تمام موجودات به اراده و به امر ﴿كُنْ﴾ ایجاد شده، و فرقی بین پیغمبر و غیروا در این جهت نیست. به اضافه کسی که فرزند دارد، باید خود فرزند دیگری باشد و وجود فرزند دلیل بر تجسم و ترکیب است که حق تعالی منزّه است. و کلمه بدیع دلالت دارد که خلقت آسمان و زمین تازه و بدون نقشه قبلی بوده. و جمله: ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا...﴾ دلالت دارد که خلقت الهی به زحمت و مشقت و حرکت و اعضا و جوارح نیست، بلکه به صرف اراده است. و مقصود از جمله: ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ لفظ و صوت نیست بلکه اراده عین ایجاد است نه مقدمه آن.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَّهَتْ فَلُوهُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾﴾ [البقرة: ۱۱۸-۱۱۹].

ترجمه: و آنانکه نمی دانند، گفتند چرا خدای تعالی با ما سخن نمی گوید، و یا چرا برای ما نشانه ای نمی آورد، آنان که قبل از ایشان بودند نیز همین سخن را گفتند، دلها و درکشان شبیه یکدیگر است. به تحقیق ما آیات را برای اهل یقین بیان کردیم (۱۱۸) به راستی که ما تو را فرستادیم به حق برای بشارت و انذار، و تو مسؤول اهل آتش دوزخ نیستی. (۱۱۹)

نکات: یکی از اعتراضات کفار این بوده که چرا خدا با ما سخن نمی گوید، و یا چرا برای ما معجزاتی نمی آورد، معلوم می شود، رسول خدا ﷺ جز قرآن معجزه دیگری نداشته. و کلمه: ﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ فقط برای بشارت و انذار آمده، و متصدی کار دیگری از طرف خدا نیست، و خواسته های مردم به او مربوط نیست. و اگر کسی کلام خدا را نپذیرد، و رسول او را همه کاره و مدیر جهان بداند رسول خدا ﷺ مسؤول گمراهی او نیست.

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾﴾ [البقرة: ۱۲۰].

ترجمه: و نصاری و یهود هرگز از تو خوشنود نشوند تا وقتی که پیرو ملت ایشان شوی. بگو هدایت خدا فقط هدایت است، و اگر پس از اینکه به تو علم دادیم پیروی میل ایشان کنی، برای تو از طرف خدا سرپرست و یاور نیست. (۱۲۰)

نکات: جمله: ﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾ که کلمه هو فاصله شده بین اسم و خبر دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی فقط هدایت است، و اگر کسی از کلام خدا و هدایت او بهره‌مند نشود، به کلام رسول و سایر اولیا و علما هدایت نخواهد شد. و خود رسول خدا نیز به کلام خدا هدایت یافته چنانکه در قرآن آمده: ﴿وَإِنْ أَهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي﴾. و رسول خدا ﷺ مأمور است به توسّط کلام خدا دیگران را هدایت کند چنانچه آیات آن خواهد آمد.

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ۖ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٢١﴾﴾ [البقرة: ۱۲۱].

ترجمه: و آنان که به ایشان کتاب دادیم و آن طوری که سزاوار تلاوت باشد آن را تلاوت می‌کنند، آنان به آن ایمان می‌آورند، و کسانی که به آن کافر شوند، خود زیان‌کارند. (۱۲۱)

نکات: مقصود از ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾، اصحاب رسول خدایند، و حقّ تلاوت این است که با تدبّر و تفکّر بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، در این صورت قدردانی از قرآن کرده و الاّ از زیان‌کاران خواهد بود. علی‌الکلیّه فروده اصحاب رسول خدا قرآن را خوب گرفتند و آن را یاری نمودند (به خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه چاپ بیروت - ۱۳۸۷ هـ ق رجوع شود).

﴿يٰۤاَيُّهَا اِسْرٰٓءِیْلُ اذْكُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَاَنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ﴿١٢٢﴾ وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾﴾ [البقرة: ۱۲۲-۱۲۳].

ترجمه: ای بنی اسرائیل، نعمتی که به شما دادم به یاد آرید و متذکّر باشید که شما را برتری دادم بر جهانیان (۱۲۲) و بترسید از روزی که هیچ کس را عوض دیگری جزاء نمی‌دهند، و از کسی فدائی پذیرفته نشود و کسی را شفاعت بهره ندهد و نه ایشان یاری شوند. (۱۲۳)

نکات: مقصود از ﴿عَلَمِیْنَ﴾ اصناف مردم زمان خودشان است. و یکی از آیاتی که در آن نفی شفاعت و رشوه و پارتی شده، برای قیامت، این آیه است. اگر کسی بگوید این نفی نسبت به بنی اسرائیل است، جواب این است که اولاً آیه مطلق است. ثانیاً در آیه ۲۵۴ همین سوره نسبت به مؤمنین نیز نفی شده.

﴿وَإِذْ أَبْتَلٰٓیْ اِبْرٰٓهٖمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهَنْ ۖ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ ۗ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّٰلِمِیْنَ ﴿١٢٤﴾﴾ [البقرة: ۱۲۴].

ترجمه: و چون پروردگار ابراهیم او را به فرمانها و دستوراتی آزمایش نمود و او آنها را به‌طور کامل

انجام داد، خدا فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم، ابراهیم گفت و بعضی از فرزندانم را نیز (امام قرار ده)، خدا فرمود عهد من به ستمگران نمی‌رسد. (۱۲۴)

تکات: فرمانهای الهی که ابراهیم به آن آزمایش شده فرمان انفاق مال و جان و اولاد بوده در راه حق: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ مِنَ الْفِتْيَانِ لَأَنَّهُ سَلَّمَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَلِسَانَهُ لِلْبِرِّهَانِ، وَبَدَنَهُ لِلتَّيْرَانِ، وَوَلَدَهُ لِلْقُرْبَانِ، وَمَالَهُ لِلصَّيْفَانِ». و لذا خدا او را پیشوای مردم نمود، و به اضافه بر امامت او را اسوه قرار داد برای مسلمین. و مخفی نماند هر پیغمبری دارای مقام امامت است طبق نصّ قرآن سورة انبیاء، و این امامت یکی از فروع طبیعی نبوت و از شؤون آن می‌باشد و مقامی بالاتر نیست چنانکه غلاة شیعه خیال کرده‌اند، و اخباری نیز جعل نموده‌اند. و اما امامت غیر انبیاء به جعل الهی نیست بلکه طبق آیه ۷۴ سورة فرقان هرکس می‌تواند زحمت کشد و خود را به مقام امامت متّین برساند و ذریه ابراهیم طبق آیه ۸۴ سورة انعام حضرت داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و سایر انبیاء مذکور در آیات می‌باشند که به امامت و نبوت رسیدند. و جعل در این آیه به طریق وحی الهی می‌باشد مانند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ...﴾.

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمَّا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾﴾

[البقرة: ۱۲۵-۱۲۹].

ترجمه: و به یاد آور هنگامی که ما خانه کعبه را برای بهره مردم و برای امن مرجع قرار دادیم، و دستور دادیم که از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید، و پیمان ما به ابراهیم و اسماعیل این بود که خانه مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف داران و نمازگزاران که رکوع و سجود دارند پاک نمایم (۱۲۵) و چون ابراهیم گفت پروردگارا، این شهر را برای هرکس از اهل آن که ایمان به خدا و روز قیامت آورد محل امن قرار ده و اهل آنرا از میوه جات روزی بده، خدا فرمود هر کس کافر

شود او را بهره کمی می‌دهم سپس او را به ناچار به سوی عذاب آتش می‌کشم، و بد جایی است آتش برای ورود (۱۲۶) و یاد آر وقتی که ابراهیم و اسماعیل ستونهای کعبه را برافراشتند و گفتند پروردگارا، از ما بپذیر، به راستی که فقط تو شنوا و دانائی (۱۲۷) پروردگارا و ما را دو نفر تسلیم شونده و مسلم برای خود قرار ده و از فرزندان ما اُمّتی را مسلم برای خود قرار ده و راه عبادت و طاعتها را به ما بنما، و بر ما لطف کن و توبه ما را بپذیر، زیرا توئی توبه‌پذیر و رحیم (۱۲۸) پروردگارا، و برانگیز در میان اولاد ما رسولی از خودشان که آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاک سازد، زیرا فقط تو عزیز حکیمی. (۱۲۹)

نکات: در این آیات حق تعالی یادآوری کرده برای عرب که جدشان ابراهیم علیه السلام خداپرست بود، بلکه برای تمام مسلمین تذکر داده که خدا را مانند ابراهیم و اسماعیل عبادت کنید، و مانند ایشان تسلیم و مسلمان باشید و خدا را ستایش و نیایش کنید. و مقصود از جمله: ﴿وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا...﴾ بعثت خاتم الأنبياء می‌باشد که وظیفه‌اش طبق این آیات تعلیم و تعلم بود برای امتش نه تقلید این و آن.

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (۱۳) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۴﴾ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبْنِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ [البقرة: ۱۳۰-۱۳۲].

ترجمه: و کیست که از ملت و آئین ابراهیم اعراض کند مگر آنکه خود سفيه باشد، و هرآینه ما او را در دنیا برگزیدیم، و محققاً او در آخرت از شایستگان است (۱۳۰) ابراهیم آنگاه برگزیده شد که پروردگارش به او گفت مطیع فرمان باش، گفت من تسلیم پروردگار جهانیانم (۱۳۱) و ابراهیم فرزندان را به آن اطاعت و تسلیم سفارش کرد، و یعقوب نیز سفارش کرد، که ای فرزندان من خدا برای شما این دین را انتخاب کرده پس البته نمیرید مگر آنکه در حال مرگ هم مسلمان و تسلیم امر حق باشید. (۱۳۲)

نکات: مقصود از ملت ابراهیم که فرموده هر کس از آن اعراض کند سفيه است، همان آئین یکتاپرستی و تسلیم امر خدا بودن است و نیز خصال ده‌گانه است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و فرمود در سنت حضرت ابراهیم ده چیز است که در شرع اسلام نیز سنت است: پنج عدد آن در سر و پنج عدد آن در پیکر است، آنها که در سراسر مضمضه و استنشاق و گذاشتن ریش و چیدن موی شارب و مسواک است، و اما آنها که در پیکر است ختنه و نوره کشیدن و ناخن گرفتن و موی زیر بغل را برطرف کردن و به آب تطهیر کردن. و بعضی گفته‌اند در آئین او به سی خصلت امر شده. به هر حال

سنت ابراهیم یکتاپرستی و تسلیم احکام خدا بودن است. و جمله: ﴿وَوَصَّي بِهَا...﴾ دلالت دارد که دین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام اسلام بوده، و نیز دلالت دارد بر اینکه بر هر عاقلی لازم است اولاد خود را سفارش و وصیت کند به حفظ دین و به اهمیت اسلام.

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَايَكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۳﴾ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۴﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۵﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۶﴾﴾ [البقرة: ۱۳۳-۱۳۷].

ترجمه: آیا شما حاضر بودید هنگامی که یعقوب را مرگ در رسید؟ وقتی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود واحد است می‌پرستیم، و ما مطیع فرمان اوئیم (۱۳۳) آنان اُمتی بودند که درگذشتند، هر چه کردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست، و شما مسؤول اعمال ایشان نباشید (۱۳۴) و گفتند یهودی و یا نصاری باشید تا هدایت یابید. بگو بلکه ملت و آئین معتدل ابراهیم را پیرویم و او از مشرکین نبود و آئین او آلوده به شرک نیست (۱۳۵) بگوئید به خدا و آنچه به ما و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به پیمبران از طرف پروردگارشان داده شده ایمان داریم، و بین احدی از ایشان فرق نمی‌گذاریم، و ما تسلیم امر خدائیم (۱۳۶) پس اگر ایشان به مانند آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید ایمان آوردند، پس به تحقیق هدایت یافته‌اند و راه صحیح را شناخته‌اند، و اگر اعراض کردند، پس همانا ایشان قصد خلاف دارند، و به همین زودی خدای تعالی تو را از شر ایشان کفایت می‌کند، و او شنوای دانا است. (۱۳۷)

نکات: از این آیات روشن می‌شود که دین تمام انبیاء، اسلام بوده. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ دلالت دارد که دین یهود و نصاری آلوده به شرک شده. و مقصود از اسباط نواده‌های

يعقوبند که معلوم می‌شود بعضی از ایشان پیغمبر بوده‌اند، و یا اینکه کتاب حضرت ابراهیم عليه السلام کتاب ایشان بوده، چنانکه کتاب محمد عليه السلام کتاب اُمت او نیز می‌باشد. و جمله: ﴿لَا نُفَرِّقُ...﴾ دلالت دارد که مسلمان باید کتب تمام انبیاء را بپذیرد، و به همه ایمان داشته باشد.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدُونَ﴾ ﴿۱۳۸﴾ قُلْ أَتَحْجُجُونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ عَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۱﴾

[البقرة: ۱۳۸-۱۴۱].

ترجمه: بگوئید رنگ خدا داریم (فطرت ایمانی و اسلام)، و کیست نیکوتر از خدا از جهت رنگ آمیزی؟ و ما او را بندگانیم (۱۳۸) بگو: آیا دربارهٔ خدای یکتا با ما مجادله و مخاصمه می‌کنید، و حال آنکه خدا پروردگار ما و پروردگار شماست، و برای ما اعمال ما و برای شما اعمال شما، و ما به خدا ایمان خالص داریم (۱۳۹) یا می‌گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی و یا نصرانی بودند، بگو آیا شما داناتر می‌باشید یا خدا؟ و کیست ظالمتر از آنکه شهادتی که نزد اوست از خدا، کتمان کند؟ و خدا از آنچه بکنید غافل نیست (۱۴۰) اینان اُمتی بودند که درگذشتند، هر چه کردند مال خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست، و شما مسؤول اعمال آنان نیستید. (۱۴۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که افتخار به خوبی گذشتگان از اولیا و صلحا و یا سلاطین کار صحیحی نیست، و مورد نهی الهی است، و همچنین بدگویی به گذشتگان و تنقید از اعمال ایشان، عمل خوبی نیست، و نباید تاریخ گذشتگان را بهانه کرد برای جنگ و غوغا، مانند مسلمین زمان ما که مورد ظلم و ستم و استعمار دشمنان دین می‌باشند و در عین حال پرداخته‌اند به مَدَاحی و یا بدگویی مردم صدر اسلام، و به همین عناوین ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین کرده و پس از هزار سال، نزاع در حکمرانی گذشتگان دارند، ولی خود در تحت حکومت دشمنان اسلامند.

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿۱۴۲﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي

كُنْتُ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ بِالتَّائِسِ لِرُءُوفٍ رَحِيمٍ ﴿١٤٣﴾

[البقرة: ۱۴۲-۱۴۳].

ترجمه: بی‌خردان خواهند گفت که چه باعث شده که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند روی گردانیدند؟ بگو مشرق و مغرب مال خداست، خدا هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند (۱۴۲) و بدینگونه شما را اُمت میانه‌رو قرار دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم، و رسول گواه بر شما باشد. و قبله‌ای را که تو بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای آنکه بدانیم و جدا سازیم کسی را که پیروی این رسول می‌کند از آن کسی که به قهقرا به کفر خود برمی‌گردد، و اگرچه تغییر قبله بس گران بوده جز بر کسانی که خدا هدایتشان نموده، و چنین نبوده که خدا ایمان شما را ضایع گرداند به تحقیق خدا نسبت به مردم البتّه رؤوف و رحیم است. (۱۴۳)

نکات: رسول خدا ﷺ تا به سال دوم هجرت رو به بیت المقدس نماز می‌خواند. سال دوم پانزدهم رجب بود که آیه تغییر قبله به سوی کعبه نازل شد. و سبب تغییر قبله به حسب ظاهر این بود که یهودیان می‌گفتند محمد ﷺ بر دین یهود است زیرا به قبله ایشان توجّه دارد رسول خدا ﷺ از خدای تعالی جواب آنان را خواست و بی‌میل نبود که کعبه قبله‌گاه مسلمین گردد، لذا خدا او را اجابت کرد، و این تغییر باعث خوشحالی عده‌ای و طعن عده دیگر و عیب‌جویی آنان شد. و مقصود از ﴿أُمَّةً وَسَطًا﴾ اُمت میانه‌رو و معتدل می‌باشد که نه در حدّ افراط باشد و نه در حدّ تفریط، نه مانند یهودیان حریص به دنیاداری، و نه مانند نصاری تارک دنیا باشند و در معبد و صومعه به عبادت و ریاضت پردازند. و مقصود از جمله: ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ این نیست که شما مسلمین از تمام عبادتها و یا معصیتهای مردم حتّی در خفاء مطلع باشید، و شهادت دهید، و رسول خدا هم نسبت به شما چنین باشد چنانکه بعضی از خرمقدّسین غُلاة تصوّر کرده‌اند، در حالیکه اطلاع و تجسّس از اعمال مردم حرام است. بلکه مقصود این است که چون شما اُمت معتدل هستید باید ناظر جامعه باشید و امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا زنده و مکلفید. و شهادت رسول نیز چنین است که تا زنده است باید متوجّه اصلاح اُمت باشد، نه اینکه پس از وفات از اعمال خلاف مطلع گردد و همواره غصّه بخورد، و عالم برزخ را دارالمصیبه نماید و خدا هم کشف العیوب مردم شود، و لذا در قرآن فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ يَذُنُوبَ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا﴾ و خدا مطلع بر احوال بندگان است، و کسی شریک در صفات او نیست. پس کلمه شهادت در این آیه مکرّر شده، یک مرتبه برای مردم، و یک مرتبه برای رسول، و این دو شهادت به قرینه یکدیگر به یک معنی است، شهادت مؤمنین هرطوری باشد شهادت رسول نیز همانگونه است، و یک کلمه را نمی‌توان در یک آیه دو

جور معنی کرد. و مقصود از جمله: ﴿الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾ بیت المقدس است، و این تغییر موجب شک اشخاص ضعیف‌الایمان و منافقان گردید، و گفتند اگر قبله اولیه و نمازهایی که به طرف آن خوانده شده صحیح است، پس قبله دوم صحیح نیست، و اگر دوم صحیح است، پس آنکه قبل از تغییر قبل فوت کرده‌اند و نمازهایی که خوانده‌اند چه می‌شود، و بی‌اجر می‌گردد، خدا در جواب فرموده: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ اجر نمازهای سابق ضایع نمی‌گردد.

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ (۱۴۴) وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۵﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۴۶﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۴۷﴾ [البقرة: ۱۴۴-۱۴۷].

ترجمه: ما توجه تو را در اطراف آسمان محققا می‌بینیم؛ پس البتّه تو را به طرف قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم. پس بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام؛ و هر جا باشید، روی خود را به جانب آن بگردانید. و محققاً کسانی که دارای کتابند، به خوبی می‌دانند که این تغییر قبله حق است. و خدا از کردار ایشان غافل نیست (۱۴۴) و محقق بدان هردلیل و برهانی برای اهل کتاب بیاوری، پیروی قبله تو را نکنند، و تو (نیز) پیروی قبله آنان نخواهی کرد، و بعضی از ایشان تابع قبله بعض دیگر نیستند (یهود تابع قبله نصاری نیست و نصاری تابع قبله یهود نیست). و اگر پس از آنکه مقداری از دانش برای تو آمده، پیروی آراء ایشان کنی، محققاً در این صورت از ستمگران خواهی بود (۱۴۵) آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم، می‌شناسند این رسول (و یا این کتاب) را چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند، و محقق است که گروهی از ایشان حق را کتمان می‌کنند در صورتیکه می‌دانند (۱۴۶) این حق از طرف پروردگار توست، پس البتّه از اهل شک مباش. (۱۴۷)

نکات: جمله: ﴿قِبْلَةَ تَرْضَاهَا﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ میل داشت قبله او خانه کعبه باشد، زیرا محلّ عبادت جدش ابراهیم بوده. و کلمه: ﴿شَطْرَ الْمَسْجِدِ﴾ دلالت دارد که توجه اشخاص دور از مکه لازم نیست به عین کعبه باشد، بلکه توجه اگر به جانب و طرف کعبه باشد کافی

است، و لذا در حدیث آمده که: «الکعبة قبلهٌ لأهل المسجد و المسجد قبله مکة و مکة قبله الحرم و الحرم قبله الدنیا». و حرم که تقریباً چهار فرسخ در چهار فرسخ است قبله اهل دنیا می باشد. و جمله: ﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ...﴾ دلالت دارد. بر اینکه عالم نباید تابع آراء جهال باشد و هرچه جهال می پسندند، او به سخن و یا به سکوت خود امضاء کند، و گرنه به صریح آیه از ستمگران است. متأسفانه علمای زمان ما چنین هستند، و هرچه بدعت وجود دارد در مجالس و محافل به حضور خودشان امضاء می کنند، خصوصاً بدعتهایی که به نام مذهب و دین میان عوام آمده، بلکه تحسین می کنند، و اگر کسی بخواهد منع کند با عوام هم سخن می شوند و او را می کوبند. و کلمه: ﴿مَنْ أَلْعَلَّمُ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مقداری از دانش به او وحی شده و همه چیز را نمی داند. و جمله: ﴿لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد بر مذمت علمائی که حق را کتمان می کنند برای خاطر عوام، چقدر دعاهای شرک آمیز و مقررات کفرانگیز در میان آمده، و مردم غیر خدا را حاضر و ناظر خود می دانند و بندگان خدا را مانند خدا حاضر و قاضی الحاجات می دانند، در حالیکه هرکس مختصر آشنائی با قرآن داشته باشد می داند اینها کفر و شرک است، و مع ذلک کتمان شده. جمله: ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَكِبِّرِينَ﴾ دلالت دارد که اگر دیدی اکثر مردم از عالم و جاهل به راه باطل می روند، نباید از راه حق تردید کنی، و ممکن است رسول خدا ﷺ که بشری بوده مانند سایر افراد بشر تردید و خلجانی در ذهنش پیدا شده که خدا او را نهی کرده است.

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَئِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾﴾

ترجمه: و برای هر امتی جهتی است که بدان توجه دارند؛ پس شما بشتابید به خیرات، که هر جا باشید خدا (در قیامت) شما را می آورد و جمع می کند زیرا خدا بر هر چیز تواناست (۱۴۸) و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را بگردان به جانب مسجد الحرام، و به راستی که این حقیقتی است از امر پروردگارت، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست (۱۴۹) و از هر جا بیرون آمدی پس

روی خود را به طرف مسجد الحرام کن، و (شما مؤمنان نیز) هر جا بودید رو کنید به طرف آن، برای اینکه مردم را حجتی بر ضدّ شما نباشد مگر ستمگران آنان، پس از ایشان نترسید و از من بترسید؛ و برای آنکه نعمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما راه یابید. (۱۵۰)

نکات: در این آیات تأکیداتی شده برای توجّه به مسجد الحرام در حال عبادت، برای اینکه مسلمین در مقابل سه دسته از شکّاکین واقع شده بودند مشرکین و یهودیان و منافقین، که می‌گفتند محمّد خود در امر دین متحیّر است، گاهی به این سو، گاهی به آن سو رو می‌کند، عده‌ای می‌گفتند محمّد می‌خواهد به دین قوم خود یعنی شرک برگردد، و همچنین هرکس سخنی می‌گفت، و لذا خدا برای دل‌داری و بستن راه تردید بر مسلمین، گاهی به امر خصوصی و گاهی به امر عمومی، مسلمین را وادار کرده، که نعمت خود را بر مسلمین تمام و زبان بدگویان را قطع کند، و قبله اجدادی خود را که موجب دلخوشی و وحدت و منافع ایشان است قطعی بدانند، و بگونگوهایی موجب تردیدشان نگردد، زیرا هر قدر دشمن بیشتر اشکال‌تراشی کند انسان باید برای تحکیم حق و روشنی آن بیشتر مقاومت کند.

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْنَكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا
لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾﴾

ترجمه: چنانکه نعمت را بر شما تمام و وسائل هدایت شما را فراهم کردیم، هم‌چنان در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت نماید، و شما را از آلودگی پاک کند، و به شما کتاب خدا و حکمت او را بیاموزد، و آنچه نمی‌دانستید به شما یاد دهد (۱۵۱) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا شکرگزاری و مرا کفران نکنید. (۱۵۲)

نکات: نعمت الهی شامل حال مسلمین شد که قبله ایشان در بلاد خودشان، و رسولی از خودشان آمد تا آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند، و تعلیمشان نماید، و از تقلید نجاتشان دهد. ﴿وَيُزَكِّيكُمْ﴾ دلالت دارد که با اخلاق حسنه ایشان را از رذائل اخلاق دور کند تا به واسطه تأسی به او پاک و پاکیزه شوند، و به برکت عدالت او و اصحابش جهانی را به اسلام رغبت دهند. جمله «يُعَلِّمُكُم» دلیل است بر اینکه کار رسول خدا ﷺ تعلیم علم کتاب خدا بوده، پس کار علماء اُمت نیز باید چنین باشد. متأسفانه علماء اُمت او در زمان ما تعلیم قرآن ننمودند، بلکه مردم را از قرآن دور و هریک رساله‌ای از خود نوشته و کتاب خدا را مهجور کرده‌اند، زیرا اگر مردم به کتاب خدا آشنا بودند دیگر احتیاج به رساله‌های ایشان نداشتند، و تقلید به جای تعلیم وارد نمی‌شد. و مقصود از جمله: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ

تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۲﴾ این است که به واسطه وحی، به شما چیزهایی یاد می دهد که خود نمی توانستید به درس و تحصیل بفهمید، مانند تعلیم صفات و اسماء الهی و عبادت او که بشر نمی تواند درک کند مگر به وحی، و لذا در جمله ﴿فَاذْكُرُونِي...﴾ نتیجه وحی یادآور شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۳﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ ﴿۱۵۴﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾

[البقرة: ۱۵۳-۱۵۷]

ترجمه: ای مؤمنین، در پیشرفت خود، به صبر و نماز یاری جوئید، زیرا خدا با صبرکنندگان است (۱۵۳) و به آنانکه در راه خدا کشته می شوند مردگان مگوئید، بلکه ایشان زنده اند، ولیکن شما درک نمی کنید (۱۵۴) و البته البته، شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کمی مالها و تلف جانها و میوه ها آزمایش می کنیم، و به پاداش مژده ده صابران را (۱۵۵) آنان که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند ما ملک خداییم و محققا به سوی او رجوع کننده ایم (۱۵۶) آنان بر ایشان درودها و رحمت است از پروردگارشان و آنان فقط هدایت یافتگانند. (۱۵۷)

نکات: چنانکه در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سورة آل عمران خواهد آمد مقصود از اَحْيَاء که در این قبیل آیات ذکر شده حیات عالم دیگر است، نه زنده در عالم دنیا، و این شهداء و سایر پاکان، زنده به زندگی دنیا نیستند زیرا از بدن خارج و به عالم بقاء رفته اند، و در عالم فنا نیستند چنانکه خدا فرموده: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹] و در آیه ۱۲۷ سورة انعام فرموده:

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

و در آیه ۴ سورة انفال فرموده:

﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

و در سورة زمر آیه ۳۴ فرموده:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

و در آیه ۱۹ سورة حدید مطلق مؤمنین را وعده داد و فرموده:

[الزمر: ۳۴]

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ ۖ وَالشُّهَدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾
 [الحديد: ۱۹].

و در سوره البینه آیه ۸ فرموده:

﴿جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتٌ عَدْنٍ﴾
 [البینه: ۸].

و در آیات دیگری فرموده برای ایشانست اجرشان نزد پروردگارشان:

﴿لَهُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾
 [الأنفال: ۴].

که طبق این آیات زنده بودن ایشان، نزد رحمت خدا و در دارالسلام بهشت خواهد بود، نه در قبرشان و نه در دنیا، و به کلی از دنیا بی خبرند. بعضی از گویندگان که از این آیات بی خبرند، به غلط می گویند که ارواح ایشان در دنیا هستند و از صدای ما و کار ما باخبرند، این سخن ایشان برخلاف آیات الهی است، و شرح این مطلب در ترجمه آیه ۳۲ سوره نحل خواهد آمد. و به اضافه می گوئیم زنده بودن شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به همه چیز و به همه جا نیست، زیرا در زمان زندگی خود در دنیا علم به همه چیز نداشتند. و جمله ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ دلالت دارد که برگشت همه به سوی امر اوست در روز جزاء و کیفر، نه اینکه کسی به او وصل شود، زیرا نفرموده: **إِنَّا إِلَيْهِ وَاصِلُونَ**، و نفرموده **إِنَّا إِلَيْهِ مَتَّحِدُونَ**، پس آنچه عرفا مدّعیند جز کفر چیزی نیست.

﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ۚ وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾
 [البقرة: ۱۵۸].

ترجمه: براستی که صفا و مروه از شعائر خدا و نشانه اطاعت بندگی بندگان است، پس هر کس حج خانه خدا کند و یا عمره به جا آرد، بر او باکی نیست که آن دو را طواف کند. و هرکس از روی میل (بیش از واجبات) کار خیری کند محققاً خدا شکرگزار داناست. (۱۵۸)

نکات: اشعار به معنی اعلام است، و شعائر به چیزهایی گفته می شود که یکی از اوامر و حدود الهی را اعلام کند، و شعائر را باید حق تعالی معلوم کند، و نشانه بندگی بندگان قرار دهد، بنابراین صفا و مروه و سایر مناسک حج مانند مشعرالحرام، و یا شترهای قربانی را خدا شعائر قرار داده ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ و اینها را شعائر الله می گویند. اما اگر مردم چیزی را به عنوان شعائر دینی یا مذهبی به وجود آورند غلط است، و نمی توان آنها را شعائر دینی خواند بلکه باید آنها را بدعت خواند مانند شعائر حزبی و مملکتی مثلاً بیرق و کتل و سیاهپوشی و گنبد و گلدسته را که مردم شعائر

مذهبی خود قرار داده‌اند، در صورتیکه اسلام دستور نداده و در سنت رسول خدا ﷺ این چیزها نیست و قطعاً بدعت است. و صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکه جنب مسجدالحرام و طواف آنها دورزدن نیست بلکه رفتن از صفا به مروه و برگشتن است، و این را سعی بین صفا و مروه می‌گویند و واجب است، اگرچه ظاهر قرآن دلالت بر وجوب ندارد زیرا فرموده: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» «باکی نیست که طواف کند به آن دو». و نکته‌ای که برای چنین تعبیر گفته‌اند این است که چون زمان جاهلیت حتی زمان نزول این آیه مشرکین مکه بت‌های خود را در بالای صفا و مروه نصب می‌کردند، و مردم مسلمان خیال می‌کردند سعی بین صفا و مروه بواسطه بودن بتها جایز نیست خدا فرموده: «لَا جُنَاحَ» «باکی برای سعی نیست» و خدا در این آیه خود را وصف کرده به وصف شاکر، و شکر در لغت به معنی ثنای مقابل نعمت و احسان و یا صرف هر نعمتی است در جائی که خدا امر فرموده و شکر به این معانی درباره خدا صحیح نیست، و شکر خدا جزا دادن او به بنده است در مقابل عمل صالحی که بنده انجام داده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ۖ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۖ﴾ ﴿١٦٠﴾ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۖ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۖ﴾ ﴿١٦١﴾ ﴿وَاللَّهُمَّ إِنَّكَ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۖ﴾ ﴿١٦٢﴾

[البقرة: ۱۵۹-۱۶۲].

ترجمه: محققاً آنانکه آیات روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آنها را در این کتاب آسمانی برای مردم بیان نموده‌ایم کتمان می‌کنند، آنان را خدا لعن می‌کند و لعن‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌کنند (۱۵۹) مگر آنانکه برگردند و توبه و اصلاح کنند، و برای مردم بیان نمایند، پس من توبه ایشان را می‌پذیرم، و منم توبه‌پذیر رحیم (۱۶۰) به راستی آنان که کافرند و در حال کفر بمیرند مخصوص ایشانست لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان (۱۶۱) همواره در لعنت و دوزخند نه بر آنان تخفیف عذاب است، و نه بر ایشان نظر کنند. (۱۶۲)

نکات: مقصود از ﴿يَكْتُمُونَ﴾ آن علمایی هستند که آیات قرآن را برای مردم نمی‌گویند و یا اگر قرائت کنند معنی آن را کتمان می‌کنند و بلکه به مردم می‌گویند شما معانی آن را نمی‌فهمید و یا کسی نمی‌فهمد، و یا اینکه هفتاد معنی دارد در حالیکه تمام این سخنان باطل است، و در حقیقت آیات الهی

را بدین بهانه‌ها کتمان کرده و مردم را از آنها بی‌خبر نگاه داشته‌اند، و اگر توبه کنند و بیان نکنند مشمول لعنت در آیه ۱۵۹ خواهند شد.

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ
وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهَ فَنَتَّبِعَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ
عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾﴾

ترجمه: و معبود و اله شما یکی است، نیست معبودی جز او که رحمن و رحیم است (۱۶۳)
محققاً در خلقت آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز و کم شدن شب و روز، و آن کشتی که
به سود مردم در دریا جاری است، و آبی که خدا از آسمان نازل کرده و زمین را پس از موات
شدنش زنده کرده، و از هر جنبه‌ای در آن منتشر کرده، و گردش بادهای تسخیرشده
بین آسمانها و زمین، محققاً نشانه‌هایی از قدرتست برای خردمندان (۱۶۴) و بعضی از مردم
کسانی اند که غیر خدا را مانند خدا گیرند، و آنان را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا، و
مؤمنان خدا را بیش از هر چیز دوست می‌دارند، و اگرچه ستمگران هنگام دیدن عذاب می-
بینند که حقاً قدرت و توانایی مخصوص خدا است، و حقاً عذاب خدا سخت است (۱۶۵) وقتی
که رؤساء و پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده نموده و اسباب و روابط قطع
گردد (۱۶۶) و دنباله‌رو و پیروان گویند: اگر برای ما برگشتی (به دنیا) بود از ایشان بیزاری
می‌جستیم چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند، خدا بدین گونه اعمالشان را به ایشان می‌نمایاند
که موجب افسوسها برایشان باشد و از آتش بیرون رفتنی نباشند. (۱۶۷)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾، این است که پناه و ملجأی جز خدا نیست، و در
حوائج به بندگان خدا رجوع نکنند، و بنده را مانند خدا ندانسته، و قدرت خدا را در خلق موجودات بنگرند
که چگونه و به چه ترتیب دقیق و تدبیر علمی خورشید و ستارگان را می‌گرداند، و انواع اشجار و ریاحین و
گلها و میوه‌جات می‌روایند، به وسائل طبیعی و قوانین آن بنگرند تا بدانند کار خدا را نسبت به مخلوق

دادن از سفاقت و نادانی است، و مسبب الأسباب را دوست بدارند نه اسباب را. و جمله: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾ دلالت دارد که روز قیامت مراد از مرید و مرجع از مقلد و امام از مأموم فراری است و بیزاری می جوید، و آن بزرگانی که مردم آنان را واجب الإطاعة می دانسته اند، به درد ایشان نخورد. و آنداد جمع ند است، و ند یعنی مانند، مقصود این است که در کار تکوینی و تشریعی خدا مانند ندارد.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّهُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۶۹﴾ [البقرة: ۱۶۸-۱۶۹].

ترجمه: ای مردم از آنچه در زمین است در صورتیکه حلال و پاکیزه باشد، بخورید، و پیروی گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (۱۶۸) همانا شما را امر می کند به کارهای بد و زشت، و شما را امر می کند که بر خدا بگوئید و نسبت دهید آنچه را نمی دانید. (۱۶۹)

تکات: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ دلالت دارد که مخاطب قرآن مردمند، و خطاب قرآن را می فهمند. و جمله: ﴿كُلُوا...﴾ دلالت دارد بر إصالة الإباحة که آنچه روی زمین است برای مردم مباح است، به شرطی که حلال و پاکیزه باشد نه مضرّ و کثیف. و مقصود از اکل جمیع تصرفات است. و خطوات شیطان همان راههای شیطانی است. و جمله: ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ...﴾ دلالت دارد که شیطان هیچ وقت امر به خیر نمی کند، و کار او منحصر است به سه چیز: **اَوَّل** - امر به بدی یعنی گناهان. **دوم** - امر به فحشاء یعنی کبائر. **سوم** - امر به گفتن و نسبت دادن به خدا آنچه را که نمی دانید که همان بستن بدعتهاست به دین.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾ [البقرة: ۱۷۰-۱۷۱].

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود: آنچه را خدا نازل نموده، پیروی کنید، گویند: خیر بلکه به راهی که پدران خود را یافته ایم پیروی می کنیم، آیا و اگر چه پدرانشان چیزی تعقل نکرده و هدایتی نیافته باشند (۱۷۰) حکایت کافران حکایت شخصی است که به حیوانی بانگ زند حیوانی که جز صدائی و ندائی نمی شنود، کران و لالان و کورانند که تعقل ندارند. (۱۷۱)

نکات: جمله: ﴿اتَّبِعُوا...﴾ دلالت دارد که پیروی قرآن واجب، و پیروی غیر آن حرام است، چه تقلید پدران باشد، و چه تقلید دیگران. و ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُتَىٰ فُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ دلالت دارد که مقلدین، عقل خود را بکار نینداخته‌اند، و کر و کور مانده‌اند. انسان باید از عقل خدا داده در راه دین بهره برد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ أَصْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾﴾ [البقرة: ۱۷۲-۱۷۳].

ترجمه: ای مؤمنین، از پاکیزه‌هائی که روزی شما کرده‌ایم بخورید، و برای خدا شکر کنید اگر می‌خواهید او را بندگی کنید (۱۷۲) همانا خدا بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و هر چه برای غیر خدا آواز داده شود و بر او نام غیر خدا برده شود حرام کرده، پس هر که (به خوردن اینها) ناچار گردد در حالیکه ستم نکند و تجاوز ننماید، پس گناهی بر او نیست. به تحقیق خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۷۳)

نکات: یکی از آیاتی که قاعدهٔ **إِصَالَةُ الْإِبَاحَةِ** از آن استخراج شده همین آیه ۱۷۲ می‌باشد. و مقصود از جمله: ﴿مَا أُهْلَ بِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ أَصْطَرَّ﴾ آن حیوانی است که وقت ذبح آن، نام غیر خدا برده شود، و یا برای غیر خدا ذبح گردد، مانند اینکه برای حضرات ائمه و یا امام‌زاده و یا ورود فلان امیر و یا داماد و یا در پیشگاه علم و مانند آن ذبح شود، که در تمام این موارد، گوشت آن مشمول حرمت است. و از جمله: ﴿فَمَنِ أَصْطَرَّ﴾ اثبات می‌شود قانون اضطرار که حکم ثانوی رافع احکام اولیه می‌باشد، ولی از آیه استفاده می‌شود که برای اضطرار دو شرط است:

اول- آنکه شخص مضطرّ ستم نکند، یعنی غذای مضطرّ دیگری را نگیرد، و یا برای ستم مسافرت نکرده باشد، و یا بر زمامدار اسلامی خروج نکند و یا برای لذت، حرامی را تناول ننماید.

دوم- تجاوز نکند یعنی از حدّی که رفع اضطرار می‌شود، تجاوز ننماید، یعنی به قدر سُدِّ رَمَق و حفظ جان استفاده کند، نه زیاده‌تر.

و **میتّه** شامل است حیوانی را که مرده باشد و یا خفه شده باشد، و یا ذبح شرعی نشده باشد. و اگر از حیوان زنده عضوی قطع شود آن عضو چون روح ندارد به حکم میتّه می‌باشد. ولی پشم و کرک و موی میتّه پاک است، چون اینها روح حیوانی نداشته.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ۚ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۳﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿۱۷۴﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۱۷۵﴾ [البقرة: ۱۷۴-۱۷۶].

ترجمه: حقیقتاً کسانی که آنچه را خدا نازل کرده از کتاب، کتمان می‌کنند و به بهاء کمی می‌فروشند، ایشان در شکم خود وارد نمی‌کنند مگر آتش را، و خدا در قیامت با آنان سخن نگوید، و ایشان را پاک نگرداند، و برای ایشان عذابی است دردناک (۱۷۴) ایشان کسانی که خریده‌اند گمراهی را به مقابل هدایت، و عذاب را به جای آمرزش، پس چه چیز ایشان را صبور و پرتاقت کرده بر آتش دوزخ (۱۷۵) این کیفر برای این است که خدا این کتاب را به حق نازل کرده (و اینان اعتناء نکردند) و محققاً آنان که در این کتاب اختلاف کردند، در راه مخالفتی دور از حق می‌باشند. (۱۷۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿يَكْتُمُونَ...﴾ این است که آیات الهی را بیان نکنند، و یا ضد آن را بشنود سکوت نماید، و یا اگر کسی بخواهد بفهمد نگذارد، مثلاً بگوید: فهمش مشکل است، و یا بگوید: باید چهل سال درس بخوانی تا فلان آیه را بفهمی، و یا طوری بیان کند که هدف آیه معلوم نشود، که تمام اینها موارد کتمان و مشمول عذاب است، و این خود یکی از گناهان کبیره است که اکثر گویندگان دینی مرتکب می‌شوند، و در حقیقت کسانی که آیات الهی را کتمان می‌کنند، برای خوشنودی مردم که مردم را نرمانند، خدا را رزاق نمی‌دانند.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

ترجمه: نیکی این نیست که توجه خود را به طرف مشرق و مغرب بگردانید، ولیکن نیکی و نیکوکار کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیامبران آورد، و مال را به دوستی او به خویشان و یتیمان و مساکین و درراه‌ماندگان و سؤال‌کنندگان و در آزادی بندگان بدهد، و نماز را بپا دارد، و زکات را بدهد، و به عهد و پیمان خود چون عهد ببندند وفا کنند، و در سختی‌ها و فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان، و ایشانند همان پرهیزگاران (۱۷۷)

نکات: چون توجّه به قبله در عبادت از اصول دائمی اسلام نبوده و لذا در شرایع متعدّده قابل تغییر بوده، پس افتخار بخصوص قبله چنانکه یهود را عادت بوده، شایسته نیست، و آیه ما نَحْنُ فیه، ناظر به همین معنی است.

در این آیه آنچه از ایمان و عمل صالح در دین اسلام لازم و مقوّم آن بوده، شمرده شده، و ایمان به پنج چیز را کافی دانسته: ایمان به خدا و قیامت و ملائکه و کتب و رسل الهی. پس ایمان به همین پنج چیز در اسلام و ایمان کافی و از اصول دین است، به تصدیق خدا در این آیه. و ایمان به چیزهای دیگر شرط ایمان و اسلام و مقوّم آن نیست، و دخالت در کفر و ایمان ندارد مانند ایمان به امامت و رجعت و کرامات اولیاء و مانند آن. و امّا آنچه در کتاب خدا صریحاً ذکر شده، داخل همین پنج چیز می باشد، مانند ایمان به علم و قدرت و عدل و حکمت الهی، و مانند حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ. و امّا عمل که فروع باشد، آن نیز در این آیه شرح داده شده که چه کاری مُقوّم نیکی است دَقّت شود. حال اگر کسی بخواهد عقاید و اعمال اسلامی را بداند، نظر در این آیه برای او کافی است، و لازم نیست هزاران کتاب و هزاران عالم را ببیند، و خود را حیران و سرگردان کند.

و ضمیر ﴿عَلَىٰ حَبِئَةٍ﴾ را می توان گفت برمی گردد به الله، یعنی برای دوستی خدا، فقط مال را مصرف کند، و می توان گفت برمی گردد به مال، یعنی با اینکه مال را دوست می دارد، آن را در راه خدا انفاق می کند، و امر خدا را بر مال ترجیح می دهد، و می توان گفت برمی گردد به ایتاء مستفاد از ﴿عَاتَى﴾ یعنی إعطاء و انفاق مال را دوست می دارد.

و در کلمه: ﴿وَالْمُؤْفُونَ﴾ و ﴿الصَّابِرِينَ﴾ اختلاف شده در اینکه چرا یکی به حالت رفعی و دیگری به حالت نصبی و یا جرّی آمده؟ هر کس چیزی گفته، از آنجمله ابوعلی فارسی که از بزرگان ادیبان است گفته چون صفات کثیره پی در پی برای موصوف واحدی ذکر شود، بهتر آن است که برای جلب توجّه سامع إعراب های مختلفه به آن صفات داده شود. ولی به نظر ما جهت اختلاف إعراب این است که ﴿وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا﴾ جمله مبتدا و خبر است، و عطف شده بر جمله ﴿عَامَنَ بِاللَّهِ﴾ و باید مرفوع باشد. ولی ﴿الصَّابِرِينَ﴾ جمله نیست، و عطف است بر «من موصوله» در جمله ﴿مَنْ عَامَنَ بِاللَّهِ﴾، و چون «من موصوله» مجرور است ﴿الصَّابِرِينَ﴾ نیز مجرور آمده و باید مجرور باشد.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فِي الْحَرْبِ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۖ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۷۹﴾ [البقرة: ۱۷۸-۱۷۹].

ترجمه: ای مؤمنین مقرر شده بر شما قصاص درباره کشته شدگان، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، وزن به زن، پس آنکه برایش چیزی گذشت شود از طرف برادر دینی او، باید پیروی عرف و معروف باشد، و آداء دیه به او به خوبی باشد، این تخفیفی از پروردگارتان و رحمتی است، پس آنکه بعد از این تجاوز کند برای او عذابی است دردناک (۱۷۸) و برای شما در قصاص، زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که پرهیزگار شوید. (۱۷۹)

نکات: در جملات: ﴿الْحَرْ بِالْحَرْ...﴾ مفسرین گفته‌اند که باید بین قاتل و مقتول در قصاص تساوی را رعایت کرد، مثلاً اگر هر دو عاقل و آزاد و مسلمان باشند، باید قاتل قصاص شود، و اگر یکی از آنان عاقل نباشد و یا مسلمان نباشند، حکم قصاص رعایت نمی‌شود، بلکه به دیه منتقل می‌شود، و یا به طریق دیگر. و همچنین در جمله: ﴿وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ﴾ گفته‌اند که زن را مقابل زن و به عوض او قصاص می‌کنند و اگر قاتل زنی مرد باشد، دیه زن نصف مرد است، پس آن مرد باید دیه بدهد. و یا اگر خواستند او را بکشند، باید اول نصف دیه قتل را به او بدهند و سپس او را قصاص کنند. طبق روایات رسیده، اگرچه در قرآن ذکر نشده. ولی می‌توان گفت آنچه از مفهوم آیه خواسته‌اند استفاده کنند آیه در مقام بیان آن نیست، یعنی نمی‌توان گفت مثلاً اگر مردی زنی را و یا زنی مردی را کشت، قاتل را نکشیم و قصاص ننمائیم، که آیه چنین دلالتی را ندارد. بلکه آنچه را آیه در مقام بیان آن است، این است که بگوئیم در قتل، فقط قاتل باید کشته گردد نه کس دیگر، زیرا در زمان جاهلیت گاهی غیرقاتل را نیز می‌کشتند و اگر زنی زن دیگر را می‌کشت گاهی خانواده مقتول، از طایفه قاتل، غیر از قاتل، افراد دیگری را نیز که بی‌گناه بودند، می‌کشتند، خدا در این آیه با آوردن **الف ولام** اشاره کرده که همان قاتل را بکشید، چه حر باشد و چه غیر حر، و چه مرد باشد و چه غیر مرد، چنانکه در آیه بعد نیز فرموده ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ...﴾، و به علاوه در سوره مائده که آخرین سوره و پس از این سوره نازل شده خدا می‌فرماید: ﴿الْأَنْفُسَ بِالْأَنْفُسِ﴾، و پس از آن خطاب به پیغمبر ﷺ فرموده: ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾. و در سوره شوری فرموده: ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا﴾. و مقصود از جمله ﴿فَمَنْ عَفَى...﴾ همین است که اگر اولیای مقتول به دیه راضی شدند، احسانی نموده‌اند.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ ﴿۱۸۰﴾ فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ

يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨٠﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨١﴾ [البقرة: ۱۸۰-۱۸۲].

ترجمه: مقرر شد بر شما که چون نشانه‌های مرگ یکی از شما رسید، اگر مالی گذاشته، وصیت نمایید، یعنی سفارش کند برای والدین و خویشان به خوبی و عدالت. این وصیت کارحقی است بر عهده متقین (۱۸۰) پس هر کس وصیت را پس از شنیدن آن، تبدیل دهد، همانا گناه تبدیل، بر تبدیل‌دهندگان است، براستی خدا شنوای داناست (۱۸۱) پس آنکه انحرافی را از وصیت‌کننده و یا گناهی را از وی بترسد، پس اصلاح دهد بین ایشان، گناهی بر او نیست زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۸۲)

نکات: جمله: ﴿كُتِبَ...﴾ دلالت دارد بر وجوب و لزوم وصیت بر کسی که مالی دارد. و جمله: ﴿لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ دلالت دارد بر جواز وصیت برای وارث و سایر خویشاوندان نزدیک که اگر وارثی نزدیکتر نباشد ارث می‌برند، مانند طبقه دوم با وجود طبقه اول. پس اگر طبقه اول وجود داشت، انسان می‌تواند برای طبقه دوم، وصیت نماید. و مقصود از ﴿خَيْرٌ﴾ مال است، اما اینکه چه مقدار مال داشته باشد تا مورد این تکلیف باشد، اختلاف است، و نظر صحیح آن است که عرف او را مالدار بدانند. و کلمه: ﴿بِالْمَعْرُوفِ﴾ دلالت دارد که وصیت باید به خیر و عدالت باشد، نه اینکه به امر منکری وصیت کند، و معروف بودن وصیت این است که: **أَوَّلًا:** به زیاده از ثلث نباشد، و به ورثه ضرر نزنند. **ثانیاً:** اگر ورثه فقیری دارد آنان را مقدم بدانند و برای غیر ورثه وصیت نکنند. و کلمه ﴿حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ دلالت دارد که ترک وصیت از اغنیاء از بی‌تقوائی است. و جمله: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ﴾ دلالت دارد که تغییر و تبدیل وصیت جایز نیست. و جمله: ﴿بَعْدَ مَا سَمِعَهُ...﴾ دلالت دارد که گناه تبدیل وقتی است که وصی مطلع باشد از متن وصیت، و اگر بی‌خبر باشد، گناه نیست. و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ تهدید شدیدی دارد. و جمله: ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾ دلالت دارد که اگر وصی و یا شاهد و یا موصی له و یا ورثه و یا همه فهمیدند که موصی در وصیت خود میل به باطل و یا افراط و تفریط و یا وصیت به گناهی کرده، او را منع کنند و ارشادش نمایند که وصیت او موجب اصلاح بین ورثه باشد نه موجب فساد. و جمله: ﴿فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ﴾ دلالت دارد که اگر وصی متوجه فساد وصیت شد، می‌تواند بعضی از مواد آن را تغییر و اصلاح نماید، ولی فقط مواد باطل را تبدیل به حق کند، و باید خدا را در نظر بگیرد.

و کلمه: **الوصیّه** اطلاق دارد، و شامل است وصیتی را که به زبان فصیح باشد، و یا الکن و یا مجروح و یا به اشاره، مانند لال، و یا به نوشتن، که در تمام این موارد صحیح و قابل اجراء است. و

کلمه: ﴿الْأَقْرَبِينَ﴾ مطلق است، چه خویش مسلمان باشد، و چه کافر. و کلمه: ﴿عَلَيْكُمْ﴾ دلالت دارد که باید وصیت کننده مسلمان و عاقل و مختار باشد. و جمله: ﴿إِذَا حَضَرَ...﴾ دلالت دارد که هرکس نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید هر چه زودتر وصیت به حق کند، و برای اولاد و صغار خود قیمی تعیین نماید، و امانت‌های مردم را به صاحبانش برساند، و اگر زکات نداده فوری پردازد و اگر دینی در گردن دارد بگوید و شاهد گیرد، و سفارش به أداء کند، و تا می‌تواند خود أداء نماید. و اگر مالی جانی پنهان کرده، و ممکن است ضایع شود، تذکر دهد. و عقاید حقّه خود را اظهار کند، و بازماندگان خود را به حفظ آن عقاید توصیه نماید.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۱۸۳) أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾ شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۸۵﴾ [البقرة: ۱۸۳-۱۸۵].

ترجمه: ای مؤمنین مقرر شده بر شما روزه گرفتن چنانکه واجب شده بود بر کسانی که قبل از شما بودند تا باشد شما پرهیزکار شوید (۱۸۳) چند روزی شمرده شده، پس هرکس از شما بیمار و یا بر سفر بود به همان شماره از روزه‌های دیگر، و بر آنان که طاقت دارند به زحمت، طعام مسکینی فدا دهند، پس آنکه خیری را انجام دهد، بهتر است و برای او خوب است، و روزه گرفتن برای شما خوب است اگر بدانید (۱۸۴) ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن در حالی که قرآن هدایت است برای مردم، و آیات روشنی است از هدایت، و جداکننده حق است از باطل، پس هرکس از شما در این ماه حاضر بود باید روزه گیرد، و آنکه بیمار و یا بر سفر باشد، پس به همان شماره از روزه‌های دیگر، خدا برای شما آسانی را خواسته و سختی را نخواست، و باید این شماره را کامل گردانید، و خدا را بزرگ شمارید در مقابل اینکه شما را هدایت کرده، و شاید شکرگزار باشید. (۱۸۵)

نکات: خطاب ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، موجب افتخار مؤمنین و جبران زحمت مکلفین است، و خطاب قبل از امر و نهی نشانه اهمیت آن امر و نهی است. و جمله: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، دلیل است که

امثال آن از علائم ایمان و ترک آن نشانه عدم ایمان است. و جمله: ﴿كَمَا كُتِبَ﴾ دلالت دارد که صوم بر اُمم سابقه و یا بر انبیاء سابقین واجب بوده، و این جمله ترغیب به صوم است. یعنی این امر برای شما تنها نبوده بلکه عمومیت داشته. و جمله: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ دلالت دارد، که روزه موجب تحصیل تقوی می باشد به واسطه ترک لذات حیوانی و تشبه به فرشتگان. و باید دانست که صوم عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع، ولی با نیت امثال فرمان، پس اگر کسی ترک اکل و شرب و جماع نمود، بدون نیت صوم، فائده صومی ندارد. و جمله: ﴿أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ﴾، مانند عذرخواهی و جبران تکلیف است، یعنی چند روز مختصری بیش نیست. و کلمه: ﴿عَلَى سَفَرٍ﴾ اشاره به این است که نیت سفر رافع تکلیف نیست، بلکه باید بر راه باشد، و جمله: ﴿عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾ راجع به پیران و زنان پیر و یا زن شیرده که روزه گرفتن بر ایشان زحمت و مشقت زیاد باشد و اگرچه طاقت بیاورند، زیرا حق تعالی تکلیف را به قدر وسع خواسته، نه به قدر طاقت، و وسع پائین تر از طاقت است، بنابراین مقدرگرفتن لاءِ نافیهِ لازم نیست. پس چنین اشخاص که طاقت روزه گرفتن دارند، ولی به قدر وسعشان نیست، باید فدیهِ دهند، و اگر روزه را گرفتند، کار خوبی کرده اند، اما بر ایشان واجب نیست، به دلیل ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ و مقصود از فدیهِ طعام یک مسکین است که سیر گردد، اما خوبی روزه بر ایشان وقتی است که مضر نباشد، و الا جایز نیست. و جمله: ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ دلالت دارد که روزه مفید به حال انسان است، و لذا رسول خدا ﷺ فرموده: «صُومُوا تَصِحُّوا»، یعنی روزه بگیرید تا صحت یابید. و جمله: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ﴾ دلالت دارد که هرکس این ماه را دریابد، در حال عقل و بلوغ و عدم مانع، باید روزه گیرد، و نیز دلالت دارد که هر کس حاضر در وطن است مکلف به صوم می باشد زیرا شهود به معنی حضور آمده.

و جمله: ﴿أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾، دلالت دارد که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده، و این شرافت بزرگی است برای این ما، و در آیه ۳ سوره دخان که فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَكَةٍ﴾، آن شب مبارک شب قدر است که در سوره قدر آمده، و آن هم در ماه رمضان است. پس معلوم می شود بعثت رسول خدا ﷺ و نزول قرآن در ماه مبارک رمضان واقع شده، و لذا مسلمین باید بیشتر در این ماه شکر کنند، و عبادت نمایند، و سپس روز فطر آن را عید قرار دهند، برای همین نزول قرآن. و جمله: ﴿وَلْيُكْبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ نیز اشاره به همین نزول قرآن و عیدگرفتن روز فطر و تکبیرات را گفتن است.

و کلمه: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾، دلالت دارد که قرآن برای مردم، و هدایت ایشان نازل شده، و برای مردم قابل فهم است، تا از برکت آن هدایت شوند، و اگر نفهمند برایشان هدایت نیست و از کلمه فُرْقَان استفاده می شود که قرآن فاروق و ممیز بین حق و باطل است، و باید هر حدیث و هر مطلبی از مطالب دینی که به نام دین وارد اسلام شده، با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن نباشد باطل است، چنانکه در مقدمه ۲۱ کتاب حاضر توضیح داده شد. و جمله: ﴿وَيَنبَغِي مِنَ الْهُدَى﴾، دلالت دارد که تمام آیات قرآن، حتی متشابهاتش روشن و واضح و برای همه کس قابل فهم می باشد، به مقدمه ۱۹ نیز مراجعه شود. پس قرآن معما و مشکل و رمز نیست، و هفت بطن و هفتاد بطن ندارد، فقط باید شخص رجوع کننده به زبان عرب آشنا باشد. و جمله: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ...﴾ دلالت دارد که تکالیف اسلامی تمامش آسان است، و اگر در قوانین آن چیزی مشکل به نظر می رسد ناقلین و پیروان قرآن آن را مشکل کرده اند، و صدر اسلام چنین نبوده، از وقتی که مذاهب ایجاد شد، در اطراف هر حکمی دقت های نیش غولی و أحوط ها و أقوى ها زیاد شد. و اراده حق در این موارد اراده قانونی و تشریعی است، نه اراده تکوینی، زیرا اراده تکوینی با اختیار بشر در تکالیف جمع نمی شود، پس نتیجه چنین است که خدا قانوناً احکامی آسان خواسته. و جمله: ﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾، دلالت دارد که باید روزهای ماه رمضان را به طور کامل روزه گرفت تا اینکه ماه شوال دیده شود، و لذا رسول خدا ﷺ فرموده: «أَفْطِرُ لِلرَّوْثَةِ وَ صُمْ لِلرَّوْثَةِ». یعنی: با رؤیت و دیدن ماه روزه بگیر، و با رؤیت ماه افطار کن. و از جمله ﴿وَلِتُكْمِلُوا اللَّهَ...﴾ استفاده می شود لزوم تکبیرات روز عید، هم قبل از نماز، و هم بعد از نماز.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

ترجمه: و چون بندگانم از تو بپرسند از دوری و نزدیکی من، پس به راستی که من نزدیکم و جواب خواننده را گاهی که مرا بخواند می دهم، پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند تا به رشد و تکامل برسند. (۱۸۶)

نکات: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ دلالت دارد که خدا به هر بنده ای نزدیک است چه مؤمن و چه کافر. و جمله: ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾ دلالت دارد که خدا می شنود از هر که باشد، ولی خدا را بخواند نه غیر او را. و جمله: ﴿إِذَا دَعَانِ﴾ در اصل إذا دعانی بوده، و کسره نون دلیل بر حذف یاء است، و دلالت دارد که هر بنده باید فقط خدا را بخواند. و عجب است از زمان ما با بودن این آیات در قرآن، گویا ملت

نشینده‌اند، ولذا وقت دعا انبیاء و اولیاء را می‌خوانند، و می‌گویند واسطه و وسیله را می‌خوانیم، در صورتی که خدا نفرموده واسطه و یا وسیله را بخوانید، بلکه صریحاً فرموده مرا بخوانید. و اگر کسی در دعا غیر خدا را بخواند در عبادت شرک آورده، خصوصاً اگر غیر خدا را حاضر و ناظر بداند، و مانند خدا لا مکان و مطلع بر کل مکان بداند، یقیناً مشرک است و جمله: ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ دلالت دارد که رشد و کمال به واسطه توجّه به ذات اقدس الهی است خصوصاً در ماه مبارک رمضان به مناسبت اینکه این آیه در وسط آیات روزه آمده. باید بندگان، خدا را بسیار بخوانند، و از شرک توبه کنند.

﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ مِمَّا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾

[البقرة: ۱۸۷]

ترجمه: در شب ماه صیام نزدیکی و دخول به زنان حلال شده، ایشان برای شما لباسند و شما برای ایشان لباسید، خدا دانست که شما به خود خیانت می‌کنید، پس بر شما بخشید، و از شما گذشت، پس اکنون با آنان مباشرت کنید، و آنچه خدا برای شما مقرر کرده، بجوئید (یعنی از رخصت او بهره برید) و بخورید و بیاشامید تا ظاهر گردد برای شما رشته سفید روز از رشته سیاه شب، سپس روزه را تا شب به پایان رسانید، و با زنان مباشرت نکنید درحالی که شما در مساجد معتکفید، این است حدود خدای تعالی، پس نزدیک آن نشوید، چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خود را تا شاید مردم پرهیزند. (۱۸۷)

نکات: جمله: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ...﴾ دلالت دارد که در روز ماه مبارک و شب آن چیزهایی حرام بوده و حلال شده، و از آن جمله هم بسترشدن با عیال، و خوردن و آشامیدن، که در شب حلال شده. و کلمه: ﴿الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾، دلالت دارد که مباشرت با زنان در هر ساعتی از ساعات شب جایز است. و جمله: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ...﴾ دلالت دارد که قبل از نزول این آیه، حکم صوم مشکل تر بوده، و به ورود این آیه آسانتر شده، چنانکه در خبر آمده که شب‌های ماه مبارک اکل و شرب و جماع نداشت تا إفتار دیگر، پس یکی از اصحاب رسول به نام خوات بن جبر که پیرمرد ضعیفی بود، پس از فراغ کار رفت منزل برای إفتار، عیال او در آوردن طعام کندی کرد و چون او خسته

بود خوابش گرفت و دیگر غذایی نخورد، طبق مقررات صوم، و بدون افطار شب را به روز آورد، و روز را روزه گرفت، و به جنگ خندق حاضر شد، و به سبب ضعف و گرسنگی در وسط کار بیهوش افتاد. رسول خدا ﷺ به حال او رقت کرد. مسئله دیگر اینکه عده‌ای از جوانان مسلمین در شب‌های ماه مبارک با عیال خود هم‌بستر می‌شدند، حتی بعضی از ایشان خدمت رسول خدا ﷺ آمده و به این عمل اقرار نمودند. در این حال آیه فوق نازل شد، و کسانی که مرتکب خلاف مقررات شده بودند اظهار ندامت کردند، و خدا ندامت و توبه ایشان را پذیرفت و این آیه نازل و اجازه اکل و شرب و جماع در شب‌ها تا ساعت فجر مجاز گردید. و مقصود از خیانت مذکور همین خلافی بود که جوانان مرتکب شده بودند. و جمله: ﴿أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾ دلالت دارد که نهایت زمان روزه، شب است، پس همین که شب رسید، باید افطار کند، و روزه وصال که شب را نیز روزه گیرد، و روز بعد را به روز قبل وصل نماید، حرام است، و از این جمله معلوم می‌شود که در تمام روز باید نیت صوم ادامه داشته باشد.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۸].

ترجمه: اموال خود را بین خودتان به باطل نخورید، و آن را به سوی حُکام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را به گناه بخورید، و حال آنکه شما می‌دانید. (۱۸۸)

نکات: در این آیه مقصود از اکل هر تصرفی است، چه کم‌فروشی، و چه غصب، و چه رشوه، و چه غیر اینها. زیرا عرف می‌گوید؛ مال مردم مخور، ولو اینکه خانه باشد و تصرف کرده باشد، که می‌گویند؛ مال مردم را خورده، و حق تعالی طبق عرف سخن گفته است. و مقصود از: ﴿وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ...﴾ همان دادن رشوه است که به واسطه آن مال مردم را می‌خورند.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآيَةِ ۖ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحُجَّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

ترجمه: از تو از ماهها می‌پرسند، بگو این ماهها برای میزان اوقات است، و برای انجام دادن حج، و نیکی این نیست که از پشت‌خانه‌ها وارد شوید، ولیکن نیکی آن است که شخص بپرهیزد (با تقوی باشد)، و خانه‌ها را از دریش بیاید و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید تا شاید رستگار گردید. (۱۸۹)

نکات: ماه به واسطه گردش زمین گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است دیده می شود، و گاهی قسمتی از آن و گاهی گوشه ای از آن نمایان است، و خدا چنین قرار داده تا به واسطه آن اوقات اول و وسط و آخر ماه معلوم باشد، و چون در زمان جاهلیت هرکس که می رفت حج و موقوف به انجام حج نمی شد می بایست دیگر از درب خانه وارد نشود بلکه از پشت خانه دری باز کند و یا از دیوار وارد شود حق تعالی این کار را مذمت کرده تا مردم به این خرافات نپردازند.

﴿وَقَتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقْتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقْتُلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٢﴾ وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٩٣﴾﴾ [البقرة: ۱۹۰-۱۹۳].

ترجمه: وکشتار نمایید در راه خدا با آنانکه با شما قتال می کنند و تجاوز مکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد (۱۹۰) و هر جا ایشان را یافتید بکشیدشان و بیرونشان کنید از جهت اینکه شما را بیرون کردند و آشوب بدتر از کشتن است و نزد مسجدالحرام با ایشان پیکار نکنید تا وقتیکه ایشان در آنجا با شما پیکار کنند، پس اگر ایشان با شما پیکار کردند بکشیدشان، کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگر خودداری کردند خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۲) و با ایشان پیکار کنید تا آشوبی نباشد و دین و پذیرش آن برای خدا باشد، پس اگر خودداری کردند جز بر ستمگران ستمی نیست. (۱۹۳)

نکات: مقصود از ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ این است که قتال برای بازشدن راه حق باشد که مردم آزاده بتوانند به سوی خداپرستی بروند، و کسی ایجاد زحمت نکند، و پذیرش دینی برای ترس از مخلوق نباشد و مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ يَقْتُلُونَكُمْ﴾ این است که قانون اسلام قانون آدم کشی نیست، و اگر کسی اقدام به قتال نکند نباید با او قتال کرد، یعنی مسلمین نباید پیش قدم در قتال بشوند، و ظاهراً مقصود از فتنه در جمله: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾، همراه کردن و به شرک کشاندن مردم است که فرموده از قتل بدتر است، و به علاوه فتنه و اضلال مردم گاهی موجب آشوب و تلف شدن اموال و نفوس نیز می شود، و فتنه، کار جوانمردان نیست، بلکه کار منافقان و ناکسان است. و در آیه ۲۱۷ همین سوره، گناه صد و بازداشتن مردم را از راه خدا، از گناه قتال در ماه حرام بزرگتر دانسته.

و جمله: ﴿وَلَا تُقْتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾ دلالت دارد که مسجدالحرام، محترم است، و نباید در آنجا اقدام به جنگ و جدال نمود، مگر اینکه کفار پیش قدم شوند، و چون کفار خودداری

کردند مسلمین باید بی درنگ خودداری کنند. و جمله ﴿لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ دلالت دارد که جهاد اسلامی برای رفع زورگونی و دفع فتنه و آشوب و شرک است، که دینهای باطل را بر مردم تحمیل نکنند، و هرگاه فتنه برطرف شد دیگر جهادی نیست، پس مادامی که زورگویان و همراه کنندگان وجود دارند جهاد بر مسلمین واجب و لازم است، و جمله: ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ﴾ دلالت دارد که جهاد برای تعدی و تجاوز نیست.

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

ترجمه: ماه حرام مقابل ماه حرام و حرمتها را قصاص است، پس هرکس بر شما تجاوز کند شما بر او تجاوز کنید (هرگاه به جور دست‌درازی کردند شما به عدل مقابله کنید) به مانند آنچه بر شما تعدی کرده‌اند، و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. (۱۹۴)

نکات: ماه حرام، و شهر حرام را که مکه باشد و حال احرام را باید هر کسی مراعات کند و احترام آنها را نگاهدارد، ولی اگر کفار حرمت آنها را نگاه نداشتند و به جنگ و آشوب اقدام کردند مسلمین باید معامله به مثل کنند، ولی باید خدا را در نظر گرفته و زیاده‌روی نکنند.

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵].

ترجمه: و انفاق کنید در راه خدا (یعنی جهاد) و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران رادوست می‌دارد. (۱۹۵)

نکات: اکثر آیاتی که سبیل الله دارد مقصود جهاد است که به جهاد، راه خدا بازمی‌شود، و مقصود از ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ این است که زیر بار کفار نروید که هلاک می‌شوید، بعضی خیال کرده‌اند که ﴿لَا تُلْقُوا﴾ کناره‌گیری از جنگ است، و تسلیم برای حفظ جان. و این اشتباه است زیرا کشته شدن در راه خدا هلاکت نیست و موجب افتخار و سعادت است.

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ صِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ

ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾ الْحُجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَةٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحُجَّ فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحُجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾

[البقرة: ۱۹۶-۱۹۷].

ترجمه: و برای خدا حج و عمره را بپایان برسانید، پس اگر محصور شدید و از رفتن به حج ممنوع گردیدید پس هرچه میسر باشد قربان کنید و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محل ذبح و قربانگاه برسد، پس هر که از شما بیمار بود، و یا آزاری به سر داشت (بتراشد)، پس از آن، به عوض، روزه‌ای و یا صدقه‌ای و یا قربانی گوسفندی باید، و چون امان یافتید پس هرکه پس از عمره به حج پرداخت هرچه میسر شود قربان کند و هر که قربانی نیابد، سه روز در اثنای حج و هفت روز وقت برگشتن روزه گیرد، این ده روز تمام است، این حکم برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجد الحرام (مکه) نباشد، و از خدا بترسید و بدانید که عقاب خدا سخت است. (۱۹۶) حج در ماه‌های معلومی است، پس کسی که بر او در این ماه‌ها حج واجب شد (و به حج پرداخت)، پس مباشرت با زن و بدکاری و جدال در حج موقوف است. و هر کار خیری بجا آرید خدا آن را می‌داند. و توشه بردارید که بهترین توشه پرهیزگاری است، و از من بترسید ای خردمندان (۱۹۷).

نکات: مقصود از ماه‌های حرام و معلومات ذیقعد و ذیحجه می باشد که چون احرام بست برای حج، باید از آنچه در آیه ذکر شده است اجتناب کند، پس اگر جماع کرد باید یک شتر نحر کند، اگر بوسه زد یک گاو کفاره آن است.

و مقصود از فسوق و جدال که در آیه ذکر شده بد گویی و فحش و دروغ و سب و لعن و غیبت است، و هم مفاخره و جدال را کنارگذارد، و مکرر «لا والله» و «بلی والله» نگوید. دروغ یکمرتبه یک گوسفند کفاره دارد، و دو مرتبه یک گاو، و سه مرتبه یک شتر. و احکام دیگر احرام در آیات ۱ و ۲ و ۹۵ سوره مائده خواهد آمد.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الصَّالِينَ ﴿١٩٨﴾ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٩﴾ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مِنْ سِكِّكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾﴾

[البقرة: ۱۹۸-۲۰۰].

ترجمه: بر شما باکی نیست که از فضل پروردگار خود بجوئید (یعنی در ایام حج به کسب و

کار پردازید). پس چون از عرفات برگشتید نزد مشعر الحرام یاد خدا کنید. و او را یاد کنید چنانکه شما را هدایت نمود و اگرچه پیش از آن از گمراهان بودید (۱۹۸) سپس برگردید از جایی که مردم برگشته‌اند، و از خدا طلب آموزش کنید که خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۹) پس چون مناسک خود را انجام دادید، یاد خدا کنید مانند اینکه پدران خود را یاد می‌کنید و یا ذکر خوبتری، بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا، در دنیا به ما بده و برای او در آخرت بهره‌ای نیست. (۲۰۰)

نکات: در تمام عمر انسان اگر یکمرتبه به اعمال حج موفق شود می‌تواند در همان ایام حج مثلاً در عرفات و منی پس از اعمال خود مشغول کسب حلال شود، و از فضل خدا بجوید، به دلیل جمله: ﴿أَنْ تَبْتَغُوا...﴾ معلوم می‌شود در اسلام روز تعطیل معمول نبوده که کسب و کار خود را تعطیل کنند، و خصوصاً این روزهای عزا و یا جشن که در میان مردم مرسوم شده اسلامی نیست و بدعت است. و جمله: ﴿فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ...﴾ دلالت دارد که چون روز نهم به عرفات موفق شد، پس از غروب آفتاب از عرفات که چهار فرسخی مکه می‌باشد برگردد به طرف مکه و در دو فرسخی مکه در مشعرالحرام شب را بیتوته و ذکر خدا کند و عبادت نماید. و مقصود از جمله ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا...﴾ این است که باید افاضه از عرفات باشد از همان مکان و زمانی که مردم افاضه می‌کنند، یعنی با مردم حرکت کند، نه اینکه حساب خود را جدا و از هر مکانی که خواسته افاضه بکند. و جمله: ﴿فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ﴾ همان نماز عید اضحی و تکبیرات مقصود است که کیفیت آن بیاید، و باید دانست که هرکس هم‌تش دنیا باشد و سعی او به دنیا مصرف شود و از خدا دنیا بخواهد طبق جمله ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ بهره‌ای از آخرت ندارد، و چنانکه ذکر خواهد شد باید سعی انسان هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت.

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ٢٠١﴾
 ﴿أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ٢٠٢﴾ ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَانْفُوا ٢٠٣﴾
 اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٤﴾

ترجمه: و بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت نیکی بده و ما را از عذاب آتش نگهدار (۲۰۱) ایشانند که برایشان بهره‌ای است از کارشان و خدا حساب را به سرعت می‌رسد (۲۰۲) و خدا را در روزهای چندی یاد کنید، پس هرکس در دو روز تعجیل کند گناهی بر او نیست، و کسی که تأخیر کند گناهی برایش نیست اگر پرهیز نماید، و از خدا بترسید و بدانید که شما به سوی او محشور می‌شوید. (۲۰۳)

نکات: کسی که طالب آخرت است طبق ﴿لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ باید سعی و کوشش داشته باشد. و مقصود از ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾ گفتن تکبیرات است، پس از نماز عید اضحی، و پس از نمازهای ظهر روز عید تا نماز صبح دوازدهم بگوید: «الله اکبر الله اکبر لا إله إلا الله، الله اکبر ولله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا، والحمد لله علی ما ابلانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام». و اگر تا روز ۱۳ ماند تا بعد از نماز صبح روز ۱۳ بگوید، یعنی پس از أداء ۱۵ نماز. و مقصود از جمله: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ این است که برای رجوع به وطن، روز ۱۲ عجله کند و از منی خارج شود. ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ﴾ این است که تا روز ۱۳ بماند در منی. و ایام معدودات روز عید است تا روز ۱۳.

﴿وَمِنَ الثَّالِثِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْأَمَهُادُ ﴿٢٦﴾ وَمِنَ الثَّالِثِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٧﴾﴾

[البقرة: ۲۰۴-۲۰۷].

ترجمه: و بعضی از مردم چنان است که گفتار او در زندگی دنیا تو را به عجب آورد و تو را خوش آید و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهی گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمن است (۲۰۴) و چون از نزد تو برود (و یا به ریاست برسد) برای افساد در زمین بکوشد و زراعت و نسل را از بین ببرد، و خدا فساد را دوست نمی‌دارد (۲۰۵) و چون به او گفته شود از خدا بترس، او را عزت و تکبر برانگیزاند، پس دوزخ او را کافی و بد آرامگاهی است (۲۰۶) و بعضی از مردم چنان است که جان خود را برای جستن خوشنودی خدا می‌فروشد، و خدا به این بندگان مهربان است. (۲۰۷)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَمِنَ الثَّالِثِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ﴾ مردم منافق و چرب‌زبانند که در امور دنیا واردند، ولی از امور خداشناسی و دینی بی‌خبرند، و چون کاری به دستشان بیفتد، زیان‌کاری و خراب‌کاری می‌کنند، و اموال و جان و عرض مردم را از بین می‌برند، و برای یک دستمال تیمچه‌ای را به آتش می‌کشند. و در مقابل اینان اشخاصی هستند که برای رضای خدا فداکاری می‌کنند، و از جان خود می‌گذرند، و مقصود از جمله: ﴿وَمِنَ الثَّالِثِ مَنْ يَشْرِي...﴾ او است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾ فَإِنْ رَلْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾﴾

[البقرة: ۲۰۸-۲۰۹].

ترجمه: ای مؤمنین، تماماً درمسالمت وارد شوید، و پیروی گامهای شیطان مکنید. زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (۲۰۸) پس اگر لغزش کنید پس از آنکه آیات روشن برای شما آمد پس بدانید که خدا عزیز و حکیم است. (۲۰۹)

نکات: مقصود از **سِلْم**، مسالمت با مردم باشد که از نفاق دست بردارند و همه مؤمن و تسلیم امر حق شوند و با یکدیگر متحد کردند. و ممکن است مقصود از **سِلْم**، اسلام و تسلیم دین خدا باشد، بنابراین ﴿كَآفَّةً﴾ حال است برای ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾، یعنی همه شما تسلیم امر حق باشید. و جمله: ﴿فَإِنْ رَلْتُمْ...﴾ دلالت دارد که اگر ندانسته کاری کنند قابل عفو است، و اما اگر پس از علم و آمدن آیات روشن قرآن، کسی به طرف باطل بلغزد و منحرف شود قابل گذشت نیست، و لذا حق تعالی در این مورد تهدید شدیدی نموده و فرموده بدانید که خدا عزیز و دارای قدرت و حکیم است، یعنی بیهوده و سرخود شما را واگذار نکرده است.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾ سَلِّ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَمَا عَاتَيْنَهُمْ مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١١﴾﴾

[البقرة: ۲۱۰-۲۱۱].

ترجمه: آیا انتظار می مانند (و اسلام نمی آورند) مگر اینکه خدا با ملائکه در سایه های ابر بیاید و کار بگذرد، و به سوی خداست برگشت امور (۲۱۰) از بنی اسرائیل بپرس که چقدر از آیات روشن ایشان را دادیم و هرکس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمده تبدیل دهد محققاً خدا شدیدالعقاب است. (۲۱۱)

نکات: در جمله: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ...﴾ روی سخن با یهود است، یعنی این یهود که به حضرت موسی عليه السلام ایمان نمی آوردند و می گفتند خدا را در میان ابرها با ملائکه برای ما بیاور، آیا در مقابل پیغمبر اسلام نیز چنین انتظاری دارند، اگر چنین انتظاری داشته باشند کار ایشان باید از کار بگذرد به آمدن عذاب. از آیات قبل و بعد پیداست که روی سخن با یهود است. و إلا خدا که رفت و آمد ندارد آن هم در میان ابرها، و یا بگوییم مقصود از آمدن خدا، آمدن عذاب و امر خداست چنانکه در سورة نحل آیه ۳۳ فرموده:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾ [النحل: ۳۳].

و همچنین در آیه ۲۶ سورة نحل فرموده:

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ...﴾ [النحل: ۲۶].

و همانطور که به روشنی معلوم است آمدن خدا در این آیه و مانند این آیه، آمدن امر و عذاب خداست، همین طور است در آیه ما نَحْنُ فیه. و مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ﴾ تبدیل نعمت قرآن است که خدا وعده شدت عقاب داده است.

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۲۱۲﴾ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۱۳﴾﴾ [البقرة: ۲۱۲-۲۱۳].

ترجمه: زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده و مؤمنین را مسخره می‌کنند، و آنانکه پرهیزکارند در روز قیامت از ایشان برترند و خدا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد (۲۱۲) مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران را برای انذار و تبشیر (ترسانیدن و بشارت دادن) فرستاد، و با ایشان کتابی به حق نازل نمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم نماید. و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنان که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه دلیل‌های روشن برایشان آمد، برای ستم بین خودشان، پس خدا به إذن خویش مؤمنین را به طرف حَقِّی که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد، و خدا هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۲۱۳)

نکات: جمله: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ دلالت دارد که ابتدا مردم در راه خداپرستی طبق فطرت و عقولشان، متحد بودند. سپس به واسطه حسد و کینه و حرص و طمع به دنیا، اختلافاتی بین ایشان پیدا شد، و روی اغراض، عده‌ای بدنبال باطل رفتند، همچنان‌که در سورة یونس آیه ۱۹ نیز فرموده: ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾.

و پس از ایجاد اختلاف، خدایتعالی برای دعوت به اتحاد و توحید و رفع اختلافشان با رجوع به کتاب آسمانی، پیغمبران زیادی بینشان مبعوث کرد. اما اینکه گفتیم ابتدا مردم وحدت داشتند، برای اینکه امور فطری از قبیل دلالت نظم واحد بر ناظم و خالق واحد و اثر بر مؤثر، ذاتی است، و هر بشری می داند که احسان خوب است و دورغ و ظلم و تعدی بد است، پس این امور ذاتی است، و ذاتی مقدم بر عرضی است، یعنی میل به باطل به واسطه حسد و بخل و جاه طلبی عارضی است، «وَمَا بِالذَّاتِ مَقْدَمٌ عَلَى مَا بِالْعَرَضِ» و اما نقلاً؛ از آیات قرآن همین معنی ظاهر می شود، چنانکه در آیه ۱۹ سورة یونس که در بالا ذکر شد جمله: ﴿فَاُخْتَلَفُوا﴾ را با «فاء» آورده، یعنی پس از وحدت، خودشان به اختلاف پرداختند، و در این آیه سورة بقره فرموده خدا پیغمبران را برای رفع اختلاف فرستاد. و در نهج البلاغه خطبه ۱ حضرت علی (علیه السلام) فرموده: «لَمَّا بَدَلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاحْتَالَتَهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، فَبُعِثَ فِيهِمْ رَسُولُهُ...»، تا آخر. پس از این آیات و دلایل، کسی که می گوید انبیاء موجب اختلاف شدند، صحیح نگفته، و صحیح آن است که انبیاء برای رفع اختلاف و ایجاد اتحاد آمدند. و جمله: ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾، دلالت دارد که رافع اختلاف کتاب آسمانی است، زیرا ضمیر ﴿لِيَحْكُمَ﴾ بر می گردد به کتاب نه به انبیاء، زیرا ضمیر مفرد است و انبیاء جمع. و اگر کسی بگوید ضمیر برگردد به الله صحیح نگفته زیرا کلمه الله أبعد و کلمه کتاب أقرب است. پس فقط کتاب حاکم است در رفع اختلاف. و در زمان ما فقط قرآن رافع اختلاف است. و جمله: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾، دلالت دارد که موجد اختلاف پس از آمدن انبیاء و کتب آسمانی دکانداران ظلم و حسد بوده اند چنانکه فرموده: ﴿بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾، و موجد اختلاف و مقصّر دانشمندان که به کتاب خدا آشنا بوده و کتاب برایشان آمده است، که روی حرص به دنیا و ریاست ایجاد اختلاف می کنند چنانکه فرموده: ﴿إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾، یعنی «وَالَّذِينَ أُوتُوا التَّوْرَةَ وَأُوتُوا الْإِنْجِيلَ وَأُوتُوا الْقُرْآنَ»، و آنان همین دانشمندان یهود و نصاری و مسلمین می باشند که اکثرشان باعث اختلاف در اُمت خود شده اند و تفرقه و شقاق و عناد را آورده اند، ولی در این میان هرکس طالب حق و حقیقت باشد و در راه آن سعی کند و به کتاب آسمانی خود مراجعه کند، خدا او را هدایت می کند. پس هر کس باید خود سعی کند و عقل خود را به کار اندازد و به امید دانشمندان نباشد. و این اختلافات از دین نیست بلکه از مذاهب است:

فرق بین دین و مذهب

دین اسلام دین توحید، و دعوت به اتحاد می‌کند، ولی مذاهبی که ایجاد شده موجب اختلاف است، و از جمله فرق‌های بین دین و مذهب به قرار ذیل است:

- ۱- **الدِّينَ مِنَ اللَّهِ وَالْمَذْهَبَ مِنَ النَّاسِ.** «دین از طرف خدا و مذهب ساخته بشر است».
- ۲- **الدِّينَ يَدْعُو إِلَى الْإِتِّحَادِ وَالتَّوْحِيدِ وَالْوَفَاقِ، وَالْمَذْهَبَ يَدْعُو إِلَى الْعِنَادِ وَالتَّفَرُّقِ وَالشَّقَاقِ.**
«دین دعوت به اتحاد و توحید می‌کند ولی مذهب به دشمنی و تفرقه و جنگ و اختلاف.
- ۳- دین مردم را به خدا توجّه می‌دهد، ولی مذهب مردم را به بزرگان و اولیا و احبار (یعنی بزرگان یهود)، و در دین در عبادت خواندن غیر خدا شرک است، ولی در مذهب خواندن بندگان مقرب لازم و مؤکّد است.
- ۴- دین سهل و آسان است و یک عرب بیسواد به زودی آن را فرا می‌گرفت، ولی مذهب سخت و مشکل است و باید پنجاه سال تحصیل و درس بخوانند تا شاید بفهمند.
- ۵- دین غیر خدا را مؤثر نمی‌داند، ولی مذهب غیر خدا را مؤثر می‌داند.
- ۶- دین موجب عزت و شهامت است، ولی مذهب موجب ذلت و تملق است، و مدّاحی برای بزرگان مذهب لازم است حتّی در مقابل قبرشان نیز باید مداحی و چاپلوسی‌های زیاد کرد.
- ۷- در دین کسی حقّ جعل قانون و حق فتوی و رأی و صدور حکم ندارد جز خدا، ولی در مذهب، بزرگان مذهب و هر امام و ملائی حق فتوی داشته و می‌تواند قواعد و قوانینی بیاورند. و در دین خدا احکام آن تغییر و تبدیل ندارد ولی در مذهب هر سال فتوی و حکم عوض می‌تواند عوض شود، و نیز به فوت ملاّ احکام او از اعتبار ساقط می‌شود.
- ۸- در دین اسلام به حکم آیه (۱۶۵) سوره نساء، پس از انبیا کسی دیگر حجّت نیست، ولی در مذهب هر امام و غیر امام ممکن است حجّت باشد.
- ۹- در دین باید همیشه اولوا الأمر صالحی میان مردم مجری احکام خدا باشد، ولی در مذهب ممکن است غایب و از دسترس مردم خارج باشد، و در دین اسلام انتخاب زمامدار و اولوا الأمر با مردم است، ولی در مذهب انتخاب امام و زمامدار با خدا است، یعنی انتصابی است نه انتخابی.
- ۱۰- در دین اسلام به حکم آیه (۷۴) سوره فرقان هرکس می‌تواند با کسب علم و عمل امام المتّقین گردد، ولی در مذهب امام منحصر به چند نفری است که اهل مذهب معین کنند.
- ۱۱- در دین اسلام شعائر دینی به جعلِ الهی بوده و منحصر است به آنچه خدا دستور داده و نمی‌توان کم و زیاد کرد، ولی در مذاهب شعائر مذهبی از قبیل ساختن گنبد طلا و سینه‌زدن و

دم گرفتن و غیر از اینها بسیار است. و در دین لعن و سب و تکفیر و قذف و فحش جایز نیست و حرام است، ولی در مذهب لعن و طعن و تکفیر مستحب مؤکد و از مواد مذهبی است.

۱۲- فروع دین اسلام عدد معینی بوده، ولی در مذهب زیادتر.

۱۳- در دین الهی تعیین عدد و شماره اصول دین با خدا است، ولی در مذهب تعیین اصول دین با مردم مذهبی است.

۱۴- در دین اسلام هر امام و مأمومی تابع دینند و دین هر دو یک جور است، ولی در مذهب ممکن است امام و امامت اصل دین باشد نه تابع آن، و در دین الهی، دین امام و مأموم و تکلیف آن فرقی ندارد ولی در مذهب فرق دارد.

۱۵- دین اسلام دین تبعیض نژاد نیست و همه مردم مساویند و امتیاز نزد خدا به تقوی است، ولی مذهب سید و غیر سید و روحانی و غیر روحانی و امام و مأموم هر کدام امتیازاتی دارند، و حال آنکه این امتیازات صدر اسلام نبوده است. و در دین الهی خمس و سهم امام نبوده و رسول خدا ﷺ و علی مرتضی علیه السلام از کاسب و تاجر سهم امام نگرفته، ولی در مذهب این چیزها از واجبات مذهبی است. و در دین کسی حق گرفتن اجر برای تبلیغ دین ندارد، ولی در مذهب گرفتن اجر رائج و از لوازم مذهبی است.

۱۶- در اسلام نذر و وقف برای مقبره‌ها نبوده و بلکه اسراف و حرام است، ولی در مذهب نذورات و موقوفات و هدایا برای مقبره‌ها بسیار و از رسوم آن است.

۱۷- در دین الهی تقلید نبوده و تعلیم و تعلم واجب بوده، ولی در مذهب تقلید لازم بلکه واجب است.

۱۸- مقررات دینی موجب عزت و رفعت و شهادت است، ولی مقررات مذهبی موجب ذلت و تملق و پستی است.

و ما در کتاب دعاهائی از قرآن نیز، مواد فرق بین دین و مذهب را به اشاره آورده‌ایم، مراجعه شود.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ
الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَرَلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ
نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

ترجمه: آیا گمان دارید که به بهشت می‌روید و هنوز مانند پیشینیانی که قبل از شما رفته‌اند گرفتار نشده‌اید، سختی‌ها و ضررها به ایشان رسید تا حدی که پیغمبر و مؤمنین با او می‌گفتند یاری خدا کی و کجا است، آگاه باش یاری خدا نزدیک است. (۲۱۴)

نکات: با اینکه انبیاء و مرسلین در مقابل بلاها صابرند، آنقدر گرفتار بلا و عناد قوم خود می‌شدند که در مقابل وعده‌های الهی بی‌صبری می‌کردند و می‌گفتند یاری خدا کجا و کی است، چنانکه اصحاب رسول خدا ﷺ در مکه مبتلا به حبس و شکنجه و آزار مشرکین بودند که از عداوت و فحش و سرزنش و هوکردن و مسخره و منع معاملات خودداری نمی‌کردند و چون به مدینه آمدند باز به محاصره اقتصادی و طریقت یهود و مشرکین و جنگ وجدال و کشتن و قطع دست و پا گرفتار بودند، چنانکه خباب بن ارت را به جرم توحید گرفتار و میان آتش انداختند و کمر او را سوزانیدند که تا زنده بود خون و چرک از آن می‌آمد، گوید به رسول خدا ﷺ شکایت از آزار مشرکین کردیم، فرمود: اَمَمْ پیش از شما به انواع و اقسام بلا صبر کردند، حتی اینکه بعضی را با اره دو نیمه می‌کردند، و با شانه‌های آهنین بدن ایشان را شانه می‌کردند، و گوشت بدن ایشان را از استخوان جدا می‌کردند، و چه قدر عمار و بلال و صهیب و خبیب و ابن مسعود و سایرین را آزار کردند. پس مؤمنین زمان ما باید بدانند بی‌امتحان و ابتلاء ادعای ایمان ارزشی ندارد، و بی‌صبری در مقابل بلاها یکی از گناهان انبیا بوده که خدا به رسول خود در آیات متعدده امر به استغفار کرده.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٣٩﴾﴾ [البقرة: ۲۳۹].

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند که چه انفاق بکنند، بگو آنچه از خیر انفاق کنید پس برای والدین و نزدیکان و یتیمان و مساکین و غریاء در راه‌مانده تعلق دارد، و هرکار خیری بکنید، باید بدانید که خدا به آن داناست. (۲۱۵)

نکات: در این آیه سائل سؤال کرده از اینکه چه چیز انفاق کند؟ خدا در جواب فرموده مصرف آن را ملاحظه کنید. یعنی هر چه انفاق کنید کم و یا زیاد باید به مصرف آن اهمیت بدهید.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرْدُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ أَسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾﴾ [البقرة: ۲۱۶-۲۱۷].

ترجمه: مقرر شد بر شما جهاد و حال آنکه برای شما جهاد ناخوش آمد است، و شاید چیزی را

ناخوش دارید که برای شما خوب باشد، و شاید چیزی را دوست داشته باشید که برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱۶) از قتال در ماه حرام از تو سؤال می‌کنند، بگو قتال در آن کار بزرگ است. ولی صِدِّ از راه خدا و کفر به او و مسجدالحرام و بیرون کردن اهلش از آن، بزرگتر است نزد خدا، و فتنه بزرگتر از کشتن است، و ایشان همواره با شما کارزار می‌کنند تا شما را از دینتان برگردانند اگر بتوانند، و هرکس از شما از دینش برگردد سپس در حال کفر بمیرد، پس این کسان اعمالشان در دنیا و آخرت ناچیز است و این کسان اهل آتشند که در آن جاوید بمانند. (۲۱۷)

نکات: باید دانست که در این آیات از رسول خدا ﷺ سؤالاتی شده و چون رسول خدا ﷺ نمی‌دانسته، خدای تعالی جواب داده، و لذا فرموده: ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾، از آن جمله حکم قتال است که پس از هجرت نازل شده، چون در مکه نفرات مسلمین کم بودند، و تمکّن از جهاد نبوده، و لذا در سال دوم هجرت که نفرات لایقی مسلمان شدند حکم جهاد آمد، و دیگر حکم قتال در ماه حرام و مسجدالحرام است که تحریم شده، و دیگر حکم مرتد است که اگر از اسلام برگردد، و به انکار اصل و یا به انکار یکی از فروعات مسلمۀ بدیهی او کافر می‌شود، که اگر به همان حال بمیرد اهل دوزخ است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (۲۱۸)
[البقرة: ۲۱۸]

ترجمه: محققا آنانکه ایمان بیاورند و آنانکه هجرت کنند و جهاد نمایند در راه خدا، آنان امیدوارند به رحمت خدا، و خدا نسبت به ایشان آمرزنده و رحیم است. (۲۱۸)

نکات: جمله: ﴿يَرْجُونَ...﴾ دلالت دارد که هرکس متّصف به صفات مؤمنین مهاجرین و مجاهدین شد باید امیدوار به رحمت حق باشد، نه هر کس که فاقد این اوصاف و افعال است.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۖ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۖ قُلِ الْعَفْوَ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ۚ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (۲۲۰)
[البقرة: ۲۱۹-۲۲۰]

ترجمه: از تو می‌پرسند از شراب و قمار، بگو در این دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم است، و گناهشان بزرگتر از سودشان. و از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو زیادی را،

خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید فکر کنید (۲۱۹) در دنیا و آخرت، و از یتیمان سؤال می‌کنند؟ بگو برای ایشان اصلاح خوب است، و اگر با ایشان مخالطه کنید، پس برادران شما بیند و خدای تعالی مفسد را از مصلح می‌داند، و اگر خدا خواسته بود شما را به رنج افکنده بود، زیرا خدا عزیز و حکیم است. (۲۲۰)

نکات: خمر چنانکه خدا فرموده منافعی دارد، برای دفع بعضی از امراض نافع است، ولی گناه آن بزرگتر و بیشتر از نفع آن می‌باشد. در این آیه صریحاً حرام نشده، اما چون بنای قرآن در بیان احکام، تدریجی است در اینجا اشاره شده به بزرگی گناه آن و در آیات دیگر حرام شده مانند آیه ۳۳ سوره اعراف، و آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده. و جمله: ﴿قُلِ الْعَفْوَ﴾ دلالت دارد که هر چیزی از مخارج و مصارف انسان زیاد آمد باید انفاق کند. و جمله: ﴿إِصْلَاحٌ لَهُمْ حَيْرٌ﴾ دلالت دارد که مسلمان باید به اصلاح جان و مال یتیمان پردازد، و ایشان را تربیت کند، و خصوصاً سرپرست و ولی ایشان احتراز نکند بلکه با ایشان مخالطه کند، و از تعلیم و تربیت طفل کوتاهی ننماید.

﴿وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ ۚ وَلَا مُمْمِنَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۚ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾﴾

ترجمه: زنان مشرکه را نکاح نکنید. تا ایمان آورند، و هرآینه کنیز با ایمان از زن مشرکه بهتر است و اگر چه خوش‌آید شما را (یعنی واگر چه خوشگل باشد)، و مردان مشرک را زن مدهید تا ایمان آورند و هرآینه بندهٔ مؤمن از مرد مشرک بهتر است و اگر چه شما را به عجب آورد (یعنی سیمای او زیبا باشد، و مقصود از بنده و کنیز اسیران جنگی از کفار هستند) اینان به سوی آتش می‌خوانند، و خدا به اذن خویش به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند، و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا ایشان متذکر شوند. (۲۲۱)

نکات: نهی در این آیه برای تحریم است. بنابراین عقد زن مشرکه جائز نیست و زن مسلمان بر مشرک حرام است. و جمله: ﴿وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ﴾ دلالت دارد که زن را باید برای مال و جمال فقط ازدواج نکنند، بلکه دین او بر مال و جمال ترجیح دارد. و مشرک شامل بسیاری از مسلمین نماها می شود که امام و مرشد را در صفات و افعال، مانند خدا می دانند.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَظْهَرْنَ ۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ

الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿۲۲۲﴾ نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ فَأْتُوا حَرَّتْكُمْ أَلَىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلَقَوُهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۲۳﴾

[البقرة: ۲۲۲-۲۲۳]

ترجمه: و از تو از حیض سؤال می کنند، بگو آن آزاری است، پس در وقت حیض از زنان کناره گیری کنید و به ایشان نزدیکی نکنید تا پاک شوند، که چون تطهیر کردند نزدیک ایشان بیایید از آنجا که خدا امرتان کرده. زیرا خدا دوست می دارد توبه کنندگان و دوست می دارد تطهیرکنندگان را (۲۲۲) زنان شما کشتزار شمايند پس کشتزار خود را بیایید هر وقت که خواسته باشید، و به نفع خود پیش فرستید (یعنی اعمال صالحه اندوخته و ذخیره نمایید) و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد، و مژده بده مؤمنین را. (۲۲۳)

نکات: ﴿الْمَحِيضُ﴾، اسم زمان و مکان و مصدر نیز می باشد، دراین آیه کلمه محیض تکرار شده، اگر اول را مصدر و دوم را اسم زمان بگیریم مناسب تر خواهد بود، پس معنی ﴿فَاعْتَرَلُوا﴾ این می شود که از مکان حیض یعنی فرج و یا زمان حیض کناره گیری کنید، نه از معاشرت. بنابراین بوسه و لمس با سایر اعضای زن در ایام حیض اشکالی ندارد برخلاف قوانین یهود و کفار دیگر که در ایام حیض به کلی از معاشرت زن دوری می کنند. و جمله: ﴿فَأْتُوا حَرَّتْكُمْ أَلَىٰ شِئْتُمْ﴾، اشاره به این است که زنان محل زراعت و تخم افشانی و شخم زار شما و اولاد به منزله محصول آن است، پس با قبل او که محل بذر است نزدیکی کنید نه با دُبر او. و کلمه ﴿أَذَى﴾ دلالت دارد که خون حیض خون فاسد بدبویی است و زن را آزار می دهد و بدرنگ نیز می باشد، و اینها نشانه خون حیض و امتیاز آن است از خون بکارت و خون استحاضه. و از سنت رسول ﷺ استفاده می شود که اقل مدت حیض سه روز و اکثر آن ده روز است. و جمله ﴿يَطْهَرْنَ﴾ را بسیاری از قراء به تخفیف خوانده اند که معنی چنین می شود: به زنان نزدیک نشوید تا پاک شوند یعنی خون حیض قطع شود، چه غسل کرده باشد و چه غسل نکرده باشد. و اما اگر به تشدید طبق قرائت بعضی از قراء دیگر قرائت شود معنی چنین است؛ تا تطهیر کنند یعنی غسل نمایند. بنابراین قرائت، نزدیکی با ایشان جائز نیست تا غسل نمایند. اما چون قرائت به تخفیف اولی می باشد معنی همان است که در تخفیف گفته شد، زیرا قرائت به تشدید برخلاف اصل و موجب تکرار تطهیر است. و مقصود از تطهیر، تطهیر فرج فقط نیست زیرا تطهیر مطلق است و مقید نشده به عضوی از اعضا، پس شامل تمام بدن می شود که همان غسل باشد. و جمله: ﴿وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾، اشاره به این است که شکر وجود زنان و بهره آنان این است که برای خود از اعمال صالحه ذخیره نمایید. و این جمله نظیر آیاتی است که فرموده: ﴿وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾.

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۴].

ترجمه: و برای نیکی نکردن و تقوا نداشتن و بین مردم اصلاح نکردن خدا را در معرض قسمهای خود قرار ندهید (به خدا قسم نخورید) و خدا شنوا و داناست. (۲۲۴)

نکات: این آیه ممکن است حمل شود به یکی از دو معنی: معنای اول همان است که ذکر شد، و مقصود این می شود که قسم به خدا را بهانه ترک نیکی و تقوی قرار ندهید و نگویید من قسم خورده ام که دیگر کار خیر نکنم پس فلان کار خیر را نمی کنم و یا فلان اصلاح و خدمت به مردم را نمی کنم و یا ترک تقوی می کنم، یعنی اگر قسم خورد که کار خیر نکند باید به این قسم اعتناء نکند، پس نباید قسم به خدا را مانع از نیکی و تقوی و اصلاح بین مردم قرار دهد، یعنی چنین قسمی نخورد، و اگر چنین قسمی خورد باید اعتنا نکند و قسم خود را بشکند و برود آن کار نیک را و عمل صالح را انجام دهد، زیرا مورد قسم در وقتی واجب العمل است که راجح باشد، و در اینجا مورد قسم راجح نبوده است.

معنای دوم که برای این آیه شده این است که: برای نیکی کردن و پرهیزکاری بودن و اصلاح بین مردم نمودن، خدا را در معرض قسمهای خودتان قرار ندهید، و مقصود از این معنا آن است که باید خدا در نظر مؤمن عظمت داشته باشد، و بی مورد او را در معرض قسم نیاورد، و این ترک قسم نیکی و تقوی است و موجب می شود که انسان در نظر مردم وزین گردد و در مقام اصلاح ذات البین کلام او مسموع باشد. ولی معنای اول اظهر است، که حرف آن برای ترک باشد، یعنی قسم برای ترک خیر و تقوی و اصلاح نباید خورد، چنانکه در آیه: ﴿يَبِئْسَ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا﴾، و آیه: ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ و آیات: ۱۵ سورة نحل، ۱۰ لقمان، ۴۱ فاطر، ۱۷ نور، ۱۹ مائده، ۱۷۲ اعراف، ۵۶ زمر و ۱۵۶ انعام، که حرف ﴿أَنْ﴾ در این آیات ذکر شده، از حرف ﴿أَنْ﴾ برای منع و دفع نیز استفاده نموده اند. به هر حال انسان باید سعی کند قسم را چه برای امر حق و چه باطل ترک گوید.

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۵].

ترجمه: خدا شما را به واسطه لغو در قسمهایتان مؤاخذه نمی کند ولیکن شما را به آنچه دلهایتان کسب کرده مؤاخذه می کند، و خدا آمرزنده و بردبار است. (۲۲۵)

نکات: لغو در قسم دو قسم است: اول بدون فکر و اراده قسم خوردن، که مؤاخذه ندارد و در مقابل آن قسم با اراده که اگر بشکند مؤاخذه دارد. دوم چیزی را به عقیده خود در واقع و خارج موجود می بیند

ولذا قسم می خورد، سپس معلوم می شود که برخلاف واقع بوده، این قسم مؤاخذه ندارد، و در مقابل آن، چیزی را برخلاف واقع می داند باز برای اثبات آن قسم می خورد که این مؤاخذه دارد، و مؤاخذه برای این است که قلباً می دانسته برخلاف است. و هرگاه قسم برای فعل معصیتی باشد مانند قسم خوردن برای فعل حرام و یا ترک واجب، اگرچه خوردن چنین قسمهائی از گناهان و حرام است، ولی ظاهراً کفاره ندارد، زیرا قسمی منعقد نمی شود.

﴿لَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۲۷﴾ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۸﴾﴾ [البقرة: ۲۲۲۶-۲۲۲۷].

ترجمه: برای آنانکه از زنانشان ایلاء می کنند، انتظار بردن چهار ماه است، پس اگر برگردد خدا آمرزنده و رحیم است (۲۲۶) و اگر قصد طلاق کنند پس محققاً خدا شنوا و داناست. (۲۲۷)

تکات: ایلاء عبارت است از اینکه مردی قسم بخورد که با زن خود هم بستر نشود، چه قسم او مطلق باشد، و چه ابدی، و چه مقید به زمان زیادتر از چهارماه و قصد او از قسم اذیت و آزار همسر خود باشد، اگر چنین قسمی خورد، زن او برای حق خود می تواند مراجعه به حاکم کند، تا حاکم مرد را وادار به برگشت از قسم نماید و یا طلاق دهد. و اگر خود مرد برگشت از قسمی که خورده، آیا کفاره دارد و یا خیر، مورد اختلاف است و در آیه صحبتی از کفاره نیست. و گفته اند کفاره آن اطعام ده مسکین است و یا دادن لباس به ده مسکین، و اگر ندارد سه روز روزه بگیرد. ولی به نظر ما کفاره ندارد زیرا قسم خوردن به ترک وطی راجح و مشروع نیست و می توان گفت قسم منعقد نمی شود. پس ظاهر آن است کفاره ندارد، و از آیه نیز کفاره استفاده نمی شود.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۲۸﴾﴾ [البقرة: ۲۲۸].

ترجمه: و طلاق داده شدگان سه طهر انتظار می برند و خودداری کنند و برای ایشان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند، و شوهرانشان به بازآوردنشان در این مدت سزاوارترند اگر اراده اصلاح نمایند، و به نفع ایشان است مانند آنچه بر ضرر ایشان است به خوبی و برای مردان بر ایشان یک درجه برتری است و خدا عزیز و حکیم است. (۲۲۸)

نکات: مقصود از ﴿قُرُوءٍ﴾ که جمع قرء است، طهر می باشد، زیرا قرء به معنی حیض و طهر آمده، ولی اینجا چون عدد ثلاثه مؤنث است باید قرء به معنی طهر باشد که مذکر است به قاعده «فی ثلاثٍ وسبعةٌ بعده ذکرٌ أنثٌ بعکس ما اشتہرا»، پس چون عدد مؤنث شد تمیز مذکر است که به معنی حیض نیست زیرا حیض مؤنث است. و جمله: ﴿وَلَا يَحِلُّ...﴾ دلالت دارد که در سه چیز باید به قول زن مراجعه کرد، و قول او معتبر است و کتمان این سه امر بر زن جائز نیست، زیرا موجب ابطال حق زوج می شود و آن سه چیز طهر و حیض و حمل است، مثلاً اگر معلوم نباشد که زن در حال طلاق، حیض بوده یا نه، باید از خود او پرسید. و طلاق به معنی رهاکردن، وی صیغه آن این است که طلاق دهنده در حضور دو عادل بگوید: «زوجتی فلانه طالق».

﴿ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ دلالت دارد که پس از وقوع طلاق زن باید سه طهر عدّه نگه دارد، و مطابق: ﴿وَيُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ...﴾ شوهر او می تواند رجوع کند و طلاق کأن لم یکن می شود، و احتیاج به عقد جدیدی ندارد. و جمله ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي...﴾ دلالت دارد که هر یک از زوجین حقوقی بر دیگری دارند، اما حقّ زوجه عبارت است از مهر و نفقه و سکی و کسوه و حق هم خوابگی. و اما حق زوج عبارتست از اطاعت زوجه از او، و مال و آبروی او را حفظ کردن و نطفه او را در رحم نگه داشتن، و کسی را بر فراش او نیاوردن، و از خانه او چیزی بدون اذن او بر ندارد و از هم خوابگی جلوگیری ننماید، و بدون اذن او از منزل او خارج نشود. و جمله ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ﴾ درجه دلالت دارد که تصمیم و تشخیص نهائی در امور زندگی را زوج بگیرد، و نیز گفته اند حقّ زوج مقداری زیادتیر است مثلاً زوجه بدون اذن او روزه مستحبی نگیرد، و مسافرت غیر واجب نرود، و اگر زوج رجوع کرد بپذیرد طبق جمله: ﴿أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ﴾.

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَنٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ

وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۳۱﴾

[البقرة: ۲۲۹-۲۳۱].

ترجمه: طلاق دو بار است، پس از آن یا به خوبی و خوشی نگاه داشتن و یا به خوبی رها کردن، و برای شما حلال نیست که از آنچه به ایشان داده‌اید چیزی بگیرید، مگر آنکه بترسند که حدود خدا را بر پای ندارند پس اگر بترسید که حدود خدا را بر پای ندارند، باکی نیست بر ایشان در آنچه زن فدا دهد، این است حدود خدا، از آن تجاوز نکنید و هر کس از حدود خدا تجاوز کند پس خود ایشان ستمگرند (۲۲۹) پس اگر (برای بار سوم) آن زن را طلاق دهد، پس از طلاق دیگر آن زن برای او حلال نیست، تا اینکه آن زن با مرد دیگری ازدواج کند، پس اگر زوج ثانی آن زن را طلاق دهد، بر آن دو (زوج اول و زن) باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند اگر گمان داشته باشند که حدود خدا را بر پا می‌دارند، و این است حدود خدا که بیان می‌کند برای قومی که بدانند (۲۳۰) و چون زنان را طلاق دادید پس به آخر مدتشان رسیدند یا ایشان را به خوبی و خوشی نگه دارید و یا به خوبی و خوشی رهایشان کنید، و برای ضرر زدن ایشان را نگه ندارید تا اینکه (به حقوقشان) تعدی کنید، و هرکس این کار کند محققاً به خود ستم کرده. و آیات خدا را به استهزاء بگیرید، و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید، خدا شما را به آن پند می‌دهد و بترسید از خدا و بدانید که خدا به هر چیزی داناست. (۲۳۱)

نکات: کلمه ﴿مَرَّتَانٍ﴾ دلالت دارد که اگر در یک مرتبه دو طلاق و یا سه طلاق را بخواند صحیح نیست مانند اینکه بگوید «هی طالق ثلاثاً» بلکه باید مَرَّةً بعد مَرَّةً آخری اجرای طلاق بکند، و دیگر اینکه دلالت دارد بر امکان رجوع، زیرا اگر رجوع نباشد که طلاق ثانی و ثالث ممکن نیست و طلاق مطلقه تحصیل حاصل است و معنی ندارد. و جمله: ﴿فَإِمْسَاكِ بِمَعْرِوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَنٍ﴾ این است که یا مرد رجوع کند و طبق عرف به خوبی او را نگه دارد و یا او را رها کند تا عده تمام شود و آن زن مختاره خود گردد.

و جمله: ﴿إِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ...﴾ اشاره به طلاق سوم است، که اگر پس از طلاق دوم رجوع کرد و طلاق داد، دیگر حق رجوع ندارد تا اینکه زن بتواند با مرد دیگری که مورد علاقه او و دلخواهش باشد، ازدواج کند. پس شوهر دوم اگر به اختیار خود آن زن را طلاق داد و عده گذشت، شوهر اول در صورت تمایل زن، می‌تواند به عقد جدید به او مراجعت کند، اما این رجوع هم به شرط إقامة حدود الهی است چنانکه فرموده: ﴿إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾، که از جمله شوهر باید بد اخلاقی و

شقاق را ترک کند. پس یکی از علل حرمت رجوع در طلاق سَوَم تأدیب زوج است. و جمله: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ...﴾ دلالت دارد که زوج دوم پس از آنکه زن را به عقد دائم درآورد، اگر آن زن را نخواست می‌تواند او را طلاق دهد، و الا می‌تواند او را طلاق ندهد. و مقصود از جمله ﴿تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾، وطی شوهر دوم است، زیرا کلمه زوج دلالت دارد بر اینکه چون مصداق زوج شد نکاح کند، و نکاح زوج همان وطی است، و باید عقد زوج دوم منجّز باشد نه مشروط به طلاق، زیرا نکاح مشروط و یا معلق صحیح نیست.

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ۚ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَظْهَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۳۲].

ترجمه: و چون زنان را طلاق دادید، و به پایان مدت خود رسیدند، منعشان نکنید از نکاح شوهرانشان (سابق یا زوج دیگر) وقتی که به رضای یکدیگر باشند به خوبی، به این پند داده می‌شود آنکه از شما به روز بازپسین ایمان دارد، این برای شما پاکیزه‌تر و پاکتر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۳۲)

نکات: در زمان جاهلیت چون زنی را طلاق می‌دادند مانع از شوهرکردن به دیگری بودند و این ستمی بود به زنان مطلقه، و خدا این ستم را از ایشان برداشت بواسطه نزول این آیات.

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ۖ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ ۚ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ ۚ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۚ وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا ءَاتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

ترجمه: و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد شیردادن را تمام و کامل گرداند، و روزی زنان شیرده و جامه ایشان به خوبی و به طور متعارف بر پدر است، بر هیچکس تکلیفی بیش از توانائی او نمی‌شود، نه هیچ مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند و نه هیچ پدری به خاطر فرزندش، و (با فوت شدن پدر) مانند این (هزینه) بر وارث است، پس اگر والدین بازگرفتن از شیر را خواستند از روی خوشنودی طرفین

و مشورت ایشان باکی نیست، و اگر خواستید دایه شیردهی برای فرزندانان بجوئید بر شما باکی نیست زمانی که آنچه (از حقوق به دایه) می‌دهید به خوبی تسلیم کنید، و بترسید از خدا، و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۳)

نکات: ﴿يُرْضَعْنَ﴾ خبر به معنی انشاء است و دلالت بر امر دارد، زیرا اگر خبر باشد طبق واقع نیست زیرا هر مادری طفل خود را شیر نمی‌دهد، و بر مادر این امر واجب است در جایی که دایه شیردهی پیدا نشود، و یا پدر استطاعت اجیرگرفتن را نداشته باشد، و خصوصاً إرضاع «لیا» بر مادر لازم است، و «لیا» اولین شیری است که پس از تولّد طفل به پستان مادر می‌آید، زیرا باعث حیات طفل است، و در غیر این موارد مادر اولی از دیگران است برای شیردادن. و ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ دلالت دارد که مدّت رضاع دو سال است و کاملین اشاره به این است که باید ۲۴ ماه باشد. و جمله: ﴿لَمَنْ أَرَادَ...﴾ دلالت دارد که شیر را برای خاطر پدر می‌دهند و اجرت از او می‌گیرند زیرا ﴿نَّ أَرَادَ﴾ پدر است، و دلالت دارد که خاتمه رضاع دو سال است، ولذا اگر پس از آن شیر بدهند، حکم رضاع ندارد، و جمله: ﴿لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ...﴾ اشاره به این است که رضاع موقوف به خواست پدر است، که دو سال شیر به طفل خود برساند، و واجب نیست. پس اگر والدین با مشورت یکدیگر خواستند، می‌توانند قبل از اتمام دو سال بچه را از شیر باز دارند، البتّه مصلحت طفل را مراعات کنند. و جمله: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ...﴾ دلالت دارد که پدر باید اجرت رضاع را بدهد، زیرا ﴿عَلَى﴾ برای وجوب است، و خدا پدر را به عنوان ﴿مَوْلُودِ لَهُ﴾ ذکر کرده نه به عنوان زوج، زیرا اگر پدری مادر طفل را طلاق داد زوج نیست، امّا پدر هست، باز باید اجرت را بپردازد. و ﴿مَوْلُودِ لَهُ﴾ اشاره به این است که فرزند منسوب به پدر است. و جمله: ﴿رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ دلالت دارد که پدر باید مخارج مادر طفل را طبق عرف بدهد، یعنی أجره المثل بدهد نه کمتر. و جمله: ﴿لَا تُضَارَّ﴾ اگر فعل معلوم باشد معنی چنین می‌شود مادر به فرزند خود ضرر نزند به ترک شیردادن، چه برای لجبازی و یا ناسازگاری با پدر طفل، و همچنین پدر به طفل خود ضرر نزند که برای عناد، بچه را از مادر جدا نماید، زیرا مادر از هرکسی مهربان تر است. و امّا اگر فعل مجهول باشد معنی چنین می‌شود؛ به مادر ضرر نخورد به واسطه فرزندش به اینکه پدر اجرت رضاع را به او ندهد، و همچنین به پدر ضرر نخورد به واسطه طفل که مادر به خاطر مراعات طفل از جماع خودداری کند که مبدا حامله شود و شیرش کم گردد. و جمله: ﴿لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ قانونی است کلی که در تمام ابواب فقه جاری است، یعنی هیچ کس مکلف نیست مگر به

قدر وسعش، و خدا زیادت‌تر از وسع نخواست‌ه و وسع مقابل ضیق است، یعنی خدا تکلیفی که در آن زحمت و فشار باشد نخواست‌ه، و وسع کمتر از طاقت است، مثلاً پیری که طاقت دارد روزه بگیرد ولی در زحمت و فشار واقع می‌شود، خدا از او روزه نخواست‌ه، و فرموده: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾، و در اینجا این قانون دلالت دارد که نفقه و کسوه‌ای که زوج به مادر طفل می‌دهد باید طبق وسع او باشد و شیردادن مادر نیز باید طبق وسع او باشد. و جمله: ﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ دلالت دارد که اگر طفل مالی دارد از مال خودش اجرت رضاعش را بدهند، و اگر پدر او فوت شده، و طفل مالی ندارد، رضاع با جد و مادر است که وارث اویند، و اگر جد و مادر او نیز فوت شده‌اند، سایر ورثه باید طفل را چنانکه گفته شد، شیر او را فراهم نمایند. و جمله: ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ﴾ دلالت دارد که اگر والدین بچه خواستند کمتر از دو سال او را شیر دهند، باید به صلاح‌دید و صواب‌دید و مشورت و رضایت هر دو باشد که مصلحت طفل کاملاً مراعات شود. و جمله: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ...﴾ دلالت دارد که پدر می‌تواند مرضعه‌ای غیر از مادر بگیرد به شرطی که به فرزند لطمه وارد نشود.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَدْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾﴾ [البقرة: ۲۳۴-۲۳۵].

ترجمه: و آنانکه از شما وفات می‌کنند و همسرانی می‌گذارند، آن همسران باید انتظار برند و به قدر چهار ماه و ده روز خودداری کنند، پس چون این مدت را به پایان رسانیدند، در آنچه در حق خودشان به خوبی و متعارف انجام دهند بر شما باکی نیست، و خدا به آنچه بکنید آگاه است (۲۳۴) و بر شما باکی نیست در تعریض شما از خواستگاری زنان و یا در دل خود پنهان نمودنتان، خدا دانسته که شما به یاد زنان خواهید بود، لیکن وعده سری مگذارید مگر اینکه گفتار خوبی بگوئید، و عقدنکاح را قصد مکنید تا عده لازمه به پایان رسد و بدانید که خدا آنچه رادر دل‌های شماست می‌داند از او حذر کنید، و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است. (۲۳۵)

نکات: در این آیه عده وفات را چهار ماه و ده روز قرار داده، سپس در جمله ﴿فَلَا جُنَاحَ...﴾ فرموده که پس از پایان عده، زنان شوهر مرده هرکار مشروعی بکنند، آزادند، که شوهر بروند یا خیر. و پس از آن

فرموده اگر با آن زنان تعریض کنید اشکالی ندارد، و تعریض آن است که؛ به آن زن بگوید در خدمت شما حاضر، و یا من شما را دوست دارم، و از این قبیل جملات که آن زن بفهمد برای تزویج او بی میل نیست، ولی مادامی که عده تمام نشده صریحاً خواستگاری نکند، اگر چه در دل قصد خواستگاری داشته باشد. و وعده سَری به زناشویی و یا کار نامشروع نیز جائز نیست چنانکه در آیه ذکر شده. و در جمله:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ...﴾، تهدیدی شدیدی است برای متخلفین از قانون الهی.

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾
[البقرة: ۲۳۶].

ترجمه: اگر زنان را مادامی که ایشان را مس نکرده باشید (یعنی جماع نکرده اید) و مهری مقرر نکرده باشید طلاق دهید، بر شما گناهی نیست، ولی بهره‌ای بدهیدشان، بر توانگر است به اندازه خود، و بر تنگدست فقیر است به اندازه خود، بهره‌ای به خوبی، که حقی است برعهده نیکوکاران. (۲۳۶)

نکات: این آیه دلالت داد که اگر در عقدی مهر ذکر نشده، عقد صحیح است، و اگر دخول نکرده طلاق واقع شد، باید مرد چیزی بدهد. اگر گفته شود نصف مهرالمثل را بدهد، اشکالی ندارد.

﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُوا أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾
[البقرة: ۲۳۷].

ترجمه: و اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه مس کنید (قبل از دخول) در حالیکه برایشان مهری مقرر کرده اید، پس باید نصف آنچه معین کرده اید بپردازید، مگر آنکه آن زن ببخشد، و یا آن کسی که عقد نکاح به دستش می‌باشد ببخشد، و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیکتر است، و برتری و احسان بین خودتان را فراموش نکنید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۷)

نکات: ممکن است مقصود از کلمه ﴿الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ زوج باشد، و ممکن است ولیّ زوجه باشد، هر کدام گذشت کنند اشکالی ندارد.

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

ترجمه: بر نمازها و نماز وسط‌تر محافظت کنید و برای خدا در حال فروتنی قیام کنید. (۲۳۸)

نکات: این آیه دلالت دارد که نمازهای واجبی یومیّه پنج نماز است، زیرا امر شده به صلوات، و صلوات جمع است، و جمع اطلاق می شود بر سه و بر بیشتر از آن، ولی باید عددی باشد که دارای وسطتر باشد، و عددی که وسطتر داشته باشد، همان پنج است، و از پنج کمتر نمی شود، زیرا وسطی مؤثّث اوسط است مانند اکبر و کبری، و اصغر و صغری، و چون صلاه تأنیث لفظی دارد صفت آن را وسطی آورده که به معنی وسطتر است. پس مکلف باید نمازها را حفظ کند، خصوصاً نماز وسطتر را که وسطی باشد. اما نماز وسطی آیا ظهر است، و یا صبح، و یا عصر، و یا مغرب، و یا نماز جمعه، مورد اختلاف است. در اینجا نماز وسطی را اسم تفضیل گرفتیم، و ممکن است اسم تفضیل نباشد و به معنی میانه باشد.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۳۹).

ترجمه: پس اگر بترسید (حال جنگ) درحالیکه پیاده و یا سوارید نماز را بجا آرید، پس چون ایمن شوید یاد خدا کنید و نماز را بخوانید چنانکه به شما آموخته آنچه را نمی دانستید. (۲۳۹)

نکات: مقصود از این آیه نماز خوف در حال جنگ می باشد که هرطور امکان دارد، و ایستاده و یا سواره نماز بخواند، و اگر طهارت ندارد تیمّم کند، و اگر رکوع و سجود برای او موجب خطر است به اشاره رکوع و سجود کند، و اگر تمکّن از استقبال قبله ندارد به هر طرف می تواند توجّه کند، ولی تکبیر الاحرام را رو به قبله گوید برای اینکه خدا در سوره تغابن آیه ۱۶ فرموده: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾، و در سوره بقره: ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾. و: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (البقرة: ۲۴۰).

ترجمه: و آنانکه از شما می میرند و همسرانی می گذارند، برای همسرانشان، متاعی را تا یک سال وصیت نمایند، در صورتی که زنان از منزل خارج نشوند، پس اگر خارج شدند بر شما باکی نیست آنچه در حق خود به طور معروف انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است. (۲۴۰)

نکات: بعضی از دانشمندان گمان کرده اند وصیت تا یک سال برای زن، در این آیه، عده آن زن یک سال است، و گفته اند منافات دارد با آیه ۲۳۴ که عده را چهار ماه و ده روز معین نموده، پس گفته این منسوخ و آن ناسخ این است. ولی باید دانست که این دو آیه به هم مربوط نیست، زیرا آن آیه راجع به عده است، و این آیه که ماندن یک سال باشد، به عنوان وصیت است، و زن می تواند قبول نکند، و قبل از یکسال از منزل شوهرش خارج گردد، و می تواند شوهری اختیار کند.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (البقرة: ۲۴۱-۲۴۲).
 لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۴۲﴾

ترجمه: و برای زنان طلاق داده شده به طور معروف بهره‌ای است که سزاوار و ثابت است برای پرهیزکاران (۲۴۱) خدا آیات خود را چنین بیان می‌کند برای شما شاید تعقل کنید. (۲۴۲)
نکات: مقصود از بهره مذکور در آیه ظاهراً نفقه می‌باشد که باید به زن مطلقه بدهند مادامی که در عده است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (البقرة: ۲۴۳).

ترجمه: آیا به آنان که از خانه‌های خود خارج شدند، نظر نکردی، در حالی که هزاران نفر بودند برای فرار از مرگ، پس خدا فرمود بمیرید، سپس ایشان را زنده کرد، زیرا خدا محققاً صاحب فضل و تفضل بر مردم است، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۲۴۳)
نکات: مقصود از رؤیت و نظر، دید عقلی و علمی است، و مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا...﴾ قوم حزقیل نبی است که ایشان را به جهاد دعوت کرد، و او را اجابت نکردند، بلکه از جهاد اظهار کراهت کردند، حق تعالی بیماری وبا و طاعون میانشان افکند، ایشان برای فرار از مرگ از وطن خود خارج شدند، در حالیکه ده هزار و به قولی سی هزار و به قولی هفتاد هزار نفر بودند، در میان دشتی رسیدند که فرمان خدا رسید، ﴿مُوتُوا﴾، همه مردند، پس از مدتی به فرمان خدا زنده شدند، و استخوان‌هایشان جمع و گوشت به آنها روئیده شد. و خدا این قضیه را ذکر نموده برای اینکه مسلمین از جهاد در راه خدا دوری نکنند، و برای حفظ حیات خود عصیان امر خدا ننمایند، و بدانند که فرار از مرگ فائده ندارد. مخفی نماند ﴿أُلُوفٌ﴾ که در آیه ذکر شده جمع کثره می‌باشد و دلالت بر ده هزار بیشتر دارد، و احیاء آنان برای دعای پیغمبرشان بود، کما نُقِل.

﴿وَقَتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (البقرة: ۲۴۴-۲۴۵).
 ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (البقرة: ۲۴۴-۲۴۵).

ترجمه: و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست (۲۴۴) کیست آنکه به خدا قرض نیکو دهد، پس خدا برای او زیادگرداند به اضعاف بسیاری، و خدا می‌گیرد و می‌دهد، و به سوی او بازگردانیده می‌شود. (۲۴۵)

نکات: با اینکه هر کس هر چه دارد از خداست و او عطا کرده، ولی برای تشویق بندگان به انفاق از بنده قرض خواسته، و مقصود از این انفاق مطلق صدقات است، که آن را قرض الحسن خوانده، چون قرض واجب نیست، و یا اینکه انفاق در جهاد است به قرینه آیه قبل، که امر به جهاد است، و باید اغنیاء زاد و توشه جنگی را برای فقراء فراهم کنند، تا هر کسی بتواند آماده جهاد گردد. هرکدام باشد شامل انفاق فی سبیل الله است، ولی کلمه ﴿فِي سَبِيلِ﴾ اکثر در جهاد استعمال می شود، زیرا به واسطه جهاد راه خداپرستی برای جهانیان بازمی گردد، و آیه بعد نیز در تشویق به قتال است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقْتُلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَى وَءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلْكُوا اللَّهَ كَمِ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾﴾ [البقرة: ٢٤٦-٢٤٩].

ترجمه: آیا توجه نکردی به گروهی از بنی اسرائیل پس از موسی، زمانی که به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم. گفت: آیا ممکن است که اگر بر شما قتال مقرر شود قتال نکنید؟ گفتند: برای چه ما قتال در راه خدا نکنیم در حالی که ما را از خانه هایمان و فرزندانمان بیرون کردند، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد اعراض کردند جز کمی از ایشان، و خدا به حال ستمگران داناست (۲۴۶) و پیامبرشان به آنان گفت که خدا برای شما طالوت را برای پادشاهی برانگیخته است. گفتند: چگونه او بر ما پادشاه باشد و حال آنکه

ما از او به شاهی سزاوارتریم و به او وسعتی از جهت مال داده نشده. پیامبرشان گفت خدا او را بر شما برگزید، و او را در علم و جسم زیادتى داده، و خدا ملکش را به هرکس بخواهد می‌دهد، و خدا گشایش دهنده داناست (۲۴۷) و پیامبرشان به آنان گفت: به تحقیق نشانه پادشاهی او این است که تابوتی که در آن است سکینه و آرامشی از پروردگارتان و بقیه‌ای از آنچه خانواده موسی و خانواده هارون بر جای گذاشتند، نزد شما بیاید، که آن را فرشتگان حمل می‌نمایند، به تحقیق اگر ایمان داشته باشید، برای شما در آن نشانه و معجزه است (۲۴۸) پس چون طالوت لشکریان را انتخاب کرد و از شهر بیرون برد، گفت: محققاً بدانید که خدا شما را به نهری امتحان می‌کند، پس هرکس از آن بیاشامد، از من و پیرو من نیست، و هرکس آن را نچشد برآستی او از من است، مگر آنکه مشتی از آن آب به دست خود بردارد. پس (همه) از آن نهر آشامیدند مگر اندکی از ایشان، پس چون او و آنان که به او ایمان داشتند از آن نهر گذشتند گفتند امروز ما را در مقابل جالوت و لشکریانش طاقتی نیست، ولی کسانی که به ملاقات رحمت خدا یقین داشتند گفتند چه بسا گروه کمی که به اذن خدا بر گروه بسیاری پیروزی یافته، و خدا با صبرکنندگان است. (۲۴۹)

نکات: بنی اسرائیل به واسطه عمل نکردن به اوامر الهی و شیوع فحشاء و منکرات، اختیارشان کم شدند، و اشرارشان تسلط پیدا کردند، و به تدریج دولت از دستشان رفت، و ایشان را از خانه و لانه بیرون کردند، تا اینکه پیامبری بعد از حضرت موسی علیه السلام به نام اشمویل علیه السلام میانشان مبعوث شد، ایشان به او گفتند از خدا بخواه برای ما پادشاهی معین کند که به سرپرستی او با کفار جهاد کنیم، پیغمبرشان گفت اگر جهاد بر شما واجب شود ممکن است سستی کنید، گفتند برای چه، اگر برای حفظ دنیا هم باشد ما از جهاد کوتاهی نخواهیم کرد، زیرا ما را از مال و منازل، بیرون کرده‌اند. به هر حال خدا برای ایشان طالوت را سلطنت داد، آنان گفتند ما بهتر از طالوتیم، زیرا او فقیر است، و برای اداره امور مال لازم است، پیغمبرشان گفت خدا او را برگزیده به واسطه دو چیز: یکی زیادتى دانش. و دیگری نیروی جسمی او. و معلوم است که اداره مملکت، به دانش و فکر و قدرت بیشتر احتیاج دارد از احتیاج به مال و با دانش و فکر، می‌توان مال تهیه کرد، برای اینکه:

اولا: علم و قدرت از کمالات حقیقی، و مال و ثروت از کمالات مجازی است.

ثانیا: علم و قدرت از انسان جدا نمی‌شود، ولی مال جدا می‌گردد.

ثالثا: علم و قدرت را کسی نمی‌تواند سرقت کند به خلاف مال.

رابعا: علم و سیاست برای حفظ مملکت به از مال و ثروت است، چه بسیار ثروتمندان که اسیر

دست دانشمندان و سیاستمداران‌اند.

خامسا: با علم و قدرت می‌توان جبران فقر نمود، ولی با ثروت نمی‌توان جبران جهل نمود.

و مقصود از جمله ﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾، مراد از جسم ممکن است زیادتی عرض و طول و خوبی قامت باشد، ولی ظاهر این است که زیادتی نیرو و قوه باشد، زیرا به بزرگی هیکل و خوبی جمال دفع دشمن نمی‌شود. و خدا علم را در این آیات بر نیروی بدنی مقدّم داشته، زیرا علم نیروی روحی است «وهو أشرف من البدن».

و آمدن تابوت معجزه‌ای بوده، و تابوت صندوقی بوده از حضرت موسی علیه السلام که به یادگار در میان بنی اسرائیل بود، و در جنگها آنرا برای فتح و ظفر همراه می‌بردند، و آن موجب قوّت قلب و آرامش دلشان بود، پس عمالقه و کفار آن را بردند بردند، پیغمبرشان گفت: فرشتگان به آمر خدا آن را برایتان می‌آورند، کفار به آن اهمیت نمی‌دادند و در جای نامناسب که محل کثافت بود، می‌گذاشتند، روزی آن را بستند به شاخ دو گاو و آنها را رها کردند، گاوها تابوت را آوردند نزد طالوت. و مقصود از جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾، این است که قبل از وقوع جنگ خدا خواست آزمایش شوند، طالوت به قوم خود گفت ما اگر بخواهیم به جنگ طالوت برویم، باید جوانان با نشاط که زن نگرفته باشند، و اشتغال به ساختمان منزل و تجارت نداشته باشند، همراه من بیایند، و لذا هشتاد هزار جوان به دور او جمع شدند، پس چون معروف بودند به مخالفت با انبیاء و أمراء خود، و برای فرار از جنگ بهانه می‌گرفتند، لذا طالوت ایشان را امتحان کرد، و به لشکر خود گفت از نهر آبی که بین فلسطین و اردن می‌باشد و در مسیر راه است، هر کس آب بیاشامد، از من نیست، و هر کس نچشد او از من و پیرو من است، و این وسیله خوبی بود برای امتحان لشکری که در بیابان تشنه می‌باشند، چه خودشان و چه اسبهایشان و اگر از آن آب می‌آشامیدند، معلوم می‌شد مقابل دشمن مقاومت نخواهند کرد، و چون طالوت فرمود: ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾، ممکن بگویند آب را بردارند میان کوزه و ظرف دیگر، و سپس آن را بیاشامند و بودند ما از خود نهر نیاشامیدیم و لذا برای جلوگیری از این حيله فرمود: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي﴾، یعنی هر کس نچشد، چه از نهر و چه از ظرف دیگر، او از من است. بنی اسرائیل بد امتحان دادند عده‌ای که چهار هزار و یا سیصد و سیزده نفر بودند، پابرجا مانده و نچشیدند، و همانان بودند که از جهاد استقبال کرده و با کمی عدد جالوت را شکست دادند.

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿٢٥٠﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

[البقرة: ۲۵۰-۲۵۱]

ترجمه: و چون طالوت و مؤمنین با جالوت و لشکریانش، روبرو شدند، گفتند پروردگارا صبر و

شکبیائی بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر گروه کافران یاری نما (۲۵۰) پس به اراده خدا ایشان را متفرّق ساختند و داود جالوت را کشت، و خدا او را پادشاهی و حکمت بداد، و از آنچه میخواست به او آموخت، و اگر خدا شر و ستم بعضی از مردم را توسّط بعضی دیگر دفع نمی فرمود هر آینه زمین فاسد شدی، ولیکن خدا بر جهانیان صاحب تفضل است. (۲۵۱)

نکات: سبب پیشرفت مؤمنین که دارای ایمان محکم بودند، در هر امری خصوصاً در مبارزه سه چیز بود: اول: صبر و شکبیائی ایشان.

دوم: ثبات قدم. سوم: داشتن لوازم و وسائل نصرت. و این هر سه را پیروان طالوت خواستند بلکه داشتند، و لذا پیروز شدند، مسلمین باید از قصّه‌های قرآن عبرت گیرند تا به عزّت اولیّه خود برسند.

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾﴾

ترجمه: این آیات خداست که آن را بر تو براستی می خوانیم، و به تحقیق و مسلم تو از فرستادگانی (۲۵۲) این رسولان را برتری دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی، از جمله ایشان است آن که خدا با او سخن گفت، و بعضی از ایشان را به درجاتی بالا برد، و به عیسی بن مریم معجزات دادیم، و او را به روح القدس تأیید نمودیم، و اگر خدا میخواست آنان که پس از ایشان بودند، بعد از دلیلهای روشن که برایشان آمد، با یکدیگر کارزار نمی کردند، ولیکن اختلاف نمودند که بعضی از ایشان ایمان آورده، و بعضی از ایشان کافر شدند، و اگر خدا میخواست کارزار نمی کردند، ولیکن خدا آنچه را اراده کند به جا آورد. (۲۵۳)

نکات: خدای تعالی پس از ذکر اخبار پیامبران برای اطمینان قلب رسول خود فرموده، این اخبار

آیاتی است که به تو وحی شده، و تو محققاً پیمبری. و جمله: ﴿فَضَّلْنَا...﴾ دلالت دارد که پیامبران بر یکدیگر فضیلت دارند، و بعضی افضل از دیگری است، ولیکن نام افضل و غیر افضل ذکر نشده، و چیزی را که خدا بیان نکرده، علم آن را از بندگان نخواست، پس لازم نیست که انسان بداند کدام افضلند، ولیکن مسلماً مرسلین افضلند از غیر مرسلین. و تکلیف مسلمین این است که همه را محترم بدانند و بگویند ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾. و مقصود از روح القدس را بعضی گفته اند روح بشری است که جبرئیل دمید در رحم حضرت مریم، و بعضی گفته اند انجیل است زیرا کتاب الهی موجب

حیات است برای جامعه، چنانکه خدا راجع به قرآن فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾، و بعضی گفته‌اند؛ مراد اسم اعظم الهی است که عیسی علیه السلام آن را می‌خواند، و مرده را زنده می‌کرد، و بعضی گفته‌اند؛ مراد جبرئیل و یا آنکه نیروئی من جانب الله است. ولی این معنی که بگوئیم مقصود از روح القدس، جبرئیل است از سایر معانی گفته شده ظاهرتر است، و به واسطه جبرئیل دین الهی زندگی و نیرو گرفت.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

ترجمه: ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که در آن، نه داد و ستد، و نه دوستی و نه شفاعتی است، و کافران خود ستمگرند. (۲۵۴)

نکات: أنفقوا فعل امر و دلالت بر وجوب دارد، و مقصود از آن زکات است، ﴿مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾، «ما» در آن «ماء موصوله» و مفید عموم است، و دلالت دارد بر اینکه از هر چیزی باید زکات داد و مخصوص نه چیز نیست. ﴿وَلَا شَفْعَةٌ﴾، نفی، و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی در کار نیست، حتی برای مؤمنین، زیرا خطاب صدر آیه به مؤمنین است، و مقصود شفاعتی است که از طرف مخلوق و به خیال خودشان باشد.

مسئله شفاعت به قول یکی از بزرگان دین، به جایی رسیده که هرگوینده بی سواد بی اطلاع از حقائق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مبین که حتی فاقد خواندن و نوشتن هستند، منبر و مسند انبیاء مرسلین را غصب کرده، و به نام شفاعت مردم را گمراه کرده‌اند، و با بافته‌ها و قصه‌های جعلی و خواب‌ها، مردم را به پرتگاه گناه جری و تشویق می‌کنند، و یک دروازه شفاعت به گشادی زمین و آسمان برای مردم باز کرده‌اند که هر ناپاک و آلوده و جنایتکاری می‌تواند به بهشت برین رود، و با انبیاء و مرسلین هم‌نشین گردد، و به این وسیله جلب توجه و رضایت عوام را نموده و پولهای زیادی می‌گیرند. بزرگوار مورد اشاره بحث خود را چنین ادامه می‌دهد: متأسفانه در کتابهایی نیز بحث شفاعت آمده که دست‌آویز بی‌دینان و یاران شیطان گشته، و روایاتی ساخته‌اند که با آن روایات می‌شود ریشه قانون دین و قرآن را کند، و یا بی‌اثر نمود، و با قوانین خدا مخالفت کرد، مانند اینکه؛ زنی فاحشه از زنا فرزندانی می‌آورد، و از ترس رسوائی فرزندان خود را میان آتش می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این عمل خبر نداشت، چون آن زن از دنیا رفت، هر جا دفن کردند، خاک او را بیرون می‌انداخت، ناچار نزد امام وقت رفتند، و قضیه را به او گفتند، او دستور داد مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند، بدین صورت، قبر او را پذیرفت، و گناه او عفو شد. ملائی دیگر

نوشته است که؛ زن زناکاری که خانه او مرکز فسق و فجور بود، روزی برای اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه کند، برای آتش به خانه همسایه‌ای که مجلس روضه بود می‌رود که از مطبخ او آتشی بیاورد، بر آتش زیر دیگ می‌دمد، و از دود آن چشم او تر می‌شود، سپس آتشی فراهم کرده و می‌رود به مشتریان خود می‌رسد، همین زن را پس از مرگش خواب می‌بینند که در باغی زیر اشجاری با حضرت زهرا علیها السلام هم‌نشین شده، از او می‌پرسند تو با آن اعمال زشت، چگونه به این مقام رسیدی؟ می‌گوید؛ به برکت آن تری چشم از دود مطبخ همسایه، که تمام گناهانم مورد شفاعت شد. و هزاران قصه مانند اینها ساخته و پرداخته‌اند که دیگر نه ایمانی و نه عفتی لازم است، و هرکس با مجالس دینی سر و کار داشته باشد، این کفریات را شنیده است. درحالی‌که در کتاب آسمانی ما قرآن چنین شفاعتی بکلی نفی شده و در تمام آیات مدرکی برای اثبات آن نیست، و قرآن مقام هرکس را در گرو اعمال و عقایدش می‌داند. اما هواهای نفسانی مردم آلوده از یک طرف و غلو و اغراق گویندگان نسبت به امامان از طرف دیگر، و ترویج دشمنان اسلام از هرچه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که احکام اسلام راجع به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف و غیره همه منسوخ شده، و به جای آنها گریه و نوحه آمده، و مانند دین مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است، و آزادی در فسق و فجور رواج یافته، دین اسلام نیز چنین شده، که یک گریه و محبت دروغی برای متدینین صدر اسلام از همه چیز کافی است. با اینکه آیات قرآن مردم را می‌ترسانیده و به حساب دقیق الهی که مو را از ماست می‌کشد، نوید می‌دهد، ولی به واسطه بی‌خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی، ملت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده‌اند که می‌گفتند:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾

[آل عمران: ۲۴].



درمقابل قرآن افترااتی بنام دین، مانند باب توسل و شفاعت آورده‌اند، که در مقابل خدا و قرآن، پناهگاهی برای مردم درست شده، و از تهدیدات وحشت‌انگیز الهی وحشتی ندارند، زیرا شفیعان می‌توانند آنان را از کیفر الهی برهانند. و اگر نماز جمعه و جهاد و امر به معروف و جانبازی و فداکاری و غیرت ایمانی برود و محرمات الهی رواج یابد با داشتن گریه و توسل و شفاعت اشکالی ندارد، و همه و همه خرابی‌ها جبران می‌شود، ولی قرآن مکرر در آیات بسیاری چنین شفاعتی را نفی کرده و می‌گوید روز قیامت و روز جزای کیفر، هیچ‌کس درباره کس دیگر شفاعتی به این کیفیت نتواند، مانند آیات: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ

نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٧﴾ ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ
 اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا ﴿٨٨﴾
 ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَلَا أَمْرٌ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿٨٩﴾﴾ ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ
 نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ﴿٩٠﴾﴾ ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٩١﴾﴾ ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ
 يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٩٢﴾﴾ ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ
 نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا ﴿٩٣﴾﴾
 شما در آیات فوق دقت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمائید. مدعیان شفاعت این آیات را ندیده
 گرفته و به آیاتی استدلال می‌کنند که آن آیات چنانچه خواهد آمد مربوط به شفاعت به صورت مذکوره
 نیست. و یا استدلال می‌کنند به آیاتی مانند آیه:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۸۷]

در صورتیکه در همین آیات نفی شفاعت شده، زیرا به طور انکار می‌فرماید که چه کسی می‌تواند
 بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان الهی شفاعت کند؟ زیرا خدا با کسی پیمانی نبسته که هر
 قدر جنایت و گناه کند از او صرفنظر کند، و شفیع برای او بترشد، بلکه این عهد و پیمان ظاهراً همان
 است که خدا به یهودیان فرموده: که می‌گفتند: ﴿لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾. می‌فرماید به
 آنان بگو: ﴿قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ﴾. یعنی خدا با کسی پیمانی برای
 شفاعت و یا عفو نبسته تا مجبور به عدم تخلف شود و یا برای فرار از کیفر به کسی اذن دهد.
 پاره‌ای از آیات قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده، البته درباره کسانی که خدا از ایشان راضی بوده
 باشد که ایشان مؤمنینند، مانند آیات: ۲۲ و ۲۳ سبأ و ۸۴ تا ۸۶ زخرف، و ۲۷ و ۲۸ انبیاء، و یا آیه ۱۰۹
 سوره طه که می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾. یعنی در
 آن روز (قیامت)، شفاعت، هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسی که خدا بدان دستوری قبلاً داده و گرفتاری
 را درباره او پسندیده باشد (کلمه ﴿لَا تَنْفَعُ﴾ مضارع، ولی ﴿أَذِنَ﴾ ماضی). در مورد این شفاعت که
 پسندیدگان از آن برخوردار بوده و غیر از شفاعت شرک‌آور و مخالف آن است، عده‌ای چنین گفته‌اند: این
 شفاعت که با اجازه خدا است همان استغفار و طلب آمرزش است که دارای ۳ اصل و شرط است:

اصل یا شرط اول: اذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور داده، چنانکه فرموده: ﴿فَاعْفُ
 عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾. ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١﴾ که حقیقت شفاعت همین است دو نفری (مُذْنِب و مستغفر) به حضور خدا آمده و هر دو از خدا طلب آمرزش نمایند، و خدا منافقین را در عدم اجرای این شرط ملامت می کند که: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ﴾.

شرط دوم: کسان مورد استغفار و شفاعت باید مرضی خدا و مؤمن باشند چنانکه می فرماید: ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾، و یا آیه: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرَضَى﴾. یا آیه: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾. و درباره منافقین می فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾. ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾. اما مؤمنینی که قابل شفاعتند آنان را خود قرآن با صفات مشخصه معرفی می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾﴾. خدا به پیغمبران و فرشتگان جُز به استغفار مؤمنین دستور نمی دهد و می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾. و در آیه ۷ غافر می فرماید که فرشتگان به خدا عرض می کنند:

^۱ - مرحوم شیخ طوسی در تفسیر خود بنام «تبیان» در ذیل تفسیر این آیه شریفه عبارتی دارد که مضمون آن این است که «دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هم آهنگی داشتند که آن را انجام دهند، خدای متعال آن را به رسول خود خبر داد، اینان بر رسول خدا ﷺ وارد شدند، آن حضرت فرمود که: دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم آهنگی و اتفاق نموده اند، پس این گروه برخیزند، و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده، به گناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم (حتی اشفع لهم) اما هیچیک از آنان برنخاستند، رسول خدا ﷺ چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی خیزید؟ آنگاه حضرتش هریک را نام برده، فرمود: برخیز ای فلان و تو نیز ای فلان. پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده و به سوی خدا بازگشت می نمایم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن. حضرت فرمود: آیا اینک؟ و حال آنکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خوشنود، و آماده تر بود، و خدای نیز برای اجابت سریعتر (اطیب نفساً للشفاعة). از نزد من بیرون بروید، لذا آنان از نزد آن حضرت خارج شدند». که به نظر بعضی این قضیه نیز دلیل بر آن است که شفاعت همان استغفار و آن هم در دنیا است.

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾
 [غافر: ۷].

و خدا فقط کسانی را می‌آمرزد که خود می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾.

شرط سوم: آن است که علاوه بر مؤمن بودن، شخص مشفوع‌له، در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده باشد. وگرنه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد، زیرا اعمال انسان با مرگ او خاتمه پیدا می‌کند چنانکه در سوره غافر فرموده:

﴿قَلَمَ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسًا﴾
 [غافر: ۸۵].
 و در جای دیگر فرموده:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنِّ﴾
 [النساء: ۱۸].

و فرموده: ﴿وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ [مریم: ۳۹].

و فرموده: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ [غافر: ۵۹].

پس چنانکه در قرآن فرموده به جز آثاری که از انسان باقی بماند مرگ خاتمه اعمال او است یعنی فقط پرونده انسان تا قیامت باز است، که اگر در زمان حیات سنت حسنه‌ای گذاشته و یا سنت سیئه‌ای گذاشته که پس از موت به واسطه آن تقویت دین شود یا فسادی بروز کند همه در پرونده‌اش ضبط می‌شود، چنانکه اگر شخصی عمل خیری کرده مانند آنکه قناتی حفر یا پلی احداث کرده تا مادامی که آنها باقی است در پرونده‌اش ثبت می‌شود که البته این آثار هم به زندگی شخص در دنیا ارتباط پیدا می‌کند.

قول دیگری که درباره شفاعت بعضی گویند و آن ظاهرتر، و نیز موافق توحید است، آن است که بگوئیم شفاعت در قیامت، به معنی ابلاغ رحمت خدا برای مؤمنینی است که مرضی خدا هستند که یا کاملاً پاک می‌باشند، و یا در عین پاکی کمی آلودگی دارند و نگرانند، و چون خدا اموری را به وسائل تدبیر می‌کند، این مؤمنین و پسندیدگان نیز منتظر شفیع و وسیله‌ای هستند که رحمت خدا به ایشان ابلاغ شود، و حتی در آن روز ممکن است از خدا طلب شفיעی کنند که از طرف خدا به ایشان مژده دخول بهشت دهد، البته چنانکه ذکر شد این شفاعت نسبت به مؤمنین حقیقی است که بهشت رفتشان قطعی شده، چنانکه در آیه ۲۸ انبیاء که درباره شفاعت ملائکه است می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾

[الانبیاء: ۲۸].

«فرشتگان به جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند».
و در سورة سبا فرموده:

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾

[سبا: ۲۳].

و در سورة زخرف فرموده:

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

[الزخرف: ۸۶].

و در سورة اعراف درباره کسانی که مرضی خدا بوه و بهشتی بودن ایشان قطعی شده، ولی هنوز داخل بهشت نشده و طمع دارند که داخل شوند، می فرماید: اصحاب اعراف به ایشان می گویند: ﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾، البته اصحاب اعراف که ظاهراً انبیا و اولیا می باشند اهل بهشت و دوزخ را بدون معرفی خدا نمی شناسند، بلکه اهل بهشت و جهنم را از روی علاماتی که خدا برای ایشان قرار داده می شناسند چنانکه در آن آیات فرموده: ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾، یعنی همه را به علامتشان می شناسند. (واستفید هذا البیان من صدیقنا مصطفی الحسینی الطباطبائی دامت برکاته).

آری هیچکس از خدا رحیم تر نیست، پس او که مقام خالقیت دارد بر مخلوق ترحم نموده و برای بنده شفیع تعیین کند و ابلاغ رحمت خود کند، که رحمت از مقام بالا به مادون است، پس بنده باید فقط از خدا بخواهد که او را نجات دهد. چنانکه در دعای جوشن به خدا عرض می کنیم: یا شافع، یا شفیع. و حضرت علی در دعا می فرماید: «أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ»، و در دعای روز ۱۴ ماه فقط خدا را شفیع بندگان معرفی کرده و می فرماید: «وَالشَّافِعَ لَهُمْ لَيْسَ أَحَدٌ فَوْقَكَ يَحُولُ دُونَهُمْ».

به هر حال قرآن کوچکترین اشاره به وجود شفاعت در قیامت که مطابق میل مردم باشد ندارد و آیات شفاعت آخرتی همه در آنها نفی چنین شفاعتی شده و فقط شفاعتی که در قرآن هست، شفاعتی است که مخالف توحید نیست چنانکه شرح آن گذشت، بعضی از مثبتین شفاعت شرکیه در قیامت، متمسک به

آیاتی شده اند که در آن کفار و مجرمین از نداشتن شفیع متحسرنند، مانند آیه ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾

وَلَا صَدِيقٍ... و می خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد به اثبات چنین شفاعتی کنند. جواب آن است که کفار که آروز می کنند که کاش آنان را شفیع یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت به دنیا که مصداق آن در قیامت یافت نمی شود، می باشد، مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است، برای مؤمنین هست که برای کفار نیست، مگر در سورة معارج نمی فرماید:

﴿وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ۝۱۰﴾

[المعارج: ۱۰].

مگر در سوره عبس نمی فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝۳۱ وَأُمِّهِ ۝۳۲ وَأَبِيهِ ۝۳۳ وَصَاحِبَتِهِ ۝۳۴ وَبَنِيهِ ۝۳۵ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۝۳۶﴾

[عبس: ۳۳-۳۷].

که این حالات تنها برای کفار نیست بلکه برای همه است. پس در قیامت شفیعی نیست چنانکه برگشتی و حمیمی و فدیهای نیست ووو.... ودر آیه ۱۸ سوره رعد می فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْخَسَنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝۱۸﴾

[الرعد: ۱۸].

و در آیه مورد بحث خطاب به مؤمنین می فرماید:

﴿يَنَائِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝۲۵۴﴾

[البقرة: ۲۵۴].

که آب پاک بدست همه ریخته که در قیامت چنین شفاعتی نیست چنانکه خلّتی و بیعی نیست، و در آخر آیه فرموده: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾، تو گویی آنان که این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعیانی تصوّر می کنند به این آیات کافرنند.

در خاتمه روایاتی موافق قرآن در مورد اینکه فقط ایمان و عمل موجب نجات است می آوریم:

اول: شیعه و سنی به روایت صحیح در کتب خود آورده اند که رسول خدا ﷺ مکرّر به کسان خود می فرمود: «یا فاطمة بنت محمد و یا صفیه عمّة رسول الله و یا ... اعملا لما عند الله ... فإني لا أغني عنكما من الله شيئا».

دوم: امالی طوسی ص ۳۸۱ از امام باقر علیّه السلام روایت کرده که فرموده: «لا يُنال ما عند الله إلا بالعمل». سوم: روضه کافی روایت کرده که امام صادق علیّه السلام فرموده: «أنّه ليس يُغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك».

چهارم: بحار و امالی طوسی ص ۳۰۲ روایت کرده که امام باقر علیّه السلام فرود: «لا قرابة بيننا وبين الله عزوجل ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة».

پنجم: در روضه کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: «واعلموا انکم عبيد الله ونحن معکم، يحکم علينا وعليکم سيد حاکم غذا وهو يوفقکم ويسائلکم فأعِدّوا لجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على رب العالمين...».

در کتاب صفات الشّيعه از جمله فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «إني شفيق عليكم لا تقولوا أنّ محمداً منّا فوالله ما أوليائي منكم ولا من غيركم إلّا المتّقون، فلا أعرفکم تأتوني يوم القيامة تحملون الدّنيا على رقابکم ويأتون النّاس يحملون الآخرة ألا و إني قد اعذرت فيما بيني و بينکم و إنّ لي عملي و لكم عملکم». و همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أيّها النّاس ليس بين الله و بين أحد نسب ولا أمر يؤتیه به خيرا و يصرف عنه شرّاً إلّا العمل، ألا لا يدعين مدع ولا يتمنين متمن، و الذي بعثني بالحق لا ينجي إلّا عمل مع رحمہ، ولوعصيت لهويت». این حدیث موافق قرآن است که ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

و صدها از این قبیل احادیث که فقط با عمل می توان نجات یافت. البته احادیثی هم برای اثبات آن شفاعتی که مخالف قرآن است نیز آمده که تماماً ضعیف السند و مخالف عقل و قرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد ۸ بحار جدید آورده، ما یک روایت آن را برای نمونه نقل می کنیم: در ص ۴۵ ج ۸ نقل کرده از امام صادق که ما فارسی آنرا به طور اختصار می آوریم که: مردم پابرهنه و عریان در صحرای محشر محشور می شوند، و به اندازه ای در شدت و عرق گرفتار می شوند که می گویند ای کاش خدا حکم می کرد بین ما، و لو به رفتن در آتش، زیرا نسبتاً به آن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا می روند نزد محمد صلی الله علیه و آله و می گویند از خدا بخواه بین ما حکم کند، می گوید: بلی من همراه با شما می آید به خانه خدای رحمن که درب وسیعی دارد، و حلقه آن را حرکت می دهد، گفته می شود: کیست اینکه درب را می زند، و حال آنکه خدا دانای آن است به آن؟ پس می گوید: من محمدم. گفته شود: برای او درب را باز کنید، چون باز شود، ناگاه نظری کنم به پروردگارم و او را تمجیدی کنم که احدی قبل از من و پس از من نکرده باشد، سپس به سجده روم، خدا می گوید سرت را بردار، قول تو مسموع است، و شفاعت کن تا عطا شوی، پس من سر را بلند کنم و به پروردگارم نظر کنم، و او را بهتر از اول تمجید کنم، سپس به سجده بیفتم تا سه مرتبه، و چون مرتبه سوم سر بردارم، می گویم: خدایا حکم کن بین بندگان و لو به سوی آتش. خدا می فرماید: بلی ای محمد. سپس شتری از یاقوت سرخ آورده شود که زمام آن از زیر جلد سبز باشد، تا اینکه سوار شوم... تا اینکه

امام صادق فرماید ما را بیاورند. و پروردگارمان بر تخت بنشیند و نامه‌ها را بیاورند و ما علیه دشمنانمان شهادت دهیم و له دوستانمان... نویسنده گوید اگر کسی تدبّر کند کفر و خرافات از این روایت می‌بارد، زیرا برای خدا خانه و تخت و حلقهٔ درب تراشیده و رسول خدا به خدا نظر کرده و آن قدر خدا را تعریف کرده تا خدا حکم کند بین بندگان، و اگر تمجیداً و نبود شاید حکمی نمی‌کرد ووو...

حال می‌شود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام، به پروردگار علامّ نوعی جسارت و گستاخی است که شریعت مطهرهٔ اسلام از آن منع فرموده است چنانکه در کتاب البدایه و النهایه ابوالفداء ص ۱۰ ج ۱ آمده است: ... «عن حنبل بن حنبل بن مطعم عن أبيه عن جدّه قال: أتى رسول الله ﷺ اعرابي فقال: يا رسول الله ﷺ جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلكت الأنعام فاستسق الله لنا فإنّا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك. قال رسول الله ﷺ: ويحك أتدري ما تقول وسبح رسول الله فما زال يسبح حتّى عرف ذلك في وجه أصحابه ثم قال: ويحك إنّ لا يستشفع بالله على أحد من خلق، شأن الله أعظم من ذلك».

و أمّا شفاعت از نظر عقل:

اولاً: محال است خدا قانونی را برای بندگان واجب‌العمل کند و بعد بگوید هرکس عمل نکرد برود برای خود شفيعی پیدا کند تا او را از کيفر رهائی بخشد.

ثانياً: شفيع باید از حال مقصر مطلع باشد و گناهان جسمی و روحی او را بداند و از ما فی الضمير و عقائد بندگان مطلع باشد، درحالیکه هیچکس جز خدا از حال بندگان مطلع نیست، و اصلاً انبیاء و اولیاء پس از موتشان در عالم دیگرند و از حال مردم دنیا بی‌خبرند، حال کسی که نمی‌داند «زید» چه کاره است، چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند. اگر کسی بیشتر از این توضیح بخواهد به کتاب «شفاعت راه نجات» مراجعه نماید.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

ترجمه: خدای کامل ذات و الصفاتی که معبود و ملجأ نیست جز او که زنده و برپادارندهٔ غیر است، او را چرت و خواب نمی‌گیرد، ملک اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است،

کیست که شفاعت کند بدون اراده او، او می داند آنچه در جلو ایشان و پشت ایشان است، و به چیزی از دانش او احاطه ندارند، جز آنچه او بخواهد، کرسی او فرا گرفته آسمانها و زمین را، و نگهداری آنها او را خسته نمی کند، و اوست والا و بزرگ. (۲۵۵)

نکات: این آیه را «آیه الکرسی» می نامند چون ذکر کرسی حق تعالی و اوصاف او نازل شده، و چون وجود و اوصاف او اجل و اکبر و اعظم موجودات است، پس ذکر آن و سخن آن بهترین سخن است، و لذا این آیه را «سیدالآیات» گفته، و برای قرائت آن برکاتی ذکر نموده اند. و ﴿قِيَوْمٌ﴾ به معنی وجود قائم بالذات و برپادارنده غیر است، و جمله: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ دلالت دارد که آنی از مخلوقات خود غافل نیست، چنانکه فرموده: ﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾. و جمله ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ...﴾ دلالت دارد که هیچ کس قدرت شفاعت ندارد، و علت آن جمله بعد است که فرموده: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ یعنی پشت و رو و خلق و خو و ظاهر و باطن بندگان را کسی نمی داند جز او، و چون کسی نمی داند از چیزی که نمی داند، چگونه شفاعت کند، عقائد و افکار بندگان را جز او نمی داند تا شفاعت کند، پس خدائی که عالم به احوال و گناهان و حسنات بنده است می داند او لایق عفو هست یا خیر؟ پس خدا اگر بخواهد مؤمنین مورد رضایتش را مشمول رحمت قرار می دهد و برای ایشان شفیع تعیین می کند. بنابراین تعیین شفیع و هم مشفوع له یعنی مقصر با خداست پس در این آیه از غیر خدا نفی شفاعت شده با دلیل آن، و اگر مقصود از شفاعت استغفار فرشتگان و انبیا و مؤمنین باشد، آن نیز چنانچه در آیه قبل بیان شد برای مؤمنینی است که در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشند، و ممکن است شفاعت در این آیه مربوط به شفاعت در امر معیشت باشد به توضیح زیر:

اعراب جاهلیت اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند که از بُتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند، و پیغمبر خدا را که خبر از حیاتی بی پایان پس از زندگی این دنیا می داد مسخره کرده می گفتند:

﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَعِی خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [سبا: ۷].

«آیا می خواهید شما را به مردی راهنمایی کنیم که شما را خبر می دهد که چون ریزه ریزه شوید از نو آفریده می شوید».

و می گفتند ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ یعنی چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالیکه پوسیده است؟ و می گفتند: ﴿أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۱۶﴾ أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ

﴿۷﴾. اما برای امور دنیوی بتان خود را شفعا می دانستند، و می گفتند: ﴿هَلْآءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ پس آیات شفاعتی که در قرآن آن را موقوف به اذن خدا می داند، پاره ای از آن ممکن است شفاعت در امور معیشت باشد مانند همین آیه، و یا آیه: ﴿عَاتِقُكَ مِنْ دُونِهِ عَالِهَةٌ إِنْ يُرَدِّنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ﴾ و در سوره زمر آیه ۴۳ و ۴۴ می فرماید:

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۳﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [الزمر: ۴۳-۴۴].

که شفاعتی که بت پرستان از برای شفعا خود قائلند، نفی کرده و شفاعت را مخصوص خدا می داند و بلافاصله می فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾، که بیان می دارد بت پرستان اعتقاد به آخرت نداشتند، و شفاعت فرشتگان در تدابیر امور به اذن پروردگار است. و ﴿مَنْ﴾ استفهامیه در ﴿مَنْ ذَا الَّذِي...﴾ استفهام انکاری است یعنی کسی نیست که شفاعت کند بی اذن او.

و جمله: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾، دلالت دارد که کرسی او مانند کرسی مخلوق نیست بلکه احاطه علم و قدرت است که به آسمانها و زمین احاطه دارد. و جمله: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ...﴾ دلالت دارد که مخلوقات به ذات او که عین علم است و به معلومات او علمی ندارند. و مقصود از جمله: ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ همین مقداری است که وحی شده. و جمله: ﴿وَلَا يَوَدُّهُ...﴾ دلالت دارد که حضرت او را خستگی نمی گیرد زیرا او به اراده ایجاد و هر چیزی را نگه می دارد، و اراده را خستگی نباشد.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾﴾ [البقرة: ۲۵۶-۲۵۷].

ترجمه: در دین اکراه و اجباری نیست، به تحقیق راه رشد از ضلالت روشن و متمایز شده. پس هرکس به طاغوت کافر و به خدا ایمان آورد، پس حقیقتاً چنگ به رشته محکمی زده که برای آن رشته جدا شدن و گسستنی نیست، و خدا شنوای داناست (۲۵۶) خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورند، ایشان را از تاریکی ها بیرون می برد به سوی نور، و آنان که کافر

شدند سرپرستان طاغوت است که ایشان را از نور خارج می‌کند به سوی ظلمات، ایشانند اهل آتش و ایشان در آن جاوید بمانند. (۲۵۷)

نکات: طاغوت مبالغه در طغیان است، و مقصود از آن هر طغیانگری است، اعمّ از اینکه بزرگی باشد که او را از مقام خودش بالاتر برند، و یا او را اطاعت کنند، و یا در عبادت به جای خدا او را بخوانند، پس طاغوت زیاد است، و ما در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم. و این کلمه اسمی است که بر مفرد و بر جمع نیز اطلاق می‌شود، و در این آیه جمع است، به دلیل ضمیر ﴿يُخْرِجُونَهُمْ﴾. و جمله: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ دلالت دارد که خدا ولیّ مؤمنین است، در صورتی که خدا ولی و سرپرست تمام موجودات است. می‌توان گفت خدا ولی است و سرپرست تکوینی دارد نسبت به همه موجودات، ولی نسبت به مؤمنین ولایت تکوینی و تشریعی و عنایت بیشتری دارد، یعنی مؤمنین را توفیق می‌دهد، و آنّا بعد آن هدایت می‌کند. و مقصود از ﴿ظَلُمْتِ﴾، کفر و خرافات و اهام است. و مقصود از ﴿نُورِ﴾، ایمان و کشف حقائق است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].

ترجمه: آیا ندیدی و نظر نکردی به آنکه چون خدا ملکش داده بود، با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجه می‌کرد، وقتی که ابراهیم به او گفت پروردگار من آن است که زنده می‌کند، و می‌میراند. او گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت محققاً خدا خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور، پس آنکه کافر بود، مبهوت شد. و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

نکات: خداوند در آیات قرآن گاهی از توحید و شرک و گاهی از احکام و گاهی از قصص عبرت‌آمیز سخن می‌گوید، و این بهترین طریق دعوت و هدایت است، زیرا قاری و مستمع ملول نمی‌شود، و گویا از این باغ به باغ دیگر، و از این بستان به بستان دیگر، و از این غذای لذیذ به غذای لذیذ دیگر خوانده شده و استفاده می‌کند. در اینجا پس از آیات توحید و معارف حقّه در آیه الکرسی، سه قصّه برای بندگان آورده: یکی دربارهٔ توحید، و باقی در معاد است. أمّا قصّه توحید، قصّه ابراهیم است که در مقابل نمرود بن کنعان به استدلال و احتجاج پرداخته، می‌فرماید: خدا آن است که زنده می‌کند یعنی موجودات جهان را حیات می‌بخشد، و می‌میراند، و این دلیل روشنی است، زیرا مشهود است که موجودی گاهی زنده، و گاهی بی‌جان است، این حیات اگر ذاتی بود باید همواره باشد، و زائل نگردد، و اگر موت ذاتی

موجوات است باید دائماً مرده باشند، چون چنین نیست معلوم می‌شود موت و حیات آنها عرضی است، و کسی دیگر از عالم دیگر بدون اختیار آنها عنایت می‌کند، و حیات و موت به اختیار آنها نیست، بلکه موجدِ قادر و مدبّرِ عالمی آنها را مقهور نموده و حیاتبخش جهان است. در مقابل این منطق روشن، نمرود مغلطه می‌کند و می‌گوید: من زنده می‌کنم و می‌میرانم و دستور می‌دهد دو نفر زندانی را می‌آورند یکی را می‌کشد، و دیگری را آزاد می‌کند. حضرت ابراهیم علیه السلام برای دفع مغلطه او می‌گوید: خدا خورشید را از شرق می‌آورد، و تواز مغرب بیاور، نمرود از جواب عاجز می‌گردد، و چون طالب هدایت نبود باز هدایت را نپذیرفت، ولذا خدا فرموده: ﴿وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ﴾.

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتُ مِائَةً عَامٍ فَأَنْظُرِي إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرِي إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانْظُرِي إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۵۹].

ترجمه: و یا مانند آنکه گذشت بر قریه‌ای درحالی که آن قریه خرابه دیوارهایش بر سقفهای آن ریخته بود، گفت: خدا چگونه این قریه را پس از خرابی آن و پس از موت اهلس زنده می‌کند؟ پس خدا صد سال او را میراند، سپس او را زنده نمود، و فرمود: چه مدت مانده‌ای؟ گفت یک روز و یا مقداری از روز مانده‌ام. خدا فرمود: بلکه صد سال درنگ نموده‌ای، پس به خوردنی و آشامیدنی خود نظر کن که تغییر نکرده، و به درازگوشت نظر کن، و باید تو را آیتی برای مردم قرار دهیم، و نظر کن به این استخوانها که چگونه آنها را برمی‌خیزانیم، سپس آنها را به گوشت می‌پوشانیم، پس چون روشن شد برایش، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست. ۲۵۹

نکات: آن قریه بیت‌المقدس و آنکه بر آن گذشت عزیر پیغمبر و یا ارمیا علیه السلام بوده، به دلیل اینکه خدا در این آیه با او تکلم کرده و به او وحی نموده و او را آیتی قرار داده است. قریه بیت‌المقدس به دست بخت النصر خراب شد. و مقصود از ذکر این قصه، قدرت‌نمایی خدا و اثبات معاد است، و سؤال این پیغمبر: **أَنَّىٰ يُحْيِي...** از تعجب بود نه از انکار. و این آیه دلیل است بر اینکه انبیاء و اولیاء پس از موت از دنیا بی‌خبرند، و حتی از بدن خود خبر ندارند چه برسد به اینکه از دیگران باخبر باشند. و جمله: ﴿لَمْ يَتَسَنَّهْ﴾ دلالت دارد که طعام و شراب او تغییر نکرده، و قدرت خدا آن را به یک حال نگاه داشته بود، ولی خر او مرده و پوسیده، و متفرق‌الاجزاء گردیده بود به دلیل: ﴿نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا﴾.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لَّا يَظُنُّ قَلْبِي قَالَ فخذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۰].

ترجمه: و چون ابراهیم گفت پروردگارا بنما مرا چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا فرمود: آیا باور نداری؟ گفت آری باور دارم ولیکن برای آنکه دلم بیارامد، خدا فرمود: پس چهار عدد پرنده را بگیر و میل آنها را بخودت کن، (و یا به طرف خود آور پاره پاره کن)، سپس از آنها بر هرکوهی جزئی قرار ده، سپس بخوانشان، با شتاب نزد تو می آیند، و بدان که خدایتعالی عزیز و حکیم است. (۲۶۰)

نکات: در سبب سؤال ابراهیم علیه السلام وجوهی گفته اند: بعضی گفته اند چون حضرت او جسد حیوانی را در کنار دریا دید - آب دریا جزر و مد پیدا می کند و در وقت بالا آمدن حیوانات دریائی از آن می خورند و هنگام پائین رفتن آب دریا حیوانات صحرائی و پرندگان از آن می خورند - حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد پروردگارا چگونه اجزاء حیوانی که در شکم درندگان و پرندگان دریا و صحرا بوده از آن خورده اند جمع می کنی و زنده می گردانی؟ بعضی گفته اند: چون خدا به او وحی کرده بود که من دوست خود گرفته ام یکی از بندگانم را، ابراهیم علیه السلام عرض کرد نشانه او چیست؟ خطاب رسید نشانه او این است که به دعای او مرده را زنده می کنم، و لذا حضرت او خواست چنین دعائی کند و بفهمد آیا آن بنده شاید خودش باشد. و بعضی گفته اند: چون در ابتدای نبوت به او وحی شد، خواست بفهمد کلام الهی است و یا کلام شیطانی و لذا چنین درخواستی کرد که اگر اجابت شود بداند کلام الهی است. وجهات دیگری نیز گفته اند. و آن چهار پرنده ای را که گرفت و ذبح نمود عبارت بود از: طاووس و کبوتر و کلاغ و خروس، و اینها را قطعه قطعه کرد، و مخلوط نمود، سپس ده قسم و یا هفت قسم کرد و بر سر ده کوه گذاشت، در تفسیر ابو مسلم گفته: ابراهیم خود حیوانات را عادت داده بود که چون آنها را می خواند، می آمدند، و سپس آنها را بر سر چند کوه گذاشت، و آنها را خواند، و آنها به سوی او پرواز کرده، نزد او آمدند. و خدا خواست به او بفهماند که جمع اجزاء حیوان مانند خواندن تو است این پرندگان را، و لذا به او فرمود: ﴿فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ﴾، و نفرمود: ﴿فَادْبَحْهُنَّ وَافْطَعْهُنَّ﴾! و این آیه دلالت دارد بر نفی ولایت تکوینی از ابراهیم، زیرا اگر آن حضرت خود قدرت بر احیاء داشت ولو به اذن خدا و عطای او، دیگر به خدا نمی گفت: ﴿كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾ و نمی گفت: ﴿لَا يَظُنُّ قَلْبِي﴾.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۱].

اللَّهُ ثُمَّ لَا يُنْبِغُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦١﴾ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ ۖ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٢﴾ يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ ثُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ۖ لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٣﴾

[البقرة: ۲۶۱-۲۶۴].

ترجمه: مثل آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، چون مثلی دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند، و در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا بیفزاید برای آنکه بخواهد و خدا وسعت‌دهنده داناست (۲۶۱) آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس از پی انفاق خود منت و آزاری نمی‌آورند برای ایشان نزد پروردگارشان اجر ایشان است، و خوف و اندوهی برای ایشان نیست (۲۶۲) گفتار خوب و گذشت بهتر از صدقه‌ای است که در پی آن آزاری باشد و خدا بی‌نیاز بردبار است (۲۶۳) ای مؤمنین صدقات خود را با منت گذاشتن و آزار باطل نکنید، مانند آنکه مال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز بازپسین ندارد، پس مثل او چون داستان سنگ صافی است که بر او خاکی باشد که باران درشت تندی به او برسد و آن را سنگی صاف (و خالی از هر چیزی) رها کند، اینان بر چیزی از کسب خود توانا نیستند و خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند. (۲۶۴)

نکات: چند چیز است که عمل را باطل و مانند نبود می‌گرداند: منت گذاشتن بر خلق و یا بر خالق، و اذیت و آزار مخلوق، خصوصاً کسی که فقیر مؤمنی را بیازارد. و دیگر ریا یعنی برای دیدن و یا شنیدن مردم کاری و یا انفاقی بکند، چنانکه در آیات فوق تذکر داده. و در مثال ﴿كَمَثَلِ صَفْوَانٍ...﴾ خدا تشبیه کرده انفاق مال را از روی ریا، به سنگ سختی که چیزی از آن نمی‌روید ولی گاهی روی آن غبار است، شاید کسی خیال کند چیزی از آن روئیده شده، اما چون باران درشتی بر آن بارید و خاک آن را برطرف کرد آشکار گردد که چیزی نمی‌روید چنانکه ریاکار نیز چون کشف حقیقت شود معلوم گردد که عملش نتیجه ندارد.

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْطُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٤﴾ أَيَوَّدُ أَحَدُكُمْ أَنَّ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ

فَاَحْتَرَفْتَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾

[البقرة: ۲۶۵-۲۶۸].

ترجمه: و داستان آنانکه اموال خود را برای تحصیل رضای خدا و نشان دادن پایداری و استقامت خود می دهند، مانند بوستانی است بر مکان بلندی که به آن باران درشتی برسد که ثمر خود را دو چندان بیاورد، پس اگر باران درشتی به آن نرسد باران ریزی برسد، و خدا به هر چه انجام دهید بیناست (۲۶۵) آیا کسی از شما دوست دارد باغی از درخت خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن جویها روان باشد، که از همه قسم میوه بدهد و صاحب باغ را پیری فرا رسد، و او را فرزندان ناتوان باشد، پس بر آن باغ گردبادی که در آن آتش باشد بوزد و آن را بسوزاند، خدا چنین بیان می کند برای شما آیات را تا شاید بیندیشید (۲۶۶) ای مؤمنین از طیبات آنچه کسب کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده ایم انفاق کنید، و ناپاک آن را برای انفاق در نظر نگیرید درحالیکه خودتان ناپاک را نمی گیرید و نمی پذیرید مگر آنکه درباره آن چشم پوشی (و صرف نظر) می کنید، و بدانید که خدا بی نیاز و ستوده است (۲۶۷) شیطان شما را به فقر وعده می دهد، و به فحشاء آمر می کند و خدا شما را به آموزش و فضل خود نوید می دهد و خدا وسعت دهنده داناست. (۲۶۸)

نکات: جمله: ﴿وَتَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ دلالت دارد که اهل ایمان به واسطه انفاق مال، ایمان و علاقمندی خود را به برادران مسلمان نشان می دهند که از بذل مال و جان دریغ ندارند. و در ﴿كَمْثَلِ جَنَّةٍ...﴾ تشبیه شده انفاق مال به باغی که در زمین بلند و باران گیری باشد و باران به موقع بر آن ببارد که دو مقابل میوه بدهد، این انفاق در راه خدا نیز مانند همان باغ بهره چند مقابل دارد. و مقصود از جمله: ﴿كَمْثَلِ جَنَّةٍ...﴾ ﴿أَيُّوْدُ أَحَدُكُمْ...﴾ این است که شما اگر باغی تهیه کنید برای روز پیری و برای نفقه عیال و صغار خود، آیا میل دارید آن باغ بسوزد و از بین برود، همان طور باید از عمل خالص و انفاق خود به فکر ذخیره برای خود باشید، و قصدتان رضای خدا باشد تا در روز سختی و پریشانی به شما بهره دهد. و جمله: ﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ﴾ دلالت دارد که زکات واجب در تمام کسب های حلال و در هر چه از زمین خارج شود چه زراعت، و چه معادن، چه جزئی و چه کلی، می باشد. و جمله: ﴿وَلَا تَيَمَّمُوا...﴾ می گوید اجناس فاسد و یا حیوان مریض و لاغر را نباید به عنوان زکات پردازد، بلکه

هرچه محبوب و مرغوب است بدهد. و «ماء موصوله» در ﴿مَا كَسَبْتُمْ﴾، و در ﴿مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ﴾، مفید عموم است.

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۲۶۹)

[البقرة: ۲۶۹]

ترجمه: خدا به هرکس بخواهد حکمت عطا می‌کند، و هرکه به او حکمت داده شود خوبی بسیاری نصیب او شده و پند نگیرند مگر صاحبان خرد. (۲۶۹)

نکات: مقصود از حکمت فهم حق و باطل است که خدا به هرکس عقل خود را بکار اندازد و معرض از حق نباشد عطا می‌کند به قرینه: ﴿مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۖ إِنْ تَبَدَّلُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^(۲۷۰)

[البقرة: ۲۷۰-۲۷۱]

ترجمه: و هرگونه مالی انفاق کنید و هرچه نذر نمایید، بدون گمان خدا آن را می‌داند، و برای ستمگران یاورانی نباشد (۲۷۰) اگر صدقات خود را آشکارا بدهید خوب است، و اگر پنهان آن را به فقراء برسانید برای شما بهتر است و بعضی از گناهان شما را جبران می‌کند و خدا به آنچه بکنید آگاه است. (۲۷۱)

نکات: آیه دلالت دارد که صدقه آشکار و پنهان هر دو خوب است ولی پنهان بهتر است، ولی باید سعی کند به محتاجان برساند، چنانکه در جمله ﴿وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ﴾ اشاره شده، و اگر برای ترغیب دیگران آشکارا انفاق کند خصوصاً در زکات واجبی سزاوارتر است.

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَفْسٍ كُفٍّ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۖ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾^(۲۷۲)

[البقرة: ۲۷۲-۲۷۳]

ترجمه: هدایت ایشان بر عهده تو نیست، ولیکن خدا هرکسی را بخواهد هدایت می‌کند؛ و آنچه انفاق کنید از مال و یا غیرمال که خیر باشد به سود خودتان است؛ و انفاق نمی‌کنید

جُز برای تحصیل رضای خدا، و آنچه از خیر انفاق کنید، به خود شما عائد خواهد شد و بر شما ستمی نخواهد شد (۲۷۲) انفاق برای فقرائی است که در راه خدا محاصره و بازداشت شده‌اند و مسافرت در زمین نتوانند، و مردم نادان ایشان را از بی‌نیازان می‌شمارند، تو ایشان را از سیمایشان می‌شناسی، با اصرار از مردم سؤال نمی‌کنند، و هر خیری که انفاق کنید محققاً خدا به آن داناست. (۲۷۳)

نکات: جمله: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْنُهُمْ﴾ دلالت دارد که هدایت مردم بر عهده رسول خدا نیست و جناب او ولایت و تصرف بر قلوب ندارد، و مقلب القلوب و مسیطر بر قلوب فقط خداست. از این آیات باید فهمید چه قدر گمراهند کسانی که اولیاء خدا را ولی امور و هادی قلوب می‌دانند. و جمله: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ﴾ دلالت دارد که انفاق منحصر به مال نیست، هر کار خیری در حق محتاجان انجام شود خیر است شاعر گوید:

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی
و از آیه ۲۷۰ تا ۲۷۳ استفاده می‌شود که فقط خدا از نذر و انفاق بنده مطلع است نه غیر او.

و جمله: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ...﴾ دلالت دارد که انسان در انفاقات خود باید به ظاهر اشخاص نظر نداشته باشد، چه بسیارند اشخاصی که از عفت روی سؤال ندارند، پس وقت انفاق آبروی ایشان را نریزد. و جمله: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ...﴾ دلالت دارد که خدا سؤال از مخلوق را دوست نمی‌دارد، خصوصاً با اصرار و خدا عفت و استغناء طبع را دوست می‌دارد.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (۲۷۴) ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (۲۷۵) ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ (۲۷۶)

[البقرة: ۲۷۴-۲۷۶].

ترجمه: آنان که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند برای ایشان مزدشان نزد پروردگارشان است، و بر آنان نه خوفی باشد و نه محزون شوند (۲۷۴) رباخواران از جا برنخیزند جُز مانند کسی که شیطان او را دیوانه کند، این برای آن است که گفتند همانا بیع مانند رباست و حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده، پس آنکه موعظه پروردگارش به

او رسید و (از ربا) خودداری کرد، گذشته برای او، و آمر او به سوی خداست. و آنانکه برگردند به همان رباخواری، پس ایشان اهل آتشند و در آن ماندگارند (۲۷۵) خدا ربا را از بین می‌برد و صدقات را نمو می‌دهد و خدا دوست نمی‌دارد کفران کن گنه‌کار را. (۲۷۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي...﴾ این است که ربا خوار در دنیا از مردم وحشت دارد و قیام و رفتارشان مانند دیوانگان با حواس پرتی است، و در آخرت به حال دیوانگان محشور گردد چون منکر حکم خدا شده‌اند. و جمله: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ...﴾: دلالت دارد که اگر حکم خدا را در مورد ربا شنید و خودداری کرد، حق تعالی گناه گذشته او را می‌بخشد، ولی اگر باز برگردد به رباخواری مانند منکرین حکم خدا، اهل دوزخ است به دوام. و جمله: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ﴾ دلالت دارد که مال ربوی برکت ندارد، و نابود می‌شود، ولی خدا مال زکات داده شده را نمو می‌دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾﴾ [البقرة: ۲۷۷-۲۸۱].

ترجمه: به حقیقت آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته نموده و نماز را برپا دارند و زکات بدهند، برایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و نه خوفی دارند و نه اندوهگین شوند (۲۷۷) ای مؤمنین از خدا بترسید و اگر ایمان دارید آنچه از ربا باقی مانده رها کنید (۲۷۸) پس اگر رها نکردید، اعلام کنید به جنگی از خدا و رسول (یعنی عمل شما اعلام جنگ به خدا و رسول است)، و اگر توبه کردید سرمایه‌های شما از خودتان، نه ظلم کرده‌اید و نه ظلمی به شما شده است (۲۷۹) و اگر بدهکار در تنگدستی باشد مهلت دهید تا گشایشی یابد، و بخشش شما بهتر است برای شما، اگر بدانید (۲۸۰) و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا (و محکمه عدل او) برمی‌گردید، سپس هرکس به تمامی آنچه کرده می‌رسد و جزا داده می‌شود، و برایشان ستمی نشود. (۲۸۱)

نکات: مقصود از ﴿مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ این است که شما تازه مسلمانان، اگر زمان جاهلیت معامله ربوی کرده‌اید، آنچه در حال کفرتان گرفته‌اید عفو شده، ولی آنچه باقی مانده زیادتیر از سرمایه

خودتان نگیرید و همان سرمایه را بگیرید، و اگر از زیادی هیچ نگرفته‌اید، دیگر نباید بگیرید. جمله: ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾ دلالت دارد که پس از اسلام أخذ زیادتر از سرمایه جائز نیست چه صد یک باشد و چه کمتر و چه زیادتر، پس کسی خیال نکند گرفتن سود کم جائز است. و جمله: ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ...﴾ دلالت دارد که به مدیون سخت‌گیری نشود، و اگر ندارد او را به حبس و زجر نکشند، و تا وقت تمکن او را مهلت دهند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۸۲﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنِ مَقْبُوضَةً فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُودِّ الَّذِي أَوْثِنَ أَمْنَتُهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ عَنِ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸۳﴾



ترجمه: ای مؤمنین هرگاه با همدیگر به وامی مدت‌دار معامله کردید، آن را بنویسید، و باید نویسنده ای بین شما به عدالت (آن را) بنویسد، و نویسنده نباید از نوشتن، بدان گونه که خدا به وی آموخته، خودداری کند؛ پس باید او بنویسد، و آنکه حق بر ذمه اوست املا کند (یعنی او بگوید و نویسنده طبق گفتار و اقرار او بنویسد) و باید از خدا بترسد، و چیزی از آن نکاهد. پس اگر آنکه حق بر ذمه اوست (وام‌گیرنده) سفیه یا ناتوان است، یا نمی‌تواند املا کند، باید ولی او عادلانه املا کند، و دو تن از مردانتان را شاهد بگیرید، پس اگر دو مرد نباشد یک مرد و دو زن، از آن اشخاصی که می‌پسندید و گواهی ایشان را قبول دارید، تا در صورت فراموشی

یکی از دو زن، دیگری به یادش آورد. و گواهان چون برای گواهی دعوت شدند، خودداری نکنند. و از نوشتن آن وام تا موعدهش چه کوچک و چه بزرگ، دلگیر نشوید، این نزد خدا به انصاف و عدالت نزدیکتر، و برای گواهی استوارتر، و از شک و شبهه دورتر است. مگر در تجارت نقدی که دایر بین شماست، که بر شما نوشتن آن باکی نیست. و چون خرید و فروش کنید گواه گیرید، و به نویسند و گواه ضرری نرسد و اگر چنین کنید گناهی به واسطه شما به وجود آمده، و از خدا بترسید، درحالیکه خدا به شما می آموزد، و خدا به هر چیزی داناست (۲۸۲) و اگر در سفری بودید و نویسنده ای نیافتید، پس گروهی بستانید، پس اگر بعضی از شما بعض دیگر را امین دانست و امانتی داد، باید آنکس که امین دانسته شده، امانت را ادا کند، و باید از پروردگار خود بترسد، و گواهی را کتمان نکنید، و هرکس آن را کتمان کند دل او گنه کار است. و خدا به آنچه می کنید داناست. (۲۸۳)

نکات: جمله: ﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ...﴾ دلالت دارد بر جواز گرفتن وام، اگرچه تا ممکن است انسان نباید قرض کند، زیرا دین غصه شب و ذلت روز است، و رسول خدا ﷺ فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالَّذِينَ فَإِنَّهُ غَمٌّ بِاللَّيْلِ وَذُلٌّ بِالنَّهَارِ». و جمله: ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ دلالت دارد که باید در گرفتن وام تعیین مدت شود. و جمله: ﴿فَاكْتُبُوهُ﴾ امر است به نوشتن دین، تا به فراموشی مال کسی ضایع نشود. و جمله: ﴿وَلَا يَأْتِ...﴾ دلالت دارد که اگر نویسنده ای یافت نشود جز یک نفر کاتب عادل بر او واجب است بنویسد و اجابت کند. ﴿وَلَا يُضَارَّ...﴾ دلالت دارد که باید به کاتب ضرر وارد نشود و پول کاغذ و لوازم آن را مدیون و یا طرفین پردازند. و جمله: ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که نوشته باید طبق فرامین الهی باشد. و جمله: ﴿وَلِيُمْلِلِ...﴾ دلالت دارد که مدیون باید بیان و اقرار کند تا کاتب بنویسد. و جمله: ﴿وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا﴾ دلالت دارد که مدیون باید برای نوشتن چیزی را از دین نکاهد و مجمل بیان نکند و رموز و دقائق دین را طبق واقع بیان کند. و جمله: ﴿فَلِيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ﴾ دلالت دارد که اگر مدیون سفیه و یا طفل و یا لال است، ولی او باید برای نویسند اقرار کند. و جمله: ﴿فَرِهْنٌ...﴾ دلالت دارد بر جواز گرو گرفتن.

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ﴿٢٨٤﴾ ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ

أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِۦ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ لَا يُكَفِّرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَنُوعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

﴿٢٨٦﴾

[البقرة: ۲۸۴-۲۸۶].

ترجمه: ملک خدا و به اختیار اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اگر آنچه در درون شماست آشکار کنید و یا پنهان، خدا به حساب آن می‌رسد، پس هرکه را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خدا بر همه چیز تواناست (۲۸۴) این پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد، و مؤمنین هریک به خدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان او ایمان دارند (و همی‌گویند) ما فرقی بین هیچ‌یک از رسولان او نگذاریم و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا آمرزش تو را (می‌جوییم) و بازگشت به سوی توست (۲۸۵) خدا هیچ‌کس را جز به اندازهٔ وسعش تکلیف نمی‌کند، به سود اوست آنچه را (از نیکی) انجام داده و به زیان اوست آنچه (از بدی‌ها) کسب نموده، پروردگارا اگر نسیان نمودیم و یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا بار سنگین بر ما منهدم، چنانکه بر پیشینیان ما نهادی، پروردگارا آنچه را طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن، و از ما درگذر، و ما را بیامرز، و به ما رحم کن، توئی مولای ما، پس ما را بر قوم کافران یاری ده. (۲۸۶)

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ...﴾، شرک و نفاق و سوءظن بالله و امثال اینهاست که از افعال جوانح می‌باشد که اگر اظهار بکند و یا نکند مسئولیت و محاسبه و مؤاخذه دارد، زیرا نیتتی که راجع به اعمال جوارح باشد، و به عمل نیاید مؤاخذه و محاسبه ندارد. و ممکن است بگوییم مطلق است یعنی نیت هرگناهی حساب دارد، ولی نیتتی که راجع به اعمال جوارح باشد عقاب ندارد. و جمله: ﴿عَاقِبَ الرَّسُولُ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مانند سایرین باید ایمان داشته باشد به آنچه نازل شده و خودش پیروی آن کند. و جمله: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ...﴾ تا آخر دلالت دارد که مسلمان و مؤمن باید به چه چیز معتقد باشد، و اصول دین او که باید به آنها ایمان داشته باشد چند چیز است، و آنچه را در آیه ذکر شده اگر بپذیرد مؤمن است، و زیاده بر آن به چیز دیگر لازم نیست ایمان آورد، و خدا کسی را که ایمان به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و رسولان خدا و روز قیامت داشته باشد، مؤمن دانسته. با بودن چنین آیاتی در قرآن تعجب است از کسانی که مؤمن به خدا و رسول و کتب و ملائکه را مؤمن نمی‌دانند، و می‌گویند مؤمن و مسلمان کسی است که ایمان به امام داشته

باشد! حال باید پرسید کجای قرآن ایمان به امام را از اصول دین شمرده، آیا اصول دین اسلام را خدا باید بیان کند و یا زید و عمرو؟! بنابراین، ایمان به آنچه در آیه ذکر شده، لازم و ایمان به غیر آن لازم نیست. دینی که خدا بیان کرده این است، ولی باید دانست ما منکر وجود امام نیستیم. هرکس مردم را به راه هدایت راهنما باشد امام است، و علی علیه السلام نیز راهنمای مردم بوده، و وجود امام در بیان حلال و حرام شکی نیست. اشکال در ایمان به امام است که این ایمان از کجا از اصول دین شده. بنابراین چیزهایی که ایمان به آن در صدر اسلام نبوده از اصول دین شمرده نشده، و خود علی علیه السلام خود را مؤمن به آن ندانسته زمانیکه اسلام آورده است. باید دید اسلام او چه بوده و چه گونه بوده، آیا غیر از اسلام مذهبی داشته یا خیر. و امام تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن است. و لایخفی ایمان به قیامت از آیات قرآن استفاده می شود، و در این آیه جمله: ﴿وَالْيَكِ الْمَصِيرُ﴾ اشاره به قیامت است. و جمله: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا...﴾ تا آخر، دلالت دارد که نسیان و خطا مؤاخذه اخروی ندارد، و نیز دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ممکن است مبتلا به نسیان و خطا گردد، چه برسد به دیگران.

سورة آل عمران (مدنية وهي مائتا آية)

سورة آل عمران مدنی و دارای دویست آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

﴿الْم ١﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤﴾ [آل عمران ۱-۴].

ترجمه: به نام خدای کامل ذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم (۱) خدای کامل ذات و الصفاتی که نیست که معبودی جز او که زنده و پاینده است (۲) نازل نمود بر تو این کتاب را به حق، که تصدیق کننده آن چیزی است که جلو آن بوده، و فرو فرستاد تورات و انجیل را (۳) از پیش، برای هدایت مردم، و نازل نمود فرقان را. به راستی آنان که به آیات خدا کافر شدند، برای ایشان عذاب سختی است؛ و خدا صاحب عزت و صاحب انتقام است. (۴)

نکات: در آیه ۳ کلمه ﴿نَزَلَ﴾ با تشدید و ﴿وَأَنزَلَ﴾ با همزه آمده، و گفته شده فرق این دو این است که ﴿نَزَلَ﴾ نزول دفعی است و آنزل نزول تدریجی است، ولی چون به موارد استعمال آنها رجوع شد، معلوم شد فرقی نیست. این آیه دلالت دارد که تورات و انجیل و قرآن هر سه مفید هدایت، و برای هدایت مردم است، و چنانکه تورات و انجیل زمان موسی و عیسی علیه السلام مدوّن بود، قرآن نیز زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به دست آن حضرت تدوین گردیده، و در زمان حیات او همین کتاب بوده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ٥﴾ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ [آل عمران: ۵-۷].

ترجمه: محققاً بر خدا مخفی نیست چیزی در زمین و نه در آسمان (۵) اوست که صورت شما

را در رجم‌ها هر گونه بخواهد می‌کشد، نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است (۶) اوست که بر تو این کتاب را نازل نمود، بعضی از آن، آیات محکماتی است که آنها اصل این کتاب است، و بعضی دیگر متشابهات. پس اما آنانکه در قلبشان میل به باطل است، پیروی متشابه می‌کنند برای فتنه‌جوئی و تأویل جستن، و حال آنکه تأویل آن را کسی جز خدا نمی‌داند. و ثابتان در دانش می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، هریک از آنها از نزد پروردگار ماست. و جز صاحبان خرد کسی پند نگیرد. (۷)

نکات: تقدیم کلمه ﴿عَلَيْهِ﴾ بر ﴿شَيْءٍ﴾ دلالت بر حصر دارد، یعنی مخفی نبودن اشیاء مخصوص به اوست، و از آیات دیگر مانند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ نیز چنین استفاده می‌شود. و مخفی نماند خدا در این آیات فرموده تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمی‌داند، و نفرموده معنی و ترجمه متشابهات را کسی نمی‌داند، بلکه آیات متشابه تماماً واضح المعنی و قابل فهم همه کس می‌باشد. و جمله: ﴿وَالرَّاسِخُونَ...﴾ و او آن استیناف است، و اگر و او عاطفه بگیریم کفر و شرک لازم می‌آید، زیرا معنی چنین می‌شود خدا و راسخون می‌گویند ایمان آوردیم به آن، هریک از آنها، از نزد پروردگار ماست. بنابراین، خدا هم - نعوذ بالله - ایمان آورده به آنچه از پروردگارش نازل شده، در صورتیکه خدا پروردگار ندارد. توضیح بیشتری اگر لازم باشد به فصل ۱۹ و ۲۰ مقدمه رجوع شود.

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝۸﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝۹﴾ [آل عمران: ۸-۹].

ترجمه: پروردگارا، بعد از آنکه ما را هدایت نمودی، دل‌هایمان را به باطل مایل مکن، و ما را از نزد خود رحمتی عطا نما، زیرا تویی بخشنده (۸) پروردگارا، تو مردم را برای روزی که در آن شکی نیست جمع می‌کنی، محققاً خدای تعالی در وعده خلاف نمی‌کند (۹)

نکات: دعاهای قرآن که در قرآن ذکر شده بهترین دعاهاست که خدا به توسط نزول آیات خود، به بندگان آموخته، ولی اکثر دعاهایی که در کتب دعاها ذکر شده، مملو از خرافات و آلوده به شرک می‌باشد. پس بهتر این است که انسان در موقع دعا، دعاهای قرآن را بخواند، از آن جمله دو آیه فوق و همچنین دعایی که در آیه آخر سوره بقره است، و ما در کتابی دعاهای قرآن را جمع و ترجمه کرده‌ایم هرکه خواهد مراجعه کند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۝۱۰﴾ كَذَابِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ

يَذُنُّوهُمْ ۖ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ ۖ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

[آل عمران: ۱۰-۱۲].

ترجمه: به راستی آنان که کفر ورزیده اند، نه اموالشان از خدا بی نیازشان کند و نه اولادشان به هیچ چیز، و ایشان خود هیمة آتش و برافروزنده آند (۱۰) شیوة آنان مانند شیوة پیروان فرعون و کسانی است که قبل از ایشان بودند که به آیات ما تکذیب نمودند، پس خدا به سبب گناهانشان گرفتشان، و عقاب خدا سخت است (۱۱) به آنان که کافربند بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و به سوی دوزخ محشور می گردید، و دوزخ بد جایگاهی است. (۱۲)

نکات: این آیات درباره یهود مدینه نازل شده که به اموال و اولاد و نفرات خود مغرور بودند مانند پیروان فرعون. با حضرت محمد ﷺ به ضدیت و کارشکنی پرداختند، خدا در اینجا، تهدیدشان می کند که به زودی مغلوب مسلمین و به سوی دوزخ رهسپار خواهید گشت چنانکه مشرکین قریش در بدر مغلوب شدند.

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلَهُمْ رَأَىٰ الْأَعْيَنَ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ ۚ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾﴾

[آل عمران: ۱۳].

ترجمه: حقا در دو گروهی که (در جنگ بدر) با یکدیگر روبرو شدند، برای شما آیت و عبرتی باشد، گروهی در راه خدا قتال می کردند، و گروه دیگر کافرانی بودند که آنان در دیدن به چشم ایشان را دوبرابر خود می دیدند، و خدا هرکس را بخواهد به یاری خود تأیید می کند، به راستی در این قضیه برای صاحبان بینش عبرتی است. (۱۳)

نکات: مقصود از آن دو گروه، گروه مسلمین و مشرکین در بدر است که روبرو شدند، با اینکه مؤمنین فاقد اسلحه وزاد و توشه و مرکب و نفرات بودند، یعنی در اقلیت بودند و برعکس مشرکین دارای اسلحه و زاد و برگ و مرکب بودند، و با اینکه سه برابر مسلمین بودند، خدا مسلمین را یاری کرد، و بر مشرکین غالب شدند، بنابراین، شما یهود که به ثروت و نفرات خود مغرورید باید عبرت گیرید. در جمله ﴿يَرَوْنَهُمْ﴾ ضمیر فاعل ممکن است برگردد به مؤمنین یعنی مؤمنین کفار را دو برابر می دیدند، و ممکن است ضمیر فاعل به کفار برگردد، یعنی کفار، مؤمنین را دو برابر می دیدند.

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَلِيلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَمِ وَالْخَرِثِ ۚ ذَٰلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ

الْمَاءِ ﴿١٤﴾ قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا عَامِتٌ فَلَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّٰدِقِينَ وَالْقَنِتَّةِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾ [آل عمران: ۱۴-۱۷].

ترجمه: محبت شهوات نفسانی از زنان و فرزندان و مال‌های روی هم نهاده از زر و سیم و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشتزار، برای مردم زینت داده شده، این متاع زندگی دنیاست. و بازگشت نیکو نزد خداست (۱۴) بگو آیا شما را به بهتر از این آگاه کنم، برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بوستان‌ها و باغ‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و برای ایشان همسران پاکیزه و خوشنودی خداوند است، و خدا به بندگان بیناست (۱۵) آن بندگان که می‌گویند: پروردگارا، حقیقتاً ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را بیامرز، و از عذاب آتش نگهدارمان (۱۶) آن صبرکنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آمرزش‌خواهان به سحرها. (۱۷)

نکات: شخص عاقل باید در این آیات تدبّر کند، و گول متاع دنیا را نخورد، و همت او فقط صرف زن و ملک و مال و ثروت نشود، و قدری به تحصیل صفات حسنه و کمالاتی که در این آیات ذکر شده بپردازد.

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾ [آل عمران: ۱۸-۱۹].

ترجمه: خدا که قائم به عدالت است، گواهی داده که معبود و ملجأی جز او نیست، و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی دادند). نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است (۱۸) به راستی دین نزد خدا اسلام است، و آنان که به ایشان کتاب داده شده، اختلاف نکردند مگر پس از دانستن، و اختلافشان برای ستم بین خودشان بود. و هرکس به آیات خدا کافر گردد، پس محققاً خدا سریع الحساب است و به حساب او می‌رسد. (۱۹)

نکات: در این آیات گواهی دانشمندان بر توحید ردیف گواهی خدا و فرشتگان آمده برای عظمت دانش، پس هرچه دانش بیشتر باشد خدا بهتر شناخته گردد. عالم گیاه‌شناس از دقتی که در آن خلقت گیاهان است می‌تواند خالق آنها را بشناسد، عالم ستاره‌شناس، پی به عظمت خالق و مدبّر آنها می‌برد و هم‌کذا، البته به شرطی که خدا را به راهنمایی کتب الهی بشناسد. و اگر بعضی از دانشمندان ما و یا غیر ما

به وجود خدا و توحید اعتناء ندارند، برای این است که عالم به خرافات اند نه به حقائق، و یا توحیدشان خرافی تقلیدی است و یا دانشمندنا هستند یعنی عالم‌نما. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ دلالت دارد که شخص متدین باید خود را مسلمان بنامد و نام مذهبی را از خود بردارد، و گول مذهب‌سازان را نخورد و بحمدالله رؤسای مذاهب اسلامی همه خودشان را مسلمان دانسته‌اند و نام مذهبی نداشته‌اند، و هرکس نام مذهبی بر خود گذارد طبق جمله ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ...﴾ در حقیقت کافر شده و متوجه نیست، و اسلام به معنی تسلیم بودن در برابر خدا؛ یعنی، تسلیم در موارد امر و نهی الهی است.

﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ؕ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ؕ﴾
[آل عمران: ۲۰].



ترجمه: پس اگر با تو محاجّه کردند، بگو: من خود را برای خدا تسلیم نموده و اسلام آوردم و هر کس پیرو من است (اونیز تسلیم شده)، و بگو به اهل کتاب و بی‌سوادان که آیا شما اسلام آورده‌اید (و تسلیم خدا شده‌اید)؟ پس اگر اسلام آورند به تحقیق هدایت یافته‌اند، و اگر اعراض نمودند، پس همانا بر تو فقط ابلاغ (پیغام) است، و خدا به بندگان بیناست. (۲۰)

نکات: آیه فوق دلالت دارد که محاجّه کردن با مردم کار خوبی نیست، و نویسنده امتحان کرده‌ام مردم تابع دلیل نیستند، و به عقائد قومی خود تعصّب دارند، و با دلیل و برهان کاری ندارند. و مقصود از ﴿الْأُمِّيِّينَ﴾ ممکن است بی‌سوادانِ اهل کتاب، و مقصود از اهل کتاب دانشمندان ایشان باشد. و ظاهر آن است که ﴿الْأُمِّيِّينَ﴾ شامل می‌شود کسانی را نیز، که جاهل به کتاب آسمانی بوده از آن بی‌خبر باشند و اگرچه دارای سواد نیز باشند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بْنَ بَغْيٍ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ۝ أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ فَكَيْفَ إِذَا جُمِعَتْ لَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝﴾ [آل عمران: ۲۲-۲۵].

ترجمه: به راستی آنانکه به آیات خدا کافرنند، و پیمبران را به ناحق می‌کشند، و آمرین به عدالت از مردم را به قتل می‌رسانند، پس مژده بده ایشان را به عذاب دردناک (۲۱) ایشانند

آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده است و یاورانی ندارند (۲۲) آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند ندیدی که به کتاب خدا دعوت می‌شوند تا حکم کند بین ایشان، ولی گروهی از آنان رو می‌گردانند و اعراض دارند (۲۳) اعراضشان برای این است که گویند: هرگز آتش دوزخ به ما نرسد جز چند روزی و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است (۲۴) پس چگونه است حالشان وقتی که خدا جمعیان کند برای روزی که در آن شکی نیست و جزای کسب هرکس به تمام داده شود، و به آنان ستم نشود. (۲۵)

نکات: فساد و ستم هر اُمّتی ناشی از روگردانیدن و بی‌اعتنائی به کتاب آسمانی خودشان است که مانند بعضی از یهود و مسلمانان زمان ما حق‌گویان را آزار می‌رسانند و می‌کشند. و جمله: ﴿حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ﴾ اشاره به این است که چون از کتاب الهی اعراض کردند، و به کتب و سخنان بشری چنگ زدند، اعمالشان بدعت و هدر خواهد بود و اعمالی که بدعت باشد موجب سعادت نخواهد شد، بلکه موجب ذلت دنیا و عذاب آخرت است چنانکه خدا فرموده: ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ و جمله ﴿يُذْعَوْنَ إِلَى كِتَابٍ﴾ اشاره به این است که چون دانشمندان ایشان را به کتاب خدا دعوت کنی نمی‌پذیرند، و از حکمیت کتاب خدا، اعراض دارند: ﴿يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾. نویسنده گوید زمان ما دانشمندان اسلامی اکثراً هر کتابی را قطعی الدّلاله می‌دانند، ولی دلالت کتاب خدا را قطعی نمی‌دانند، و به همین جهت به رجوع به قرآن و حکمیت آن حاضر نیستند، و تمام سعی ایشان این است که حدیثی پیدا کنند و در دین خدا آن را مدرک قرار دهند، و لذا کتابهایی برای خود ساخته و پرداخته‌اند که مملوّ از خرافات و منافی و معارض با آیات قرآن است، و اکثراً از آیات قرآن بی‌اطلاع‌اند و مانند یهود که می‌گفتند ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ...﴾، معتقدند که مسلمین صدر اسلام شفیع و دستگیر ایشانند و به همین مغرورند. و جمله: ﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ...﴾ اشاره به همین غروری است که مقدّسین متدین نما و عالم‌نمایان جاهل به سبب احادیث مجعوله و معجزات ساخته شده خیال کرده‌اند که دین یعنی همین و هر قدر هر کس خلافتی مرتکب شد از آن گذشت می‌شود، و به اخبار نویدبخش غرور آمیز شفیع تراش گناه‌بخش، از حقائق اسلام دور شده‌اند، و به سبب افتراهایی که به اسلام بسته شده، کتاب خدا و سنت رسول را متروک نموده و مغرورند.

زمان ما بسیاری از مسلمین چیزهایی که از اسلام نبوده، و در صدر اسلام کسی خبر نداشته، از اصول و فروع و شعائر دین نموده و آن قدر که از آنها ترویج می‌شود هزار یک از کتاب خدا ترویج نمی‌شود. مثلاً روضه‌خوانی به نام امام با هزاران قسم آن، با هزاران گوینده بی‌خبر از قرآن، معمول شده، در صورتی که زمان رسول خدا ﷺ و زمان خلفاء این کارها نبوده است. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

که مو به مو برنامه اسلام را می دانسته و زمان خلافتش اجراء کرده، یک روز برای وفات رسول خدا ﷺ عزا و تعطیل نموده و به روضه خوانی در تمام سخنرانی خود نپرداخته و برای تولّد رسول خدا ﷺ جشن نگرفته و خمس و سهم امام نگرفته و کسی از مسلمین یک درهم به عنوان سهم امام و خمس به رسول خدا و علی علیهما السلام نداده است. هزاران نفر در زمان ما زنجیر بر خود می کوبند در حالی که هیچ کدام دوایه از کتاب آسمانی خود نمی دانند، پیشوایان و گویندگان نیز برای حفظ دکانشان آنان را تشویق و ترغیب به باطل می کنند. و اگر کسی بخواهد ایشان را بیدار کند، داد و فریاد و طعن و تکفیرشان بلند می شود ﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾. و جمله ﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ﴾، اشاره به این است که هرکس گرو اعمالش می باشد و کاملاً به حسنات و سیئاتش رسیدگی و بررسی خواهد شد، و غرورهای دینی به درد نمی خورد.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنَزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾﴾

[آل عمران: ۲۶-۲۷].

ترجمه: بگو: ای خدای مالک ملک، ملک را به هر کس بخواهی می دهی و از هر کس بخواهی بازگیری، و هر که را بخواهی عزت می دهی، و هرکس را بخواهی خوار می کنی، خیر بدست توست به راستی که تو بر هر چیز توانائی (۲۶) درآوری شب را در روز و درآوری روز را در شب، و بیرون می آوری زنده را از مرده، و بیرون می آوری مرده را از زنده، و به هرکس بخواهی بدون حساب روزی می دهی. (۲۷)

نکات: در این آیات فرموده ملک و یا عزّت را به هرکس بخواهد می دهد، اما معین نکرده به چه کسانی می دهد، در آیات دیگر معین کرده که تحت قوانینی می دهد، و آن قوانین کسب و کار و سعی و کوشش است، چنانکه در آیه ۱۸ سورة اسراء فرموده:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ﴾

و در سورة نجم آیه ۳۹ فرموده:

﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾

و در سورة رعد آیه ۱۱ فرموده:

[النجم: ۳۹].

[الاسراء: ۱۸].

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

و مقصود از ﴿وَنُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَنُخْرِجُ الْمَيِّتَ...﴾ این است که از خاک مرده و یا از هسته بیجان، انسان زنده، و نباتات بی شمار بیرون می آورد. و از درخت زنده، هسته بیجان، و یا از انسان با ایمان، کافر مرده دل خارج می شود.

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۲۸].

ترجمه: مؤمنین نباید کافران را به جای مؤمنان دوست بگیرند، و هرکس چنین کند چیزی از محبت خدا دراو نیست مگر اینکه از ایشان بپرهیزد (تقیه کند) و خدا شماراز (نافرمانی) خود بر حذر می دارد، و به سوی خداست بازگشت. (۲۸)

نکات: دوستی با کافران در قرآن مکرر نهی شده، زیرا دوست خدا دشمن او را دوست نمی دارد مگر در ظاهر، آن هم برای تقیه، چنانکه در این آیه آمده، و تقیه برای حفظ دین و جان است، ولی در موردی - که دوستی با کافر به عنوان تقیه موجب ریختن خون مسلمانی گردد جائز نیست. به هر حال تقیه گاهی حرام و گاهی واجب و گاهی جائز است. و جمله: ﴿وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ دلالت بر تهدید عظیمی دارد، و ما در احکام القرآن تقیه را مفصلاً نوشته ایم.

﴿قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۲۹].

ترجمه: بگو: اگر آنچه در سینه های شماست، پنهان دارید و یا ظاهر سازید خدا آن را می داند، و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا می داند، و خدا به هر چیزی تواناست. (۲۹)

نکات: پس از آنکه خدا از دوستی کفار نهی نمود، چون دوستی امر قلبی است، در این آیه فرموده تمام امور قلبی شما را خدا می داند، چه ایمان و چه کفر و شرک و چه سایر صفات.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۳۰-۳۲].

ترجمه: روزی که هرکس هر چه از خیر انجام داده حاضر می یابد، و هر که کار بدی کرده دوست دارد که بین او و آن بدی فاصله دور و زیادی باشد، و خدا شما را از عقاب خود بر حذر می دارد، و

خدا به بندگان مهربان است (۳۰) بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید تا اینکه خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببامزد، و خدا آمرزنده و رحیم است (۳۱) بگو: خدا و رسول را اطاعت کنید، پس اگر اعراض کردند محققاً خدا کافران را دوست نمی‌دارد. (۳۲)

نکات: جمله: ﴿تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ...﴾ دلالت بر تجسم اعمال دارد، و ممکن است بگوئیم جزای عمل که مسبب از عمل است حاضر می‌یابد و مجازاً اطلاق سبب شده بر مسبب، و یا بگوئیم پرونده و ضبط آن را حاضر می‌یابد. ولی ظاهر همان معنای اول و خدای تعالی بر تجسم آن تواناست. و در سورة کهف آیه ۴۹ نیز فرموده: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾. و جمله: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ...﴾ دلالت دارد که ادعای محبت خدا بدون اطاعت رسول واقعیت ندارد، و اطاعت رسول نشانه صدق ادعا است. و جمله: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ دلالت دارد که اعراض از فرمان خدا و رسول موجب کفر است و لذا متفرع بر آن فرموده: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾.

﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۳۳﴾ ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾

[آل عمران: ۳۳-۳۴]

ترجمه: به راستی که خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان (۳۳) این دو نژاد بعضی از بعض دیگر و خدا شنوا و داناست. (۳۴)

نکات: مقصود از جهانیان اصناف بشر است. و مقصود از آل ابراهیم، حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سایر انبیاء تا محمد ﷺ است. و مقصود از آل عمران، عمران بن ماشان پدر حضرت مریم علیها السلام است و این عمران از نسل سلیمان بن داود بن ایشا می‌باشد، و ممکن است عمران پدر حضرت موسی علیهما السلام باشد که فرزند یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق علیهما السلام باشد. و ممکن است بگوئیم مقصود از جمله: ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾، یعنی: فی الأخلاق والانقیاد من الله.

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُمُ إِنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾

[آل عمران: ۳۵-۳۷]

قصه حضرت مریم و مادرش حنه زوجه عمران

ترجمه: و چون زن عمران گفت: پروردگارا، به راستی من نذر کرده‌ام که آنچه در شکم من است برای تو (از هر قیدی) آزاد نمایم، پس از من بپذیر، زیرا فقط تو شنوای دانائی (۳۵) پس چون بار خود بگذاشت، گفت پروردگارا من حمل خود را دختر نهادم، و خدا داناتر است به آنچه نهاد، و پسر مانند دختر نیست، و من او را مریم نامیدم، و او را با فرزندانش از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم (۳۶) پس پروردگارش او را پذیرفت پذیرش نیکو، و او را نمو و پرورشی نیکو داد، و زکریا را سرپرست وی کرد، هرگاه زکریا در محراب عبادت او وارد می‌شد نزد او رزقی می‌یافت، می‌گفت: ای مریم این از کجا برای تو آمده؟ او می‌گفت: از جانب خدا، به راستی که خدا به هر کس بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد. (۳۷)

نکات: حنه زن عمران در حال پیری و نازادی نذر کرد که اگر خدا به او فرزندی عطا کند، او را آزاد گذارد برای عبادت و خدمت بیت المقدس. و از جمله: ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ﴾ استفاده می‌شود که در نظر خانواده انبیاء علیهم السلام نذر برای خدا بوده، و از آخر آیه استفاده می‌شود که نذر برای غیر خدا جائز نیست، زیرا طرف نذر و پیمان باید شنوا و حاضر و دانا باشد، و غیر خدا چنین نیست، ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۚ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ۝۳۸﴾
 فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝۳۹ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۝۴۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّي آيَةً ۚ قَالَ ءَايَتُكَ ءَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا ۖ وَذُكِّرَ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالنَّعِثِيِّ ۚ وَالْإِبْرَ ۝۴۱﴾
 [آل عمران: ۳۸-۴۱]

ترجمه: در آنجا زکریا پروردگارش را خواند، گفت: پروردگارا، از جانب خود فرزند پاکیزه‌ای به من عطا کن، بی‌گمان تو شنونده دعائی (۳۸) پس فرشتگان او را در حالیکه در محراب به نماز ایستاده بود، نداء کردند که خدا به تو مژده فرزندی می‌دهد به نام یحیی که تصدیق کننده کلمه خدا باشد، و آقائی باشد خوددار از شهوات و پیامبری از شایستگان است (۳۹) زکریا گفت پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود، و حال آنکه مرا پیری فرارسیده و همسرم نازا است، (خداوند) فرمود: این چنین است خدا آنچه بخواهد انجام می‌دهد (۴۰) زکریا گفت: پروردگارا، برایم نشانه‌ای قرار بده. فرمود: نشانه تو این است که سه روز با مردم جز به رمز سخن نتوانی گفت، و پروردگارت را بسیار یاد کن، و شب و روز او را به پاکی بستای و تسبیح بگو. (۴۱)

نکات: جمله: ﴿هُنَالِكَ دَعَا...﴾ دلالت دارد که چون زکریّا دید میوه‌های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان به طور خارق‌العاده برای مریم آمده، او نیز در لطف خدا طمع کرد، و از خدا خواست به طور خارق‌العاده از زن نازای او فرزندی به او عطا شود. ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ﴾ دلالت دارد که جمعی از ملک او را ندا کردند، ولی می‌توان گفت جبرئیل او را ندا کرده، زیرا جبرئیل رئیس ملائکه بوده و همراهش ملائکه دیگر بودند. و حق تعالی یحیی را به خصال تمجید کرده: یکی آنکه مصدّق کلمه من الله است، و کلمات الله مخلوقات خداست، و چون عیسی نیز مخلوق خدا می‌باشد، کلمه الله است، و یحیی او را تصدیق کرد. و به امر و نهی تشریعی نیز کلمات الله می‌گویند.

در موقعی که زکریّا فرزند خواست صد و یا صد و بیست سال عمر داشت، و عیال او ۹۸ سال عمر کرده بود. و مقصود از جمله: ﴿ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ...﴾ این است که هر وقت زبانت از سخن با مردم بند آمد و راجع به امور دنیا نتوانستی جُز به رمز سخن گوئی، نشانه این است که نطفه حضرت یحیی منعقد شده، و این معجزه‌ای بود، زیرا زبان او در موقع تسبیح و ذکر بند نمی‌آمد ولی از تکلم به امور دنیا بند می‌آمد، و به اشاره مطلب را به طرف می‌فهماند.

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۱﴾ يَمْرُؤُا أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۴۲﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَتُمُّمُ كَيْفُ الْمَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۳﴾﴾ [آل عمران: ۴۲-۴۴].

ترجمه: وآنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا برگزیدت و پاک گردانیدت و تو را بر زنان جهانیان برتری داد (۴۲) ای مریم برای پروردگارت خاضع باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن (۴۳) اینها از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو نبودی وقتی که قلم‌هایشان را (برای قرعه) می‌انداختند که کدامشان مریم را کفالت کند، و هنگامی که (دراین باره) باهم نزاع می‌کردند تو نبودی. (۴۴)

نکات: جمله: ﴿اصْطَفَاكِ﴾ مکرّر شده و برای تأکید نیست، بلکه مقصود از اول آن است که؛ خدا تو را برای خدمت بیت المقدس انتخاب کرد، و برای تربیت تو بزرگان و علمای دین راواداشت، و مقصود از دوّم آن است که؛ تو را بر زنان زمانت برتری داد و فرزندی مانند عیسی که نشانه قدرت حق بود به تو کرامت کرد. و ظاهر جمله ﴿عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ این است که حضرت مریم بر زنان تمام جهان برتری دارد نه فقط بر زنان زمان خودش، از رسول خدا ﷺ نقل شده که خدا چهار زن را بر زنان

دیگری برتری داده: آسیه، و حضرت مریم و حضرت خدیجه و حضرت فاطمه. ولی باید دانست زنانی که در قرآن معرفی نامه داشته و ممدوح خدا هستند بعید است با زنانی که در کتاب آسمانی معرفی نشده‌اند مساوی و یا در درجه پایین‌تر باشند بلکه زنان مذکوره و اشاره شده در کتاب خدا مانند حضرت مریم علیها السلام و زن فرعون و مادر موسی و سارا زن ابراهیم علیه السلام مقامشان بالاتر و ارجمندتر است. البته ممکن است برای اهمیت و شرافت حضرت فاطمه علیها السلام نیز به آیه مباهله، و برای شرافت حضرت خدیجه علیها السلام به آیات راجع به ازواج نبی صلی الله علیه و آله استناد نمود.

و مقصود از ﴿طَهَّرَكِ﴾ این است که خدا تو را از تهمت یهود حفظ کرد، و شهادت به پاکی داد به توسط همین آیات. و جمله ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا از اخبار مذکوره بی خبر بوده، و به این امور غیبی اطلاعی نداشته، و خدایتعالی منت گذاشته، و به توسط وحی او را اخبار نموده است. و مقصود از جمله: ﴿إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ...﴾ این است که بزرگان بیت المقدس و متولیان آن نزاع داشتند در اینکه کدامشان کفالت و تربیت حضرت مریم را بر عهده گیرند، زیرا به واسطه ارادتی که به پدرش عمران داشتند، می‌خواستند علاقه خود را اظهار کنند، به اضافه کراماتی از خود او دیده بودند، لذا قرعه‌کشی کردند. و قلمهای قرعه را که نام اشخاص را بر قلمها می‌نوشتند بر هر قلمی نامی و آنها را در آب می‌افکندند، پس قلمی که روی آب می‌آمد نام هر کس بر آن بود، او می‌آید تکفل کند. پس قلمی که به نام حضرت زکریا بود، روی آب آمد، و معلوم شد که او باید تکفل کند.

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهَاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾﴾ [آل عمران: ۴۵-۴۷].

ترجمه: هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا تو را به کلمه‌ای از خود بشارت می‌دهد که نام او مسیح عسی پسر مریم است، درحالی که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربین است (۴۵) و در گهواره و حال نیرومندی با مردم سخن گوید، و از شایستگان است (۴۶) مریم گفت: پروردگارا، چگونه برای من فرزندی می‌شود و حال آنکه بشری مرا مس نکرده؟ گفت: خدا این چنین می‌آفریند آنچه بخواهد، چون امری را بخواهد به آن می‌گوید باش، پس موجود می‌شود. (۴۷)

نکات: مقصود از کلمه، کلمه تکوینی است، یعنی مخلوقی به نام مسیح. ظاهر قرآن این است که مسیح و عیسی دو نام است برای فرزند مریم، و مقصود از جمله: ﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ

وَكَهْلًا، این است که در گهواره به قدرت خدا سخن می‌گوید، سپس ساکت می‌شود مانند اطفال دیگر، و باز در کهولت به امر خدا با مردم سخن می‌گوید و به ارشاد می‌پردازد.

﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ۚ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾﴾

[آل عمران: ۴۸-۴۹].

ترجمه: و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد (۴۸) و او را رسولی به سوی بنی اسرائیل می‌فرستد (تا بگوید) حَقّاً من نشانه‌ای (معجزه‌ای) از پروردگارتان برایتان آورده‌ام، من خلق می‌کنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ، پس از آن می‌دمم در آن، پس به اراده خدا پرنده‌ای می‌شود، و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم به اراده خدا، و شما را به آنچه می‌خورید و آنچه را در خانه‌ها تن ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. به راستی که در این (امور) برای شما نشانه‌ای است اگر ایمان داشته باشید. (۴۹)

نکات: ﴿إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی پیغمبری بوده برای بنی اسرائیل نه برای تمام جهان، اگرچه اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند. و جمله: ﴿بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلالت دارد که آنچه در این آیه ذکر شده از معجزات، همه از خدا و همه فعل خدا بوده. و جمله: ﴿مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾ دلالت دارد که عیسی علیه السلام فقط شکل مرغی را ساخته آن هم از گل نه از عدم، زیرا گل آن را خدا خلق نموده، پس از آن، حضرت او در گل دمیده، ولی خدا آن را پرنده نموده چنانکه فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، یعنی به اراده خدا پرنده می‌شود، و خدا آن گل را تبدیل به گوشت و استخوان و پر و منقار می‌کند، و چون اینها کار خدا بوده. فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، یعنی مرغ شدنش به اراده خداست. مختصر اینکه صورت مرغ را حضرت عیسی علیه السلام درست نموده، و خدا برای خاطر دعای او و تصدیق به نبوت او، آن را پرنده حقیقی نموده. بنابراین، معجزه کار خداست، و تبدیل ماده گل به گوشت و پوست و تغییر جوهر کار خداست، چنانکه در احادیث و تفاسیر آمده عیسی علیه السلام دعا کرد و خدا برای شهادت به نبوت او دعای او را به اجابت رسانده. و همچنین است شفا دادن کور و پیس کار خدا بوده برای شهادت به نبوت او. و إذن الله در آیه، اراده الله می‌باشد. و اما خبر دادن به آنچه در خانه می‌خورند و یا ذخیره می‌کنند آن نیز به وحی الهی بوده، و گرنه هیچ پیغمبری غیب نمی‌داند جز به اخبار الهی، چنانکه در ذیل تمام اینها فرموده: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾.

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝﴾ ﴿٥١﴾ ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ عَامَّةً بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝﴾ ﴿٥٢﴾ ﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝﴾ ﴿٥٣﴾ ﴿وَمَكْرُوا اللَّهَ وَمَكَّرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِيْنَ ۝﴾ ﴿٥٤﴾ [آل عمران: ۵۰-۵۴].

ترجمه: و فرستاده شدم برای اینکه تصدیق کنم آنچه را جلو من است از تورات، و برای آنکه حلال گردانم برایتان بعضی از آنچه بر شما حرام شده، و آورده‌ام برای شما معجزه و آیتی از پروردگارتان، پس از خدا بترسید و مرا فرمان برید (۵۰) به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستید، این است راه راست (۵۱) پس چون عیسی کفر ایشان را مشاهده کرد، گفت چه کسانی یاوران من به سوی خدایند؟ حواریون گفتند ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش به اینکه ما مسلم و فرمانبرداریم (۵۲) پروردگارا، به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و این رسول را پیروی کردیم، پس ما را در شمار گواهان بنویس (۳) و ایشان مکر کردند و خدا مکر نمود، و خدا بهترین مکرکنندگان است. (۵۴)

نکات: کلمه ﴿رَسُولًا﴾ در آیه ۴۹ مفعول‌له بود برای فعل مجهول که بعثت محذوف باشد، و ﴿مُصَدِّقًا﴾ عطف بر ﴿رَسُولًا﴾ می‌باشد، و کلام دلالت می‌کند بر این حذف. و مقصود از جمله: ﴿وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾، آن محرماتی است که علماء و مراجع یهود به دین حضرت موسی علیه السلام افزوده بودند، و دینان را بر مردم سنگین کرده بودند مانند علمای اسلام که صدها حرام بر محرمات دین خود افزوده، و دین مشکل بغرنجی برای مردم به وجود آورده‌اند. خدا در قرآن می‌گوید هر قول و سخنی را مرد عاقل اهل هدایت باید بخواند، و هر کتاب ایمان و یا کفری را ملاحظه کند هر کدام بهتر و به هدایت نزدیک‌تر است، آن را انتخاب کند، ولی آقایان مراجع اسلامی هر کتابی را یعنی خواندن آن را طبق میل خود حرام می‌کنند و یا حلال، خصوصاً کتابی که مردم را بیدار کند فتوی حرمت آن را که حرام است می‌دهند، و آن را از کتب ضلال می‌شمرند. اگر صدر اسلام محرمات صد عدد بوده، اینان هزاران عدد کرده‌اند. و ممکن است مقصود از جمله: ﴿وَلَا حِلَّ لَكُمْ...﴾ آن محرماتی باشد که خدا بر یهود حرام کرد به واسطه جنایاتی که مرتکب شدند، چنانکه فروده:

﴿فَيُظْلَمُ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ﴾ [النساء: ۱۶۰].

و آن محرمات برای یهود باقی ماند تا اینکه حضرت عیسیٰ علیه السلام آمد، و آن احکام سنگین را برداشت، و این منافات با تصدیق او به تورات ندارد. و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ...﴾ دلالت دارد که حضرت عیسیٰ علیه السلام توحید خالص برای مردم آورد، ولی ایشان آن را تبدیل به تثلیث کردند، و دعوت به خواندن، و پرستش کردن عیسیٰ علیه السلام نمودند. و مقصود از جمله: ﴿أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ﴾ کفر یهودیانی است که در صدد قتل او شدند، پس حضرت او گفت: یاور من در راه خدا کیست؟ عده‌ای از مردم پاکدل جامه سفید گفتند: ما یاوران توئیم، و لذا ایشان راه حواریین گفتند، و ایشان ماهی گیر و گازر بودند، و مقصود از جمله: ﴿وَمَكْرُؤًا...﴾ تا آخر، این است که یهود سعی کردند در قتل و محو او و خدا او را نجات داد بدین طریق که شخصی را به شکل عیسیٰ علیه السلام دیدند، پس به خیال اینکه او عیسیٰ علیه السلام است، او را گرفته و به دار آویختند، و حضرت عیسیٰ علیه السلام به راهنمایی جبرئیل از میان اصحاب خود رفت، و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥٥﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٥٦﴾

[آل عمران: ۵۵-۵۶]

ترجمه: و چون خدا گفت: ای عیسی، من تو را وفات می‌دهم می‌میرانم و تو را به سوی خود بالا می‌برم و تو را از دست کفار نجات می‌دهم و از نسبت‌های ناروا پاک می‌کنم، و آنان را که پیرو تواند، برتری می‌دهم بر منکرین تو تا روز قیامت، سپس به سوی من است بازگشت شما تا حکم کنم بین شما در آنچه همواره اختلاف می‌کرده‌اید (۵۵) پس اَما آنانکه کافر شوند، در دنیا و آخرت به عذاب سختی عذابشان می‌کنم و یاورانی برایشان نباشد. (۵۶)

نکات: جمله: ﴿مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ دلالت دارد که حضرت عیسیٰ علیه السلام قبض روح شده و وفات نموده و روح او به مقام اعلیٰ رسیده. پس اخباری که دلالت بر حیات و عدم فوت او دارد کلاً مخدوش الدلالة و مخدوش السند و مجعول است. و مقصود از جمله: ﴿وَمُطَهِّرُكَ مِنَ...﴾ این است که تو را از نسبت‌های ناروای یهود واز اذیت و آزار ایشان نجات داده و شهادت به پاکی مولد تو می‌دهم، ممکن است بگوئیم این قضیه و شهادت حقتعالی، با نزول آیات قرآن صورت گرفته است. و جمله: ﴿وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ دلالت دارد که پیروان عیسی تفوق و برتری دارند بر یهود تا قیامت. و این خبر از معجزات قرآن است، و برای همه محسوس است که دولتهای

نصاری و مسلمین تفوق دارند بر یهودیان، این بیان را مفسرین آورده‌اند، ولی به نظر ما صحیح نیست، بلکه منظور این است که پیروان تو که حقیقتاً پیرو تواند برتری و تفوق رتبه دارند بر منکرین و مخالفین تو هر کس باشد تا قیامت، و مربوط به تفوق دولتی نیست، زیرا نصارای فعلی پیروی عیسی نیستند و مصداق ﴿اتَّبِعُواكَ﴾ نمی‌باشند، همچنین مسلمین نه پیرو اسلامند و نه پیرو عیسی علیه السلام و نه پیرو محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بلکه پیرو هوی و هوس و خرافات و بدعت‌ها می‌باشند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾

[آل عمران: ۵۷-۶۱].

ترجمه: و اما کسانی که ایمان آورند و عمل شایسته کنند، مرزدهای ایشان را به تمامی به آنان می‌دهد، و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد (۵۷) این (مطالب) را که بر تو تلاوت می‌کنیم آیات و تذکرات حکیمانه است (۵۸) به راستی مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش، پس او وجود یافت (۵۹) این قول حق از پروردگار توست، پس از شک‌آوران مباش (۶۰) پس بعد از این دانشی که به تو رسیده، هرگاه کسی (درباره عیسی)، با تو محاجه و ستیز کند، بگو: بیائید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زانتان، و خودمان و خودتان را دعوت کنیم تا با هم مباحله (زاری به درگاه خدا و نفرین بر یکدیگر) کنیم، و قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان. (۶۱)

نکات: این آیات راجع به نصارای نجران نازل شده، نجران محلی است بین حجاز و شام و یمن. و قصه ایشان چنان است که چون دعوت اسلام منتشر شد، شصت نفر از بزرگان نجران حرکت کردند برای تحقیق در امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در میان ایشان چهار نفر یکی امیرشان عبدالمسیح و دیگر از صاحبان تدبیرشان به نام سیّد و دیگر از علمای ایشان به نام ابوحارثه و برادرش کرز بود، و سلاطین روم به این عالم احترام می‌گذاشتند برای علمیت و خدمات دینی او، اموالی به او می‌دادند، و چون از نجران حرکت کردند، قاطر ابوحارثه لغزش کرد و نزدیک شد که این عالم را پرت کند، برادر او به نام کرز گفت: اف بر این مرد، و مقصودش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود، ابوحارثه گفت: چرا به او بدمی گویی، ای برادر به خدا قسم این همان پیامبری است که ما منتظرش بوده‌ایم، کرز گفت پس چرا به او ایمان نمی-

آوری اگر او را پیامبر می دانی؟ ابوحارثه گفت: برای اینکه این سلاطین اموال بسیار به ما می دهند، و ما را اکرام می کنند و اگر ایمان به محمد ﷺ بیاوریم هر چه به ما داده قطع می کنند، و پس می گیرند، این گفتار در دل کرز اثر کرد و در دل گرفت که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد، پس چون خدمت رسول خدا ﷺ رسید، هر سه نفر با رسول خدا ﷺ صحبت کردند، پس گاهی گفتند: عیسی خدا بود، و گاهی گفتند پسر خدا، و گاهی گفتند: سومی سه تا بود، و دلیل ها می آوردند برای گفتار خود که او مرده زنده می کرد و کور و پیس را شفا می داد و از غیب خبر می داد، و برای اثبات فرزند خدا بودن می گفتند چون پدر نداشت، و برای اینکه سومی سه تاست می گفتند چون خدا در آیات آسمانی خود فرموده ما چنین کردیم، و ما چنان نمودیم، و اگر خدا یکی بود، باید بگوید من چنین کردم، یعنی متکلم وحده بیاورد. رسول خدا ﷺ فرمود: فعلاً مسلمان شوید. گفتند: ما مسلمانی، حضرت فرمود این چگونه اسلامی است که برای خدا فرزند قائلید و صلیب را می پرستید و گوشت خوک می خورید؟ ایشان گفتند: پس پدر عیسی که بود؟ رسول خدا ﷺ ساکت شد، تا اینکه این آیات نازل شد، و رسول خدا ﷺ برایشان خواند، و مناظره کرد، و فرمود: آیا می دانید که خدا زنده دائم است و نمی میرد، و عیسی محل فنا و نیستی است؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی دانید که هر فرزندی باید شبیه به پدرش باشد. گفتند آری، فرمود: آیا نمی دانید که پروردگار جهان برپادارنده و حافظ و نگهدار و روزی دهنده هر چیزی است؟ آیا عیسی چنین صفاتی دارد؟ گفتند: نه، فرمود: آیا نمی دانید که بر خدا چیزی مخفی نیست چه در زمین و چه در آسمان، آیا عیسی چنین علمی دارد؟ گفتند: نه، او نمی داند مگر آنچه خدا به او وحی کند. فرمود: پروردگار ما صورت عیسی ﷺ را در رحم بسته، هرطوری که خواسته. پس آیا می دانید که خدا نه طعام می خورد و نه می آشامد، و حادثی از او صادر نمی شود، و می دانید که عیسی را مادرش در شکم نگه داشت، سپس او را وضع حمل نمود مانند سایر زنان، و عیسی طعام خورد و آب می آشامید، و حادث از او صادر می شد، گفتند: بلی. فرمود: پس چگونه چنین درباره او غلو می کنید. ایشان با اینکه فهمیدند حاضر به اقرار نشدند، و گفتند: یا محمد آیا مگر تو نمی گوئی او کلمه الله و روح الله است، فرمود: بلی. گفتند: پس همین ما را کافی است (چنانکه مدعیان تشیع درباره امامان خود چنین شبهاتی دارند و غلو می کنند). پس خدا آیات ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَبْعٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ...﴾ را نازل کرد که ایشان در دلشان مرض غُلُو است و به دنبال کلمات و جملات و راهی که دارای تأویل و موجب انحراف است، می روند. پس خدای تعالی امر کرد رسول خدا ﷺ را به مباحله با ایشان. رسول خدا ﷺ ایشان را دعوت کرد به مباحله و ملاعنه ایشان. گفتند: یا أبا القاسم ما را مهلت بده در کار خود اندیشه کنیم، سپس آنچه باید کرد اظهار بداریم. و رفتند به منزل خود. و بعضی با

بعضی گفتند: چه باید کرد، والله ای گروه نصاری شما می دانید که محمد پیغمبر مرسل است و در حق شما قضاوت خوبی کرد، و فعلاً پیشنهادی کرده، اگر قبول کنید همه بیچاره و مستأصل می شوید، و شما هم که نمی خواهید جز دین خود را پس بیائید با او وداع کنید و به بلاد خود برگردید. سپس آمدند نزد رسول خدا ﷺ و گفتند: ما تو را به دین خودت وامی گذاریم و ما با دین خود برمی گردیم، مردی از اصحاب را بفرست با ما که قضاوت کند بین ما در چیزهایی از اموال خودمان که اختلاف داریم. رسول خدا ﷺ فرمود: شب بیائید تا با شما یک نفر قاضی آمین با نیروئی بفرستم، عمر می گفت: من دوست نمی داشتم قضاوت و امارت را مگر آن روز، پس چون با رسول خدا ﷺ نماز خواندیم، حضرت نظری به راست و چپ نمود تا چشم او به ابو عبیده جراح افتاد، او را خواند و فرمود: با ایشان برو در آنچه اختلاف دارند قضاوت کن. به هرحال چون رسول خدا ﷺ مباحله را پیشنهاد کرد، فردای آن روز برای مباحله حاضر شدند و حضرت نیز آمد در حالیکه حسین را در بغل و دست حسن را گرفته و حضرت فاطمه پشت سر او و علی علیه السلام پشت سر ایشان بود، می آمدند رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود چون من دعا کنم شما آمین بگوئید. از آن طرف اسقف که عالم نجران بود به نصاری گفت: به راستی من صورتهائی می بینم که اگر از خدا سؤال کنند کوهی را از مکان خودش زائل می کند، پس مباحله نکنید که هلاک می شوید، و بر روی زمین یک نفر نصرانی نمی ماند. سپس گفتند: یا أبا القاسم رأی ما این شد مباحله نکنیم. رسول خدا ﷺ فرمود: پس مسلمان شوید، نپذیرفتند، فرمود: به قتال حاضر شوید، گفتند: ما طاقت جنگ با عرب را نداریم، ولیکن مصالحه می کنیم به اینکه ما را به دین خودمان واگذاری و در هر سالی دو هزار حله دریافت کنی هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی عدد زره آهنین. رسول خدا ﷺ پذیرفت و فرمود: قسم به آنکه جان من در دست اوست که هلاک به اهل نجران نزدیک شده بود و اگر مباحله می کردند مسخ می شدند و سالی نمی گذشت مگر اینکه همه هلاک می شدند. و بسیاری از اهل حدیث روایت کرده اند که در آن روز رسول خدا ﷺ عبائی از پشم داشت که آن را کسا می گویند و حضرات حسنین و فاطمه و علی علیه السلام را در زیر آن عبا گرفت، و از جمله: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا﴾ و بردن حسنین همراه خود معلوم می شود که دخترزاده فرزند محسوب می گردد، یعنی حسنین علیهما السلام فرزندان رسولند. عده ای از اهل غلو گفته اند که علی علیه السلام خود پیغمبر یعنی نفس رسول خدا ﷺ است به دلیل کلمه ﴿أَنْفُسَنَا﴾، و این صحیح نیست زیرا اولاً خدا تعبیر کرده از اُمت او و خود او به کلمه: ﴿أَنْفُسَهُمْ﴾ و فرموده: ﴿إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، و اگر این منطق صحیح باشد، اُمت او خود او و جان اویند و این باورکردنی نیست، مگر طبق قاعده باطل وحدت وجود که از هر کفری بدتر است.

ثانیاً محسوس است که علی علیه السلام تابع محمد صلی الله علیه و آله و پیرو او و مؤمن به اوست نه خود او.

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ أَقْصَصُ الْحَقِّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾﴾

[آل عمران: ۶۲-۶۳].

ترجمه: به راستی این همان قصه‌های مطابق واقع است، و نیست معبود به حق و ملجأی جز خدای کامل الذات و الصفات، و به راستی که خدا خودش عزیز و حکیم است (۶۲) پس اگر اعراض کردند محققاً خدا به (حال) مفسدین داناست. (۶۳)

نکات: چون قصه حضرت عیسی علیه السلام و بطلان ادعاهای نصاری بیان شد در این آیه فرموده این بیانات مطابق واقع است نه آنچه نصاری و یهود می‌گویند. و هیچ بنده‌ای صفات خدا را ندارد، و لیاقت معبودیت و باب الحوائجی را واجد نیست. حال اگر پذیرفتند که خوب و إلاً مفسدند و خدا به احوال مفسدین داناست.

﴿قُلْ يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾

[آل عمران: ۶۴].

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیائید به سوی کلمه‌ای که مساوی باشیم ما و شما (در آن کلمه)، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را به اربابی جز خدا نگیرد. پس اگر اعراض کردند، بگوئید: گواه باشید به اینکه ما مسلمان و تسلیم امر خدائیم. (۶۴)

نکات: خطاب ﴿يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ...﴾ خطابى است محترمانه و مخاطب را به بهترین القاب که همان اهلیت برای کتاب الهی باشد، ستوده است، خصوصاً در این آیه که دعوتشان کرده به انصاف و اتحاد و دفع شرک و جانی برای معارضه و مجادله نگذاشته. در اینجا سه چیز را پیشنهاد کرده: اول اینکه؛ جز خدا را نپرستند. دوم اینکه؛ در ذات و صفات و افعال و عبادت او، چیزی را شریک قرار ندهند. سوم: پیغمبران و یا بزرگان دینی و غیردینی دیگر را ارباب ندانند. و این هر سه در یهود و نصاری مانند مسلمین فعلی وجود داشت. و خدا فرموده اگر اعراض کردند مسلمان نیستند، و شما که پذیرفته‌اید باید بگوئید ما مسلمانییم. متأسفانه ملت ما که امروزه نام اسلام بر خود گذاشته‌اند هر سه تائید آن چیزهائی را که قرآن مردود و مخالف اسلام دانسته به طور کامل گرفته‌اند: اول فرموده غیر خدا را عبادت و پرستش نکنید، اینان هر امام و یا مرشد و ملانی را مورد کرنش خود قرار داده و در عبادات خود آنان را می‌خوانند

چنانکه خدا را می‌خوانند، بلکه بدتر امام و مرشد غیرحاضر را که هزاران سال از ایشان دورند می‌خوانند، بلکه از این هم بدتر اینان اگر بیمار و یا گرفتار شوند و یا مبتلاء به بلائی گردند همه اینها را از جانب خدا می‌دانند، ولی اگر شفا و یا نعمتی نصیبشان گردد از امام و مرشد می‌دانند. دوم: فرموده چیزی را شریک خدا قرار ندهید، اینان در تمام صفات خدا، امام و مرشدان را که هرکدام بنده ضعیفی بوده‌اند، شرکت می‌دهند در لامکانی و حضور در هر مکان و عالم به اسرار و قاضی الحاجاتی و خالقیت و منعیت و خواستن مدد و سایر اوصاف الهی بزرگان دین خود را مانند رهبان و احباری که نصاری و یهود داشتند دخالت می‌دهند. سوم: اینکه فرموده غیرخدا را ارباب ندانید، اتفاقاً گویندگان دینی خصوصاً روضه‌خوانها و مراجع تقلید، هراممی را ارباب خود می‌دانند، و ثروت و جاه و مکت و فرزند و خانه خود را از برکت وجود آن اربابان می‌دانند. و اگر کسی پیدا شود شرک این دکاندارها را بیان کند و بخواهد مسلمین را بیدار کند، او را می‌کوبند، و متهم می‌سازند.

در تفسیر این آیه وارد شده که: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»، چنانکه در سور توبه آیه ۳۱ نیز آمده، و ایشان مانند مسلمین زمان ما از جهاتی مبتلا به شرک بودند: اول: در تحلیل و تحریم مطیع بزرگان دین خود بودند نه مطیع خدا، و این اطاعت خود نوعی از شرک است. دوم: برای بزرگان دین خود کرنش می‌کردند. سوم: می‌گفتند هرکس ریاضت بکشد و عبادت کند اثر لاهوت و یا صفات خدائی به او داده می‌شود، پس می‌تواند کار خدائی کند، مرده زنده نماید و بیماران را شفا دهد اگرچه خدا نیست ولی معنی ربوبیت را دارد. چهارم: در معاصی نیز مطیع بزرگان دین خود بودند. نویسنده گوید تمام این جهات شرک در ملت ما موجود است.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾ هَآأَنْتُمْ هَآؤَآءَ حَاجَّجْتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهِ ؕ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ ؕ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾ إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾﴾ [آل عمران: ۶۵-۶۸].

ترجمه: ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید و حال آنکه تورات و انجیل نازل نشد مگر پس از او، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید (۶۵) هان، شما آنانید که محاجه کردید در آنچه به آن دانا بودید، پس چرا در آنچه به آن علم ندارید محاجه می‌کنید، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۶۶) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، ولیکن معتدل مسلمان بود، و از

مشرکین نبود(۶۷) به راستی سزاوارترین مردم (در انتساب) به ابراهیم کسانیند که پیروی او کنند، و این پیامبر و آنکه ایمان آورده اند، و خدا ولیّ مؤمنین است.(۶۸)

نکات: یهود و نصاری هر یک مدّعی بودند که حضرت ابراهیم علیه السلام به دین ایشان بود. و خدا می فرماید او تسلیم امر خدا بود نه خرافات یهود را داشت و نه خرافات نصاری را. و از جمله: ﴿لَمْ تُحَاجُّوْا...﴾ استفاده می شود که انسان درباره چیزی که نمی داند نباید محاجّه کند و با مردم طرف شود. و جمله ﴿أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...﴾ دلالت دارد که هرکس پیروی پیغمبران و یا بزرگان دیگر را عملاً و فکرأ نکند نباید مدّعی پیروی آنان باشد. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ﴾ دلالت دارد که یهود و نصاری بهره ای از شرک داشته اند.

﴿وَدَّتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضْلُوْنَكُمْ وَمَا يُضْلُوْنَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ﴾ (۶۹)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۷۰﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۷۱﴾ وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكُفِّرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هَدَىٰ اللَّهُ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾

[آل عمران: ۶۹-۷۴].

ترجمه: جماعتی از اهل کتاب میل دارند که شما را گمراه کنند، و آنان جز خود را گمراه نمی کنند، ولی درک نمی کنند(۶۹) ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کافر می شوید و حال آنکه شما(به حقیقت آن) گواهی می دهید(۷۰) ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می پوشانید و به هم می آمیزید و حق را کتمان می کنید در صورتیکه می دانید(۷۱) و جماعتی از اهل کتاب گفتند در اوّل روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در آخر روز (به آن) کافر شوید تا شاید آنان (از دینشان) برگردند(۷۲) و ایمان بیاورید جز برای کسیکه پیروی دین شما کند، بگو به راستی که هدایت، هدایت خداست و باور ندارید که به احدی داده شود مانند آنچه به شما داده شده و یا محاجّه کنند با شما نزد پروردگارتان، بگو به راستی این تفضّل به دست خداست، به هر کس بخواهد می دهد، و خدا دارای وسعت رحمت و داناست(۷۳) به رحمت خود اختصاص می دهد هر کس را بخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است.(۷۴)

نکات: یهود و نصاری خصوصاً یهودیان مدینه که هم شهریان انصار بودند برای جلوگیری از نفوذ رسول خدا صلی الله علیه و آله و گرویدن مردم به او، بسیار سعی می کردند و از توجّه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشنود

نبودند، و لذا گاهی ایراد می‌کردند که چرا یک روز به این قبله و روز دیگر به قبله دیگر نماز خوانده. و گاهی می‌گفتند حضرت موسی عليه السلام در تورات گفته دین ابدی دین تورات است و گاهی می‌گفتند صفات نبوت در محمد عليه السلام نیست. روزی، دوازده نفر از دانشمندان و علمای خبیر و قرای دیگر با هم تبانی کردند که بیایند مدینه نزد محمد عليه السلام و اظهار ایمان کنند، و عوام مسلمین را به خود جلب نمایند، و چون مسلمین خوشبین شدند، سپس آخر روز از محمد عليه السلام برگردیم، و چنین وانمود کنیم که ما از کتب و نشانه‌های دیگر فهمیدیم که او پیغمبر نیست، و چون ما برگشتیم مسلمین به شک می‌افتند، و می‌گویند اینان اهل علم و کتابند و از ما بهتر می‌فهمند لابد چیزی فهمیده‌اند که از دین محمد برگشته‌اند. و گاهی می‌گفتند به بعضی از گفتارهای محمد ایمان آورید و بعضی دیگر را انکار کنید که عوام مسلمین نگویند ایشان غرض دارند، و اگر غرض داشتند تمام را انکار می‌کردند و چون بعضی از مطالب محمد عليه السلام را قبول کرده‌اند معلوم می‌شود اهل انصافند. و به این وسائل اشتباه کاری و کتمان حق می‌کردند. و بیشتر این حيله‌ها برای این بود که عوام یهود را نگه دارند و ایشان را به اسلام و مسلمین بدین کنند. و لذا خدا برای روشن شدن مسلمین و دفع مکر یهود، آیات فوق را نازل کرد. و مقصود از ﴿لَمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ یهود است که دانشمندان ایشان به همدیگر می‌گفتند شما معتقد نباشید مگر به اتباع خود و حفظ آنان. و چون یهود می‌گفتند هدایت منحصر به دین ماست و لذا خدا برای دفع حيله ایشان فرموده ﴿إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ﴾.

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُودِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾﴾

[آل عمران: ۷۵-۷۶].

ترجمه: و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر پوست گاوی پر از زر به او امانت بسپاری آن را به تو برمی‌گرداند، و بعضی از ایشان کسی است که اگر دیناری به او بسپاری به تو باز ندهد مگر اینکه پیوسته بالای سرش ایستاده باشی، این برای این است که ایشان گفتند در مورد بی‌سوادان عرب راه مطالبه و حجت بر علیه ما نیست، ولی بر خدا دروغ می‌گویند و حال آنکه می‌دانند (۷۵) آری هر کس به عهد خود وفا کند و پرهیزکار باشد پس حقیقت این است که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد. (۷۶)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که اهل کتاب مانند سایر مردم خوب و بد دارند، برخی از ایشان امانت‌دار و وفاکن به پیمان است و بعضی از ایشان برعکس، ولی کسانی از اهل کتاب که مال مردم را

می خوردند و پس نمی دادند بهانه دینی هم برای خود تراشیده بودند، و می گفتند اگر مال مشرکین و یا مال مسلمین را بخوریم و امانت را رد نکنیم حق داریم زیرا مشرک مالش حلال است، به اضافه ما ابناء الله و دوستان خدائیم و هرکس هر چه دارد متعلق به ما می باشد، بلکه تمام مردم بنده ما می باشند، پس اگر مال مردم را ندهیم ایشان حجتی نزد خدا و راه احقاق حق ندارند، چنانکه بسیاری از مسلمین خصوصاً مقدسین و روحانی نمایان را عقیده همین است که می توانند مال امانت جماعتی از مردم را به عنوان ارتداد و یا کفر و یا مال مجهول الحال تصرف کنند، و حتی بعضی از شیعیان ائمه خود را مالک تمام دنیا دانسته و سایر مردم را در حکم بنده و جیره خوار امامان می دادند و اینها همان عقائد یهود است در میان مسلمین آمده و بسیاری از ایشان را خائن در امانت قرار داده ولی رسول خدا ﷺ فرموده امانت باید رد شود چه به نیکوکار و چه به بدکار و چه به کافر و چه به مسلمان.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۷۷].

ترجمه: به راستی کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی می فروشند، ایشان را در آخرت بهره ای نباشد، و روز قیامت خدا با ایشان سخن نگوید و به ایشان نظر لطف ننماید و از خطا پاک نگرداند و برای ایشان عذاب دردناک است. (۷۷)

نکات: مقصود از فروختن پیمان الهی و سوگندها این است که برای خوردن مال مردم، عهد الهی را که اطاعت او باشد از دست بدهد، و برای مال پست دنیا به نام او سوگند بخورد تا به ناحق به حقوق مردم تعدی کند. و عهد خدا با هر بنده این است که بر خدا دروغ نبندد و خیانت نکند، و نامه های او را عظمت دهد، پس کسی که با عهد و پیمان خدا وفا نکند و قسم دروغ بخورد مورد سخط الهی است. و جمله: ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ دلالت بر شدت غضب الهی است. و مقصود از جمله: ﴿وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ...﴾ چون نظر متعدی به الی شده به معنی نظر لطف است، و به معنی نظر با چشم نیست. و مقصود از جمله: ﴿وَلَا يُزَكِّيهِمْ...﴾ این است که مشمول عفو و مغفرت حق تعالی نمی شوند.

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۸].

ترجمه: و به راستی که بعضی از اهل کتاب زبانهای خود را به کتاب آسمانی می پیچانند تا شما آن را از کتاب خدا خیال کنید، و حال آنکه از کتاب نیست، و می گویند: آن از نزد خداست، و حال آنکه از نزد خدا نیست، و بر خدا دروغ می گویند در حالیکه می دانند. (۷۸)

نکات: یهود برای اثبات افتراءات خود چند کلمه عبری شبیه به کلمات تورات به زبان می‌آوردند، وگاهی آیات تورات را با سخن خود مخلوط می‌کردند تا مردم گمان کنند که سخن ایشان از کتاب خدا است، و حال آنکه چنین نبود، مانند زمان ما که هرکس بخواهد خرافات خود را به دین بچسباند چهار کلمه حدیث عربی می‌گوید و یا با قرآن مخلوط می‌کند، و بدین وسیله دین خدا را عوض کرده‌اند، مثلاً تقلیدی را که حرام است به عنوان تعلیم و تعلّم به دین بسته‌اند و آیه: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ را به زبان می‌آورند در صورتیکه این آیه برای تعلّم است نه تقلید، و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾﴾

[آل عمران: ۷۹-۸۰].

ترجمه: برای بشری که خدا به او کتاب و حکم و نبوت بدهد، جائز نیست که به مردم بگوید بندگان من باشید نه بندگان خدا، بلکه باید بگوید مردان خدا و پرورش یافته او باشید به واسطه آموختن کتاب آسمانی و به سبب آنچه درس می‌گیرید (۷۹) و به شما امر نمی‌کند که ملائکه و پیامبران را اربابان خود بگیرید و در حوائج به آنان رو کنید، آیا شما را امر به کفر می‌کند پس از اسلام آوردنتان. (۸۰)

نکات: این آیات صراحت دارد که برای پیامبران و بزرگان دیگر نباید کرنش عبادانه نمود، و هیچ پیامبری نگفته در حوائج مرا ارباب و باب الحوائج بدانید، بلکه همه طبق کتاب آسمانی گفته‌اند به کتاب آسمانی عمل کنید و آن را درس بگیرید تا به شرک در عبادت نیفتید. تعجب این است که با این آیات روشن باز ملت ما انبیاء و اولیاء را چون خدا ارباب و باب الحوائج می‌دانند، و در دعاهاى خود که به اقرار خود عبادت است آنان را می‌خوانند، و این شرک به توسّط دکانداران مذهبی اکثر عوام را فرا گرفته، با اینکه آیه فوق به صراحت می‌گوید ارباب دانستن غیر خدا کفر است. حتّی بعضی از دکانداران مذهبی علنی می‌گویند فلان امام ارباب من است، و بعضی از ایشان برای مغلطه می‌گویند ما آنان را به عنوان واسطه می‌خوانیم. باید گفت: اولاً: خدایتعالی مطلقاً فرموده آنان را ارباب ندانید و نفرموده واسطه را بخوانید. ثانیاً: بزرگان که از دنیا به عالم دیگر رفته‌اند، نزد شما نیستند تا واسطه شوند. ثالثاً: بزرگان دینی مطیع شما نیستند که دائماً همه جا واسطه شوند. رابعاً: مگر خدا از شما بی‌خبر است و

حاجت شما را نمی‌داند و یا کلام شما را نمی‌شنود که واسطه بیاید و به او برساند. تمام این مغلطه‌ها برای این است که می‌گویند پیامبری که مانند سایر افراد بشر باشد و قاضی الحاجات همه نباشد از تکبر چنین پیامبری را ماقبول نداریم، بلکه امام و یا رسولی می‌خواهیم که طبق میل ما همه کاره و به همه ناظر و صفات خدا داشته باشد، مانند شیطان تکبر می‌کند، وزیر بار رسولی مانند خودشان نمی‌روند. و جمله: ﴿تَعْلَمُونَ...﴾ و ﴿تَذَرُسُونَ﴾ دلالت دارد بر وجود تعلیم و عدم جواز تقلید و اینکه امر دین به تعلیم و تدریس است نه تقلید.

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [آل عمران: ۸۱-۸۲].

ترجمه: و هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دادم سپس پیامبری آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند البته به او ایمان آورید و البته او را یاری کنید، خدا فرمود آیا اقرار نمودید و پیمان مرا براین امر پذیرفتید، گفتند اقرار کردیم، فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم (۸۱) پس کسانی که پس از این اعراض کنند آنان خود فاسقند. (۸۲)

تکات: ذکر این پیمان برای این است که مردم بدانند پیامبران خدا تسلیم امر اویند و اگر زمان آنان هر پیامبری بیاید او را یاری خواهند کرد، پس امت ایشان نیز باید تسلیم امر خدا باشند، و به رسول خاتم ایمان آورند و گر نه از معرضین و فاسقین خواهند شد.

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾﴾ [آل عمران: ۸۳].

ترجمه: آیا غیر دین خدا را می‌جویند و حال آنکه کسانی که در آسمانها و زمین هستند چه به میل و چه به کراهت، تسلیم خدایند، و به سوی خدا رجوع داده می‌شوند. (۸۳)

تکات: اسلام به معنی تسلیم به امر خداست، و مقصود از: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ تسلیم تکوینی و تشریعی است. و کلمه ﴿مَنْ﴾ موصوله دلالت دارد که در آسمانها نیز ذوی العقول وجود دارد.

﴿قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (۸۵) وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۸۶﴾

[آل عمران: ۸۴-۸۵].

ترجمه: بگو: ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از طرف پروردگارشان داده شده است. جدائی نمی‌افکنیم بین احدی از ایشان، و ما برای خدا تسلیم شده و مسلمانیم (۸۴) و هرکس جز اسلام دینی بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در عالم دیگر از زیانکاران است. (۸۵)

نکات: این آیه دلالت دارد که مسلمان باید به تمام انبیاء ایمان آورد، و همه کتب آسمانی را بپذیرد، و در سورة بقره اسباط را بیان کردیم.

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (۸۶) أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۸۷﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۸۹﴾

[آل عمران: ۸۶-۸۹].

ترجمه: چگونه خدا قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند، و حال آنکه گواهی دادند این رسول حق است، و دلیل‌های روشن بر ایشان آمد، و خدا قوم ستمگران را هدایت ننماید (۸۶) این گونه مردم جزایشان همین است که بر ایشان لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باشد (۸۷) در آن جاوید باشند، و عذاب از ایشان تخفیف داده نشود و ایشان را مهلتی نباشد (۸۸) مگر کسانی که پس از این توبه کنند و اصلاح نمایند، زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (۸۹)

نکات: این آیات دلالت دارد که ایمان و توبه پس از ارتداد پذیرفته می‌شود. و جمله: ﴿وَشَهِدُوا أَنَّ

الرَّسُولَ حَقٌّ...﴾ دلالت دارد که لغزش دانا قبیح‌تر از لغزش نادان است. اگر کسی بگوید چگونه تمام مردم چنین کفری را لعن می‌کنند و حال آنکه حساً چنین نیست، و اکثر مردم خود کافرند؟ جواب این است که مقصود از "ناس" مؤمنین باشد اولاً. و ثانیاً کفار نیز به زبان حال و یا به زبان قال شخص ناسپاس کفران‌کننده را بد و از خیر دور می‌دانند، ولو متوجه نباشند، و همین معنی لعن است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ تَقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ ﴿٩٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِّلٌ أَلَّا رِضَ ذَهَبًا وَلَوْ أَفْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٩١﴾ لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾ [آل عمران: ۹۰-۹۲].

ترجمه: به راستی آنانکه پس از ایمانشان کافر شدند، سپس کفر خود را زیاد کردند، توبه ایشان پذیرفته نباشد و ایشان خود گمراهند (۹۰) به راستی آنانکه کافر شده و در حال کفر مردند، زمین مملو از طلا از یکی از ایشان پذیرفته نخواهد شد، و اگرچه آن را فدیة دهد، ایشان را عذابی است دردناک و برای ایشان یاورانی نیست. (۹۱) هرگز به نیکی نائل نمی شوید تا اینکه از هرچه دوست می دارید انفاق کنید، و هر چه را انفاق نمائید آنچه باشد محققاً خدا به آن داناست. (۹۲)

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَن تَقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾ این است که چون توبه ایشان طبق اخلاص نیست پذیرفته نشود، و عدم اخلاص ایشان استفاده می شود از جمله: ﴿هُمُ الضَّالُّونَ﴾، زیرا کسی که مکرر مرتد شود و توبه کند دلیل بر شک و تردید و گمراهی است. و فدیة این است که چیزی عوض جان خود بدهد و جان خود را بخرد. و ماء موصوله در جمله ﴿تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ شامل مال و جان و ساعات عمر می شود. و کلمه: ﴿مِنْ﴾ در ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ دلالت بر تبعیض دارد یعنی چون مقداری از آن را هم انفاق کنید خدا داناست.

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿٩٣﴾ فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ﴿٩٥﴾ [آل عمران: ۹۳-۹۵].

ترجمه: همهٔ طعامها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرد قبل از نزول تورات، بگو تورات را بیاورید و تلاوت کنید اگر راست می گوئید (۹۳) پس هرکس بعد از این بر خدا دروغی را به افتراء ببندد آنان خود ستمگرند (۹۴) بگو خدا راست گفت، پس ملت ابراهیم حق گرا را پیروی کنید، و او از مشرکین نبود. (۹۵)

نکات: چون رسول خدا ﷺ طبق فرمودهٔ وحی گوشت شتر را خصوصاً شتر از پنج سال بیشتر را حلال کرد، و چیزهای دیگری را حلال کرد که علمای یهود حرام کرده بودند، و لذا به اشکال تراشی

پرداختند، از آن جمله گفتند: این محرّمات از زمان نوح و ابراهیم علیه السلام حرام بوده و تحریم کار ما نیست، وتحلیل محمد صلی الله علیه و آله صحیح نیست. حق تعالی در جواب ایشان فرموده: هر طعامی بر بنی اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد آن هم به نذر و یا تعهد و یا به عنوان زهد، و إلا قبل از او در دین ابراهیم علیه السلام حرام نبوده و شما یهودیان بر خدا و پیمبران افتراء بسته اید، وسخن شما در تورات نیست، و اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و محرّمات مزبوره را طبق تورات ثابت کنید. و چون نیاوردند و نشان ندادند صدق محمد صلی الله علیه و آله و معجزه او مسلم شد.

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا بُرَهِيمٌ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾﴾ [آل عمران: ۹۶-۹۷].

ترجمه: به راستی اولین خانه ای که برای بهره مردم بنا نهاده شد، آن است که به بکه می باشد، که با برکت و هدایت است برای جهانیان (۹۶) در آن است آیات روشن، (از جمله) مقام ابراهیم و کسی که داخل آن شود ایمن باشد، و برای خدا بر مردم است حج آن خانه (برای) کسی که بتواند به سوی آن برود، و هر کس کافر شود پس محققاً خدا بی نیاز از جهانیان است. (۹۷)

نکات: جمله: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...﴾ دلالت بر وجوب حج دارد، و جمله: ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ...﴾ دلالت دارد که شرط وجوب حج استطاعت از جهت راه است، اگر مانعی باشد واجب نیست. و جمله: ﴿أَوَّلَ بَيْتٍ﴾ دلالت دارد که کعبه اولین خانه ای است که برای عبادت بندگان بنا شده چنانکه در سوره حج نیز آنجا به بیت العتیق وصف شده که عتیق به چیزی کهنه و قدیمی می گویند. و ممکن است اولیت زمانی نباشد بلکه اولیت در شرافت، و یا از هردو جهت باشد. و کلمه بکه نام مکه است، و مکه نامهای متعدده دارد: ﴿الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٢﴾﴾ [التین: ۳]. ﴿أُمُّ الْقُرَى﴾ [سورة انعام ۹۲ و شوری ۷]. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأُمَّةً﴾ [البقرة: ۱۲۵] و غیرائنها خوانده شده، و آنرا بکه گفته اند که در لغت به معنای دفع کردن و کوبیدن و ازدحام آمده، زیرا در مکه مردم ازدحام می کنند و یکدیگر را با دستها دفع می کنند و متکبران، خاضع و کوبیده می شوند. و کلمه ﴿مُبَارَكًا﴾ دلالت دارد که مکه باعث برکت و خیر است از کثرت ثواب و حصول وحدت و اجتماع و تعاون مردم و تشکیل کنگره موحدین و برطرف شدن فقر و ازدیاد رزق معتکفین و نفع فقراء و محتاجین و غیر اینها. ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا﴾ دلالت دارد که مکه حرم امن الهی است، و در آنجا کسی حق تعرّض به انسان و حیوانی ندارد

و صید در آنجا جایز نیست، و اگر کسی در خارج حرم خیانتی کند و به حرم پناهنده شود نباید متعرض او شوند تا از حرم خارج گردد، ولی از معامله و همراهی با او خودداری نمایند تا مجبور به خروج گردد.

﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾ (۹۸) ﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَن ءَامَنَ تَبْعُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَآءٌ ۚ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (۹۹) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ كَٰفِرِينَ﴾ (۱۰۰) ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُۥ وَمَن يَعْتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (۱۰۱) [آل عمران: ۹۸-۱۰۱].

ترجمه: بگو ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کافر می شوید و خدا گواه است بر آنچه می کنید (۹۸) بگو ای اهل کتاب چرا باز می دارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده و کجی راه خدا را می جوئید، و حال آنکه شما گواهید، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست (۹۹) ای مؤمنین اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از ایماننان به کفر برمی گردانند (۱۰۰) و چگونه کافر می شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده می شود، و در میان شماست رسول او، و هرکس به خدا چنگ زند پس حقیقتاً هدایت به راه راست شده است. (۱۰۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که اهل کتاب به حقانیت اسلام آگاه بودند ولی برای حسد و عناد و دکانداری همواره مشکلاتی برای مسلمین در راه هدایت به وجود می آوردند، و گمراهی مردم را بر هدایت ایشان ترجیح می دادند چنانکه اکنون نیز چنین است. و آیه: ۱۰۱ دلالت دارد که اکثر مؤمنین به راه کفر می روند و با اینکه آیات خدا قرآن میان ایشان است باز کفر را انتخاب کرده اند، برای بی اطلاعی از قرآن. و اگر ادیان باطله به راه کفر و شرک بروند عجیبی نیست، اما مسلمین با داشتن آیات توحید چگونه به راه شرک می روند و در عبادت غیر خدا را می خوانند و در نذر و قربانی به غیر خدا توجه دارند و ملجأ غیبی غیر از خدا برای خود تراشیده اند، گویا غیر خدا را مهربان تر و به خود نزدیکتر می دانند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا ٱللَّهَ حَقَّ تُقَٰتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُّسْلِمُونَ﴾ (۱۰۲) ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا۟ وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَآءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٖ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (۱۰۳) [آل عمران: ۱۰۲-۱۰۳].

ترجمه: آهای کسانی که ایمان آورده اید چنانکه سزاوار است از خدا بترسید، و از دنیا نروید مگر در حالیکه مسلم باشید (۱۰۲) و همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید، و نعمت

خدا را بر خودتان به یاد آرید هنگامی که دشمن یکدیگر بودید، پس خدا میان دل‌های شما الفت افکند، پس به برکت نعمت او از خواب بیدار شدید درحالی‌که برادر یکدیگر بودید، و برکناره‌گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن رهانید. این چنین خدا برای شما آیات خود را بیان می‌کند تا باشد که هدایت یابید. (۱۰۳)

نکات: مقصود از ﴿حَقَّ تَقَاتَهُ﴾ این است که خدا را فراموش نکنید و آنی از او غافل نشوید و شرک را به خود راه ندهید. رسول خدا ﷺ فرمود: «حَقَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». و مقصود از جمله: ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ...﴾ این است که تا دم مردن خود را از کفر و شرک و اعوجاج حفظ کنید. و مقصود از حَبْلُ اللَّهِ ریسمان خدا چه چیز است؟ اقوالی گفته‌اند: بعضی گفته توحید، بعضی گفته دین خدا، بعضی گفته عهد و پیمان فطری الهی. و البته هرکس از جای باریک پرتگاه تاریک حرکت می‌کند و احتمال لغزش می‌دهد باید به ریسمانی محکم چنگ زند تا سقوط نکند، و راه دیانت و سعادت، بسیار باریک و دقیق و خطرناک است باید به چیزی چنگ زد که از سقوط در شقاوت و انحراف و کجی محفوظ ماند، و دین خدا و توحید و عهد و پیمان الهی همه وسایل نجاتند بلکه همه یک چیزند. ولی باید دید خود رسول خدا ﷺ و یا امیرالمؤمنین چه چیز را حَبْلُ اللَّهِ دانسته و معرفی کرده‌اند. پس معلوم باشد که روایات بسیاری وارد شده که حَبْلُ اللَّهِ قرآن است. از آن جمله: علی‌الکلیه روایت کرده‌اند از رسول خدا ﷺ که فرمود: «أَمَّا أَنْهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً، قِيلَ فَمَا الْمَخْرَجُ؟ قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ نَبَأٌ مَنْ قَبْلَكُمْ وَخَبَرٌ مَنْ بَعْدَكُمْ وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ». و ابن مسعود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «هَذَا الْقُرْآنُ حَبْلُ اللَّهِ». و ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ». و أما علی‌الکلیه در خطبه ۱۵۶ نهج‌البلاغه فرموده: «عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ...» و در خطبه ۱۹۶ فرموده: «... وَدَوَاءٌ لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورٌ لَيْسَ مَعَهُ ظِلْمَةٌ، وَحَبْلٌ وَثِيقٌ عَرُوتُهُ...» و در خطبه ۱۹۰ فرموده: «وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَاءُ الصَّادِقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ وَمَنَارُ النَّهَارِ مَتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يَحْبَتُونَ سَنَنَ اللَّهِ وَسَنَنَ رَسُولِهِ...». و در کتاب ۶۹ به حارث همدانی فرموده: «وَتَمَسِّكُ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ». و در خطبه ۱۷۴ فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ، وَفِيهِ رِبْعُ الْقَلْبِ، وَبِنَايِعِ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ».

پس، از تمام این کلمات مسلم می‌شود که حَبْلُ اللَّهِ قرآن است و عقلاً نیز باید قرآن باشد، زیرا اگر بگوییم دین است هرکس مدعی دین است چه اهل حق و چه اهل باطل. و اگر بگوییم توحید، معلوم

نیست چگونه توحیدی، چنانکه زمان ما هر مشرکی دم از توحید می زند. پس باید حبل الله چیزی باشد که حد و حدود آن معلوم و خود فارق بین حق و باطل باشد، و آن قرآن است. و چنگ زدن به آن، گرفتن و فهمیدن مطالب آن است.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٣﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٤﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٥﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٦﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۴-۱۰۷].

ترجمه: و باید از شما باشند مردمی که به سوی خیر دعوت کنند، و به معروف امر نمایند و از منکر بازدارند، و ایشان خود رستگارند (۱۰۴) و نباشید مانند آنان که متفرق شده و فرقه فرقه گردیدند، و پس از آمدن آیات روشن برای ایشان اختلاف کردند، برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۰۵) روزی که صورت‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه می گردد، اما آنان که صورتشان سیاه است، به ایشان گفته شود آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید به واسطه در کفر بودن (۱۰۶) و اما آنانکه صورتشان سفید شده پس در رحمت خدا جاودانند. (۱۰۷)

نکات: بر هر کسی که مکلف باشد دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

حال اگر کسی بگوید پس چرا کلمه ﴿مِنْكُمْ﴾ در آیه آمده؟ جواب این است که: اولاً «من» برای تبیین است، و مقصود این است داعی الی الخیر باید از شما مسلمین باشد نه از کفار اگرچه بر تمام مسلمین دعوت الی الخیر و امر به معروف واجب است، اما اگر یک عده به آن قیام نمایند به طور کفایت از دیگران ساقط است. جمله: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ دلالت دارد که موجد اختلاف و تفرقه همواره علمای مذهبی بوده اند که به آیات بینات کتاب آسمانی اعتناء نکردند و برای جاه طلبی مسلمین را بیچاره کردند و هفتاد مذهب ایجاد کردند. و مقصود از اسوداد و ابیضااض وجوه ممکن است معنی حقیقی باشد و ممکن است آبرو و وجاهت و عدم آن باشد. در این آیه ابیضااض را در اول و آخر آورده برای احاطه رحمت و وسعه آن، و لذا رحمت را نسبت به خود داده، و ﴿رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ فرموده و در مورد عذاب، عذاب الله نفرموده.

﴿يَلِكْ ءَايَاتِ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٠٨﴾ لَنْ يَضُرَّوكُمْ إِلَّا أَذًى ط وَإِنْ يَقْتُلُوكُمْ يُولُوكُمْ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٠٩﴾

[آل عمران: ۱۰۸-۱۱۱].

ترجمه: اینها آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم، و خدا برای جهانیان اراده ستم ندارد (۱۰۸) و ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و امور به سوی خدا برگشت داده می‌شود (۱۰۹) شما بهترین اُمتی بودید که برای مردم انتخاب شدید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برایشان بهتر است، برخی از ایشان مؤمنند، ولی بیشتر ایشان فاسقند (۱۱۰) به شما زیان نرسانند مگر آزاری، و اگر با شما قتال کنند به شما پشت می‌کنند، سپس یاری نشوند. (۱۱۱)

نکات: در کجا خطاب ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ به مسلمین گفته می‌شود، آیا وقت ورود بهشت به دلیل سیاق آیات و تناسب آنها؟ و یا خیر مخاطب اصحاب رسول خدا ﷺ بوده در همین دنیا، و کسانی که متّصف به صفت آنان باشند، یعنی صفات مذکوره در آیه را دارا باشند. و از جمله: ﴿تَأْمُرُونَ...﴾ استفاده می‌شود که فضیلت و برتری این اُمت مادامی است که به وظیفه امر به معروف قیام کنند، و اگر نه مانند سایر اُمم می‌باشند، و به اصطلاح علمی در اینجا تعلیق حکم بر وصف است. و جمله: ﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ دلالت دارد که کفار نیز عادل و فاسق دارند. و بدان که در این آیات چند خبر غیبی است که دلالت بر اعجاز و حقانیت رسول خدا ﷺ دارد: اول: آنکه وعده فرموده اصحاب رسول ﷺ از آزار ایشان ایمن خواهند بود، و همینطور شد. دوم اینکه: اگر قتال کنند پراکنده خواهند شد. سوم اینکه: یهودیان مدینه به قوت و شوکتی نخواهند رسید، و همچنین شد.

﴿ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾ لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَانَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْحَيْرَتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾﴾

[آل عمران: ۱۱۲-۱۱۵].

ترجمه: هر جا که یافت شوند خواری بر ایشان مقرر است، مگر آنکه به رشته‌ای از خدا، و رشته‌ای از مردم چنگ زنند. و به خشمی از خدا مبتلا شدند، و درماندگی بر ایشان زده شد،

این برای پیوسته بودن کفر ایشان است به آیات خدا، و برای به ناحق کشتن پیامبران، برای اینکه نافرمان بودند، و از حد می گذشتند (۱۱۲) اهل کتاب یکسان نیستند، برخی از ایشان ساعات شب ایستاده، آیات خدا را تلاوت می کنند و حال آنکه به سجده می روند (۱۱۳) به خدا و روز دیگر ایمان می آورند، و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند، و در خیرات شتاب دارند، و این گروه از شایستگانند (۱۱۴) و کار خیری که بجا آورند هرگز کفران نخواهد شد، و خدا به پرهیزکاران داناست. (۱۱۵)

نکات: این آیات دلالت دارد که یهود همیشه خوارند، مگر اینکه یا به کتاب آسمانی عمل کنند که حبل الہی است، و یا به ریسمان مردم یعنی به یکی از حکومتها و دولتها و قدرتهای بشری چنگ بزنند یعنی به مردمی تکیه کنند، چنانکه در زمان ما یهودیان و یهود فلسطین به دولت و قدرت امریکا و انگلیس چنگ زده و تکیه کرده، و اظهار حیات می کنند. و این خبر قرآنی، یکی از معجزات قرآن و پیش گوئی آن است. و مقصود از جمله: ﴿لَیْسُوا سَوَاءً...﴾ این است که اگر از کفار یهود و غیر یهود مذمت شده، شامل تمام آنان نیست، و نیکوکاران و خداپرستان آنان را استثناء زده و فرموده مگر نیکوکاران و پرهیزکارانشان که عمل خوششان کفران نخواهد شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱۶﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۷﴾﴾

ترجمه: به راستی آنانکه کافرند هرگز اموال و اولادشان در قبال خدا برایشان مفید نخواهد بود، و ایشان اهل آتش و در آن جاویدانند (۱۱۶) داستان آنچه در زندگی دنیا انفاق می کنند مانند داستان بادی است که در آن سرما باشد و به کشت زار قومی برسد که به خود ستم کرده باشند، و آن را نابود کند، و خدا به ایشان ستم نکرده، ولیکن خودشان به خود ستم کردند. (۱۱۷)

نکات: کفار برای تشکیل زندگی و مال و اولاد بسیار زحمت می کشند، ولی مال و اولادشان موجب وزر و وبال زیادتری است و زندگی دنیای ایشان مانند زراعتی است که به یک باد سوزان از بین برود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةٍ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۱۸﴾ هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا

لَقَوْمٌ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْكُمْ أَلْأَنَامِلَ مِنَ الْغِیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغِیْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۱۹﴾ إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةُ تَسُوْهُمْ وَإِنْ تُصِْبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۱۲۰﴾

[آل عمران: ۱۱۸-۱۲۰].

ترجمه: ای مؤمنین از غیر خودتان همراز نگیرید که کفار در تباهی شما کوتاهی نکنند، هر چه شما را به رنج افکند دوست دارند، به تحقیق بغض و عناد از گفتارشان پیداست، و آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند بزرگتر است، به تحقیق ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر شما عقل خود را به کار بندید (۱۱۸) آگاه باشید شما ایشان را دوست می‌دارید، و آنان شما را دوست نمی‌دارند، و شما به همه کتاب ایمان می‌آورید، و چون شما راملاقات کنند گویند ایمان آورده ایم، و چون خلوت کنند سر انگشتان را از خشم بر شما بگزند، بگو به خشم خود بمیرید زیرا خدا به آنچه در سینه‌ها می‌باشد داناست (۱۱۹) اگر به شما خوبی رسد آنان را بد آید، و اگر شما را بدی برسد به آن خوشحال گردند، و اگر شما صابر باشید و پرهیز کنید حيله ایشان به هیچ وجه به شما ضرر نرساند، محققاً خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد. (۱۲۰)

نکات: ﴿لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً...﴾ دلالت دارد که مسلمان نباید اسرار خود و یا اسرار ملت خود را به کفار اظهار کند، و در باطن نباید ایشان را دوست بدارد، بلکه باید از ایشان بر حذر باشد و گول خوش سخنی ایشان را نخورد. و جمله: ﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾ دلالت دارد که قرآن کتابی بوده مدون در زمان رسول خدا ﷺ و مسلمین به همه آن ایمان داشتند.

﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾ إِذْ هَمَّتْ طَآئِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾﴾

[آل عمران: ۱۲۱-۱۲۲].

ترجمه: و چون به صبح از خانواده‌ات بیرون رفتی که سنگرهایی تهیه و آماده کنی برای مؤمنین برای جنگ و خدا شنوا و داناست (۱۲۱) وقتی که دو طائفه از شما قصد سستی و خودداری کردند، و خدا ایشان را یاری کرد، و فقط بر خدا باید مؤمنین توکل کنند. (۱۲۲)

نکات: این آیات به قول صحیح در جنگ اُحد نازل شده و سبب این جنگ این شد که چون قریش از جنگ بدر شکست خورده به مکه برگشتند، ابوسفیان به مردم گفت مگذارید زنانتان گریه بر کشتگان خود کنند زیرا اشک چشم چون خارج شود غصه و عداوت و حرارت را خارج می‌سازد، و با همین بغض و عداوت وسائل فراهم کردند، و از مکه بیرون شدند در حالیکه سه هزار سواره و دو هزار پیاده

بودند و زنان خود را نیز با خود آوردند که از جنگ نگریزند، چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، اصحاب خود را جمع و ایشان را بر جهاد ترغیب کرد. عبدالله بن ابی سلول گفت: یا رسول الله از مدینه خارج نشویم و در همین مدینه از کوچه و بام با ایشان جنگ می‌کنیم که مرد و زن و کوچک و بزرگ همه به دفاع پردازیم، و هیچ قومی در میان خانه‌ها و قلعه‌های ما بر ما ظفر نیافته، و همیشه ظفر با ما بوده است. سعد بن معاذ و عده‌ای دیگر گفتند: یا رسول الله احدی از عرب در ما طمع نکرده در حالیکه ما مشرک بودیم، اکنون که تو در میان مائی چگونه در ما طمع خواهند کرد، خیر در مدینه نمی‌مانیم و به استقبال دشمن خارج می‌شویم، هرکس از ما کشته شد شهید است، و هر کس نجات یافت جهاد در راه خدا نمود، رسول خدا ﷺ رأی او را پذیرفت، و با عده‌ای از اصحاب خارج شد برای تعیین محل قتال، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَإِذْ عَدَوْتُ...﴾ تا آخر، پس حضرت ﷺ با لشکر مجاهدین به احد تشریف برد، و صف آرائی لشکر نمود، و لشکر را چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در جلو بود، و چون در جبل عینین شکافی بود که اگر دشمن خواستی کمین کردی، حضرت ﷺ عبدالله بن جبیر را با پنجاه تن کماندار گماشت که مانع از مرور دشمن باشد، و فرمود اگر ما غلبه کردیم و غنیمت جستیم سهم شما را بگذاریم، شما در فتح و یا شکست ما از جای خود نجنبید و چون از تسویه صفوف فارغ شد، خطبه خواند، و از آن طرف مشرکین صف‌ها آراستند، خالد بن ولید با پانصد تن میمنه را گرفت و عکرمه بن ابی جهل با پانصد میسره را، صفوان ابن امیه و عمرو بن عاص رئیس سواران شدند. عبدالله بن ربیعہ قائد تیراندازان بود، و ایشان صد تن تیرانداز بودند، و شتری که بر آن بت هبل بود جلو لشکر بداشتند، و زنان را از پس لشکر واداشتند و پرچم جنگ را به دست طلحه بن ابی طلحه سپردند. رسول خدا ﷺ پرسید که پرچمدار کیست؟ گفتند از قبیله بنی عبدالدار. فرمود: «نحن أحق بالوفاء منهم» پس مصعب بن عمیر را که از بنی عبدالدار بود طلبد و پرچم اسلام رابه او سپرد. مصعب پرچم را گرفت و جلو حضرت ایستاد. پس طلحه که کبش کتیبه و پرچمدار مشرکین بود اسب خود را براند و مبارزه طلبد، علی ﷺ به سوی او تاختن کرد، طلحه بر او حمله کرد، و شمشیری بر او فرود آورد، علی ﷺ با سپر آنرا دفع نمود، و تیغی بر فرقش کوبید که مغزش برفت و بر زمین افتاد و عورتش مکشوف شد، رسول خدا ﷺ و مسلمین شاد شدند و تکبیر گفتند. پس از طلحه برادرش مصعب پرچم گرفت و او نیز بدست علی ﷺ کشته شد، و هرکس از بنی عبدالدار پرچم گرفت کشته شد. دیگر کسی نبود علمدار گردد، غلامی از آن قبیله به نام صواب پرچم را گرفت، علی ﷺ، او را نیز ملحق به ایشان نمود. پس مسلمین حمله کردند، و کفار را شکست دادند، و هرکس از مشرکین به طرفی گریخت و هبل از شتر درافتاد، و مسلمین به جمع غنائم مشغول شدند، کمانداران که شکاف کوه را

داشتند، برای جمع غنیمت از جای حرکت کردند، هرچند عبدالله بن جبیر ممانعت کرد متابعت نکردند، عبدالله با کمتر از ده کس باقی ماند، خالد به اتفاق عکرمه با دویست تن از کمین درآمدند، و بر عبدالله حمله کردند و او را با نفراتش به قتل رسانیدند، و از قفای مسلمین درآمدند و تیغ بر ایشان نهادند، و علم مشرکین برپای شد، و فراریان مشرکین برگشتند، و شیطان صفتی به صورت جعیل بن سراقه ندا کرد که: «أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ» و مسلمین از وحشت تیغ بر یکدیگر نهادند، به طوریکه پدر حذیفه را شهید کردند، و رسول خدا را گذاشته و فرار کردند. رسول خدا ﷺ با چند نفری رزم می داد، علی (علیه السلام) با دو نفر دیگر از هر طرف حمله می کردند، و دشمن را از رسول خدا ﷺ دفع می کردند. عبدالله قمینه که یک نفر از مشرکین بود به قصد قتل رسول خدا ﷺ تیغ کشید، و چون مصعب بن عمیر پرچمدار حضرت بود، قصد مصعب کرد، و دست راست او را قطع کرد او پرچم بدست چپ داد، او دست چپش را نیز قطع کرد، و او را شهید نمود، و عَلم بيفتاد، پس سنگی چند برداشت و بسوی رسول خدا ﷺ پرانید، ناگاه سنگ بر پیشانی حضرت آمد، و درهم شکست، و حلقه های خود بر پیشانی او فرو رفت، و خون جاری شد، حضرت آن خون را پاک می کرد، و می فرمود: «کیف یفلح قوم شجوا نبیهم و هو یدعوا إلى الله تعالی». و عتبه بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان رسول خدا ﷺ زد، و بعض دیگر شمشیری را بر آن جناب فرود آوردند، ولی چون دو زره بر تن رسول خدا ﷺ بود، کارگر نشد، نقل شده که هفتاد ضرب شمشیر بر رسول خدا ﷺ وارد شد، ولی خدایش حفظ نمود، در این موقع وحشی حربۀ خود را به سوی حمزه پرتاب کرد و حمزه را شهید نمود، پس وحشی به بالین حمزه آمد، و جگرگاه او را برآورد، و نزد «هند» زوجۀ ابوسفیان برد، و او در دهان گذاشت و نتوانست بجود و از دهان بیفکند، و از این جهت به هند جگرخوار مشهور شد، پس زیورهای خود را به وحشی عطا کرد، آنگاه هند به مقتل حمزه آمد، و گوش ها و بعضی از اعضای حمزه را برید، و با خود به مکه برد. زنان قریش نیز به هند تآسی کردند، و بر سر شهداء آمده و آنها را مثله کردند، و ابوسفیان بر مقتل حمزه آمد و پیکان نیزۀ خود را بر دهان حمزه می زد و می گفت بجش ای عاق. بالجملة در این جنگ هفتاد تن از مسلمین شهید شدند، و اکثر ایشان زخمی و مجروح گردیدند. عمر بن الخطاب پانزده زخم خورد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) از همه کس بیشتر زخمی گردید. و مقصود از جمله: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا﴾ دو طائفه از انصار باشد: بنوسلمه از خزرج و بنو حارثه از طائفۀ اوس که در خیال خود قصد مخالفت و عدم حضور در احد را داشتند ولیکن به قصد خود عمل نکردند، و از رسول خدا ﷺ پیروی کردند، و خدا ایشان را حفظ نمود، ولذا ﴿وَلِيَهُمَا﴾ فرموده. و جنگ احد در روز شنبه نیمۀ شوال سال سوم هجرت واقع شد.

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ﴿١٢٤﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ۖ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَآئِبِينَ ﴿١٢٧﴾﴾

[آل عمران: ۱۲۳-۱۲۷]

ترجمه: و به تحقیق خدا شما را در بدر یاری کرد در حالیکه ذلیلان بودید، پس، از خدا بترسید تا شاید شکرگزار شوید(۱۲۳) هنگامی که به مؤمنین می‌گفتی آیا شما را کفایت نکرد که پروردگارتان به سه هزار فرشته فرود آمده، مددتان کرد(۱۲۴) آری اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید، در حال ورود هیجان و خروش دشمن، خدا شما را به پنج هزار فرشته نشانگذار مددتان می‌کند (۱۲۵) و خدا آن (یاری) را جز بشارتی برای شما قرار نداد و تا اطمینان یابد به آن دل‌هایتان، و پیروزی و نصرت جز از نزد خدای عزیز حکیم نباشد(۱۲۶) تا اینکه خدا قسمتی از کفار را ریشه‌کن کند و یا آنان را خوار و زبون نماید که ناامید برگردند.(۱۲۷)

نکات: جنگ بدر در ۱۷ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بود تا آن وقت مسلمین خوار و زبون و بی‌اهمیت بودند، چون جهادی نکرده و ترسی در دل دشمن نداشتند، و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ و هر ملتی که نیروی جنگی و دفاعی نداشته باشد خوار و زبون است، اما پس از جنگ بدر عزتی پیدا کردند زیرا خدا عزت را در جهاد قرار داده. و نزول ملائکه در بدر اگر برای مباشرت قتال باشد چنانکه ظاهر آیات قرآن همین است اگرچه به نظر بعضی از اشخاص عقلا صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا ملائکه مرئی نیستند، و به اضافه جنگ غیر مرئی با مرئی معنی ندارد، ولی درباره خدا و مدد غیبی او باید استثناء قائل شد. و طبق جمله: ﴿وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ﴾، نزول ملک، برای تأیید و تقویت قلوب مؤمنین و نزول طمأنینه و صبر و ثبات قدم ایشان و پیشرفت اسلام، انجام گرفت.

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٢٨﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٩﴾﴾

[آل عمران: ۱۲۸-۱۲۹]

ترجمه: چیزی از فرمان به دست تو نیست، خدا یا توبه ایشان را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند زیرا ایشان ستمگرند(۱۲۸) اختصاص به خدا دارد و مال اوست آنچه در آسمانها و

آنچه در زمین است، هرکس را بخواهد می‌آمرزد و هرکس را بخواهد عذاب می‌کند و خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۲۹)

نکات: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ﴾ دلالت دارد که کار کافران و امر عذاب یا آمرزش ایشان به دست رسول خدا ﷺ نیست، چون این امر به دست او نباشد، به طریق اولی امور بزرگتری از تکوین و تشریع، به دست او و مفوض به او نیست و دلیل آن آیه بعد است که می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ تا آخر.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾
 ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^(۱۳۰) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۱﴾
 [آل عمران: ۱۳۰-۱۳۲].

ترجمه: ای مؤمنین ربا را چند برابر مخورید و از خدا بترسید تا شاید رستگار شوید (۱۳۰) و پرهیزید از آتشی که برای کافران مهیا شده (۱۳۱) و خدا و رسول او را اطاعت کنید تا شاید مشمول رحمت واقع شوید. (۱۳۲)

نکات: در اینجا که فرموده ﴿أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً﴾ چند برابر مخورید مقصود این نیست که اگر چند برابر شد مخورید و اگر کمتر شد حلال است. بلکه چون در زمان جاهلیت گاهی چون بدهکار نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد آن رباخواران بر مدت می‌افزودند، و سود را نیز زیاد می‌کردند تا به تدریج سود معامله چندین مقابل اصل می‌شد، حقتعالی به عنوان مذمت تذکر داده که این کار قبیح است. و اما اینکه چه مقدار سود حلال و یا حرام، در بیان آن نیست، زیرا در سورة بقره فرموده: ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾. و مقصود از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ...﴾ اطاعت از فرامین قرآن و از اطاعت رسول، اطاعت از فرمان سنت است.

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾
 ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَنِظَةِ الْغَيِّظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱۳۲) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۳﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۱۳۴﴾

ترجمه: و بشتابید بسوی آمرزش پروردگارتان و به‌سوی بهشتی که پهنای آن به قدر آسمانها و زمین است مهیا شده برای متقین (۱۳۳) کسانی که در وسعت و سختی انفاق می‌کنند، و خشم

خود را فرو می‌برند، و از مردم درمی‌گذرند، و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را (۱۳۴) و کسانی که چون کار زشتی انجام دهند و یا به خود ستم کنند، خدا را یاد کنند و بدون فاصله برای گناهان خود طلب آمرزش کنند، و کیست جز خدا که گناهان را ببامرز، و بر آنچه (از گناه) کرده‌اند اصرار نوزند و حال آنکه می‌دانند (۱۳۵) ایشانند که پاداششان آمرزش پروردگارشان و بوستانهائی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنها جاویدند و خوبست اجر عمل‌کنندگان. (۱۳۶)

نکات: ﴿سَارِعُوا﴾ دلالت دارد بر وجوب شتاب در کارهای دینی و مقدم داشتن آنها بر کارهای دیگر. و جمله: ﴿عَرَضُهَا...﴾ دلالت دارد که وسعت بهشت از آسمانها و زمین بیشتر است. و جمله: ﴿الَّذِينَ﴾ مکرر شده وصف است برای متقین.

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾
 ﴿۱۳۷﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهَدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾ [آل عمران: ۱۳۷-۱۳۸].

ترجمه: به تحقیق قبل از شما سنت‌هائی (در حق کافران) بوده که گذشته، پس در زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان چنان بود (۱۳۷) این کتاب بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است. (۱۳۸)

نکات: خدا امر فرموده به نظر در روش گذشتگان تا عبرت گیرند و بفهمند اسلام بهترین آئین است. و جمله: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ دلالت دارد که قرآن بیان و قابل فهم است برای تمام مردم، و عقلاً نیز باید چنین باشد زیرا کسی که نامه‌ای می‌فرستد برای کسی و در آن نامه ذکر می‌کند که باید مال و جان خود را در راه من بدهی و همه را در طبق اخلاص بگذاری، آن طرف اگر نفهمد، چگونه مال و جان خود را بدهد برای نامه‌ای که نفهمیده است. اگر عمل نکند معذور است.

﴿وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۳۹﴾ إِنْ يَمَسُّكُمْ فََرَحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَارَحٌ مِّثْلُهُ. وَتِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۱﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّادِرِينَ ﴿۱۴۲﴾ وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ أَلْمُوتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۱۴۳﴾ [آل عمران: ۱۳۹-۱۴۳].

ترجمه: و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید اگر مؤمن باشید (۱۳۹) اگر زخم و جراحاتی به شما برسد، پس محققاً به آن قوم جراحاتی مانند آن رسیده، و ما این روزها (از

غلبه و شکست) را بین مردم می‌گردانیم و تا خدا مؤمنین را بداند و بشناسد واز شما گواهانی بگیرد، و خدا دوست نمی‌دارد ستمگران را (۱۴۰) و برای اینکه مؤمنین را پاک نماید و کافران را به فشار گذارد (۱۴۱) آیا گمان دارید که به بهشت داخل می‌شوید و حال آنکه خدا مجاهدین شما را از صابرين معلوم ننموده است (۱۴۲) و شما به یقین آرزوی مرگ می‌کردید پیش از آنکه با آن روبرو شوید، پس به تحقیق آن را دیده و به نظر آوردید. (۱۴۳)

نکات: جمله: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ دلالت دارد که اگر مسلمین به وظائف ایمانی عمل کنند از تمام کفّار برتری پیدا می‌کنند، و امروزه که از همه عقب‌افتاده و ذلیل‌ترند برای این است که مؤمن نیستند و عمل ندارند. و مقصود از جمله: ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا...﴾ این است که سنت الهی بر این جاری شده که هر کس به قواعد طبیعی سعی و کوشش عمل کند غالب می‌شود و هر کس تبلی کند مغلوب. مسلمین نیز از این قاعده خارج نیستند، مثلاً در جنگ بدر همت کردند غالب شدند و در جنگ احد به طمع مال افتادند و مغلوب شدند. و مقصود از جمله: ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ...﴾ و جمله: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ﴾ این است که معلوم خدا ظهور پیدا کند، زیرا علم خدا ازلی است. هرچیزی را قبل از وقوع آن می‌داند، در این آیات اطلاق علم شده بر معلوم، یعنی برای مردم و خود مکلفین ظاهر شود که مؤمن و مجاهد کیست.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾
 وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾﴾ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾﴾

ترجمه: و نیست محمد مگر پیغمبری که حقاً پیش از او پیغمبرانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما (ازاسلام) برمی‌گردید به آئین اعقاب خود، و کسی که به عقب خود برگردد به هیچ وجه به خدا ضرر نرساند، و به زودی خدا شاکران را پاداش می‌دهد (۱۴۴) و هیچ نفسی جز به اراده خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است با وقتی معین قرار داده، و هرکس پاداش دنیا بخواهد از آن می‌دهیم او را، و هرکس ثواب آخرت بخواهد از آن خواهیم داد او را، و به زودی

شاكران را جزاء می‌دهیم (۱۴۵) و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان بسیاری به همراهی او قتال کردند، و به‌خاطر آنچه در راه خدا به ایشان رسیده، سست نشدند و اظهار عجز برای غیر خدا نکردند و خدا صابرين را دوست می‌دارد (۱۴۶) و سخنی نداشتند جُز اینکه گفتند پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی ما را بیامرز، و قدمهای ما را ثابت دار و ما را بر قوم کافرين یاری نما (۱۴۷) پس خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را به ایشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۱۴۸)

نکات: در جنگ اُحُد چون کشته‌های مسلمین زیاد شد و پراکنده و متفرق شدند، مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمین شهید شد و پرچم بر زمین افتاد و عبدالله بن قثمه پس از پراندن سنگ خیال کرد رسول خدا را کشته فریاد کرد که محمد را کشتم، و کافر دیگری فریاد کرد: «أَلَا قَدْ قَتَلَ مُحَمَّدًا»، این خبر در میان مردم منتشر شد بعضی از مسلمین خود را باختند و گفتند ای کاش عبدالله بن ابی برایمان از ابوسفیان امانی بگیرد، بعضی از سست ایمانها گفتند برگردیم به دین سابق خودمان، بعضی از مسلمین که این سخنان را شنیدند گفتند: ای قوم اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد خدای محمد صلی الله علیه و آله زنده است، و زندگی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه در می‌خورد جهاد کنید تا کشته شوید و بر دین محمد بمیرید و شمشیر کشید و حمله کرد تا شهید شد، در حالیکه در خون خود می‌غلطید به یکی از مهاجرین گفت: اگر محمد کشته شد دین را به شما تبلیغ نمود شما برای دین خود قتال کنید، در آن هنگامه رسول خدا صلی الله علیه و آله دنداناش شکست و میان گودالی افتاد، بعضی از اصحاب او را به دوش گرفتند و از او دفاع کردند تا اینکه آن حضرت بالای بلندی رسید و ندا کرد: آهای بندگان خدا به سوی من آئید تا آنکه جمعی از اصحاب رسیدند، حضرت ایشان را مژمت کرد برای فرارشان، عرض کردند یا رسول الله آباء و أمهات ما فدایت، چون خبر قتل تو به ما رسید ترس ما را گرفت، به هر حال این عده از رسول خدا دفاع کردند تا لشکر کفار پراکنده شدند، در اینجا خدا می‌فرماید: محمد مانند سایر پیامبران می‌میرد و یا کشته می‌شود، وظیفه مسلمان این است که در دین خود پایدار بماند و دفاع کند. و مقصود از جمله: ﴿وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ...﴾ این است که مسلمان باید مانند مردان خدا منت بر خدا و رسول مگذارد بلکه هر قدر مجاهده کرده باز خود را مقصر بداند و قول او استغفار باشد و ثبات قدم و نصرت را از خدا بخواهد، تا خدا گناهانش را ببخشد و به او توفیق جهاد و ثبات عطا کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾

﴿۱۵۱﴾ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَغَصِبْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مَّا نُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّن يُّرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُّرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَنْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾ إِذْ تَضَعُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمَ لَكُمْ لِيَكِيلَ تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَبَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾

[آل عمران: ۱۴۹-۱۵۳].

ترجمه: ای مؤمنین، اگر کفار را اطاعت کنید شما را به آئین گذشتگانتان برمی گردانند، پس از زیانکاران خواهید شد (۱۴۹) بلکه دوست و سرپرست شما خداست و او بهترین یاری دهندگان است (۱۵۰) به زودی ترس را در دل‌های کفار می افکنیم زیرا بدون دلیلی که خدا نازل کرده باشد شرک به خدا آوردند و مأوای ایشان آتش دوزخ، و جایگاه این ستمگران بد است (۱۵۱) و حقا خدا وعده خود را وفا کرد وقتی که شما به فرمان او جان کفار را گرفتید، تا آنگاه که سست شدید و با یکدیگر نزاع کردید، و پس از آنکه به شما نشان داد آنچه را دوست می داشتید، نافرمانی کردید، پاره ای از شما دنیاخواه می بود و بعضی از شما آخرت جو، سپس شما را از کفار منصرف کرد تا آزمایشتان کند، و به تحقیق از شما عفو نمود، و خدا صاحب فضل بر مؤمنین است (۱۵۲) وقتی که به تپه ها بالا می رفتید و به احدی توجه نمی کردید، و این رسول شما را از دنبال می خواند، پس جزای شما غصه ای بود به مقابل غصه ای که به دل رسول خدا کردید، عفو خدا برای این است که محزون نمانید بر آنچه از شما فوت شد و بر آنچه به شما رسید، و خدا آگاه است به آنچه می کنید. (۱۵۳)

نکات: جمله: ﴿سَنُلْقِي...﴾ دلالت دارد که خدایتعالی در جنگ احد ترسی در دل کفار انداخت که پس از پراکنده شدن مسلمین و استیلاي کفار باز مسلمین را رها کردند، و به طرف مکه فرار نمودند. کار مشرکین به جایی رسید که بت هبل را بلند کرده و دم گرفته بودند: «أَعْلِ هُبْلٍ أَعْلِ هُبْلٍ»، رسول خدا ﷺ به مسلمین فرمود: چرا ساکتید در جواب بگوئید: «اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلٌ». و مشرکین را عقیده چنین بود که بت ها را خدا وسیله قرار داده و شفیع نزد اویند، در آیه اشاره کرده که چنین قولی به خدا افتراء است، زیرا خدا در این موضوع چیزی نازل ننموده چنانکه می فرماید: ﴿أَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ حال باید از مسلمین زمان ما تعجب کرد که با وجود اینهمه آیات، باز در دعاها و سختی ها، اموات و بزرگان دین خود را می خوانند، و حال آنکه دلیلی برای ایشان در ما انزل الله نیست، و اولیاء خدا با این شرک مخالفند. و جمله: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ...﴾ دلالت دارد که چون مسلمین

متحد بودند در اطاعت خدا و سعی داشتند در کار خود، خدا یاریشان کرد مانند قضیه بدر. اما در اُحد نزاع کردند و در جنگ سستی کردند و برای جمع کردن غنیمت سنگر خود را از دست دادند و لذا مشمول عنایت کامل الهی مانند بدر نشدند.

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾﴾

[آل عمران: ۱۵۴].

ترجمه: سپس خداوند پس از غم آرامشی را بر شما فرود آورد، چرتی که فراگرفت جمعی از شما را، و گروهی به فکر جانهای خود بودند، و به خدا گمان به ناحق بردند گمان زمان جاهلیت را، می گفتند آیا از این کار چیزی به نفع ما خواهد شد، بگو کارها همه مخصوص خداست، آنان در نزد خود مخفی می کردند چیزی را که برای تو آشکار نمی کردند، می گفتند اگر از این کار چیزی به نفع ما بود در اینجا کشته نمی شدیم، بگو اگر در خانه هایتان (هم) بودید بدون شک آنانکه قتل بر ایشان مقدر شده، به مقتل خود می رفتند، و باید خدا آنچه را در سینه هایتان است آزمایش کند، و تا خالص گردد آنچه در دل هایتان است، و خدا به آنچه در سینه ها باشد داناست. (۱۵۴)

نکات: این آیه از آیاتی است که تمام حروف هجا، از الف تا یاء در آن آمده است. و مقصود از جمله ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم...﴾ قدرت نمایی و طرز یاری دادن خدا به رسول و به مؤمنین است که در وسط جنگ اُحد عده ای از مؤمنین را چرت گرفت، و به واسطه این چرت ترسشان برطرف و خستگی ایشان رفع شد، و صدماتی که به رفقاییشان وارد شده بود فراموش کرده و دو مرتبه به حمله پرداختند، و عده دیگر که منافق بودند گمان ناحق به خدا بردند از قبیل اینکه گفتند نعوذ بالله خدائی وجود ندارد و یا چرا وعده نصرتی که داده دروغ بوده، و یا اینکه اگر ما حق بودیم چرا این صدمات بر ما وارد شد. البته مقداری از این خیالات را به زبان آوردند و مقداری را به زبان نیاورده، و لذا خدا فرموده: ﴿يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم...﴾ و حق تعالی هر قومی را به این ابتلاعات آزمایش می کند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾﴾ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾ وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

[آل عمران: ۱۵۵-۱۵۸].

ترجمه: به راستی کسانی از شما که در روز بر خورد آن دو جمع (در احد) پشت به جنگ کردند همانا شیطان ایشان را به واسطه بعضی از اعمالشان لغزاید و حقا که خدا از ایشان عفو نمود، به راستی که خدا آمرزنده و بردبار است (۱۵۵) ای مؤمنین نباشید مانند آنان که کافر شدند و به برادران خود وقتی که قدم بر زمین زده و یا برای جنگ آماده شدند گفتند: اگر نزد ما می ماندند نمی مردند و نه کشته می شدند تا خدا آن گمان را در دلهای ایشان حسرتی قرار دهد، و خدا زنده می کند و می میراند و خدا به آنچه می کنید بیناست (۱۵۶) و البته اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید آمرزش خدا و رحمت او بهتر است از آنچه جمع می کنند (۱۵۷) و اگر بمیرید و یا کشته شوید البته به سوی خدا محشور می گردید. (۱۵۸)

نکات: مقصود از جمل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا...﴾ همان نفراتی است که از میدان جنگ فرار کردند، ولی خدا ایشان را عفو نمود و توفیق داد به واسطه اینکه توبه کردند و برگشتند و به حمله پرداختند، و به اضافه در غزوات دیگر ثبات قدم خود را در ایمان ثابت کردند.

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾﴾

[آل عمران: ۱۵۹-۱۶۱].

ترجمه: پس به واسطه رحمت الهی نرمی کردی برای ایشان و اگر تندخو و سخت دل بودی بی شک از دور تو پراکنده می شدند، پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم و تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما به راستی که خدا دوست می دارد توکل کنندگان را (۱۵۹) اگر خدا شما را یاری کند کسی بر شما غلبه نکند و اگر شما را رها کند پس کیست آنکه شما را پس از خذلان یاری کند و فقط بر خدا باید توکل کنند مؤمنان (۱۶۰) و هیچ پیامبری نباشد که خیانت کند و هر کس خیانت کند آنچه را

خیانت کرده روز قیامت می آورد، سپس به هر کس به آنچه کسب کرده جزای تمام داده شود، و به ایشان ظلم نخواهد شد. (۱۶۱)

نکات: یکی از صفات برجسته رسول خدا ﷺ حلم و نرمی او بود که عرب بدخو را به دور خود جمع کرد و اگر نه از دور او پراکنده می شدند، و هرکس بخواهد علمدار ارشاد باشد و ثواب ارشاد را ببرد باید چنین باشد. ﴿وَشَاوِرْهُمْ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مانند سایر مردم باید از فکر مردم استفاده کند، البته در امور دنیوی. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ...﴾ دلالت دارد که هادی قوم نباید به آن قوم خیانت کند و از جهل آنان سوءاستفاده کند، و حتی از غنائم و بیت المال چیزی پنهانی برندارد. و رسول خدا ﷺ فرمود: «من بعثناه على عمل فغل شيئا جاء يوم القيامة يحمل على عنقه». و لذا مأمور دولت باید بداند اگر در چیزی از اموال و قوانین خیانت ورزد گناه بزرگی مرتکب شده است.

﴿أَفَمِنْ اتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخِطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ هُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٢﴾ [آل عمران: ۱۶۲-۱۶۳].

ترجمه: پس آیا کسی که در پی خشنودی خدا باشد، مانند کسی است که به خشم خدا برگشته و جای او دوزخ باشد و دوزخ بدمنزل گاهی است (۱۶۲) آنان را درجاتی است نزد خدا، و خدا به آنچه می کنند بیناست. (۱۶۳)

نکات: ضمیر ﴿هُم دَرَجَتٌ﴾ برمی گردد به من موصوله در جمله: ﴿أَفَمِنْ اتَّبَعَ...﴾ و شامل است اهل رضوان و اهل نیران را زیرا برای هر یک درجاتی است.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

ترجمه: محققا خدا بر مؤمنین ممت گذاشته هنگامی که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکیزه شان کند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و اگر چه قبلا در گمراهی آشکارا بودند. (۱۶۴)

نکات: خدا بندگان را غرق نعمت نموده و ممت گذاشته مگر برای نعمت ارسال رسول، چون نتیجه خلقت بشر هدایت و سعادت اوست. و جمله: ﴿يَتْلُوا...﴾ و ﴿يُعَلِّمُهُمُ...﴾ دلالت دارد که کار رسول خدا ﷺ تلاوت و تعلیم آیات کتاب خدا بوده، و باید دانشمندان امت نیز مانند او کتاب خدا را به مردم بیاموزند نه آراء خود را، و امت نیز باید تعلّم کنند نه تقلید.

﴿أَوَلَمْ أَصْبَتِكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَلَيْسَ هَذَا قُلٌ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾ وَمَا أَصْبَحَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجُمُعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَتَّبِعَنَّكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلٌ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾﴾

[آل عمران: ۱۶۵-۱۶۸].

ترجمه: چرا وقتی که مصیبتی به شما رسید که دو مقابل آن را به دشمن رساندید، گفتید این از کجاست؟ بگو آن از سوی خودتان است، به راستی خدا به هر چیزی تواناست (۱۶۵) و آنچه روز تلاقی دو جمع به شما رسید به اراده خدا بود، و تا معلوم نماید مؤمنین را (۱۶۶) و تا معلوم نماید آنان را که نفاق کردند و به ایشان گفته شد بیایید در راه خدا قتال کنید و یا دفاع نمایید، گفتند اگر ما قتال را می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم، ایشان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان، می‌گویند به دهانشان آنچه را در دلهایشان نیست، و خدا به آنچه کتمان می‌کند داناست (۱۶۷) آنانکه نشستند و به برادران خود گفتند اگر آن مقتولین ما را اطاعت کرده بودند کشته نمی‌شدند، بگو از خودتان مرگ را دفع کنید اگر راست می‌گوئید. (۱۶۸)

نکات: مقصود از ﴿مُصِيبَةً﴾ مصیبت روز اُحد است که به مسلمین شکستی رسید که دو مقابل آن به مشرکین در جنگ بدر وارد شد و یا در همان جنگ احد، ظاهر آیه این است که در احد دو مقابل به مشرکین صدمه رسید. و در عین حال مسلمین توقع داشتند هیچ صدمه‌ای به ایشان نرسد، و خیال کردند که چون ایمان به خدا آورده‌اند نباید شکست بخورند، خدا می‌فرماید این مصیبت از ناحیه خودتان است که پست خود را از دست دادید و به دنبال غنائم رفتید، و رسول خدا را تنها گذاشتید. و مقصود از ﴿فَيَاذَنَ اللَّهُ﴾ این است که اراده خدا چنین است که هرکس عمل به وظیفه نکند پیروز نشود. و دیگر طبق ﴿وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ باید مؤمن از منافق جدا و معلوم گردد، و معنی ﴿لِيَعْلَمَ﴾ این است که تا معلوم خدا ظاهر شود. و جمله: ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا...﴾ ممکن است سه معنی در آن احتمال داد: اول؛ اگر می‌دانستیم جنگی واقع می‌شود شما را پیروی می‌کردیم و دنبال شما می‌آمدیم و برای جنگ حاضر می‌شدیم، و این برخلاف ظاهر است. دوم؛ جنگ را جنگ نمی‌دانستیم، بلکه خود را به هلاکت انداختن می‌دانستیم که عده قلیلی مقابل کثیر باشد، این نیز برخلاف ظاهر است. سوم؛ اگر ما علم جنگ داشتیم و فنون جنگی را می‌دانستیم به دنبال مسلمین حاضر می‌شدیم، و این معنی ظاهر است.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾

ترجمه: و البته گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹) به آنچه خدا به ایشان داده از فضل خود شادمانند، و نسبت به آن یارانسان که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند شادی می‌کنند که نه ترسی دارند و نه ایشان را اندوهی است (۱۷۰) خوشند به نعمت و فضل از طرف خدا و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند. (۱۷۱)

نکات: پس از جنگ احد بعضی از مردم می‌گفتند مؤمنین بی‌جهت خود را از بین می‌برند و به این کلمات، مسلمین را از جهاد تفر می‌دادند، حق تعالی برای ترغیب مؤمنین به جهاد فرموده: چنین نیست که اینان می‌گویند زیرا آنانکه جهاد را ترک می‌کنند برای ماندن در دنیا، ممکن است به لذاذ و نعمت دنیا برسند تازه به چیز کم و حقیرفانی رسیده‌اند. و اما کسی که به جهاد می‌رود اگر کشته شود به لذاذ و حیات و نعمتهای دائمی رسیده و اگر به جهاد نمی‌رفت بالآخره در نکبت و آفت می‌مرد، و با کمال ترس و اندوه از دنیا می‌رفت. اما بر مجاهد و شهید نه ترسی است و نه حزنی و ترس از آینده ندارد که آخرت باشد، و بر دنیای گذشته محزون نیست و افسوسی ندارد، پس شهادت مکروه نیست بلکه رسیدن به زندگانی ابد و درجات مقربین است. ولی باید دانست که عده‌ای از عوام و یا عالم نمایان خیال می‌کنند که چون خدا فرموده: ﴿أَحْيَاءُ﴾، پس شهداء نمی‌میرند و از دنیا خارج نمی‌شوند، آن وقت از آنجا که می‌خواهند برای خود باب الحوائج و یا شفيعی بترانند امامان را نیز قیاس به شهداء می‌کنند، و این منطق باطلی است، زیرا شهداء از دنیا خارج می‌شوند و به عالم دیگری می‌روند طبق آیه ۳۲ سوره نحل به بهشت منتقل خواهند شد و روزی‌های عالم دیگر و حیات عالم دیگری را دارند، و طبق آیات قرآن به کلی از دنیا بی‌خبرند زیرا حیات مستلزم علم به همه چیز نیست و به اضافه اگر ارواح انبیاء و شهداء از دنیا با خبر باشند از گرفتاری‌های ملت‌ها و مظالم دنیا ناراحت می‌شوند و فرح آنها مبدل به غم خواهد شد، و در همین آیات جملائی است که می‌رساند شهداء از این عالم رفته و از این عالم بی‌خبرند، پس در آیات تدبرنما.

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا﴾ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ

إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٢﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٣﴾ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾

[آل عمران: ۱۷۲-۱۷۵]

ترجمه: آنان که (در اُحد) پس از آنکه جراحت به ایشان رسید خدا و رسول او را اجابت کردند، برای نیکوکاران و پرهیزکارانشان پاداش بزرگی است (۱۷۲) آنان که چون مردم به ایشان گفتند که مردم برای قتل شما جمع شده اند از ایشان بترسید، پس ایمانشان افزون شد و گفتند خدا برای ما کافی است و خدا خوب و کیلی است (۱۷۳) پس به واسطه نعمت و فضل خدا برگشتند درحالیکه چیز بدی به ایشان نرسید، و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگ است (۱۷۴) همانا این شیطان است که دوستان خود را می ترساند، پس از ایشان بترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید. (۱۷۵)

نکات: این آیات پس از اتمام جنگ احد نازل شده و مدحی است برای مجاهدین، زیرا با اینکه در احد کشته داده و زخمی شدند و بعد از پراکندگی برگشتند و مشرکین را فراری کردند، ولی ابوسفیان و لشکر او چون مقداری راه رفتند و به روحاء رسیده پشیمان شدند و گفتند چرا ما کار را تمام نکردیم، می باید برگردیم و به کلی مسلمین را نابود کنیم، این خبر به رسول خدا ﷺ رسید و خواست کفار را بترساند، با اینکه اصحاب او مجروح و خسته بودند اعلان نمود به اینکه مشرکین را باید تعقیب نمود، و فرمود می خواهم کسی بدنبال من نیاید مگر کسانی که در احد بوده اند، پس خود با هفتاد نفر از اصحاب حرکت کرد تا به سه میلی مدینه به حمراء الاسد رسیدند، مشرکین مطلع شدند، و ترس ایشان را گرفت و فرار کردند، و اصحاب رسول چنان مجروح بودند که بعضی بعض دیگر را با دوش می بردند زیرا در احد به ایشان صدماتی رسیده بود. پس از آنکه مشرکین حمزه العزیز را مثله کردند قصد سایر شهداء را کردند، به برکت برگشت مؤمنین به دور رسول خدا ﷺ ترس ایشان را فرا گرفت و منهدم شدند. و رسول خدا ﷺ شهداء را با خون خودشان دفن نمود. صفیه خواهر حمزه آمد تا کشته برادر را دیدار کند، رسول خدا ﷺ فرمود او را برگردانید تا از مثله برادرش جزع نکند، صفیه گفت من از مثله مطلع شده ام، ولی این در جنب طاعت خدا چیز کمی است، حضرت فرمود بگذارید برود سر جنازه برادر خود، پس آن مخدره آمد و جزع و فزع نکرد و برای او طلب مغفرت کرد. در این هنگام زنی آمد و دید شوهر و پدر و برادر و فرزندش همه کشته شده اند، رو کرد به رسول خدا ﷺ، و چون رسول خدا را زنده دید، گفت تمام مصیبت ها با وجود شما چیزی نیست.

مخفی نماند در ذیل آیه ۱۷۳ نقل شده که این آیه به مناسبت غزوه بدر صغری نازل شده، و قصه آن چنین است که چون ابوسفیان خواست از مدینه برگردد به سوی مکه، فریاد کرد: ای محمد وعده گاه ما

به قتال در موسم بدر صغری خواهد بود، رسول خدا ﷺ به عمر فرمود: به او بگو وعده‌گاه ما این شاء الله آنجا می‌باشد، چون موسم بدر صغری رسید، ابوسفیان با قوم خود تا چند فرسخی مکه «مر الظهران» آمد، ولی خدا ترس را در دل او افکند و عازم شد برگردد، در آنجا نعیم بن مسعود را دید که لباس عمره پوشیده، گفت: ای نعیم ما با محمد وعده کردیم که در موسم بدر قتال کنیم و این سال خشک بدی است و صلاح ما نیست، و من می‌خواهم برگردم، من ده شتر می‌دهم که بروی مدینه و محمد و افرادش را بازدارای از آمدن به موسم، نعیم آمد مدینه دید مسلمین مجهز شده‌اند، ایشان را وسوسه کرد و گفت مشرکین در دیار شما آمدند، و شما را کشتند و اگر شما به سوی ایشان بروید یک نفر زنده برنگردد، چون این سخنان پراکنده شد مسلمین سست شدند. رسول خدا ﷺ فرمود: به خدائی که مرا خلق کرده باید بیرون رویم به سوی ایشان، و لو اینکه تنها من باشم، پس حضرت با هفتاد نفر حرکت کرد، چون به بدر صغری رسیدند دیدند بازار هر ساله برپا شده، ولی مشرکین حاضر نشده‌اند. پس رسول خدا ﷺ با اصحابش چیزهایی که همراه داشتند فروختند و چیزها خریدند و یک درهم به دو درهم استفاده کردند و به سوی مدینه سالم‌آغناماً مراجعت کردند، این بر جرئت مسلمین و ذلت مشرکین افزوده شد، و اهل مکه به ابوسفیان و لشکرش می‌گفتند شما خارج شدید برای خوردن آرد گندم، و لذا این خروج و این لشکر را جیش السویق خواندند، و حق تعالی از مسلمین مدح نموده که از مشرکین نترسیدند، و چون به ایشان گفته شد: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ اعتناء نکردند و گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ﴾ و رفتند و با نعمت و فضل الهی برگشتند و گرفتاری سوئی به ایشان نرسید و آن شیطان بود که ﴿يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾.

﴿وَلَا يَخْزَنُكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۷۶) ﴿إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۱۷۷). [آل عمران: ۱۷۶-۱۷۷].

ترجمه: و آنانکه در (یاری) کفر شتاب می‌کنند تو را محزون نکنند، زیرا ایشان هیچ ضرری به خدا نرسانند، خدا خواسته که برای ایشان در آخرت بهره‌ای قرار ندهد، و برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۷۶) به تحقیق آنان که کفر را در مقابل ایمان خریدند هیچ ضرری به خدا نخواهند زد، و برای ایشان عذاب دردناکی است. (۱۷۷)

نکات: مقصود از جمله ﴿يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾ بعضی گفته‌اند: کفار قریشند که برای پیشرفت کفر و محو اسلام سعی داشتند، و بعضی گفته مقصود منافقین است که می‌گفتند اگر محمد، رسول خدا

بود در احد شکست نمی خورد، و مردم را می ترسانیدند و از اسلام منزجر می ساختند، و مقصود ممکن است مرتدین باشند کما قیل؛ زیرا به ظاهر نزدیک است و به کافر یسارع فی الکفر نمی گویند بلکه به مرتد و منافق می گویند، ولی می توان گفت آیه اطلاق دارد حتی شامل آن طائفه از یهود می شود که اوصاف محمد را که در تورات بوده کتمان می کردند و مانند کعب بن اشرف با مشرکین همدست می شدند و برای غلبه کفر و محو اسلام سعی کرده و باعث حزن رسول خدا ﷺ می شدند. و جمله: ﴿أَشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ﴾ قرینه است که باید منافقین و یهود مقصود الهی باشند.

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِ لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾﴾ [آل عمران: ۱۷۸-۱۸۰].

ترجمه: و آنان که کافر شدند البته گمان نبرند که مهلت دادن ما ایشان را بر ایشان خوب است، همانا ایشان را مهلت دادیم تا گناهشان را زیاد کنند و برای ایشان عذاب خوارکننده است (۱۷۸) چنین نبوده که خدا مؤمنین را بر این حال که هستید رها کند تا اینکه خبیث و ناپاک را از پاک جدا کند و چنین نبوده که خدا شما را برغیب آگهی دهد، ولیکن خدا هر که را بخواهد از پیامبرانش برمی گزیند، پس ایمان به خدا و رسولان او بیاورید، و اگر ایمان آورید و پرهیزید برای شما اجر بزرگی است (۱۷۹) و آنان که به آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده بخل می ورزند، گمان مبرند که آن بخل برای ایشان خوب است، بلکه برای ایشان شر است، به زودی در قیامت آنچه را به آن بخل کرده اند طوق گردنشان شود، و میراث آسمانها و زمین مخصوص خداست، و خدا به آنچه می کنید آگاه است (۱۸۰)

نکات: مردم ظاهرین می بینند که اکثر اوقات مردم کافر و فاسق، نیرومند و در امور دنیوی جلو رفته اند و گمان می کنند این بر ایشان خیر و سعادت است، حق تعالی برای دفع این گمان فرموده چنین نیست، بلکه اینها موجب شقاوت و رسیدن به نهایت آن است. و جمله: ﴿سَيُطَوَّقُونَ...﴾ دلالت دارد که چون زکات مالی داده نشد آن مال مجسم گردد به شکل افعی و روز قیامت به گردن صاحبش پیچد چنانکه در حدیثی آمده.

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٨٣﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾﴾

[آل عمران: ۱۸۱-۱۸۵].

ترجمه: حقا بدون گمان، خدا سخن آنان را که گفتند خدا فقیر و ما اغنائیم شنید، آنچه را گفتند خواهیم نوشت و به ناحق کشتن آنان پیامبران را نوشته ایم و می گوئیم عذاب سوزان را بچشید (۱۸۱) این عذاب به واسطه کارهایی است که خود کرده اید و محققاً خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست (۱۸۲) آنانکه گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آنکه برای ما قربانی ای بیاورد که آتش آن را بخورد، بگو به تحقیق قبل از من پیامبرانی با معجزات وبا آنچه گفته اید آمدند، پس چرا آنان را کشتید اگر راست می گوئید (۱۸۳) پس اگر تو را تکذیب کردند پیامبران قبل از تو که با معجزه ها و صحیفه ها و کتاب نور دهنده آمده بودند نیز تکذیب کردند (۱۸۴) هر جانی چشنده مرگ است و همانا پاداش های شما روز قیامت به تمام داده شود، پس هر کس از آتش دور و داخل بهشت گردد به تحقیق کامیاب شده، و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست. (۱۸۵)

نکات: چون آیات زکات نازل شد یهود و منافقین گفتند خدا فقیر است که از ما زکات خواسته و سخن ایشان استهزاء و موجب عذاب بود و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا...﴾ را که یهود می گفتند، دروغی بود زیرا معجزه پیامبران منحصر به قربانی نبود، و لذا فرموده: جَاءُوا ﴿بِالْبَيِّنَاتِ...﴾ که جمع است و منحصر به یک نوع نبوده، و مقصود از ﴿الزُّبُرِ﴾ کتب است زیرا زبر جمع زبور به معنی مزبور یعنی مکتوب است که همان صحیفه باشد، و کتاب منیر ذکر خاص است پس از عام که تورات و انجیل و قرآن باشد، و از عطف زُبُر به بَيِّنَات معلوم می شود که کتب انبیاء معجزه نبوده و اعجاز منحصر به قرآن است. و جمله: ﴿كُلُّ نَفْسٍ...﴾ دلالت دارد که انبیاء و ملائکه نیز می میرند. حال اگر کسی بگوید اهل بهشت و دوزخ نیز باید بمیرند، جواب گوئیم قرآن کتاب تکلیف است، و مقصود مرگ مکلفین است و اهل بهشت و دوزخ مکلف نیستند.

﴿لَتَجْلِبُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (۱۸۶) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَتُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۸۷﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۹﴾ [آل عمران: ۱۸۶-۱۸۹].

ترجمه: البتّه البتّه شما در مورد اموال و جانهایتان آزمایش می‌شوید و البتّه البتّه از اهل کتاب که قبلاً کتاب داده شده‌اند و از مشرکین اذیت و آزاری بسیار می‌شنوید، و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید محققاً آن صبر و تقوی از امور لازمه است (۱۸۶) و هنگامی که خدا از آنان که کتاب داده شده‌اند پیمان گرفت که حتماً آنرا برای مردم بیان کنید و آنرا کتمان منمائید پس ایشان این پیمان را پشت سر خود انداختند و آن را به بهاء کمی فروختند، پس بد بود آنچه خریدند (۱۸۷) البتّه گمان مبر آنان که به کردارشان شادند و دوست می‌دارند که به آنچه نکرده‌اند تمجید شوند، پس البتّه برای ایشان رهائی از عذاب را گمان مبر و برایشان عذاب دردناکی است (۱۸۸) و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین، و خدا بر هر چیز تواناست. (۱۸۹)

نکات: جمله: ﴿لَتَسْمَعَنَّ﴾ تا آخر، خبری است که خدا داده که مسلمین از کفار اهل کتاب اذیت بسیاری خواهند دید و شنید، البتّه صدر اسلام که اسلام غریب بود از آزار فروگذار نکردند، و بعداً نیز چه در جنگ صلیبی و چه زمان ما که بر ممالک اسلامی تسلط دارند و هستی و موادّ اولیهٔ مسلمین را می‌برند و قوانین ضد اسلامی برای مسلمین آورده و اقلیت‌های فاسده را تقویت می‌کنند و از هرچه اسلام‌شکن باشد ترویج می‌کنند و خرافات را به نام اسلام در میان مسلمین تقویت می‌کنند و به واسطهٔ گویندگان مذهبی فرق اسلامی را به یکدیگر بدبین و بدگویی می‌کنند و حتّی اسلام و قرآن را به دست خود مسلمین می‌کوبند و اگر دانشمند بیداری مسلمین را بیدار کند به دست همین مسلمین می‌کوبند و هزاران افتراء به او می‌زنند. و جمله: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾ دلالت دارد که آنان که باید برای مردم حقائق کتاب را بیان کنند و کتمان ننمایند به عکس همانان موجب کتمان حقائق کتابند مانند روحانی‌نمایان اسلامی که حقائق قرآن را کتمان کرده و ناشر خرافات ضدّ قرآنند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا

مَا خَلَقْتُ هَذَا بَطَلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفِي بَعْضِكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلْزَمَ الْكُفْرَ الْهَرَجَ وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا أَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾

[آل عمران: ۱۹۰-۱۹۵]

ترجمه: به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز محققا آیاتی است برای خردمندان (۱۹۰) آنان که خدا را در حال قیام و جلوس و بر پهلوهاشان یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می کنند که؛ پروردگارا اینها را باطل نیافریده ای، تو والا ومنزه ای، ما را از عذاب آتش حفظ نما (۱۹۱) پروردگارا به راستی هرکس را به آتش داخل کنی محققا که خوارش کرده ای و برای ستمگران یاورانی نیست (۱۹۲) پروردگارا براستی ما شنیدیم نداکننده ای به سوی ایمان ندا می کند که ایمان بیاورید به پروردگارتان، پس ایمان آوردیم، پروردگارا برای ما گناهانمان را ببامرز و بدی هایمان ما را جبران نما و ما را با نیکان (و در زمره ایشان) بمیران (۱۹۳) پروردگارا و آنچه به توسط پیمبرانت به ما وعده کردی به ما عطا کن و روز قیامت ما را خوار مکن زیرا که تو وعده گاهت را خلاف نمی کنی (۱۹۴) پس پروردگارشان دعای ایشان را اجابت کرد که به راستی من عمل هیچ عمل کننده ای را از شما مرد و یا زن ضایع نمی کنم، بعضی از شما از بعض دیگر است، پس آنان که هجرت کرده و از خانه های خود خارج شده و در راه من اذیت شدند و جهاد کرده و کشته شدند البته البته بدیهایشان را جبران می کنم و البته البته ایشان را به بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است وارد می کنم، که این پاداشی از نزد خداست و خداست که پاداش نیک نزد اوست. (۱۹۵)

نکات: از بهترین عبادات تفکر در خلقت آسمان و زمین و سایر موجودات است که به واسطه تدبّر، تدبیر علمی در این موجودات فهمیده می شود، وعظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است، اگر انسان تدبّر و تفکر در یک برگ گل کند چگونه قوّه جاذبه ای در آن ودیعه شده که به واسطه ریشه و ساقه آب را به بالا کشد، به اضافه خراطی و نقاشی و رنگ ریزی که در آن به کار رفته، و بداند تمام موجودات به همان نحو تحت کنترل قادر حکیمی است. و چنانکه در حدیث آمده رسول خدا ﷺ که شب و سحر

برمی‌خواست نظر تدبیری به آسمان می‌گشود، و این آیات را تلاوت می‌نمود، و مناسب است که مسلمان در خلوت و جلوت این دعا را بخواند که بهترین دعا، دعا‌های قرآن است، و مقصود از منادی محمد ﷺ و ممکن است قرآن باشد.

﴿لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبَلَدِ ﴿١٩٦﴾ مَتَّعُ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ﴿١٩٨﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۶-۱۹۸].

ترجمه: رفت و آمد کافران در شهرها تو را نفریبند (۱۹۶) این گردش و رفت و آمد متاع کمی است، سپس مأوای ایشان دوزخ و بدجایگاهی است (۱۹۷) لیکن کسانی که از پروردگار خود ترسند برایشان باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن ماندگارند، محضری است از نزد خدا و آنچه نزد خدا می‌باشد برای نیکان خوب است. (۱۹۸)

نکات: مقصود از ﴿تَقَلُّبُ﴾ رفت و آمد و نفوذ کفار است در میان بلاد. و کلمه ﴿نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ دلالت بر اهمیت و عظمت ما حضر الهی دارد، و نُزُل و یا محضر، به آن چیزی می‌گویند که وقت نزول میهمان مقدمه‌ای حاضر می‌کنند تا پس از خستگی نعمتهای بیشتری تهیه کنند.

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۹-۲۰۰].

ترجمه: و به تحقیق بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آنچه بر شما نازل شده و آنچه به ایشان نازل شده ایمان دارند در حالیکه برای خدا فروتنی دارند و آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند، آنان اجرشان نزد پروردگارشان است، به راستی خدا به سرعت حساب را می‌رسد (۱۹۹) ای مؤمنین صبور باشید و در صبر غلبه کنید و آماده باشید، و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰)

نکات: چون در این سوره مذمت بسیاری از اهل کتاب شده بود در اینجا خدا فرموده همه یکسان نیستند، بلکه اهل انصاف و ایمان نیز در میان ایشان پیدا می‌شود. مقصود از ﴿صَابِرُوا﴾ این است که در مقابل دشمن پایداری کنید تا بر آنان به واسطه پایداری غالب آئید. و جمله ﴿رَابِطُوا﴾ دلیل است بر

و جوب مرابطه و آن مهیّا بودن در سرحدات مملکت اسلامی است برای حفظ حدود و ثغور برای جلوگیری از کفار. و اما زمان ما مفاد صابروا این است که در مقابل سفاقت جهال و در مقابل ایجاد شبهات اهل باطل استقامت ورزید و در بحث با ایشان غالب گردید، و مرابطه این زمان شامل است که قوانین اسلامی و عقائد آن را از شرّ اجانب حفظ کنند و نگذارند عده‌ای خرافات را به نام اسلام وارد افکار جوانان اسلامی بنمایند. پس آیه آخر این سوره برای عمل ورستگاری جامع است.

سورة النساء (مدنیة وهی مائة وست وسبعون آية)

سورة نساء مدنی و دارای ۱۷۶ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾ وَءَاثُوا الَّتِي بَيْنَ أَمْوَالِهِمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْحِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الَّتِي بَيْنَ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتًى وَثَلَثَ وَرُبَعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾﴾

[النساء: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را آفرید از تن واحد و جفت او را از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر نمود، و بهره‌یزید از خدائی که به (نام) او از یکدیگر سؤال می‌کنید و بهره‌یزید از (تجاوز به حقوق) ارحام، به راستی که خدا بر شما نگهبان بوده است (۱) و اموال یتیمان را به ایشان بدهید و تبدیل مکنید اموال خبیث را به جای پاکیزه و اموال ایشان را به ضمیمه اموال خودتان مخورید زیرا آن گناه بزرگی است (۲) و اگر از بی عدالتی در حق یتیمان بترسید پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان دودو و سه‌سه و چهارچهار، پس اگر خوف بی عدالتی دارید پس یکی یا آنچه دستهای شما مالک شده است، این نزدیکتر است به اینکه جور نکنید. (۳)

نکات: مقصود از ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾، خلقت تمام افراد آدمی است از جدشان آدم که تن واحد است و ممکن است بگوئیم آفرید شما را از جنس واحد یعنی شما بنی آدم را از جنس واحد آفرید تا به یکدیگر مأنوس شوید و اگر از یک جنس نبودید از هم تنفر داشتید و ﴿خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ نیز احتمال دو معنی را دارد. و مقصود از جمله ﴿تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ که در اصل تسائلون بوده و برای تخفیف یک تاء ساقط شده، این است که معمول بوده بین عرب که برای جلب عطوفت و لطف

طرف خود می گفتند: «أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ يَا بِاللَّهِ أَحْلَفَ عَلَيْكَ وَيَا بِالرَّحْمِ أَسْأَلُكَ» و این معنی بنابراین است که و ﴿الْأَرْحَامَ﴾ عطف به «هَاء» ﴿بِهِ﴾ و مجرور باشد و اما اگر عطف به ﴿اللَّهِ﴾ و منصوب بخوانیم چنانکه قرائت مشهور همین است پس معنی چنین می شود: بترسید از خدائی که بنام او سؤال می کنید و می گویند: أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ و او را اطاعت کنید و بترسید ارحام را به اینکه صلۀ رحم کنید و گرفتاری های آنان را برطرف کنید. و جمله: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ جمله شرط و جزاء می باشد، بعضی گفته تناسبی بین این شرط و جزا نیست و لذا باید چیزی حذف شده باشد، ولی باید گفت تناسب بین شرط و جزا موجود است، زیرا در زمان جاهلیت دختران یتیم را به ازدواج خود در می آوردند برای مال و جمالشان به یک مهریه مختصری، و کسی نبود شر آن شوهران را از سر آن دختران کوتاه کند، و مال ایشان را از چنگ شوهران خارج کند و غالباً مال دختران را تصاحب نموده، و بی عدالتی می کردند، حق تعالی در این آیه می فرماید اگر نسبت به دختران یتیم خوف بی عدالتی دارید، زنان بزرگ را بازدواج در آورید، و از ازدواج با دختران یتیم صرف نظر کنید و نسبت به ایشان بی عدالتی نکنید و مال ایشان را نخورید چنانکه آیه ۱۲۷ همین سوره نیز در این موضوع نازل شده است. و از جمله: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ استفاده می شود که برای مردم معمولی جایز نیست بیش از یک زن نکاح کنند و اسلام بیش از یک زن را برای مرد جایز ندانسته.

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾

[النساء: ۴]



ترجمه: و مهریه های زنان را به طیب خاطر بدهید به عنوان هدیه و عطا (بدون توقع)، پس اگر بامیل خود برای شما چیزی از آن را گذشتند پس آن را گوارا و سازگار بخورید. (۴)

نکات: این آیه دلالت دارد که مهر زن را شوی او باید بدون کم و کسر و بدون توقع بدهد و کم و کسرکردن از صدافی که ضمن عقد ذکر شده جایز نیست. و جمله: ﴿فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ...﴾ دلالت دارد که اگر خود زنان چیزی از مهر خود را به میل خود به شوهران ببخشند اشکالی ندارد.

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾

[النساء: ۵]

ترجمه: و اموال خود را که خدا آن را قوام کار شما قرار داده به سفهاء مدهید، و روزی ایشان را که در آن اموال است بدهید و بیوشانید ایشان را و با ایشان سخن نیکو بگویید. (۵)

نکات: آیه دلالت می‌کند بر اینکه یکی از محجورین از تصرف در اموال، سفیه است. و جمله: ﴿وَلَا تُؤْتُوا...﴾ شامل تمام مکلفین می‌شود چه کسی که ولایت بر سفیه داشته و چه غیر او، اما ظهور صدر و ذیل آیه این است که مخاطب این خطاب، اولیاء سفیه می‌باشند به دلیل جمله: ﴿وَأَرْزُقُوهُمْ...﴾ که مخاطب ولی سفیه است و او باید روزی سفیه را مرتب کند. اما چرا ﴿أَمْوَالَكُمْ﴾ گفته با اینکه مال از سفیه است نه از اولیاء، برای اینکه مال در تحت تصرف اولیاء می‌باشد. و به اضافه خدا اموال را برای قوام کار مردم قرار داده که باید اموال در خدمت و به نفع جامعه مصرف شود درحالیکه تصرف سفهاء در اموال چنین نبوده و برعکس می‌باشد که چنانچه افراد سفیه را همچون دیگران مالک و متصرف در اموال بدانیم، این سفیهان اموال را نابود و حتی ممکن است به وسیله آن اموال زیانها و خساراتی نیز به اجتماع وارد سازند. و کلمه ﴿فِيهَا﴾ در جمله ﴿وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا﴾ دلالت دارد که از اصل مال نباید به سفیه داد، زیرا منها نفرموده و اگر منها بود و از اصل مال به او می‌دادند مال او تمام می‌شد، پس مقصود این است که در مال او معاملاتی انجام گیرد و به قدر نفقه سفیه درآورند و به او بدهند. و ذکر سفیه در این آیه ذکر وصف مشعر بر علّیت است، یعنی سفه علّت حجر است چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد، ولو اینکه پس از بلوغ عارض شده باشد، چه حاکم حکم بکند و چه نکند، پس به مجرد ظهور سفاهت از مال خود محجور است. و کلمه ﴿أَمْوَالَكُمْ﴾ دلالت دارد بر اختصاص حکم حجر به اموال نه در حقوق و نه در قصاص و طلاق و مانند آن.

﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۶].

ترجمه: و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن زناشویی برسند، پس اگر در ایشان رشدی یافتید پس مال ایشان را به ایشان بسپرد و آن را به اسراف و شتاب از بیم آنکه بزرگ شوند صرف مکنید، و هرکه غنی باشد پس باید عفت جوید و هرکه فقیر است باید به طور پسندیده صرف کند. پس چون اموالشان را به ایشان دادید بر آنان گواه گیرید، و خدا برای رسیدگی به حساب کافی است. (۶)

نکات: جمله: ﴿وَابْتَلُوا...﴾ دلالت دارد بر اینکه باید یتیم را آزمایش مالی کرد، زیرا این آیه راجع به اموال اوست، پس در حضور طفل با مشورت او معامله کنند اگر دیدن ضرر و نفع معامله را درک

می‌کند باید هنگام بلوغ مال او را به دست او دهند بدلیل جمله: ﴿فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾، و از مفهوم آن استفاده می‌شود که اگر رشد فکری نداشت نباید مال او را به دست او داد ولو اینکه پس از بلوغ باشد و مقصود از ﴿إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ﴾ این است که قدرت بر ازدواج و نکاح پیدا کند، و نشانه آن خروج منی و احتلام است و نشانه دیگر روئیدن موی عانه و کلفت شدن صوت و باریک شدن سر دماغ است، اما هر یک از اینها کاشف تام نیست و همچنین است سال. و کلمه ﴿الْيَتَمَى﴾ اطلاق دارد شامل دختر یتیم نیز می‌شود، و نشانه بلوغ او حیض و رشد عقلی است. و فاء ﴿فَادْفَعُوا﴾ دلالت دارد که بدون معطلی و بدون فاصله پس از رشد مال او را به او بدهند. و جمله: ﴿وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا...﴾ دلالت دارد که به طور اسراف و عجله باید مال او را نخورند و اما به طور مخالطه به طوری که به صرفه یتیم باشد خوردن ولی مال او را اشکال ندارد. و از جمله: ﴿فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ﴾، استفاده می‌شود که در موقع سپردن مال او باید شاهد گرفت برای دفع تهمت از ولی که نگیند مال او را خورده و اگر طفل منکر شد احتیاج به قسم نباشد.

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرٌ نَّصِيبًا مِّمَّا قَرَّبُوا ۚ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَمَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۚ﴾

[النساء: ۷-۱۰].

ترجمه: برای مردان بهره‌ای است از آنچه والدین و نزدیکان گذاشتند و برای زنان نیز بهره‌ای از آنچه والدین و نزدیکان گذارند، از آنچه کم باشد از آن و یا زیاد، بهره واجب شده (۷) و چون نزدیکان و یتیمان و فقیران وقت قسمت (ترکه) حاضر شدند، پس چیزی از آن به ایشان روزی دهید و با ایشان سخن پسندیده بگوئید (۸) و باید بترسند آنان که اگر از پس خود فرزندان ناتوانی بگذارند که بر ایشان بترسند، پس باید از خدا بترسند و سخن استوار بگویند (۹) به راستی آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند همانا در درونهای خود آتش می‌خورند و به زودی در آتش سوزان درآیند. (۱۰)

نکات: چون در زمان جاهلیت اطفال و زنان را از ارث محروم می‌کردند و می‌گفتند آنکه می‌تواند در جنگ شمشیر و نیزه بکار برد ارث می‌برد حق تعالی در آیه ۷ فرموده در ارث بردن زن و مرد فرقی

ندارند چه کم باشد و چه زیاد، و در آیه ۸ تذکر داده که اگر در وقت تقسیم ارث، نزدیکان میت که از وراثت نیستند و یا یتیم و مسکینی حاضر بودند آنان را محروم نگردانید. و در آیه ۹ تهدید نموده دو دسته را؛ اول: آنانکه فرزندان صغیر ضعیف دارند برای آنان قیمی نصب کنند و اموال خود را وقف و یا وصیت برای غیر آنان نکنند. دوم: تهدید نموده قیم‌ها و اوصیاء و اولیاء صغار را که از خدا بترسند و با صغیران به ظلم رفتار نکنند که امکان دارد فرزندان صغار خودشان چنین گرفتار و زیر دست شوند.

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ؕ أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَلَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۱].

ترجمه: خداوند شما را سفارش می‌کند درباره فرزندان که برای پسر مانند نصیب دو دختر است، پس اگر دختران بیش از دو تن شدند برای ایشان است دو ثلث ماترک، و اگر یکی شد برای او نصف است، و برای والدین میت برای هر یک سدس ماترک است اگر برای میت فرزندی باشد، و اگر فرزندی ندارد و وارث او والدین او بودند پس برای مادر او ثلث است، و اگر برای میت برادرانی است برای مادر او سدس است، (این تقسیم میراث) پس از ادای وصیتی که میت وصیت به آن می‌کند و یا دینی که دارد. پدران و یا فرزندان کدام یک از ایشان از جهت نفع به شما نزدیکتر است، شما نمی‌دانید. و این تقسیم، واجب‌شده‌ای از جانب خداست، به راستی که خدا دانا و حکیم بوده است. (۱۱)

نکات: در ارث طبق دستور این آیات ورثه سه دسته می‌شوند: دسته اول فرزندان و والدین که تا یکی از افراد این دسته باشند ارث به دو دسته دیگر نمی‌رسد. حال در این آیه جمله: ﴿لِلَّذِ كَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ می‌گوید اگر میتی دارای پسر و دختر است، پسر دو مقابل دختر ارث می‌برد، پس اگر وارث میت منحصر به یک پسر است که تمام ماترک از اوست و اگر هم پسر دارد و هم دختر، پسر دو مقابل دختر می‌برد، که اگر یک پسر دارد و یک دختر مال سه قسم می‌شود یک قسم از دختر و دو قسم از پسر، و اگر دو پسر دارد و یک دختر، مال او پنج قسم می‌شود به هر پسری دو سهم و به دختر یک سهم، و اگر یک پسر دارد و دو دختر مال چهار سهم می‌شود دو سهم از پسر و دو سهم از دو دختر به هر دختری یک سهم. و جمله: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ...﴾ دلالت دارد که اگر وارث میت چند دختر شدند دو

ثلث ماترک را می‌برند و اگر یکدختر باشد نصف را می‌برد، و اما اگر دو دختر باشند آنها نیز دو ثلث می‌برند به دلیل ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ زیرا اگر نصیب هر دختری با بودن پسر ثلث باشد، پس با بودن دختری دیگر بدون پسر نیز باید ثلث باشد، پس هر دختری باید سهمش ثلث باشد و می‌شود دو دختر دو ثلث. و جمله: ﴿وَلَا بَوَّيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا أَلْسَدُ...﴾ دلالت دارد که اگر میت پدر و مادر دارد با اولاد، سهم هر یک از پدر و مادر سدس می‌شود، و جمله: ﴿فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةٌ...﴾ دلالت دارد که اگر میت فرزند نداشت مادر ثلث می‌برد در صورتیکه کلاله نباشد، و اگر کلاله داشت باز همان سدس را می‌برد. پس در تقسیم سهم پدر و مادر را می‌دهند و باقی را همانطوریکه آیه اشاره کرده به اولاد تقسیم می‌کنند اگر اولاد داشته باشد. و جمله: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که تقسیم ارث پس از عمل به وصیت میت و پس از دادن دین اوست، پس باید دین میت را بدهند و وصیت او را نیز مراعات کنند. اگر چیزی از ماترک مانده تقسیم کنند و اگر کسی بخواهد به عقل ناقص خود طور دیگری که خدا نفرموده تقسیم کند جواب او جمله: ﴿لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾ می‌باشد، یعنی شما افراد بشر نمی‌دانید کدامیک از والدین و اولاد برای شما نافع‌تر و یا نزدیک‌ترند، پس تسلیم سخن خدا باشید زیرا تقسیمات الهی از روی علم و حکمت است به دلیل اینکه فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَلَلَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا أَلْسَدُ...﴾
 فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

ترجمه: و برای شما مردان است نصف آنچه زنان شما گذاشته‌اند اگر برای زنان فرزندی نباشد، پس اگر آن زنان فرزندی داشتند برای شما یک‌چهارم ماترک ایشان است (این حکم) پس از (ادای) وصیتی است که بنمایند و یا دینی که داشته باشند و برای زنان یک‌چهارم از ماترک شماست اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای زنان یک هشتم از ماترک شماست پس از وصیتی که به آن وصیت نموده‌اید و یا دین، و اگر مردی ارث

برده شود از جهت کلاله و یا زنی و برای آن مرد میّت برادر و یا خواهری باشد برای هر یک از این دو سدس است پس اگر زیادت از این بودند پس ایشان در ثلث شریکند پس از وصیتی که به آن وصیت شده و یا دینی، در حالیکه به آن وصیت ضرری وارد نشده باشد، و این (احکام) سفارشی از خداست که به شما نموده، و خدا دانای بردبار است. (۱۲)

نکات: در این آیه پس از تعیین سهم زوج و زوجه از ماترک، بیان نموده سهم طبقه دوم از ارث را که برادر و خواهر باشند. و از آیه استفاده می شود که زوج و زوجه با هر طبقه ای از وراثت باشند ارث می برند، و ارث از اصل ماترک المیت می باشد به دلیل جمله ﴿مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾ و جمله ﴿مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾. و نیز جمله: ﴿مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾ که در آیه ذکر شده شامل می شود زمین خانه و باغ را هرگاه زوج چنین املاکی داشته، و فوت نموده، که طبق آیه زوجه از آنها نیز ارث می برد زیرا جزء ماترک زوج است. و اما ارث برادر و خواهر، پس دو آیه راجع به آنان نازل شده، یکی همین آیه ۱۲ و دیگر آیه ۱۷۶ که در همین سوره خواهد آمد. اما این آیه که ایشان را کلاله خوانده که به معنی بستگان است زیرا خواهر و برادر از بستگان میّت می باشند. از جمله: ﴿فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ﴾ استفاده می شود که اگر وارث میّت یک برادر اُمّی باشد فقط و یا یک خواهر اُمّی فقط، پس یک سدس را می برد بالفرض یعنی طبق فریضه قرآنی و باقی مال را چون میّت وارث دیگری ندارد نیز به او می دهند بالرد، یعنی به واسطه عدم وارث به او رد می شود. و اگر یک برادر و یا یک خواهر بیشتر باشند، طبق قانون ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ...﴾ شریکند در ثلث مال بالفرض، و باقی مال را نیز به ایشان می دهند بالرد، و بین ایشان به تساوی تقسیم می شود، و چون آیه درباره خواهر و برادر اُمّی یعنی مادری نازل شده حکم برادر و خواهر اُمّی همین است که ذکر شد، و اما خواهر و برادر اُمّی و یا ابوینی در آیه ۱۷۶ ذکر خواهد شد. و باقی مسائل ارث کلاله اُمّی رجوع شود به رساله «احکام القرآن» ما.

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝﴾ [النساء: ۱۳-۱۴].

ترجمه: این است حدود خدا و مقررات او، و آنکه اطاعت خدا و رسول او کند او را به بوستانهایی داخل می کند که از زیر آن نهرها جاری است در حالیکه در آن جاوید باشند، و این کامیابی بزرگ است (۱۳) و آنکه خدا و رسول او را نافرمانی کند واز حدود و مقررات او تجاوز نماید او را به آتش وارد سازد در حالیکه در آن جاوید باشد و برای او عذابی است خوارکننده. (۱۴)

نکات: چون قوانی ارث را ذکر نمود در این آیه تذکر داده که هر کسی از حدود و قوانین الهی تجاوز کند و طبق آن رفتار نکند یکی از گناهان بزرگی را مرتکب شده که مستحق عذاب دوزخ خواهد شد آن هم عذاب دائمی، و چون قوانین الهی را خوار شمرده به عذاب خوارکننده مبتلا گردد.

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝ وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَازُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۱۵-۱۶].

ترجمه: و کسانی که از زنان شما کار زشتی ببایزند، پس گواه بگیرید بر ایشان چهار نفر از خودتان، پس اگر آن چهار نفر گواهی دادند، پس آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا برای ایشان راهی قرار دهد (۱۵) و از بین شما آن دو نفری که آن کار زشت را می‌آورند، پس بیازاریدشان، پس اگر توبه کرده و اصلاح نمودند از ایشان اعراض کنید، به راستی که خدا توبه‌پذیر و رحیم بوده است. (۱۶)

نکات: مقصود از کار زشت فاحشه، می‌توان گفت زنا، و یا زنا و مساحقه که مالیدن دو زن است فرج خود را به یکدیگر. و مقصود از کلمه ﴿مِنْ نِّسَائِكُمْ﴾، زنان شوهردار و مسلمان است که او را محصنه گویند که مرتکب چنین گناهی شود که باید چهار نفر گواهی دهند که او چنین گناهی کرده تا گناه ثابت شود. و کلمه ﴿مِّنْكُمْ﴾ در ﴿أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ﴾ دلالت دارد که شاهد باید از شما مسلمانان باشد نه کافر. و جمله: ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ...﴾ دلالت دارد که باید چنین زنی را در خانه‌ای نگاه داشت و مانع بیرون رفتن او شد تا فوت کند. و مقصود از جمله: ﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾؛ این است که خدا حکمی برای چنین زنان زناکار تعیین کند و لذا چون آیه جلد نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود این است راهی که خدا برای ایشان تعیین کرده که باید تازیانه بخورند، اما زمان ما چون حکم شرعی اجرا نمی‌شود می‌توان گفت: ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ...﴾ را باید عمل نمود. و ظاهراً مقصود از جمله: ﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا...﴾ دختر و پسر بدون همسری است که زنا نمایند و تذکیر اسماء برای تغلیب است و ها در ﴿يَأْتِيَنِهَا﴾ برمی‌گردد به الفاحشه. و بعضی گفته‌اند حد لواط است به دلیل تذکیر الذان و ضمیر یأتیان و ضمیر منکم، و بنابراین قول ﴿فَأَازُوهُمَا﴾ حد لواط است. و جمله: ﴿فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا﴾ دلالت دارد که اگر زناکار پیش از مراجعه به حاکم توبه کند حدی بر او جاری نمی‌شود و اما پس از مراجعه به حاکم و احضار نزد او، توبه رفع حد نمی‌کند به دلیل آیه ۸۵ سوره مؤمن: ﴿فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسًا﴾.

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾﴾ [النساء: ۱۷-۱۸].

ترجمه: همانا پذیرفتن توبه بر خداست برای آنانکه کار بد می کنند به جهالت سپس به زودی توبه می کنند پس ایشانند که خدا توبه ایشان را می پذیرد و خدا دانا و حکیم بوده است (۱۷) و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد می کنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الآن توبه کردم، و نیست توبه بر آنان که می میرند در حال کفر، ایشان را برایشان مهیا کردیم عذاب دردناک. (۱۸)

نکات: از کلمه «بِجَهْلَةٍ» استفاده می شود آنان که با دانائی و علم کار بد می کنند توبه ایشان پذیرفته نیست، ولی می توان گفت کسی که دانا باشد به حضور پروردگار و عظمت او، عصیان و گناه نمی کند، و حق تعالی که کلمه «بِجَهْلَةٍ» آورده برای این است که به بندگان خود یابد بدهد که هر گاه گناه کردید جهالت را عذر خود قرار دهید و توبه کنید. **وقال الصادق (علیه السلام): «كُلُّ ذَنْبِ الْعَبْدِ وَإِنْ كَانَ عَالِمًا فَهُوَ جَاهِلٌ حِينَ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ فَقَدْ حَكِيَ اللَّهُ قَوْلَ يُوسُفَ لِأَخُوته ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ كُلَّ مَعْصِيَةٍ جَهَالَةٍ وَإِنْ كَانَ عَلَى سَبِيلِ الْعَمَدِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَيْهَا الْجَهْلَ وَزُيِّنَتْهَا لِلْعَبْدِ وَلَأنَّهُ لَا يَعْلَمُ كنه ما فيه من العقوبة لمخاطرتهم بأنفسهم في معصية الله ولأنَّهُ في اختياره لذَّة الدُّنْيَا على العقبى جاهل﴾.** ولی باید دانست ظاهر آیه این است که خدا، فقط گناه کسانی را می آمرزد که اولاً از روی جهالت گناه کرده و ثانیاً فوری توبه کنند چنانکه فرموده: ﴿ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوَا النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا عَاتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾﴾ [النساء: ۱۹].

ترجمه: ای مؤمنین برای شما حلال نیست که به اکراه زنان را میراث برید و بر ایشان سخت بگیرید برای بردن قسمتی از آنچه به ایشان داده اید مگر اینکه کار زشتی به آشکارا بیاورند، و با آنان به نیکی معاشرت کنید، پس اگر از ایشان خوششان نمی آید، پس چه بسا چیزی را که شما کراهت دارید و خدا در آن، خیر بسیاری قرار می دهد. (۱۹)

نکات: این آیه برای نهی از اعمال زمان جاهلیت نازل شده که رسم بود اگر مردی می‌مرد زنان او نیز در شماره ارثیه او بود و پسر بزرگ یا اقوام او، زن را به ارث می‌بردند، و خصوصاً پسر بزرگ او می‌توانست بدون صداق با زن زناشویی کند و یا آنها را به همسری دیگران درآورد و حتی قادر بود آنها را از ازدواج به دیگران بازدارد، و می‌آمد چادری بر سر او می‌افکند و حتی گاهی ارثیه او را تصرف می‌کرد.

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَسْبَدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَعَآئِيتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَنًا وَإِنَّمَا مُبِينًا ﴿٢٠﴾ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾﴾ [النساء: ۲۰-۲۱].

ترجمه: و اگر خواستید زنی را تبدیل کنید و به جای او زن دیگری بیاورید و به یکی از ایشان پوست گاوی از زر داده باشید پس، از آن چیزی نگیرید، آیا آن را به بهتان و گناه آشکارا می‌گیرید (۲۰) و چگونه آن را می‌گیرید و حال آنکه بعضی از شما به دیگری کام داده است و زنان از شما پیمان محکم گرفته‌اند. (۲۱)

نکات: این آیات دلالت دارد بر اینکه مهر زن هر قدر زیاد باشد اشکالی ندارد، ولی اگر به قدر مهر السّه باشد بهتر است، و نیز کلمه: ﴿وَقَدْ أَفْضَى﴾ دلالت دارد که به دخول، صداق بر عهده زوج مستقر می‌شود.

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضْعَةِ وَأُمَّهُنَّ نِسَائِكُمْ وَرَبِّبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٣﴾﴾ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرْضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾﴾ [النساء: ۲۲-۲۴].

ترجمه: و نکاح مکنید آن زنان را که پدران شما نکاح کرده‌اند، مگر آنچه را که گذشته است، زیرا آن کار زشت و موجب خشم (خدا) بوده و بد راهی است (۲۲) حرام شده بر شما مادرانتان

و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هاتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی که شیرتان داده اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که در کنار شماستند از آن زنانی که به ایشان دخول کرده اید، پس اگر دخول به ایشان نکرده اید بر شما باکی نباشد، و زنان پسرانتان که از نسل شماستند، و حرام شده که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است، به راستی که خدا آمرزنده رحیم است (۲۳) و حرام شده زنان شوهردار مگر آنکه شما (در جنگ) مالک آنان شده اید: (این احکام) نوشته خداست برای شما مقرر شده. و سوای این زنان (که نام برده شد) برای شما حلال شده که با دادن اموال خود آنان را برای حفظ عفت نه برای زنا بجوئید، پس آنچه بهره بردید از آن زنان، مهرشان را به-عنوان فریضه بدهید، و پس از (تعیین) مهر واجب در آنچه رضایت طرفین شما باشد، بر شما گناهی نیست، بدرستی که خدا دانای حکیم است. (۲۴)

نکات: کلمه: ﴿مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ﴾ شامل است جدّ اُمّی و جدّ اُمّی را، بنابراین نکاح زن جدّ اُمّی و زن جدّ اُمّی نیز بر نوه حرام است. در آیات فوق شماره کرده زنانی را که بر مرد حرام است، از جمله زنانی که به واسطه نسب، بر مرد حرام است مادران اند که فرموده: ﴿أُمَّهَاتُكُمْ﴾، و این کلمه شامل است مادر و مادر مادر را و دیگر دخترانند که فرموده: ﴿وَبَنَاتُكُمْ﴾، و آن شامل است دختر دختر را و هر قدر پائین برود، و دختر پسر و هر قدر پائین برود، چه تولّد اینان از نکاح صحیح باشد و چه شبهه و چه به زنا، زیرا بنات اطلاق دارد. و دیگر از زنان محرمه خواهر است به دلیل کلمه: ﴿أَخَوَاتُكُمْ﴾، چه خواهر اُبویی و چه اُمّی و چه زیرا اخوات اطلاق دارد. و دیگر عمّه ها می باشند و عمّه شامل است خواهر پدر و خواهر جدّ پدری و خواهر جدّ مادری پدر و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق ﴿عَمَّتُكُمْ﴾. و دیگر از زنان محرمه خاله می باشد، و او خواهر مادر و خواهر جدّ اُمّی و جدّ اُمّی و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق ﴿خَالَاتُكُمْ﴾، و دیگر از زنان محرمه دختر برادر و دختر دختر او یا دختر پسر او هر چه پائین رود به دلیل اطلاق ﴿وَبَنَاتُ الْأَخِ﴾. و دیگر از زنان محرمه دختر خواهر و دختر دختر او و دختر پسر او و هر چه پائین رود به دلیل اطلاق ﴿بَنَاتُ الْأَخْتِ﴾. و دیگر از زنان محرمه که به واسطه رضاع یعنی شیر خوردن بر مرد حرام می شود و در این آیه ذکر شده مادر رضاعی است که شما را شیر داده اند و همچنین خواهران رضاعی شما به دلیل ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضْعَةِ﴾، و دیگر از زنان محرمه مادرزن است به دلیل: ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾. و دیگر دختر زن است که در کنار انسان بزرگ می شود و لذا آن را ربیبه گویند به شرطی که به مادر او دخول کرده باشد و

اگر دخول نکرده باشد دختر او حرام نمی‌شود. و دیگر از زنان محرمه عروس انسان یعنی زن پسر نسبی انسان است. و دیگر از زنانی که نکاح آنان حرام است خواهر زن است در حالیکه جمع بین دو خواهر کند به دلیل: ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ﴾. و دیگر از زنانی که بر مرد حرام است زن شوهردار است به دلیل جمله: ﴿الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾. و جمله: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...﴾ را بعضی دلیل برای متعه گرفته‌اند، در حالیکه این جمله با توجه به قبل و بعد آن راجع به متعه نیست بلکه مربوط به نکاح دائم است چنانچه در جملات قبل از آن ابتدا زنانی را شماره کرده که نکاح با آنان حرام است و فرموده: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...﴾، ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ﴾ و بعد فرموده: ﴿وَأَحْلَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾، و پس از آن بافاء تفریع فرموده: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾، یعنی چون از آن زنانی که برایتان حلال شده تمتع گرفتید به طور تمام مهرشان را پرداخت نمایند زیرا در سوره بقره فرموده اگر با ایشان همخوابی نکردید ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾، یعنی نصف مهر را بپردازید. به هر حال نباید از وسط آیه و بدون توجه به ماقبل و مابعد، استناد و مطلب آیه را عوض نمود. و بعلاوه اگر کلمه استمتعتم دلیل بر متعه ذکر شود عین همین کلمه در سوره احقاف آمده که خدا فرموده: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾، یعنی شما در دنیا طیباتان را صرف و به آنها استمتاع نمودید، پس امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید، ولی قائلین به متعه، استمتاع از طیبات در این آیه را دلیلی بر متعه نمی‌آورند، با توجه به اینکه در سوره نور آیه ۲۶ فرموده: ﴿وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾.

و ما در مورد متعه توضیح مختصری نیز در کتاب دعاهائی از قرآن داده‌ایم مراجعه شود. و جمله: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیضَةِ﴾، دلالت دارد بر اینکه زوج و زوجه پس از تعیین مهر، می‌توانند به رضایت طرفین چیزی بر مهر بیفزایند و یا کم کنند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْفَحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَدْحَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵۵﴾﴾

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا ﴿٢٨﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٩﴾ [النساء: ۲۵-۲۸].

ترجمه: و آنکه از شما توانائی ندارد که زنان آزاد مؤمنات را ازدواج کند، پس ازدواج کند از کنیزان مؤمناتی که شما مالک آنها شده‌اید، و خدا به ایمان شما داناتر است بعضی از شما از (جنس) بعض دیگرند، پس آنان را با اجازه کسانشان ازدواج کنید و مهریه آنان را به نیکی بدهید، در حالیکه همسران باشند نه در حال زنا، و نه آنانکه پنهانی دوست گرفته‌اند، پس چون به همسری درآمدند و کار زشتی کردند بر آنان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است، و نکاح با آن کنیزان برای کسی است از شما که از هلاکت بترسد و از زحمت خوف داشته باشد، ولی صبر شما بهتر است برای شما، و خدا آمرزنده رحیم است (۲۵) خدا می‌خواهد برای شما بیان کند و شما را به روش‌های آنانکه پیش از شما بودند هدایت نماید، و توبه از شما پذیرد و خدا دانای حکیم است (۲۶) و خدا می‌خواهد به رحمت بر شما رجوع کند؛ و آنان که پیروی شهوات می‌کنند می‌خواهند شما منحرف شوید به انحراف عظیمی (۲۷) خدا می‌خواهد تخفیف دهد از شما و بار گناه شما را سبک کند و انسان ناتوان خلق شده (۲۸).

نکات: این آیات اختصاص دارد به آن موقعی که مسلمین از جنگ با کفار غنائم و اسیران می‌آوردند، پس هر جوان فقیری که دچار رنج عزوبت بود می‌توانست از زنان اسیر زنی برای خود ازدواج کند زیرا خرج ازدواج با آنان کمتر بود، پس چنانکه در آیه ذکر شده در صدر اسلام که کنیز وجود داشت فقط جوانی می‌توانست کنیز با ایمانی را به نکاح خود درآورد که اولاً: به علت ضعف مالی قادر نباشد با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند و ثانیاً: از عزوبت رنج زیاد ببرد به حدی که ترس و خوف از انحراف و هلاکت پیدا کند چنانچه فرموده: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ﴾، ولی با این حال بهتر آن بود چنین جوانی صبر و استقامت داشته باشد و خود را نگه دارد و حفظ عفت کند تا استطاعت پیدا کرده و با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند چنانکه فرموده: ﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾. و شاید یکی از علل ازدواج با زن آزاد مؤمنه این بود که زن آزاد و مؤمنه دارای سابقه اسلامی و ایمانی و تربیت صحیح خانوادگی بوده به طوری که برای اصلاح نسل مفیدتر و می‌توانست فرزندان شایسته تربیت نماید. بنابر آنچه ذکر شد کسانی که توانائی ازدواج نداشتند خدا به ایشان نفرموده متعه کنند بلکه باید صبر و سعی کنند تا استطاعت پیدا کرده و با همسری مؤمن ازدواج کنند چنانکه در سوره نور نیز راجع به کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند خدا نفرموده متعه کنند بلکه فرموده: ﴿لَيْسَتْ عَفْوَ...﴾ یعنی باید عفت ورزند و

خود را نگه دارند. و ارجع هنا إلى تحقیقات السید مصطفی الحسینی الطباطبائی. و جمله: ﴿نُصِفَ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾، دلالت دارد که اگر یکی از زنان اسیر کار زشتی یعنی زنائی مرتکب شود باید به قدر نصف زن آزاد تازیانه بخورد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾﴾ [النساء: ۲۹-۳۰].

ترجمه: ای مؤمنین اموال خود را بین خودتان به باطل مخورید، مگر اینکه تجارتي باشد از رضایت طرفین شما، و خودکشی نکنید، بدرستی خدا به شما رحیم بوده است (۲۹) و هر کس به ستم و تعدی چنین کند، پس به همین زودی او را به آتش دوزخ وارد می کنیم و این بر خدا آسان است. (۳۰)

نکات: مقصود از ﴿لَا تَأْكُلُوا...﴾ خوردن تنها نیست، بلکه شامل هر تصرف غیر مشروعی است مانند: ربا و غصب و سرقت و خیانت و انکار حق زیرا به هر عنوانی باشد عرف می گوید مال مردم را خورد. و اطلاق ﴿أَمْوَالَكُمْ﴾ شامل می شود تصرف باطل در اموال خود و یا در اموال غیر، پس هر معامله ای که رضایت طرفین نباشد باطل است و مورد نهی، و آیا نهی موجب فساد است یا خیر؟ باید گفت اگر رضایت طرفین نباشد باطل است، و اگر رضایت طرفین وجود داشت ولی معامله صحیح نبود تصرف هریک از طرفین در آنچه به او انتقال یافته به واسطه رضایت دیگر اشکال ندارد. و جمله: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ شامل است که انسان خود و مسلمان دیگری را نباید بکشد، زیرا برادر دینی نیز خودی می باشد و هر دو مورد نهی می باشد.

﴿إِنْ جَحْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾﴾ [النساء: ۳۱].

ترجمه: اگر از گناهان بزرگ خودداری و دوری کنید، از گناهان کوچک شما می گذریم و شما را به جای ارجمند وارد می کنیم. (۳۱)

نکات: هدف دین دورکردن مردم است از گناهان بزرگ، و اما گناهان جزئی اگرچه اجتناب و دوری از آنها نیز پسند خدا و دین است، ولی انسان باید در جزئیات خیلی غور نکند و خود را به زحمت نیفکند و در اینکه گناهان بزرگ کدام است اختلاف نظر شده می توان گفت آنچه در قرآن صریحاً از آن

نهی شده و یا وعده عذاب به آن داده شده، و کیفر دنیوی و اخروی دارد، کبیره است، ولی عصیان خدا اهمیت دارد در هر چه باشد.

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا^ط وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ^ع وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^ع إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^ط ٣٢ وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ^ع وَلَٰذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاثُوهُمْ^ط نَصِيبُهُمْ^ع إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا^ط﴾ [النساء: ۳۲-۳۳].

ترجمه: و آنچه را که خدا بدان بعضی از شما را بر بعضی دیگر، برتری داده، آرزو نکنید، برای مردان بهره و نصیبی است از آنچه کسب کرده اند و برای زنان نصیبی است در آنچه کسب کرده اند، و خدا را از فضل او سؤال کنید زیرا خدا به هر چیزی دانا بوده است (۳۲) و برای هریک از مردان و زنان ارث خورانی قرار دادیم از آنچه والدین و خویشان گذارند و از آنانکه پیمان بسته‌اید. پس نصیب و بهره ایشان را بدهید، به راستی که خدا بر هر چیزی شاهد و گواه بوده است. (۳۳)

نکات: زمان جاهلیت به زنان و اطفال ارث نمی‌دادند و مال زن را از او باز می‌داشتند، حق تعالی به واسطه آیات فوق از این کار نهی نموده. و مقصود از نهی تمتی در جمله: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا...﴾ این است که اگر کسی در صفات روحی و جسمی و یا مالی برتری داشت شما به او حسد نبرید و زوال آن را طالب نباشید و به خدا اعتراض نکنید، بلکه از خدا بخواهید که به شما نیز عطا کند و به عطای او راضی باشید، چنانکه فرموده: ﴿وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^ع﴾. و مقصود از: ﴿الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾، شامل نسبی و سببی می‌شود مانند طبقه اول و دوم و سوم و زوج و زوجه. و مقصود از ﴿وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ...﴾ ضامن جریره است که در شرع تجویز شده کسی با دیگری پیمان ببندد که در جنگ و صلح با هم همراهی کنند، و اگر هر یک را جنایتی و دینی بر عهده آمد دیگری بپردازد، و صیغه آن چنین است: دست توی دست یکدیگر می‌گذارند، یکی می‌گوید: عاهدنا أَنْ دَمَكْ دَمِي وَثَارَكَ ثَارِي وَحَرَبَكَ حَرْبِي وَسَلَمَكَ سَلَمِي ثَوْرَتِي وَارْتِكَ وَتَطْلُبُ بِي وَاطْلُبُ بِكَ تَعْقِلَ عَنِّي وَاعْقِلَ عَنْكَ. که در صورت نبودن و ارث نسبی و سببی، او ارث می‌برد.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ^ط فَالَّذِينَ حَفِظْتُ^ع لِلْغَيْبِ^ط بِمَا حَفِظَ اللَّهُ^ط وَالَّذِي تَخَافُونَ ذُشُوزَهُنَّ^ط

فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾

[النساء: ۳۴]

ترجمه: مردان کارگزاران و سرپرستند بر زنان به سبب آنچه خدا برتری داده بعضی از ایشان را بر بعض دیگر و به سبب آنچه انفاق کرده‌اند مردان از اموال خود، پس زنان شایسته اطاعت کنندگانند (از خدا) که غیب مردان را حفظ کنند به آنچه خدا حفظ نموده، و آن زنانی که از سرکشی آنان خوف دارید ایشان را موعظه کنید و در خوابگاهها از ایشان دوری کنید، و ایشان را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند به هیچ وجه بر ایشان ستم روا مدارید، به درستی که خدا والا و بزرگ است. (۳۴)

نکات: حق تعالی مردان را برتری داده و بر زنان گمارده، و کارگزار و سرپرست زنان نموده، به واسطه اینکه به مردان برتری در نیروی فکری و بدنی داده شده و بر اعمال شاقه توانائی بیشتری دارند، این از نظر عقل. و اما شرعا جهاد و خطبه و اذان و جمعه بر ایشان واجب است. به اضافه باید بر زنان انفاق کنند و مخارج زنان را چه از جهت طعام و لباس و چه از جهت مسکن باید متحمل شوند. و لذا خدا فرموده: ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾. و اما اگر زنان طغیان کردند، باید با ایشان چنانکه در آیه دستور داده رفتار کرد به شرطی که دیه وارد نشود.

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَنِيهِمَا فَأَبْغُتُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾﴾

[النساء: ۳۵]

ترجمه: و اگر از ناسازگاری میان آنان خوف داشتید، پس داوری از خانوادهٔ مرد و داوری از خانوادهٔ زن بفرستید، اگر آن دو ارادهٔ اصلاح کنند خدا توفیق دهد و وسائل اصلاح را در میان ایشان فراهم کند، زیرا خدا دانا و آگاه است. (۳۵)

نکات: مخاطب ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ...﴾ مردم و حاکم شرع است و یا فامیل طرفین است که باید دو نفر از کسان خود را بفرستند. و جمله ﴿فَأَبْغُتُوا...﴾ اعم از این است که بعثت به رضایت زوجین باشد و یا خیر. و کلمه ﴿حَكَمًا﴾ می‌رساند که دو نفر به عنوان حکومت وارد می‌شوند و زوجین باید به حکم ایشان اطاعت کنند. و جمله ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا...﴾ دلالت دارد که حکمین و یا زوجین باید برای اصلاح اقدام کنند و نیت تفرقه نداشته باشند. و اگر اصلاح نشد و بنا بر تفرقه شد، بهتر آن است که به اذن زوجین تفرقه حاصل شود.

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶]

ترجمه: و خدا را عبادت کنید، و هیچ چیزی را شریک او نکنید، و به والدین و خویشان و یتیمان و مساکین و همسایگان نزدیک و همسایه دور و یار نزدیک و راهگذر و آنکه به ملکیت شما درآمده، احسان کنید، زیرا خدا دوست نمی دارد خودخواهی که به خود می نازد. (۳۶)

نکات: جمله: ﴿وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ اطلاق دارد که باید چیزی را شریک خدا نکرد نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادت و نه در حکم. شریک در ذات این است که کسی بگوید دو ذات در قدیم بوده و یا دو وجود در قدیم بوده. و اما شرک در صفات این است که بگوید غیر خدا همه جا حاضر و یا ناظر و یا مدیر و یا مدبر و یا شنوا و یا بینا و یا صفات دیگر خدا را واجد است. و اما شرک در افعال این است که غیر خدا را شافی و یا کافی و یا نگهبان و یا خالق و یا رازق بداند. و شرک در عبادت این است که غیر خدا را بندگی کند و یا غیر خدا را در عبادت بخواند و یا برای غیر خدا کرنش کند مانند کرنشی که برای خدا می کند. و شرک در حکم این است که به کسی غیر خدا بگوید: «یا شریک القرآن» و یا حکم کس دیگر را واجب الاطاعه بداند.

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ [النساء: ۳۷]

ترجمه: آنانکه بخل می ورزند و مردم را به بخل امر می کنند، و آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده کتمان می کنند، و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیا کرده ایم. (۳۷)

نکات: مقصود از بخل، بخل در مال فقط نیست بلکه بخل در علم و بخل در ارشاد و بخل در اظهار حق و کتمان هرچه خدا به ایشان داده و یا ایشان را آگاه ساخته، مانند یهود که بخل ورزیدند از اینکه آگاهی خود را که در حق محمد داشتند به مردم اظهار کنند، و به دیگران امر می کردند که شما نیز از اظهار حق بخل بورزید و آنچه می دانید کتمان کنید.

﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿۳۸﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿۳۹﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً

يُضْلِعُهَا وَيُوتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٨﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٣٩﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُوا الرُّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٠﴾

[النساء: ۳۸-۴۲]

ترجمه: و برای آنان که اموال خود را برای دیدن مردم انفاق می کنند و به خدا و به روز دیگر ایمان ندارند و کسی که شیطان همدم او باشد پس بد همدمی است (۳۸) و چه چیز بود بر ایشان (یعنی چه ضرری داشت) اگر به خدا و روز دیگر ایمان می آوردند و از آنچه خدا روزی ایشان کرده انفاق می کردند، و خدا به ایشان داناست (۳۹) محققاً خدا به مقدار ذره ای ستم نمی کند و اگر کار نیکی باشد آن را می افزاید و از نزد خود اجر بزرگ می دهد (۴۰) پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر اُمّتی به گواهی و تورا بر اینان گواه آوریم (۴۱) آن روز کافران و آنانکه نافرمانی رسول کردند دوست می دارند که کاش زمین به ایشان هموار می شد (یعنی زیر خاک می شدند) و از خدا سخنی را کتمان نمی کردند. (۴۲)

نکات: جمله: ﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ...﴾ عطف است بر ﴿لِلْكَافِرِينَ﴾ در آیه قبل، و مقصود از قرین بودن شیطان این است که دائماً ایشان را وسوسه می کند. و مقصود از: ﴿لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ﴾ این است که زیر خاک بودند و زمین را بر روی بدن ایشان هموار می کردند که دیگر از آن خارج نمی شدند. و مقصود از: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾، این است که کفار خود را انکار می کنند و خدا اعضای ایشان را به سخن می آورد، سپس ایشان پشیمان می شوند و آرزو می کنند که خوب بود کتمان نمی کردیم کفر خود را. و مقصود از شهادت رسول خدا ﷺ شهادت اوست بر اهل زمان خود و اصحاب خود، به قرینه آیات دیگر.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾﴾

[النساء: ۴۳]

ترجمه: ای مؤمنین، در حالیکه مستید به نماز نزدیک نشوید تا اینکه بدانید چه می گوئید و نه در حال جنابت - مگر اینکه گذرکنندگان راه باشید - تا اینکه غسل کنید، و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان جماع کردید پس آبی نیافتید، پس تیمم کنید خاک پاک زمینی را، پس بمالید به صورتها و دستهای خودتان (از آن خاک پاک)، بدرستی که خدا بخشنده و آمرزنده است. (۴۳)

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ...﴾ به ظاهر این است که در حال مستی به نماز نزدیک نشوید و صلاۀ معنای حقیقی آن یعنی نماز مراد است نه مسجد زیرا فرموده: «لَا تَقْرُبُوا المسجد...» و مقصود از: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾، این است که در حال جنابت نماز نخوانید تا اینکه غسل نمائید مگر اینکه مسافر باشید و آب پیدا نکنید که مراد از ﴿عَابِرِي سَبِيلٍ﴾، آن مسافری است که در بین راه آب ندارد. ولی بعضی به علاقۀ حال و محل گفته‌اند مقصود از صلاۀ محل نماز است که مسجد باشد یعنی در حال مستی به مسجد نزدیک نشوید و بنابراین قول مقصود از جمله: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ این می‌شود که شخص جنب به مسجد نرود مگر به عنوان راه‌گذر که از دری وارد واز در دیگر خارج شود و درنگ نکند. مطلب دیگر اینکه مقصود از ﴿سُكْرَى﴾، سکر و مستی حقیقی است، ولی در سکر مجازی یعنی سکر خواب و اغما و غفلت بهتر آن است که به نماز نزدیک نشود، زیرا ﴿حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ در تمام اینها مصداق دارد. و دیگر اینکه ﴿حَتَّى تَعْلَمُوا﴾ دلالت دارد بر اینکه انسان نمازگزار باید بداند چه می‌گوید، پس باید مقداری از لغت و زبان عرب را فراگیرد تا بفهمد در نماز چه می‌گوید. و دیگر اینکه در ﴿تَغْتَسِلُوا﴾ چون فرموده کجای بدن را غسل دهید اطلاق دارد و شامل تمام بدن می‌شود، پس انسان اگر جنب شده، باید برای نماز تمام بدن را غسل دهد. و در تیمم طبق قرآن باید بر صعيد تیمم کند، و صعيد، خاک زمین را گویند، پس با وجود خاک، انسان نباید به چیز دیگر تیمم کند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشَرُّونَ الصَّلَاةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ ۚ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ۝٤٥ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسِّنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝٤٦﴾ [النساء: ٤٤-٤٦].

ترجمه: آیا به سوی آنان که بهره‌ای از کتاب (تورات) داده شده‌اند نظر نیفکندی که گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند که شما راه را گم کنید (۴۴) و خدا به دشمنان شما داناتر است، و خدا برای سرپرستی کفایت و برای یاری کفایت و بس است (۴۵) از جمله کسانی که یهودی شده‌اند تحریف می‌کنند کلمات را از جاهایش، و می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو نشنوی، و ما را رعایت کن، در حالیکه مقصودشان پیچاندن زبان و طعنه‌زدن در دین است، و

اگر ایشان بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و به ما مهلت بده هرآینه برای ایشان بهتر و راست‌تر بود، ولیکن خدا به سبب کفرشان لعنتشان نموده و از حق دورشان کرد، پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی. (۴۶)

نکات: مقصود از کلمه ﴿نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ﴾ همان نیمه دانشمندانی است که مقداری از کتاب آسمانی را یاد گرفته‌اند، و باقی آن را نمی‌دانند، و لذا مشتری ضاللتند، و اما اینکه آنان چگونه مشتری ضاللت بودند، می‌توان گفت به اینگونه که با علم به نبوت محمد ﷺ کفر به او را می‌پسندیدند، و برای تعصب، خود را به گمراهی زده و می‌خواستند که مسلمین نیز گمراه باشند. و مقصود از ﴿يُخْرِفُونَ الْكَلِمَ...﴾ ممکن است تحریف لفظی باشد که الفاظ تورات را عوض می‌کردند، زیرا نسخه‌های تورات کم بود و صنعت چاپ به وجود نیامده بود، و مردم نیز اکثراً بی‌سواد بودند، و لذا ممکن بود عبارات تورات را عوض کنند، و ممکن است مقصود از تحریف، تحریف معنوی باشد که عبارات آن را معنی دیگری به دلخواه خود می‌کردند. و مانند زمان ما که با قرآن بازی می‌کنند و معانی دل‌خواه خود را به قرآن نسبت می‌دهند، آن زمان نیز با تورات چنین می‌کردند. و مقصود از ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ تمسخر بود. و مقصودشان از ﴿رَاعِنَا﴾ این نبود که ما را مراعات کن، بلکه به استهزاء می‌گفتند، و یا مقصودشان از آن، راعینا یعنی چوپان ما بود.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ ۚ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۷-۴۸].

ترجمه: ای کسانی که دارای کتابید ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده‌ایم در حالیکه تصدیق می‌کند آنچه را با شماست، پیش از آنکه صورت‌ها را محو کنیم و به پشتها برگردانیم، و یا ایشان را لعن کنیم چنانکه اصحاب سبت (روز شنبه) را لعن کردیم، و امر خدا شدنی بوده است (۴۷) به راستی و تحقیق که خدا شرک به او را نمی‌آمرزد، و پایین‌تر آن را برای هرکس که بخواهد، می‌آمرزد، و آنکه به خدا شرک آورد، پس به تحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است. (۴۸)

نکات: مقصود از اصحاب سبت کسانی بوده‌اند که روز شنبه از ماهی‌گیری تعطیل نکردند، و حيله کردند در گرفتن ماهی، و خدا مسخشان کرد چنانکه در سوره اعراف آیه ۱۶۳ قصه ایشان ذکر شده است. و در جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ﴾، اشکال شده که مشرک توبه نمی‌کند تا خدا

بیمارزد و نیامرزد و به اضافه اگر توبه کرد مشرک نیست، و مشرک خدا را قبول ندارد؟ جواب این است که مقصود از مشرک آن کسی که خدا را قبول دارد به یکتائی و خالقیت مانند مشرکین مگه، ولیکن غیرخدا را می خواند و برای خواندن خدا واسطه قائل می شود و بندگان خدا را در کارهای خدا دخالت می دهد و برای غیرخدا نذر و نیاز می کند و صفات خدا را به بندگان او می دهد مانند صفت لامکانی و حضور کل مکان را برای غیرخدا قائل می شود و یا او را سمیع کل صوت می داند و هکذا، سپس با همین عقاید و اعمال بدون توبه از دنیا برود.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝٤٩﴾ أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ ۚ إِنَّمَا مُبِينًا ۝٥٠ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجَبَتِ وَالظَّالُغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ۝٥١ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن نَّجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۝٥٢﴾ [النساء: ۴۹-۵۲].

ترجمه: آیا نظر نکردی به سوی آنان که خود را پاک می شمردند (از خود تمجید می کنند)، بلکه خداست که هرکسی را بخواهد، تمجید می کند و به قدر رشتۀ هستۀ خرما به ایشان ستم نشود (۴۹) بنگر چگونه بر خدا دروغ می بندند، و کافی است که این گناهی آشکار باشد (۵۰) آیا نظر نکردی به سوی آنان که نصیبی از کتاب (تورات) دارند، که ایمان به جبت و طاغوت می آورند (جبت و طاغوت نام دو بت بود) و به کفار می گویند ایشان (یعنی مشرکین) هدایت یافته ترند از مؤمنین به راه (۵۱) ایشانند آنانکه خدا لعنتشان کرده، و کسی را که خدا لعن کند برای او یآوری نخواهی یافت. (۵۲)

تکات: آنان که خود را تزکیه و تعریف می کردند، یهود بودند که می گفتند: ما مشرک نیستیم، بلکه از بندگان خاص خدا و ابناء خدا و احباء او می باشیم، و داخل بهشت نمی شود مگر کسی که یهودی باشد، و می گفتند: پدران و اجداد ما از انبیاء بوده و روز قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد. روزی عده ای از یهود اطفال خود را آوردند نزد رسول خدا ﷺ، و گفتند: واللہ ما مانند این اطفال می باشیم آنچه در شب عمل کرده ایم به روز جبران و عفو می شود، و آنچه در روز کرده ایم به شب جبران و عفو می شود! متأسفانه عده ای از ملت ما همان خودخواهی یهود را دارند و خودپسندی می کنند که ما پیرو ائمه هستیم و هر چه بکنیم مورد عفو خواهد بود، در صورتی که کتاب آسمانی ایشان قرآن است، قرآن تمام این اوهام را مردود ساخته است، و این چیزها را افتراء بر خدا دانسته و فرموده ﴿كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى

اللَّهِ الْكَذِبَ...» و مقصود از ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾، عده‌ای از یهود بوده مانند حی بن اخطب و کعب بن اشرف که برای خاموش کردن اسلام رفتند مگه نزد قریش و ابوسفیان، و با آنان هم‌قسم شدند برای دفع رسول خدا ﷺ، قریش گفتند شما اهل کتابید، و به محمد نزدیک‌ترید و ما از مکر شما خاطر جمع نیستیم، پس بیایید برای جبت و طاغوت سجده کنید تا ما خاطر جمع شویم، پس برای بتها سجده کردند، ابوسفیان گفت آیا ما به هدایت نزدیک‌تریم یا محمد؟ کعب گفت: شما به هدایت نزدیک‌ترید. و آیا جبت و طاغوت در لغت منحصر به بت می‌باشد، و یا به هر پرچمدار باطلی، چه مدعی نبوت، و چه مدعی الوهیت، و چه مدعی علم غیب، و چه آنکه حلال و حرام از خود بیاورد و مردم را به سوی خود دعوت کند، که تمام اینها را در لغت عرب، جبت و طاغوت گویند.

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ۝ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ۝ فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ بِهِءٍ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۵۳-۵۶].

ترجمه: آیا برای ایشان نصیبی از سلطنت است، پس در آن هنگام نمی‌دهند مردم را نقیری (۵۳) بلکه آیا به مردم حسد می‌ورزند بر آنچه خدا از فضل خود داده ایشان را، پس به تحقیق به آل ابراهیم دادیم کتاب و حکمت را، و به ایشان دادیم پادشاهی عظیمی را (۵۴) پس بعضی از ایشان به آن کتاب ایمان آورد، و بعضی از ایشان بازداشتند از ایمان، و دوزخ برای سوزانیدن کافی است (۵۵) به راستی و تحقیق آنان که به آیات ما کافر شدند به همین زودی وارد می‌کنیم ایشان را به آتشی که هر قدر پوستهای ایشان بسوزد تبدیل می‌کنیم به پوستهای دیگری تا بچشند عذاب را، به درستی که خدا عزیز و حکیم بوده است. (۵۶)

نکات: مردمی که مورد حسد یهود بودند، همان محمد ﷺ و پیروانش بودند که حق تعالی به ایشان نبوت و قدرت و سلطنت بخشید، و روز به روز قدرتشان زیادتر می‌شد، خدا می‌فرماید ما به آل ابراهیم یعنی یعقوب و یوسف و سلیمان و داود نیز سلطنت و نبوت دادیم، شما چرا به آنان حسد نمی‌ورزید. و در جمله ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ...﴾ اشکال شده که پوستهای دیگر که عصیان نکرده‌اند چگونه عذاب می‌شود؟ جواب این است پوست از عوارض است اما جوهر آدمی و روح او عوض نمی‌شود، و اوست که معذب است. و «نقیر» فرو رفتگی و شکاف پشت هسته خرما و کنایه از چیز بسیار کوچک و کم‌ارزش است.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا﴾ ﴿٥٧﴾ [النساء: ٥٧].

ترجمه: و آنان که دارای ایمان و اعمال شایسته باشند، ایشان را داخل خواهیم کرد به باغهایی که از زیر آنها نهرها جاری است تا به ابد در آن بمانند، برای ایشان جفت‌ها و همسرهای پاکیزه باشد، و ایشان را وارد سازیم در سایه کشیده شده راحتی. (۵۷)

نکات: خلود در بهشت مؤکد شده به لفظ ابد، و این دلیل است بر اینکه رحمت خدا از ایشان قطع نخواهد شد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ﴿٥٨﴾ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ﴿٥٩﴾ [النساء: ۵۸-۵۹].

ترجمه: به تحقیق خدا شما را امر می‌کند که امانات را به اهل آن برسانید، و چون بین مردم حکم کردید به عدالت حکم نمائید، محققاً خدا شما را خوب پند می‌دهد، به‌درستی که خدا شنوا و بیناست (۵۸) ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را برگردانید به خدا و رسول اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوتر است از جهت عاقبت. (۵۹)

نکات: کلمه: ﴿الْأَمَانَاتِ﴾ جمع است و شامل امانت خالق و مخلوق هر دو می‌شود: اما امانات خالق همان اوامر و نواهی و احکام کتاب آسمانی اوست که باید به آنها عمل شود، و همچنین امانت إلهی اعضا و جوارحی است که خدا داده که باید هریک را برخلاف آنچه او مقرر کرده صرف نکنند، با زبان غیبت و دروغ و نقامی و فحش و تهمت و افتراء نیاورد، و با چشم، نظر به محرّمات ننماید و همچنین با سایر قوا و جوارح، که قوا و حواس خود را بیهوده مصرف نکنند و درک و شعور و عقل خود را که هریک امانتی از امانات إلهی است صرف دنیاپرستی ننماید. و امانات مخلوق، آن است که ودائع و اسرار و امانات مردم را حفظ کند، و هر امانتی را به صاحبش برساند، و عیب مردم را فاش نکند، و اگر انسانی از امراء است با رعیت خود به عدل رفتار کند، و اگر دانشمند است مردم را به تعصبات باطله و عقاید فاسده و خرافای ترغیب نکند، و حقایق را بیان نموده کتمان ننماید، و زن حفظ غیاب همسر خود کند، و مرد حقوق پدری را در حق اولاد و سرپرستی و تربیت را در حق عیال مراعات نماید. و اما

امانات هرکسی نسبت به خودش آن است که برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافع تر است انتخاب کند و به جان خود خیانت نکند. و اما حکام حکومت را پس از خودشان به اهلش واگذارکنند، و سایر مردم در انتخاب حاکم رعایت اهلیت را نمایند و حکام نیز دیات و حدود الهی را که اجرای آنها بر عهده زمامدار و امام است اجرا کنند. و جمله: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ اشاره به وظائف قضات است و ممکن است به وظائف دیگر حکام و امراء و عدالتشان نسبت به رعیت نیز اشاره باشد، و مراد از کلمه ناس عموم مردمند چه مسلمان و چه کافر. و این امور انحصار به رسول و یا امام معینی نیست. بنابراین هر آمیری که اجرای عدالت نماید و حدود و دیات را طبق حکم خدا جاری سازد و بیت المال را به اهلش برساند، حاکم شرعی است، و اطاعت او بر همه لازم است، پس وظایف حاکم عمل به کتاب خدا و سنت رسول است چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز راجع به وظایف حاکم در خطبه ۱۰۳ همین مطلب را ذکر فرموده قال علیه السلام: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَنِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا، وَاصْدَارُ السَّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا». یعنی، به تحقیق نیست بر امام مگر به آنچه پروردگارش به او امر کرده (و آن پنج چیز است): رسانیدن موعظه، و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن، و زنده کردن سنت رسول صلی الله علیه و آله، و اجرای حدود بر مستحقین آن، و سهام بیت المال را به اهل آن برساند.

در آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾ [النساء: ۵۹].

امر شده به اطاعت خدا و اطاعت رسول... اما اطاعت خدا اطاعت از اوامر کتاب او قرآن است، و اما اطاعت رسول، اطاعت از سنت و روش اوست، نکته دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است به دلیل امر در این آیه و آیات دیگر، و امر برای وجوب است، و اطاعت رسول اطلاق دارد در قول و رفتار و تقریر او به دلیل آیه ۳۱ سورة آل عمران که فرموده:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ [آل عمران: ۳۱].

و در سورة اعراف آیه ۱۵۸ فرموده:

﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ﴾ [الاعراف: ۱۵۸].

و جمله: ﴿وَاتَّبِعُوهُ﴾ اطلاق دارد که باید پیروی رسول کرد در گفتار و کردار و رفتار، و این امر، حقیقت در وجوب است.

نکته دیگر اختلاف کرده اند در **أولوا الأمر**، که **أولوا الأمر** کیانند. عده ای گفته اند هر سلطانی است که طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است. عده دیگر گفته اولوا الأمر که جمع است عبارتست

از علمایی که استنباط احکام خدا می‌کنند از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ. عده‌ای دیگر گفته‌اند اولوالأمر فرمانداران کشوری و لشکری است که از طرف رسول خدا ﷺ اعزام می‌شدند برای مجاهدین و سایر طبقات مردم، که اطاعت ایشان لازم و واجب بود. عده دیگر گفته‌اند مقصود دوازده امام امامیه می‌باشد. و هر قولی برای خود دلیل‌هایی از کتاب خدا و یا احادیث رسول و یا قرائن دیگر آورده‌اند. ولی چون در این موضوعات تقلید رواه نیست، ما باید به دقت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئله حل شد که چه بهتر، و اگر حل نشد بپردازیم به دلیل‌های دیگر.

پس می‌گوییم حق تعالی در آیه قبل از این آیه فرموده: امانت را، یعنی حکومت را نیز به اهلش رد کنید، و به حکام نیز فرموده حکم به عدالت کنید، در این آیه به همین مناسبت می‌فرماید از اولوالأمر اطاعت کنید و اولوالأمر جمع است یعنی صاحبان فرمان. باید دید آن وقت که این آیه نازل شده مؤمنین مخاطبین مأمور به اطاعت از اولوالأمر بودند یا خیر؟ و اگر بودند اولوالأمر ایشان که بود. قرائنی که در این آیه و آیات دیگر موجود است می‌رساند که در زمان رسول خدا ﷺ فرمانداران لشکری و کشوری از طرف آن- حضرت، اولوالأمر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ اعزام شده بودند، به دلایل بسیاری:

اولاً: خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ را شامل گردد و در شمول، ایشان حق تقدّم دارند، و اگر مشمول چنین خطابى نباشند خطاب به ایشان، لغو است.

ثانیاً: خطاب ﴿مِنْكُمْ﴾، مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول بودند یا غیر ایشان؟ باید گفت قطعاً در درجه اول همانها بودند، بنابراین آنان مأمور بودند که از اولوالأمری که از خودشان بوده، اطاعت کنند، و چنین اولوالأمری نمی‌تواند سلاطین پس از رسول و یا علماء و یا ائمه آینده غیر موجود در حال خطاب باشند به دلیل خطاب ﴿مِنْكُمْ﴾ که اولوالأمر از خود حاضرین بوده است. به هر حال باید در زمان نزول آیه و خطاب، اولوالأمری باشد آن هم از خود مؤمنین موجودین، و چنین اولوالأمری همان سران لشکر و یا حکام مأمورین از طرف رسول خدا ﷺ می‌باشند.

ثالثاً: مخاطب به جمله: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ...﴾ باید در درجه اول مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول خدا ﷺ باشند، یعنی اولوالأمر نیز داخل افراد ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ﴾ می‌باشند، به دلیل: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، و اگر داخل ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ﴾ نبودند باید گفته شود: فردوه إلى الله و الرسول و اولى الأمر؛ که اولوالأمر را مرجع تنازع قرار دهد، و چون مرجع قرار نداده معلوم می‌شود امام معصوم نیست، بلکه از افراد متنازعین است، و اگر امام معصوم باشد، نباید کسی با او نزاع کند، همانطوریکه رسول خدا ﷺ مرجع در تنازع است و هیچ‌کس نمی‌تواند با او نزاع کند.

رابعاً: القرآن یفسر بعضه بعضاً، خود قرآن در آیات دیگر اولوالامر را تفسیر کرده، و در آیه ۸۳ همین سوره نساء فرموده: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

یعنی: «و چون ایشان را امری از امن و خوف آمد، نشر دادند آن را، و اگر آن را به رسول و اولوالامر از خودشان ارجاع می کردند هر آینه دانسته بودند آن را آنانکه اهل استنباط بودند از ایشان، و اگر فضل خدا و رحمت او نبود هر آینه پیروی شیطان کرده بودید مگر عدّه قلیلی». در این آیه جاء وا و أذاعوا و ردّوا و علّم تماماً به صغیه ماضی آمده که خدا مذمت کرده آنانی را که اخبار ترس آور و یا طمأنینه و آرامش آور را نشر داده بودند بدون آنکه مراجعه به اولوالامر کرده باشند. پس معلوم می شود در زمان رسول خدا ﷺ اولوالامری بوده و اولوالامر زمان رسول خدا ﷺ همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند، و این آیه ۸۳ راجع به غزوه موته است که زید بن حارثه والی بود.

خامساً: ما از مسلمانی که بخواهد بفهمد می پرسیم در نهج البلاغه در کتاب ۵۳ که امیرالمؤمنین مالک اشتر را والی مصر کرده می فرماید: حین ولّاه مصر و خطاب می کند به او مکرّر به عنوان والی یکجا می فرماید: «تنظر فيه من أمور الولاية قبلک»، و در جمله ای می فرماید: «واشعر قلبك الرحمة للزعیه، والمحبّة لهم، واللطف بهم، ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتم أكلهم ... فإنك فوقهم»، و در جمله ای می فرماید: «و إذا أحدث لك ما أنت فيه من سلطانك ...». و مردم مصر را رعیت او شمرده مکرراً و او را یکی از افراد اولوالامر شمرده، و با این حال به او می نویسد: «واردد إلى الله ورسوله ما يضلّك من الخطوب ويشته عليك من الأمور فقد قال تعالى لقوم أحبّ إرشادهم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾ تا آخر که در اینجا آن حضرت مالک را که از افراد اولوالامر است مصداق ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ شمرده و او را موظف کرده که در امور مراجعه به خدا و رسول کند در حالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه سلطان و خلیفه است و او فرماندار است، پس اولوا الامر فرمانداران رسول خدا ﷺ و فرمانداران زمامداران مسلمین می باشند. و اهمّیت نوشته آن حضرت از خطب او زیادتیر است زیرا خطبه را ممکن است سامع، کم و زیاد کند در حالیکه این احتمال در نوشته نمی رود. به اضافه آن حضرت در خطبه ۱۲۳ نهج البلاغه در باب تحکیم حکمین در صفین خود را مرجع تنازع قرار نداده بلکه طرف تنازع قرار داده و می فرماید: «ولما دعانا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن لم نكن الفريق المتولى عن كتاب الله تعالى وقد قال

الله سبحانه: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ فردّه إلى الله أن نحكم بكتابه ورده إلى الرسول أن نأخذ بسنّته». و چون نظر ما اختصار است به همین مقدار از کلمات آن حضرت اکتفاء می کنیم. بنابراین تنازعتم شامل اولوالأمر نیز می شود، یعنی: اگر مردم با اولوالأمر در چیزی نزاع کردند، طرفین نزاع باید به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ مراجعه کنند، و اگر مقصود امام معصوم بود می باید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند.

سادسا: در این آیه فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ و نفرموده: «فردوه إلى الله والرسول واولی الامر»! و اگر مقصود از اولوالأمر امام معصوم بود باید او را مرجع نزاع قرار دهد نه طرفین نزاع. به هرحال از کتاب الله و سنت رسول الله بسیار روشن است که اولوالأمر در زمان رسول، همان فرمانداران اعزامی از طرف رسول خدا ﷺ، بوده و پس از زمان رسول، زمامداران منتخب مسلمین بوده اند. سابعاً: ما از شما سؤال می کنیم آیا فرمانداران لشکری و کشوری زمان رسول خدا ﷺ واجب اطاعه بودند یا خیر، و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسول خدا ﷺ از فرمانداران خود اطاعت نمی کردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم می آمد یا خیر؟ اگر بگوئی واجب اطاعه بودند می گوئیم به چه عنوان، جز به عنوان والی امر و اولی الامر. پس روشن و مسلم است که اولی الامر در مورد نزول آیه همان فرمانداران بودند.

حال چگونه علماء و مقدّسین ما مطلب به این روشنی را نفهمیده و برای تعصّب حزبی و یا تعصّب شیعه و سنی گری فهم خود را به کار نینداخته و رجوع به روایات جعلی طرفین کرده اند که اگر ما به نظر دقت به آن روایات نظر کنیم کذب آنها روشن می شود. مثلاً روایتی از جابر بن عبدالله نقل شده و نوشت لوح سبزی از حضرت زهرا علیها السلام که در آن نام اوصیای رسول خدا ﷺ بوده و آن و نوشت را در هنگام احتضار حضرت باقر علیه السلام در حضور امام صادق علیه السلام آورد خدمت امام باقر علیه السلام، و با نوشته ای که نزد امام باقر علیه السلام بود تطبیق کرد و مطابق دید، در صورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر علیه السلام، همین جابر رفته به زیارت اربعین امام حسین طبق روایات شیعه و چشم او نمی دیده و از دیدن محروم بوده، حال شما ملاحظه کنید. آیا با این روایات غیر صحیح می توان ظاهر بلکه صریح قرآن را نادیده گرفت، در حالی که زمان وفات حضرت باقر علیه السلام و وصایت حضرت صادق علیه السلام، جابر بن عبدالله نبوده و به چهل سال قبل فوت شده بود. و لایحقی، پس از تحقیق معلوم گردید نصّی برای خلافت و امامت و اولوالأمری پس از رسول خدا ﷺ برای شخص و یا اشخاص معین از خدا و رسول صادر نشده، و اگر نصوصی در کتب سابقین نوشته شده تماماً از جهت سند و متن مخدوش و آثار جعل از آنها نمایان است. رجوع شود به کتاب «بررسی از نصوص امامت».

به هر حال اگر اولوالأمر عبارت باشد از ۱۲ نفر امام معصوم معینی، با اصل اسلام و ابدی بودن آن منافعی است، زیرا اولاً دین اسلام که حلال محمد حلال الی یوم القیامه، و حرامه حرام الی یوم القیامه می باشد در هر دوره و زمانی، مجری و زمامدار لازم دارد و عمر آن دوازده نفر و یا حکومت آنان محدود به سیصد سال است و این منافات با لزوم زمامدار در تمام ادوار است. و ثانیاً: اگر اولوالأمر از طرف خدا و رسول مخصوص به ۱۲ نفر باشد، کسی دیگری حق زمامداری و سلطنت بر مردم ندارد، و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت در این کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی و مسلمین را به دست گیرند و قوانین اسلامی را از اجراء بیندازند چنانکه انداخته اند. پس تمام ذلت و نکبت و بی سروسامانی و عدم اجرای قوانین الهی از این فکر سرچشمه گرفته که تعیین اولوالأمر فقط با خداست، و اگر هزاران سال اولوالأمر الهی نبود ملت اسلام بی اولوالأمر است و کسی حق اولوالأمری ندارد، باید مسلمین دخالت نکنند. و در نتیجه مملکت و ملت به دست هر کس افتاد بیفتد، و همین فکر باعث بر انحطاط مسلمین و تسلط اجانب گردیده. **نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ غَفْلَةِ الْمُسْلِمِينَ وَافْكَارِهِمُ الْبَاطِلَةَ.**

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۖ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۖ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۖ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ۝﴾ [النساء: ۶۰-۶۳].

ترجمه: آیا نظر نمی کنی به سوی آنانکه به خیال خود ایمان آورده اند به آنچه به تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده، می خواهند داوری خود را نزد طاغوت برند و حکم او را بپذیرند و حال آنکه مأمورند به طاغوت کافر شوند، و شیطان می خواهد ایشان را به گمراهی دوری مبتلا سازد (۶۰) و چون به ایشان گفته شود بیائید به طرف آنچه خدا نازل کرده و به سوی رسول، دیدی که منافقین از تو روگردانند و از رجوع به تو به سختی باز می دارند (۶۱) پس چگونه است حال ایشان هرگاه برسد ایشان را مصیبتی به واسطه آنچه خود به دست خود کرده اند، سپس نزد تو بیایند و به خدا قسم بخورند که ما اراده نکردیم مگر نیکی و همزیستی را (۶۲) ایشانند که خدا می داند آنچه در دلشان است، پس، از ایشان اعراض نما، و پند ده ایشان را و به ایشان درباره خودشان بگو گفتار رسائی را. (۶۳)

نکات: این آیات درباره آن منافقانی از مسلمین نازل شده که با یهودیان بر سر حقی و حکمی نزاع داشتند و به قضاوت کعب بن اشرف یهودی راضی شدند، ولی به حکم رسول خدا ﷺ راضی نشدند،

خصوصاً آنکه اظهار ایمان به رسول خدا ﷺ می کردند، زیرا کعب بن اشرف و یا کاهن و یا دیگری اهل رشوه بودند و به رشوه، حق را پامال می کردند، ولی رسول خدا ﷺ چون اهل رشوه نبود، آنکه غاصب بود نمی خواست نزد او برود و به قضاوت او راضی شود. حق تعالی در این آیه آن کس را که به غیر ما أنزل الله حکم کند طاغوت خوانده، پس معلوم می شود طاغوت منحصر به بت نیست و هرکس ادعای بیجا و حکم به غیر ما أنزل الله کند طاغوت است، و آنکه نزد چنین طاغوتی برود حکم کافر را دارد، به حکم: ﴿وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾، که در آیه ذکر شده، پس کسانی که به حکم خدا حاضر نیستند و برای جیفه دنیا با دیگران می سازند و می گویند مقصود ما نیکی و همزیستی است، و چنین عذرهای می آورند پذیرفته نیست، و به حکم ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ﴾، باید از ایشان دوری کرد و، به حکم: ﴿وَعَظَّمُوا قَوْلَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ...﴾ باید ایشان را از عواقب کارشان واز غضب خدا و قیامت ترسانید.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ ﴿٦٦﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ﴿٦٥﴾

[النساء: ۶۴-۶۵].

ترجمه: و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خدا از او اطاعت شود، و اگر این منافقین در وقتی که به خود ستم کردند (و به حکم تو راضی نشدند) نزد تو آمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود، هرآینه خدا را توبه پذیر و رحیم، یافته بودند (۶۴) پس نه چنین است قسم به پروردگارت که ایمان نمی آورند تا آنکه تو را در نزاع بین خود حاکم قرار دهند، سپس در بین خودشان از قضاوت تو دلتنگ نباشند و حقیقتاً تسلیم باشند. (۶۵)

نکات: چون منافقین به حکم رسول خدا ﷺ راضی نبودند، نزاع خود را پیش دشمن او برده بودند، این توهین و آزاری بود نسبت به رسول خدا ﷺ، و وظیفه ایشان این بود که بروند از رسول خدا ﷺ عذرخواهی کنند تا رسول خدا ﷺ از این توهین بگذرد، و برای ایشان طلب آمرزش از خدا کند، و خودشان نیز از طلب آمرزش از خدا خودداری نکنند، و این در صورتی بود که رسول خدا ﷺ زنده بود، و از دنیا نرفته بود البته وظیفه ایشان بود، و اما سایر مؤمنین که گناهی بین خود و خدا مرتکب شده اند و به رسول او مربوط نیست مشمول این آیه نیستند، آنان باید بین خود و خدا استغفار کنند، و به احدی از مخلوق مراجعه نکنند مگر اینکه حق مخلوقی را پامال کرده باشند، یا اذیت و آزاری نسبت به مخلوقی انجام داده باشند که در این صورت باید نزد آن مخلوق رفته و عذرخواهی و طلب عفو و التماس

دعا کنند، پس آن کسی که آیه فوق را دلیل می آورد برای آنکه هر مؤمنی هرکجای دنیا گناهی کرده باید متوسل به رسول خدا ﷺ شود و دست به دامان او بزند، بسیار اشتباه کرده، زیرا آیه فوق راجع به منافقین است نه مؤمنین، و راجع به آزار و اذیت و توهینی است که به رسول وارد کرده بودند نه سایر گناهان، به اضافه خدا به همان منافقین نگفته بروید نزد رسول بلکه فرموده اگر آمده بودند، و نفرموده بروید نزد رسول. پس، از کجای آیه توحید شرک را استخراج کرده اند و بین خود و خدا واسطه قائل شده اند و در همه جا مانند مشرکین واسطه قائل می شوند.

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَأَتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهْدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [النساء: ۶۶-۷۰].

ترجمه: و اگر ما بر آنان مقرر می داشتیم که خود را بکشید و یا از خانه هاتان خارج شوید جز اندکی از ایشان آنرا انجام نمی دادند، و اگر ایشان آنچه را به آن پند داده می شوند، انجام می دادند، برای ایشان بهتر و استوارتر بود (۶۶) و آنگاه است که ما از جانب خود پاداشی عظیم به آنان می دادیم (۶۷) و بی شک آنان را به راه راست هدایت می کردیم (۶۸) و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند پس ایشان همدم خواهند شد با آنان که خدا نعمتشان داده از پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان، و ایشان نیکو رفیقانی هستند (۶۹) آن فضل و برتری از خداست، و خدا دانای کافی است. (۷۰)

نکات: جمله: ﴿لَوْ أَنَّا...﴾ دلالت دارد که دین اسلام، دین سهل، و تکالیف آن سخت نیست، حق تعالی به قوم یهود فرمان داد که خود را بکشید، ولی به مسلمین چنین فرمانی نداد، اگرچه بعضی از اصحاب رسول ﷺ گفتند اگر حق تعالی ما را امر کند به خودکشی و خروج از اموال، اطاعت خواهیم کرد، مانند ثابت بن قیس که با یک نفر یهودی مناظره کرد، آن یهودی گفت حضرت موسی علیهِ السلام ما را امر به خودکشی کرد ما اطاعت کردیم، و محمد ﷺ شما را امر به جهاد می کند شما را کراهتی است، ثابت گفت: اگر محمد ﷺ مرا امر کند که خود را بکشم، البته اطاعت خواهم کرد. و همچنین از ابن مسعود و عمر نیز نقل شده که گفتند: «لَوْ أَمَرَنَا رَبَّنَا بِقَتْلِ أَنْفُسِنَا لَفَعَلْنَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَأْمُرْنَا». و جمله: ﴿لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾؛ دلالت دارد که تمام اوامر و نواهی الهی برای بنده نافع است، اگر اطاعت

کند. و جمله: ﴿وَأَشَدُّ تَثْبِيثًا﴾ دلالت دارد که عمل کردن به فرمان الهی موجب ثبات قدم و ازدیاد ایمان است، و انجام هر عملی موجب بر اقدام عمل خیر دیگر است. و جمله: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...﴾ دلالت دارد؛ که اطاعت خدا و رسول موجب رفاقت و حشر با انبیاء و صالحین است، نه صرف ادعای محبت، و لذا در حدیث آمده که ثوبان غلام رسول خدا ﷺ، رسول خدا را بسیار دوست می داشت، و از فراق حضرت محزون می شد، روزی نزد حضرت آمد در حالیکه رنگ او پریده و لاغر شده و افسرده بود، حضرت فرمود چگونه است حالت؟ عرض کردم من دردی ندارم جز وحشت از دوری شما، و چون یاد آخرت می کنم، می ترسم شما را نبینم، زیرا اگر از اهل جنت باشم درجه من به درجه شما نمی رسد، و شما را نمی بینم، و اگر اهل بهشت نباشم که ابداً شما را نخواهم دید، و همچنین عده ای از اصحاب از این مقوله سخن گفتند، پس این آیه نازل شد که هر کسی اطاعت خدا و رسول ﷺ کند حشر او با انبیاء و صالحین و ... خواهد بود، و اگرچه در درجات آنان نباشد، ولی حجاب و مانعی از زیارت و دیدار ایشان ندارد. و از جمله: ﴿مَنْ أَلْتَبَيْتَن...﴾ استفاده می شود تقدّم انبیاء بر تمام آنان که در آیه ذکر شده، و سپس صدیقین تقدّم بر دیگران دارند، و سپس شهداء تقدم رتبه دارند بر صالحین، و مقام شهداء از این جهت نیست که به دست کفار شهید شدند، بلکه مقامشان از جهت این است که اینان قولاً و عملاً شهادت به حق دادند، و دیگران قولاً شهادت می دهند، ولی ایشان هم با زبان شهادت دادند و هم با شمشیر و سنان. و مقصود از صدیقین کسانی که زودتر به انبیاء تصدیق کردند و مقتدای دیگران شدند در تصدیق، مانند علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر و مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یاسین و به اضافه عادتشان راستی و درستی بوده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا ۖ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ۖ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلْبِغَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۖ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۚ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۖ﴾

[النساء: ۷۱-۷۴].

ترجمه: ای مؤمنین سلاح خود را در برگیرید و بر حذر باشید، پس دسته دسته و یا دسته جمعی (برای مقابله) کوچ کنید (۷۱) و به تحقیق بعضی از شما کسانی که سستی می کنند، پس اگر به شما مصیبتی برسد می گوید حقیقتاً خدا بر من نعمت داده که با آنان

حاضر نشدم (۷۲) و اگر به شما از جانب خدا بهره‌ای برسد گویا بین شما و بین او دوستی نبوده می‌گوید ای کاش من هم با ایشان بودم و به پیروزی و بهره‌ی بزرگی نائل بودم (۷۳) پس باید کارزار کنند آنانکه می‌فروشند زندگی دنیا را به آخرت، و آنکه در راه خدا قتال کند پس کشته شود و یا پیروز گردد پس به زودی او را اجر بزرگی خواهیم داد. (۷۴)

نکات: جمله: ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ دلالت دارد بر اهمیت اسلحه و حفظ آن، و مسلمین باید همیشه مسلح باشند، و کسی آنان را خلع سلاح نکند زیرا بیدار بودن و برحذر بودن از دشمن از واجبات الهی است که در قرآن ذکر شده. متأسفانه مسلمین زمان ما از دشمن اسلام برحذر نیستند، ولی اگر کسی برخلاف موهومات ایشان سخن گوید بیدار و هشیار و برحذرند و او را می‌کوبند.

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾

ترجمه: و شما را چه شده که قتال نمی‌کنید در راه خدا و در راه نجات ناتوانان از مردان و زنان و فرزندان که می‌گویند پروردگارا ما را از این قریه‌ای که اهلش ستمکار است خارج ساز، و قرار بده برای ما از نزد خودت سرپرستی، و قرار بده برای ما از نزدت یاری کننده‌ای. (۷۵)

نکات: جمله: ﴿وَالْمُسْتَضْعَفِينَ...﴾ دلالت دارد که اگر عده‌ای از مسلمین در گوشه‌ای از دنیا ضعیف و زیردست کفار شدند و یا به آنان ستم و از مراسم دینی ممنوع می‌شدند باید سایر مسلمین در راه نصرت ایشان قیام و اقدام به جهاد کنند. رسول خدا ﷺ فرموده: «من سمع رجلاً يقول يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم». یعنی: کسی که بشنود مردی می‌گوید ای مسلمین به دادم برسید پس او را اجابت نکنند مسلمان نیست. و جمله: ﴿وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾، دلالت دارد که مسلمین از خودشان باید زمامدار و سرپرستی داشته باشند، و اگر ندارند باید درصدد تهیه سرپرست بوده و از خدا بخواهند وسائل آن فراهم شود و الاً اگر برای ایشان سرپرستی نباشد همواره ناتوان و مغلوبند.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ فَفَقَتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا

أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ۖ قُلْ مَتَّعْتُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ۖ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا



[النساء: ۷۶-۷۷].

ترجمه: آنان که ایمان آورده اند در راه خدا قتال می کنند و آنان که کافرند در راه طاغوت قتال می کنند، پس قتال کنید با دوستان و پیروان شیطان، زیرا کید شیطان ناتوان بوده است (۷۶) آیا نظر نمی افکنی به سوی آنانکه به ایشان گفته شد دست نگهدارید از دفاع و نماز را بپا دارید و زکات را بدهید، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد ناگاه گروهی از ایشان از مردم می ترسند مانند ترس از خدا و یا ترسی شدیدتر، و گفتند پروردگارا چرا بر ما قتال را مقرر کردی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی، بگو متاع و بهره دنیا اندک است، و آخرت برای پرهیزکار خوب است، و به شما به اندازه پوست هسته خرمائی ستم نمی شود. (۷۷)

نکات: ما معنی طاغوت را قبلاً در آیه ۲۵۶ سورة بقره بیان کردیم مراجعه شود. باید گفت در زمان ما اگر کسی حقی را بیان کند طرفداران باطل با او مقاتله می کنند و طرفداران حق با او همراهی ندارند و با سکوت خود او را منکوب می کنند. و جمله: ﴿قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾، راجع به مسلمین است که در مکه اذیت و آزار شدند و هرچه اجازه می خواستند برای جهاد و دفاع، به ایشان اذن داده نمی شد چون نیروی جهاد و دفاع نداشتند، ولی چون به مدینه آمدند و تشکیلاتی بوجود آوردند و عده قابل دفاع پیدا کردند به ایشان اجازه داده شد بلکه واجب گردید، ولی عده ای از ایشان از جهاد کراهت داشتند از ترس.

﴿أَيِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ۚ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ۝۷۸ مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ ۚ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۖ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝۷۹﴾

[النساء: ۷۸-۷۹].

ترجمه: هرکجا باشید مرگ شما را می یابد و اگرچه در برجهای محکم باشید، و اگر به ایشان نیکی برسد می گویند این از نزد خداست، و اگر به ایشان بدی برسد می گویند این از نزد تو است، بگو هر یک از اینها (یعنی تماماً) از نزد خداست، پس چه شده این قوم را که نزدیک نیست بفهمند حدیثی را (۷۸) آنچه برسد تو را از نیکی، پس از خداست و آنچه برسد به تو از بد از خود تو است، و ما تو را فرستادیم برای مردم به عنوان رسالت، و خدا برای گواهی کافی است. (۷۹)

نکات: مقصود از حسنه و نیکی، فتح و پیروزی و نعمت و فراوانی و باران است که اینها از نزد خدا و تقدیر اوست، و مقصود از سیئه و بدی، سختی و بلاء و شکست و مصیبت و قحطی و کمی نعمت

و منهنم شدن است، که اینها را از قدم محمد ﷺ می دانستند، یهود می گفتند از وقتی که محمد به شهر مدینه آمده، گرانی و سختی و مصیبت و قتل برای ما رسیده، و همچنین منافقین می گفتند شکست روز احد و کشته شدن افراد از محمد است. خدا در جواب ایشان فرموده تمام اینها مقدر است از جانب خدا به واسطه کوتاهی و تنبلی و ترس و نفاق خودتان، چنانکه آیه بعد روشن تر نموده و فرموده نیکی از خدا یعنی از لطف او و تفصل اوست، و اگر نه علت تامه برکات عمل بنده نیست، و بدی از خود تو تقصیر خود تو است ای انسان و از نافرمانی تو است چه قحط و غلا باشد و چه مرض و بلا باشد و چه مکاره و سختیها باشد. و مقصود از ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، این است که مواظب اعمال خود باشید و به خیر اقدام و از شر دوری جوئید. پس مقصود از حسنه و سینه عمل نیست بلکه خیر و شر حوادث است.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ﴿٨٠﴾ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾﴾ [النساء: ۸۰-۸۱].

ترجمه: آنکه اطاعت رسول می کند به تحقیق خدا را اطاعت کرده و آنکه روی گردان است پس ما تو را برای ایشان نگهبان نفرستادیم (۸۰) و دم از فرمانبرداری می زنند پس چون از نزد تو بیرون روند طائفه ای از ایشان به شب تدبیر می کنند غیر آن چیزی را که می گوئی، و خدا آنچه به شب تدبیر می کنند می نویسد، پس از ایشان اعراض کن و بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کافی است. (۸۱)

نکات: چون رسول خدا ﷺ به امر خدا، امر می کند از این جهت اطاعت او اطاعت خداست.

و مقصود از جمله: ﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾، این است که رسول خدا ﷺ برای نظارت اعمال مردم و نگهبانی ایشان از معصیت نیامده، پس آن کسی که می گوید اعمال ما را به نظر رسول خدا می رسانند و باید او نظارت کند برخلاف عقل و نقل گفته است.

منافقین خدمت رسول خدا ﷺ که بودند اظهار اطاعت می کردند ولی شبانه دور هم می نشستند و چیزهایی را تدبیر می کردند برخلاف رسول خدا ﷺ، چون رسول خدا بی خبر بود، خدا در این آیات به او خبر داده و فرموده خدا از نظر گواهی و کفالت و وکالت کافی است اگر چه محمد بی خبر است.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾﴾

[النساء: ۸۲]

ترجمه: آیا در قرآن تدبیر نمی کنند؟ و اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند. (۸۲)

نکات: مقصود از تدبیر در قرآن، تفکر کفار و مسلمین است در قرآن که ببینند در آن خلل و نقصی نیست نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی. مختصر و مفید است و معانی آن بلند و احکام آن محکم، و

به مکارم اخلاق و خیر و زهد و توحید دعوت کرده و از شرّ و فساد و کفر و نفاق و بدبختی برحذر داشته. و اگر کلام غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری یافت می‌شد از جهاتی: **اول** - گاهی حق بود و گاهی باطل. **دوم** - گاهی مطالب عقلی داشت گاهی خرافی. **سوم** - گاهی مطالب یقینی داشت گاهی ظنی و وهمی. **چهارم** - گاهی به خدا دعوت می‌کرد گاهی به خود. **پنجم** - گاهی اخبارش مطابق واقع بود، و گاهی برخلاف واقع. **ششم** - گاهی کلامش فصیح بود و گاهی غیر فصیح و گاهی مطالب آن ضد و نقیض بود و گاهی موافق.

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که تقلید باطل است زیرا امر به تدبّر نموده، و دیگر اینکه می‌رساند قرآن قابل فهم است که امر به تدبّر نموده، و ردّ می‌کند قول مغرضین که قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و دیگر اینکه اگر کلام بشر بود در آن اختلاف بسیاری به نظر می‌رسید. و اختلاف بر سه قسم است: اختلاف تناقضی، و اختلاف در تفاوت، و اختلاف در تلاوت. اما اختلاف تناقضی، و اختلاف تفاوتی که مقداری از قرآن فصیح باشد و مقداری از آن غیر فصیح، پس این دو در قرآن یافت نمی‌شود. و اما اختلاف در تلاوت مانند اختلاف در قرائت آن، موجود و بی‌اشکال است، زیرا اختلاف در تلاوت موجب نقصی نیست.

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾ فَقَتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَحَرِضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا﴾ [النساء: ۸۳-۸۴].

ترجمه: و چون ایشان را امری (یعنی خبری) از ایمنی و یا ترس برسد نشر دهند، و اگر آن را بسوی پیامبر و فرمانداران خود برگردانند (و به رسول و فرمانداران مراجعه کنند) کسانی از ایشان که نیروی درک حقیقت دارند آنها خواهند دانست، و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود بی‌گمان پیرو شیطان می‌شدید مگر عده کمی (۸۳) پس در راه خدا قتال کن، مکلف نیستی مگر خودت (تکلیف غیر تو را از تو نخواهند) و مؤمنین را برانگیز (و به جهاد ترغیب کن)، امید است که خدا آسیب کفار را بازدارد، و خدا در عذاب سخت‌تر و در عقوبت شدیدتر است. (۸۴)

نکات: آیه ۸۳ درباره جنگ موته و لشکر روم نازل شده و اولوالا امر زید بن حارثه بود. گاهی برای لشکریان رسول خدا ﷺ خبر وحشت اثر از دشمن می‌رسید که مثلاً لشکر بسیاری مجهز شده که صد مقابل شکر اسلام در فلان محل مهیای حمله می‌باشند، و یا خبر خوشی می‌رسید برای لشکر اسلام که نشر این اخبار به صلاح مجاهدین و به صلاح مسلمین نبود، ولی منافقین آن را نشر می‌دادند. حق تعالی

دستور داده که چنین اخبار را قبلاً به رسول خدا و یا به فرمانداران اطلاع دهند اگر نشر آن صلاح باشد نشر دهند و الا سانسور کنند.

از این آیه معلوم می شود مقصود از اولوالأمر، همان فرمانداران لشکری اسلامند و به اتفاق تواریخ و مفسرین، اولوالأمر در آیه همان فرماندهان می باشند. در این صورت معنی اولوالأمری که در آیه ۵۹ ذکر شده چنانکه در آنجا بیان گردید، روشن می شود که القرآن یفسر بعضه بعضا. و از جمله: ﴿لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ...﴾ چند چیز استفاده می شود: اول اینکه رسول خدا ﷺ مکلف شده به جهاد و اگر چه تنها باشد. دوم اینکه تکلیف او این بوده که خود اطاعت خدا کند و مردم را نیز ترغیب کند و اما مردم عمل نکنند و یا نکنند به او مربوط نیست، هرکسی مکلف به عمل خود می باشد، و این آیه بعد از جنگ احد بوده که رسول خدا ﷺ مأمور شده حسب الوعدة ابوسفیان در بدر صغری مهیای جنگ باشد.

﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ﴿٨٥﴾ وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾﴾

[النساء: ۸۵-۸۷].

ترجمه: آنکه شفاعت نماید شفاعت نیکی، برای او از آن نصیبی است، و آنکه شفاعت کند شفاعت بدی، برای او بهره ای است از آن، و خدا بر هر چیزی مقتدر است (۸۵) و هنگامی که شما را تحیتی دادند پس شما به نیکوتر از آن تحیتی بدهید و یا همان را رد کنید، به راستی که خدا بر هر چیزی محاسب بوده است (۸۶) خدایی که هیچ معبود و پناهی نیست جز او، شما را جمع می کند به روز رستاخیز شکی در آن نیست و کیست راستگوتر از خدا در سخن تازه. (۸۷)

نکات: چون در آیه قبل فرموده ﴿وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ مردم را به جهاد ترغیب کن در این آیه فرموده هرکس شفاعت کند برای امر خیری بهره ای برای او است یعنی هر کس مؤمنین را به کار خیری راهنمایی و ترغیب کند و یا بیاموزد و یا وسیله شود برای او ثوابی هست، و رسول خدا ﷺ فرموده: «من سن سنة حسنة فله اجر من عمل بها». یعنی هر کس روش نیکویی ایجاد کند هر کس به آن روش عمل کند برای او نیز اجر است. و همچنین هرکس باعث کار بدی شود و یا راهنمایی و یا ترغیب کند و یا راه بدی را به مردم بیاموزد، پس هر کس به آن عمل کند، بهره ای از وزر و وبال برای او نیز هست. و مقصود از جمله: ﴿وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ...﴾ این است که مثلاً اگر کسی به شما سلام کرد شما جواب بهتری و یا مانند همان سلام را به او برگردانی. و جمله: ﴿فَحَيُّوا...﴾ امر است و دلالت بر وجوب دارد

که جواب سلام واجب است و جوابِ بهتر این است که اگر سلام کننده گفت السّلام علیکم در جواب بگوئی: علیکم السّلام و رحمہ اللہ، و اگر او رحمہ اللہ را اضافه کرد شما بگوئی و رحمہ اللہ و برکاته. و شعار مسلمین در برخورد و ملاقات یکدیگر سلام است، و سلام یکی از اسماء الہی و بہ معنی رحمت او و سلامتی از جانب او است کہ بدین وسیلہ شامل حال بندگان می شود. و حتی اگر کسی وارد منزلی می شود باید سلام کند و چنانچه کسی در آن منزل نباشد می تواند بر خودش سلام کند و بگوید: «السّلام علینا من ربنا». نکته دیگر جملہ: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ دلالت دارد بر اینکه ملجأ و پناه و قاضی الحاجاتی جز خدا نیست چنانکہ مکرر در این کتاب گوشزد شدہ کہ إله بہ معنی «مایتالہ إلیہ فی الحوائج» می باشد. و یکی از دلایل قیامت قول صدق حق تعالی است کہ فرمودہ: ﴿لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ﴾. و دلیل بر اینکه قرآن قدیم نیست و حادث است همین آیه است کہ در آن فرمودہ: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾، چون حدیث بہ معنی خبر تازه و نو می باشد.

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝۸۸﴾ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝۸۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكُمْ أَوْ يُقْتَلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقْتَلُوكُمْ وَالْقَوُا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝۹۰﴾ سَتَجِدُونَ ءَاخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿۹۱﴾﴾

[النساء: ۸۸-۹۱].

ترجمہ: پس چه شدہ برای شما کہ درحق منافقین دو دستہ شدہ اید و خدا برگردانید (دل-های) ایشانرا (بہ پستی کفر) بہ سبب آنچه انجام دادند، آیا می خواهید هدایت کنید آنکہ را خدا گمراہ کردہ، و آنکہ را خدا گمراہ کند پس ہرگز برای او راہی نخواہی یافت (۸۸) و دوست دارند کہ کافر شوید چنانکہ خودشان کافرنہد پس مساوی و مانند ہم باشید پس، از ایشان دوستی مگیرید تا ہجرت کنند در راہ خدا (و مسلمان شوند)، پس اگر روگردانیدند (و مهاجم باقی ماندند) بگیریدشان و ایشان را بکشید ہر جا یافتید، و از ایشان دوست و یاور

مگیرید (۸۹) مگر آنانکه می‌پیوندند به قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی باشد و یا نزد شما آیند در حالیکه دلشان را از قتال با شما و از قتال قوم خود بازداشته‌اند، و اگر خدا خواسته بود ایشان را بر شما مسلط کرده بود که با شما قتال کرده بودند، پس اگر از شما کناره گیرند که با شما قتال نکنند و دم از تسلیم زنند پس خدا برای شما راهی علیه ایشان قرار نداده است (۹۰) به زودی کسان دیگری خواهید یافت که می‌خواهند از شما ایمن و از قوم خود ایمن باشند، هر زمان که به سوی فتنه کفر برگشت داده شوند در آن سقوط کنند، پس اگر از شما کناره نگیرند و دم از تسلیم نزده و دست از شما بازدارند بگیرید و بکشید ایشان را هر جا ایشان را یافتید و آنانکه که تسلط آشکار شما را بر ایشان مقرر داشتیم. (۹۱)

نکات: این آیات در حق چندین طائفه نازل شده: طائفه اول؛ کسانی بودند که اظهار اسلام نموده پس از آن به کفر برگشتند و به هجرت در راه خدا و ثبات قدم در اسلام تن ندادند و لذا بعضی از مسلمین در حق ایشان دو دل شده بودند، حق تعالی فرموده دو دل نباشید اینان کافرند و با ایشان دوستی مکنید. طائفه دوم؛ کفاری که با مسلمین پیمانی بسته و درامانند. طائفه سوم؛ کسانی که پیمان نبسته‌اند ولیکن خود را در پناه معاهدین درآورده و با دسته دوم پیوند کرده‌اند پس اگر با مسلمین قتال نکنند و دم از تسلیم زنند نباید مسلمین به ایشان تعرض کنند چنانکه در آیه ۹۰ فرموده است. طائفه چهارم؛ دسته بی‌طرفی هستند که گاهی برای امنیت خود دم از اسلام زده و گاهی دم از کفر زده برای اینکه از کفار در امان باشند، پس اگر از مسلمین کناره گرفته و تعرضی نکنند کاری با آنان نیست و اگر کناره‌گیری نکنند و تسلیم نباشند باید ایشان را برطرف نمود خصوصاً اگر محارب باقی مانده و ایجاد مزاحمت کنند چنانکه آیه ۹۱ فرموده است.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾﴾

[النساء: ۹۲]

ترجمه: مؤمن، مؤمنی را نمی‌کشد مگر به خطا، و کسی که به خطا مؤمنی را بکشد پس بنده مؤمنی آزاد کند و دیه‌ای تسلیم کسان مقتول نماید مگر اینکه ایشان عفو نمایند، پس اگر مقتول از قومی بود که دشمن شما نیستند (یعنی کافرند) و او (مقتول) مؤمن بوده، پس آزاد کند بنده مؤمنی را، و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی است پس باید به اهل او دیه‌ای داد و بنده مؤمنی را آزاد کرد، پس هرکس نیافت بر اوست دو ماه روزه پی‌درپی، این توبه‌ای است از دستور خدا و خدا دانا و حکیم بوده است. (۹۲)

نکات: جمله ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که قاتل در قتل خطایی باید دیه بدهد به اضافه بر اینکه باید بنده‌ای آزاد کند. و کلمه: ﴿مُؤْمِنَةً﴾، دلالت دارد که باید بنده‌ای که آزاد می‌کند، مؤمن باشد. و جمله ﴿وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾، دلالت دارد که باید دیه را به اهل مقتول یعنی وارث او بدهند. و دیه انسانی چه در عمد و چه در خطا و چه شبه عمد هزار مثقال طلای خالص سکه‌دار ۱۸ نخودی است، و یا هزار گوسفند و یا دویست گاو و یا صد شتر، و شرح آن در کتاب احکام القرآن مسطور است. جمله: ﴿فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ﴾، می‌گوید اگر مقتول، مؤمن بود، ولی قوم و بستگان او همه از کفارند، در اینجا بر قاتل کفاره لازم است نه دیه زیرا کفار استحقاق دیه مسلمان را ندارند. و جمله: ﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ...﴾ می‌فرماید اگر مقتول از کفاری بودند که با مسلمین معاهده بسته‌اند باید قاتل به اضافه تحریر رقبه مؤمنه، دیه را هم بپردازد.

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿النساء: ۹۳-۹۴﴾

ترجمه: و کسی که مؤمنی را عمداً بکشد پس جزای او دوزخ است در حالیکه در آن جاوید است و خدا بر او خشمناک و لعنت کرده او را و مهیا نموده برای او عذاب بزرگی را (۹۳) ای مؤمنین هنگامی که در راه خدا و جهاد سفر کردید پس تحقیق کنید و ندانسته کاری نکنید و به کسی که به شما اسلام و اظهار اسلام کرده نگویید که تو مؤمن نیستی، شما متاع زندگی پست دنیا را می‌جوئید پس نزد خدا بهره‌های بسیاری است، شما کافر بودید از پیش. پس خدا منت گذاشت بر شما و اظهار اسلام شما را پذیرفت، پس جستجو و تحقیق کنید، زیرا خدا به آنچه انجام دهید همواره آگاه بوده است. (۹۴)

نکات: آیه ۹۴ راجع است به لشکری که رسول خدا ﷺ فرستاده بود بر سر قومی از کفار در اطراف فدک و در حق ایشان نازل شده، و ریاست لشکر با مقدار و یا با غالب نامی، بود، چون به آن محل رسیدند، تمام کفار فرار کردند، مگر «مرداس» نامی که چوپانی می‌کرد، او به اعتماد اینکه مسلمان شده فرار نکرد، و گوسفندان خود را در غاری از کوه جای داد. سپس چون لشکر اسلام نزدیک شدند و الله اکبر گفتند او نیز الله اکبر گفت و از کوه پایین آمد و شهادتین بر زبان جاری کرد. اما لشکر اسلام اعتناء

نکردند با اینکه شهادتین اورا شنیدند، اسامه بن زید او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت راند. چون رسول خدا ﷺ خبر شد بسیار آشفته گردید و پریشان. و آیه فوق بر او نازل گردید. جمله: ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ تکرار شده معلوم می شود تحقیق واجب مؤکد است و نباید ندانسته کاری کرد، خصوصاً در تکفیر و قتل کسی. متأسفانه زمان ما برعکس این دستور، روحانی نمایان به زودی بدون تحقیق این گناه بزرگ را مرتکب می شوند و تحقیق نکرده و سخن طرف را از خود او نشنیده، فوری او را تکفیر می کنند. جمله: ﴿الْقَى إِلَيْكُم...﴾ دلالت دارد که هر کس شهادتین گفت باید پذیرفت و خون و مال و آبروی او محترم و محفوظ است، و جمله: ﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا﴾، دلالت دارد که تکفیرکنندگان مردم مسلمان و یا تفسیق کنندگان بدون تحقیق، دنیاپرست بوده و فعلاً بسیاری از مراجع دینی که از قرآن و اسلام بیگانه اند و برای حسد و کوتاه نظری و بی خبری مردم را لعن و تکفیر و تفسیق می کنند برای طمع دنیاست.

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٩٦﴾﴾ [النساء: ۹۵-۹۶].

ترجمه: آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد می کنند بااستثنای آنانکه صاحب عذر و ضررند، با آنانکه در راه خدا به اموال و جانها جهاد می کنند مساوی نیستند، خدا برتری داده مجاهدین به اموال و جانها را بر متقاعدین، به یک درجه، و هر یک را خدا وعده نیکوتر داده، و برتری داده خدا مجاهدین را بر قاعدین به اجر بزرگ (۹۵) و به درجاتی از جانب خود، و برتری داده ایشان را به آموزش و رحمت، و خدا همیشه آمرزنده و رحیم بوده است. (۹۶)

نکات: دراین آیه یکجا درجه مفرد آورده و یکجا درجات جمع آورده و مقصود این است که خدا برتری داده مجاهدین را بر قاعدین با عذر به یک درجه به دلیل کلمه درجه و بر قاعدین بدون عذر به درجاتی. و عذرهم بر دو قسم است: عذر بدنی، مانند کور و لنگ. و عذر مالی، مانند فقر. و کلمه: ﴿غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ دلالت دارد که جهاد از صاحبان عذر موجه ساقط است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا

يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾
وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

[النساء: ۹۷-۱۰۰]

ترجمه: به راستی آنان را که فرشتگان قبض روح می‌کنند، در حالی که آنان به خود ستم کرده‌اند، فرشتگان گویند در چه حالی بودید؟ گویند ما در زمین ناتوان و زبون بودیم، (فرشتگان) گویند آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید، پس آنان جایگاهشان دوزخ و بدبازگشتی است (۹۷) مگر ناتوانان از مردان و زنان و اطفالی که حيله‌ای نتوانند و راهی (برای نجات) نیابند (۹۸) پس آنان را شاید خدا مورد عفو نماید و خدا بخشنده آمرزنده است (۹۹) و هر کس در راه خدا مهاجرت کند محل اقامت بسیار و وسعتی می‌یابد، و آنکه از خانه خود خارج شود برای مهاجرت به سوی خدا و رسول او، سپس مرگ او را دریابد پس محققا اجر او بر خدا لازم شده و خدا آمرزنده رحیم بوده است. (۱۰۰)

نکات: کلمه: ﴿فِيمَ كُنْتُمْ﴾، دلالت دارد که ملائکه از مستضعفین و کسانی که در دین خود ضعیفند نیز سؤال و بازخواست می‌کنند که چرا در امر دین خود را عالم و توانا نکردید، و عذر ایشان پذیرفته نیست مگر کسانی که چاره‌ای نداشته و راهی برای دانش و عمل دینی نداشته‌اند. و جمله ﴿...يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً﴾، دلالت دارد که اگر کسی برای تعلیم و حفظ دین خود مهاجرت کرد خدا برای او گشایشی بوجود می‌آورد و محل بهتری برای او پیدا می‌شود. و از سرتاسر این آیات استفاده می‌شود که هجرت برای حفظ دین واجب است.

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ
يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ ﴿١٠١﴾ وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ
لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ
وَرَائِكُمْ وَلِتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ
وَتَأْخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ ﴿١٠٢﴾

[النساء: ۱۰۱-۱۰۲]

ترجمه: و چون در زمین قدم زدید (برای سفر)، پس اگر خوف دارید که کفار شما را به خطر و فتنه اندازند، باکی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید؛ به راستی که کافران برای شما

دشمن آشکارند (۱۰۱) و چون (تو) در میانشان بودی و (هنگام جنگ) برایشان نماز را برپا داشتی، پس باید عده‌ای از ایشان با تو بایستند و اسلحه خود را در بگیرند، پس چون سجده کردند باید (بروند و) پشت سرشما باشند. وعده دیگری که نماز نکرده‌اند بیانند با تو نماز بخوانند، و باید بر حذر باشند و اسلحه خود را در بگیرند، کافران دوست دارند که از اسلحه و متاعهای خود غافل شوید پس یک مرتبه بر شما بتازند، و اگر به شما از باران رنجی باشد و یا بیمار باشید باکی بر شما نیست که اسلحه خود را فروگذارید، ولی بر حذر باشید، به راستی که خدا برای کافری عذاب خوارکننده‌ای مهیا نموده است. (۱۰۲)

نکات: جمله ﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ دلالت دارد که اگر به پای خود مسافرت در زمین کردید حکم قصر می‌آید، ولی با طیاره و یا با ماشین در هر صورت، چنین نیست. و جمله: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ دلالت دارد که اگر در سفر، خوف از خطر کفار باشد قصر است و لا خیر. آری اگر سفر با قدم باشد و خوف نیز باشد، در سفر هشت فرسخی که زحمت و زمان سیر آن کمتر از یک روز نیست، باید قصر نمود، چنانکه رسول خدا ﷺ در سفر هشت فرسخی قصر نمود. جمله: ﴿وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ...﴾ دلالت دارد که نماز جماعت را در حال جنگ نباید ترک نمود و طریقه جماعت در جنگ همانطوری است که در آیه ذکر شده که مجاهدین دو قسمت شوند: عده‌ای در مقابل دشمن ایستاده و عده‌ای می‌روند اقتداء به امام کرده، رکعت اول را با امام می‌خوانند، چون سجده رکعت اول را تمام کردند برخاسته و جلو دشمن می‌روند، و عده دیگری که نماز نخوانده‌اند می‌روند در رکعت دوم به امام اقتداء می‌کنند، و هر عده، تتمه و باقی نماز خود را در بین راه و یا در مقابل دشمن به اتمام می‌رسانند. جمله ﴿وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾، که در آیه مکرر شده دلالت دارد بر اهمیت اسلحه که مسلمین باید همواره اسلحه داشته باشند، و از اسلحه و تجهیزات جنگی خود غفلت نورزند و نیز استفاده می‌شود که اسلحه پاک است، پس روایت کافی (ج ۳ ص ۴۰۰ چاپ آخوندی) در باب اللباس الذي تکره الصلاة فيه (حدیث ۱۳) که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لا تجوز الصلاة في شيء من الحديد فإنه نجس ممسوخ» (یعنی نماز در هیچ چیز از آهن اثر نیست زیرا آهن نجس است و مسخ شده) مجعول می‌باشد. و جمله: ﴿وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ﴾ دلالت دارد که مسلمین همواره باید از کفار بر حذر و هوشیاری و احتیاطات خود را از دست ندهند، و مبادا غافلگیر شوند.

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿۱۳۷﴾ وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِعَاءِ الْقَوْمِ إِنَّ

تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

[النساء: ۱۰۳-۱۰۴]

ترجمه: پس چون نماز را به جای آوردید، خدا را یاد کنید در حال قیام و نشسته و بر پهلوهایی خود (یعنی خوابیده)، پس چون مطمئن (وازدشمن آسوده) شدید اقامه همان نماز (معهود) را نمائید زیرا که نماز بر مؤمنین به وقت معین واجب شده است (۱۰۳) و سست نشوید در دنبال کردن این قوم، اگر شما دردمند می‌شوید پس محققا ایشان نیز دردمند می‌شوند چنانکه شما دردمند می‌شوید، و شما امید دارید از خدا آنچه را ایشان امید ندارند، و خدا دانای حکیم بوده است. (۱۰۴)

تکات: مقصود از ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ﴾ «إذا أردتم فعل الصلاة في الحرب» می‌باشد، زیرا این آیات در وظائف حال جنگ نازل شده، و رسول خدا ﷺ فرموده: «الصلاة لا تترك بحال». یعنی نماز را به هیچ حالی نباید ترک نمود. و جمله: ﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ...﴾ دلالت دارد بر اینکه مؤمن چه در حال غالب شدن و چه در حال مغلوب شدن، به خدا امید دارد، ولی کافر که پشت پا به دین زده، در این احوال به جانی امید ندارد. پس مؤمن که همواره امیدوار است نباید در جهاد سستی کند. از آیه ۱۰۳ معنی دیگری نیز کرده‌اند ولی ظاهر همین است که ذکر شد.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾ وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَافًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾ يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾ هَآأَنْتُمْ هَآؤَلاءِ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿١٠٩﴾﴾

[النساء: ۱۰۵-۱۰۹]

ترجمه: به راستی که ما به سوی تو نازل کردیم این کتاب را به حق، تا بین مردم به آنچه خدا به تو ارائه داده حکم کنی، و برای خائنین طرفدار مباش (۱۰۵) و از خدا طلب آمرزش کن زیرا خدا آمرزنده رحیم بوده است (۱۰۶) و دفاع مکن از کسانی که به خود خیانت می‌کنند، زیرا خدا خیانتکار گنه کار را دوست نمی‌دارد (۱۰۷) خیانت خود را از مردم پنهان می‌کنند و از خدا پنهان نمی‌کنند و حال آنکه خدا با ایشان است هنگامیکه شبانه به تدبیر سخنانی می‌گویند که خدا را خوش نیاید و خدا به آنچه می‌کنند محیط است (۱۰۸) و همان شمائید آنان

که از ایشان دفاع می کنید در زندگی دنیا، پس کیست که مجادله کند با خدا از طرف ایشان در روز قیامت یا چه کس وکیل بر ایشان می باشد (۱۰۹)

نکات: جمله: ﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ الْتَّائِسِ بِمَا أَرْكَلَ اللَّهُ﴾، دلالت دارد که باید رسول خدا ﷺ طبق وحی حکم کند و از خود نباید حکمی صادر کند، و این آیه دلالت می کند که رأی علماء در دین حجیت ندارد مگر اینکه طبق وحی باشد. و جمله: ﴿وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾، دلالت دارد که طرفداری از خائن حرام است و نباید از خائن طرفداری کرد و نباید به او منصبی داد، و نباید او را مصدر اموری قرار داد. حال اگر کسی بگوید چگونه رسول خدا ﷺ و یا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعضی از خائنین را مانند زیاد بن ابیه و یا اشعث بن قیس و یا ابوموسی را مصدر امور و فرماندار کردند؟ جواب این است که؛ رسول خدا ﷺ و یا حضرت علی علیه السلام مطلع به احوال این اشخاص نبوده و از خیانت ایشان آگاه نبوده اند. و هم چنین هریک از خلفاء و زمامداران اگر خائنی را مصدر کاری قرار دهند بدون علم، اشکالی ندارد، ولی باید متوجه باشند که اگر خیانتی کردند فوری معزول شوند.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ۝﴾ [النساء: ۱۱۰-۱۱۲].

ترجمه: و آنکه عمل بدی مرتکب شود و یا به خود ستم کند سپس از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزنده رحیم می یابد (۱۱۰) و آنکه گناهی فراهم کند، پس جز این نیست که بر ضرر خودش فراهم می کند، و خدا دانای حکیم است (۱۱۱) و آنکه خطایی و یا گناهی فراهم کند سپس به تهمت آن را بر بی گناهی بیندازد پس حقیقتاً بار بهتان و گناه آشکاری را حمل نموده است. (۱۱۲)

نکات: فرق بین سوء و ظلم به نفس شاید این باشد که سوء چیزی است که ضررش به غیر برسد ولی ظلم به نفس گناهی است که فقط به خود عامل زیان رساند. و مقصود از ﴿ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ...﴾ فقط گفتن استغفرالله نیست بلکه گفتن آن است با شرایطش که توبه و اصلاح و جبران مافات باشد.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ۝﴾ [النساء: ۱۱۳].

ترجمه: و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، بدون شک طایفه ای از ایشان قصد داشتند که تو را گمراه کنند و گمراه نمی کنند مگر خودشان را و به هیچ وجه به تو زیان نمی رسانند، و خدا

نازل نمود بر تو کتاب و حکمت را و آنچه نمی دانستی تو را آموخت، و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است. (۱۱۳)

نکات: مقصود از ﴿فَضَّلُ اللَّهُ﴾، نبوت است؛ و از رحمت، سایر نعمتها می باشد. و مقصود از جمله: ﴿...أَنْ يُضِلُّوكَ﴾، این است که اصحاب او می آمدند سخنانی برخلاف واقع و شهادتهایی به نفع یکدیگر می دادند در مراعات، در حالی که رسول خدا ﷺ مأمور به ظاهر بود و باطن ایشان را نمی دانست، و بدین جهت حضرت را در حکم باطل و خطا وارد می ساختند ولی خدا او را آگاه می کرد. و جمله: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ قبل از وحی چیزی نمی دانسته. و جمله: ﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ دلالت دارد که نبوت امری است تفصیلی و به ریاضت و زهد و امثال اینها، تحصیلی نیست.

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝﴾ [النساء: ۱۱۴-۱۱۵].

ترجمه: در بسیاری از نجواهای ایشان خیری نیست مگر کسی که (درنجوای خود) امر به صدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم کند (یعنی نجوایش به یکی از این سه امر باشد) و هرکس برای جستن خشنودیهای خدا چنین کند، پس به زودی اجر بزرگی به او می دهیم (۱۱۴) و هرکس پس از آنکه هدایت برای او روشن شده، با رسول مخالفت و دشمنی کند و به غیر راه مؤمنین برود (راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد)، او را واگذاریم به آنچه دوست دارد، و او را به دوزخ درآوریم که بد سرانجامی است. (۱۱۵)

نکات: این آیات با بسیاری از آیات گذشته اگرچه عام است، و تا قیامت، شامل هر مکلفی می شود، ولی نازل شده در حق منافقین، از آن جمله طعمه بن ابیرق است که زرهی از عموی خود دزدید و آن را به گردن یک مرد یهودی گذاشت، آن مرد یهودی نزد رسول خدا ﷺ آمد، و بی گناهی خود را اظهار داشت، ولی قبیله طعمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و از طعمه دفاع کرده و رسول خدا ﷺ را به اشتباه انداختند تا اینکه آیه ۱۰۵ نازل شد، و طعمه چون فهمید وحی طبق واقع آمده و حق بر او روشن شد با این حال از مدینه گریخت و به مکه رفت و پنهان شد، روزی به خانه حجاج رفت و او وی را گرامی داشت زیرا طعمه مهمان او شد، و در آنجا چند روزی ماند، سپس خیال کرد در درون خانه زرهی نهفته، چون شب شد آنجا

را نقب زد و به درون آن رفت، در آنجا پوسته‌هایی خام و خشک بود، پایش بدانها گرفت و به زمین خورد، صاحبخانه بیدار شد، و او را گرفت و بیرون آورد، اهل مکه گفتند او را سنگسار کنیم، حجاج گفت اگر چه بد کرده اما مهمان است، و مهمان را نباید کشت، پس او را به خواری از مکه بیرون کردند، او به قبیله بنی سلیم که بت پرست بودند پناه برد، و مرتد گشت، و در آنجا زیر دیواری رفت و مرد، پس چون با اینکه فهمید وحی رسول خدا ﷺ حق بوده باز به راه خلاف رفت، عاقبت او دوزخ شد. و در جمله: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى﴾، دلالت دارد که دین باید با دلیل و برهان روشن باشد تا خدا مخالف او را عذاب کند. و مقصود از کلمه ﴿الْهُدَى﴾، دلیل است و تبیین علم به آن دلیل است. جمله: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ﴾ دلالت دارد بر حرمت مخالفت رسول خدا ﷺ، و دیگر اینکه چون مخالفت با او حرام است پس او صادق است، و دیگر اینکه دلالت بر وجوب متابعت رسول دارد. و جمله: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ دلالت دارد که مسلمان نباید از راه مؤمنین جدا شود، و به راهی غیر راه آنان برود، و دیگر اینکه دلالت دارد بر حجیت اجماع مسلمین اگر تمام مسلمین حکمی و چیزی را مسلم دانستند مخالفت با آنان جایز نیست و دلالت دارد بر حرمت تفرقه و جداساختن خود از مؤمنین.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (۱۱۶) ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾ (۱۱۷) ﴿لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ (۱۱۸) ﴿وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَتَّبَعَتْهُمْ وَلَا مَرَّتْهُمْ فَلْيَتَّبِعْ عَادَانِ الْأَنْعَمِ وَلَا مَرَّتْهُمْ فَلْيَغَيِّرْ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾ (۱۱۹) ﴿يَعْدُهُمْ وَيُمَتِّعُهُمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (۱۲۰) ﴿أُولَئِكَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُجِدُونَ عَنْهَا مَخِصًا﴾ (۱۲۱) [النساء: ۱۱۶-۱۲۱].

ترجمه: محققا خدا نمی‌آمرزد شرک آوردن به او را، و می‌آمرزد مادون شرک را برای هرکس بخواهد، و آنکه شریک برای خدا قائل شود، پس به تحقیق گمراه شده گمراهی دوری (۱۱۶) نمی‌خوانند غیر از خدا مگر زنان و مادگانی را، نمی‌خوانند مگر شیطان سرکشی را (۱۱۷) خدا او را دور از رحمت کرد. و او گفت البته خواهی گرفت از بندگان بهره معینی را (۱۱۸) و البته و محققا گمراه خواهی کرد ایشان را و آنان را به آرزوی کشانم و البته آنان را آمر کنم که گوشه‌های چهارپایانشان را بشکافند و به آنان البته فرمان دهم که خلقت خدا را تغییر دهند، و هرکس شیطان را دوست بگیرد نه خدا را، پس به تحقیق زیان کرده زیان آشکاری (۱۱۹) وعده

می دهد ایشان را و به آرزو می کشاند ایشان را و شیطان وعده نمی دهد به ایشان مگر غرور و فریب (۱۲۰) ایشان مأوا ایشان دوزخ است و از دوزخ گریزی نیابند. (۱۲۱)

نکات: جمله ﴿لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾، دلالت دارد که شرک قابل عفو نیست. و شرک بر چهار نوع است چنانچه توحید نیز بر چهار نوع است: توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی. و در مقابل هر یک از اینها یک نوع شرک است: اَمَّا توحید ذاتی این است که در مقابل ذات حق موجود دیگری را جزء او و یا مقابل او قدیم قرار ندهیم یعنی ذات او بسیط واحد قدیم است که اگر چیز دیگری را قدیم و یا جزء ذات او بدانیم شرک است. و اَمَّا توحید صفاتی این است که صفات خدا را به مخلوق او ندهیم و دیگر اینکه صفات او را عین ذات او بدانیم مثلاً قدرت و علم او را عین ذات او بدانیم و قدرت و علم او را برای مخلوقی قائل نشویم. و اَمَّا توحید افعالی این است که کارهای او را به مخلوقی نسبت ندهیم مثلاً او خالق و رازق است نه دیگری، و اگر افعال او را به مخلوقی نسبت دهیم شرک است. و اَمَّا توحید عبادی این است که غیر او را عبادت و کرنشی چون کرنش برای او ننمائیم و غیر او را در موقع عبادت نخواهیم و به عنوان عبادت غیر او را نخوانیم، و غیر او را خیرخواهتر و مهربانتر از او ندانیم، که در این صورت مبتلا به شرک خواهیم شد. و جمله ﴿...إِلَّا أَنْتَ﴾، دلالت دارد که مشرکین بتهای خود را به شکل زن مجسم کرده بودند و ملائکه را که می خوانند دختران خدا می دانستند، و به اضافه چون تنها بی روح و جامد بودند و هر موجودی که بی جان باشد عرب او را مؤنث می داند یعنی به کلمه تأنیث به آن اشاره می کند.

و مقصود از جمله: ﴿وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا﴾، این است که دعوت شیطان را اجابت کرده و او را اطاعت می کردند، و هرکس امر غیر خدا را مطاع بداند گویا عبادت غیر را کرده است، به اضافه هرکس عبادت معبودی را کند او را در حوائج می خواند و لذا خدا فرموده: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَاهٌ﴾. و مقصود از قول شیطان که گوید ﴿وَلَا مَنِّيَنَّهُمْ﴾، این است که به واسطه آرزوهای طولانی و حرص دنیا طلبی ایشان را به کفر و عصیان وارد می کنم و به وعده های پوچ غرور آمیز ایشان را از دین خدا باز می دارم، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾، و به امور بدعت به نام دین مغرور می کند، ﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿٢٢٢﴾ لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ

الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٢﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٣﴾ [النساء: ۱۲۲-۱۲۴].

ترجمه: و آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته کنند به زودی به باغهایی که از زیر آنها نهرا جاری است واردشان می‌کنیم که در آنها همواره تا ابد بمانند، وعده خدایتعالی حق است، و کیست که از خدا در قول راستگوتر باشد (۱۲۲) (ثواب و عقاب) به خواسته‌ها و آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هرکس عمل بدی کند به آن جزا داده شود، و برای او غیر از خدا نه دوستی یافت شود و نه یابوری (۱۲۳) و هرکه از کارهای شایسته انجام دهد، از مرد و یا زن، در حالیکه ایمان داشته باشد پس ایشان وارد بهشت می‌شوند و به اندازه نقیری ستم نمی‌شوند. (۱۲۴)

نکات: حق تعالی پس از آنکه به بشر هشدار داده که گول شیطان را نخورند و به ایمان و عمل صالح پردازند و برای هر عملی پاداش و کیفری قرار داده در جمله: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ...﴾ فرموده هیچ به آرزو و امید بی عمل نباید گول خورد و کسی خود را لوس نکند نه مسلمین و نه اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را طبق خیال و آرزو جزا نیست بلکه هرکس عمل بدی کند چه مؤمن و چه کافر کیفری دارد که باید به کیفر خود برسد، و جز خدا، نه دوستی و نه خیر خواهی و نه یار و یابوری برای احدی است، و کسی بهتر از خدا برای بندگان نیست، و زن و مرد در این قانون فرقی ندارند طبق جمله: ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ﴾. و ﴿نَقِيرًا﴾ گودالی یا شکاف روی هسته خرما و کنایه از چیز بسیار اندک است.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ ﴿١٢٥﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾ [النساء: ۱۲۵-۱۲۶].

ترجمه: و کیست که دین او نیکوتر باشد از آنکه خود را تسلیم خدا کند و اسلام آورد در حالیکه نیکوکار باشد و از آئین معتدل ابراهیم پیروی کند، و خدا ابراهیم را دوست گرفته است (۱۲۵) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا به هر چیزی محیط بوده است. (۱۲۶)

نکات: چون حضرت ابراهیم علیه السلام از هر جهت تسلیم خدا گردید، خدا پیروی آئین او را بر مسلمین لازم و آئین او را جزء آئین محمد صلی الله علیه و آله قرار داده، زیرا ابراهیم علیه السلام «مَنْعَ النَّاسِ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَسَلَّمْ

نفسه لِلتَّيْرَانِ، وحضر ولده للقربان، وماله للصَّيفان، ولذا صار خليلاً للرحمن)). اگر کسی بگوید چگونه به بعضی از انبیاء حبیب و خلیل خدا می توان گفت اما پسر خدا نمی توان گفت؟ جواب این است که حبیب و خلیل جنسیت را لازم ندارد ولی بُنُوْت جنسیت را لازم دارد. سبحانه الله عن الجنسية.

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَمَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۲۷].



ترجمه: و از تو درباره زنان فتوی می طلبند، بگو خدا درباره ایشان برای شما فتوی می دهد و (همچنین) آنچه در این کتاب بر شما خوانده می شود درباره زنان یتیمی که آنچه برایشان مقرر شده به ایشان نمی دهید و رغبت دارید که نکاحشان کنید و درباره کودکان ناتوان و درباره اینکه برای یتیمان به عدالت قیام کنید، و آنچه از خوبی بجا آرید محققاً خدا به آن داناست. (۱۲۷)

نکات: در زمان جاهلیت به زنان و اطفال و دختران ارث نمی دادند ارث میت از کسی بود که بتواند سوار اسب شود و به میدان کارزار برود و دیگر اینکه دختران یتیم را اگر خوشگل و دارای مال بودند تزویج می کردند و مال او را می خوردند و اگر بدگل بود از تزویج ممنوع می شد تا بمیرد و کسی نبود برای ایشان دادرسی کند تا اینکه اسلام آمد و از رسول خدا ﷺ درباره ایشان استفتاء شد. جمله: ﴿قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ﴾، دلالت دار که رسول خدا ﷺ حق فتوی ندارد بلکه باید فتوای خدا را برای مردم بگوید، در این صورت چگونه در زمان ما مردم را به تقلیدی که در اسلام نبوده واداشته اند و عده ای هم بنام مفتی هر چه ظن ایشان رسید فتوی می دهند. و مقصود از جمله: ﴿وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...﴾ همان آیات اوائل سورة نساء است که باید ارث دختران و زنان را بدهند و دختران یتیم را بدون اذنشان نکاح نکنند و غیر از عدالت کاری نکنند، پس آیات اول سورة بهم مربوط است و چیزی ساقط و یا تحریف نشده است.

﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۸].



ترجمه: و اگر زنی از شوهرش ترس ناسازگاری و دوری گزیدن داشت بر زوجین باکی نیست که بین خودشان اصلاح کنند صلح خوبی، و این صلح بهتر است، و بخل به جانهای آدمی حاضر شده، و اگر نیکی کنید و پرهیزگار باشید محققاً خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است. (۱۲۸)

نکات: مقصود از جمله: ﴿...أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا...﴾ این است که اگر زن از بی مهری و یا طلاق شوهرش بیمناک است می‌تواند مقداری از مهریه خود را به او ببخشد و یا از حق همخواهی و یا از نفقه صرفنظر کند تا زوج به اعراض و یا طلاق نپردازد زیرا بیشتر بی مهری و بیدادگری مردان از بخل است که از دادن نفقه و یا حقوق دیگر بخل دارند، و اگر زن مقداری از حق خود بگذرد و مرد به نیکی و پرهیزگاری و عدالت گراید بین ایشان اصلاح خواهد شد.

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّنْ سَعَتِهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾﴾ [النساء: ۱۲۹-۱۳۰].

ترجمه: و شما میان زنان هرگز نمی‌توانید عدالت کنید و اگرچه حریص باشید (به این عدالت)، پس (از زنی که میلتن به او کم است) به کلی روگردان مشوید که زنی را سرگردان رها کنید، و اگر به اصلاح و تقوی بپردازید پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است (۱۲۹) و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خدا هر یک را از سعه رحمت خود بی‌نیاز و غنی می‌گرداند، و خدا گشایش‌دهنده و حکیم است. (۱۳۰)

نکات: در آیات اول سوره امر به عدالت کرده، و در این آیه می‌فرماید هرگز نمی‌توانید به عدالت قیام کنید، مقصود این است که باید در نفقه و کسوه و سکنی عدالت کنید و اما عدالت در میل قلبی ممکن نیست زیرا میل قلبی به آن زنی که خوشگل و خوش اخلاق می‌باشد بیشتر و تساوی در محبت قلبی برای آدمی ممکن نیست، پس اگر انسان به یکی از زنان متمایل شد، نباید از دیگری روگردان و او را سرگردان و رها کند چنانچه در آیه بیان شده. و اینکه در خاتمه تمام این آیات مکرر شده ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾ ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ ﴿وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾ ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا﴾، برای این است که به مردان بفهماند که خدا با اینکه دانا و بی‌نیاز و آگاه و صاحب اختیار بندگان است با این حال برای بندگان مهربان و آمرزنده و وسعت‌دهنده است، پس شما که سرپرست زنان و یا یتیمان می‌باشید از قدرت خود سوءاستفاده نکنید و دارای گذشت و مهربان باشید و تا می‌توانید به صلح و اصلاح بپردازید.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ

عَنِّيَا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾ إِنَّ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾ [النساء: ۱۳۱-۱۳۳].

ترجمه: و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و محققا (بدانید که) به اهل کتاب پیش از شما و به شما سفارش کردیم که از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید، و اگر کافر شوید (و یا کفران کنید) پس به طور تحقیق اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا بی نیاز و ستایش شده و ستوده است (۱۳۱) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا برای وکالت کافی است (۱۳۲) اگر بخواهد شما را می برد (فانی می کند) ای مردم، و دیگران را می آورد، و خدا بر این تواناست. (۱۳۳)

نکات: کلمه: ﴿لِلَّهِ﴾ اختصاص در ملکیت و مالکیت و سلطنت و اختیار را می رساند که تمام جهان از جهت ملک و سلطنت و اختیار مخصوص خدای تواناست و کسی در آن، اختیار و تسلطی ندارد، و این مطلب را در این آیات مکرر کرده تا بندگان را به این امر آشنا سازد، و تا بندگان به یکدیگر ستم نکنند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُوفُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾﴾ [النساء: ۱۳۴-۱۳۵].

ترجمه: هرکس پاداش دنیا را بخواهد پس (باید متوجه باشد که) نزد خداست پاداش دنیا و آخرت، و خدا شنوا و بیناست (۱۳۴) ای مؤمنین همواره بیادارندگان عدالت باشید، و برای خدا گواهی دهید، و اگر چه بر ضرر خودتان یا والدین و یا خویشانانتان باشد، خواه غنی باشند یا فقیر، پس خدا به آنان سزاوارتر است، پس هوای نفس را پیروی نکنید که از حق عدول کنید، و اگر (ادای شهادت خود را) بیبچانید و یا اعراض کنید پس محققا خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۳۵)

نکات: مقصود از جمله: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا...﴾ هشدار دادن به مجاهدین است که جهادشان برای مملکت گیری و غارت و غنیمت نباشد بلکه برای خدا و نشر دین او باشد. و مقصود از جمله: ﴿شُهَدَاءَ لِلَّهِ...﴾ این است که برای خدا شهادت بدهید و مراعات خویشی و نسب را نکنید، و در شهادت نظر به ثروت و یا فقر طرف نداشته باشید بلکه خدا و اوامر و رضایت او را از هر کس و از هر چیز مهمتر بدانید.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ؕ وَالْكِتٰبِ الَّذِى نَزَلَ عَلَى رَسُوْلِهِ ؕ وَالْكِتٰبِ الَّذِى اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ؕ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ ؕ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿١٣٦﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ ءَامَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اَزْدَادُوْا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا ﴿١٣٧﴾ بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذٰبًا اَلِيْمًا ﴿١٣٨﴾﴾ [النساء: ۱۳۶-۱۳۸].

ترجمه: ای مؤمنین ایمان آورید به خدا و پیغمبر او و این کتابی که نازل نموده بر رسول خود و آن کتابی که نازل نموده از پیش. و هرکس به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز جزاء کافر شود پس به تحقیق گمراه است گمراهی دوری (۱۳۶) به تحقیق آنانکه ایمان آورده سپس کافر شده سپس ایمان آورده سپس کافر شده سپس کفر خود را زیاد کردند، خدا آمرزنده ایشان نیست و ایشان را به راهی هدایت نمی کند (۱۳۷) منافقین را مژده ده به اینکه برای ایشان عذابی است دردناک. (۱۳۸)

نکات: امر به مؤمنین به ایمان، تحصیل حاصل است و محال، و لذا در آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ؕ﴾ چندین وجه گفته اند: بعضی گفته اند مقصود از این خطاب اهل کتاب است که ایمان به کتاب و رسول خود داشته اند، خدا فرموده به این کتاب و به این رسول نیز ایمان آورید، و بعضی گفته مخاطب منافقین بوده که به زبان ایمان داشتند خدا فرموده به دل ایمان آورید، و بعضی گفته مخاطب مسلمین بوده، یعنی در ایمان ثابت قدم باشید، و بعضی وجوه دیگر گفته اند. ولی ظاهر این است که خطاب به مؤمنین واقعی باشد و مقصود بیان این است که به چه چیز واجب است ایمان داشته باشند، فرموده به خدا و رسول و به هر کتابی که نازل شده، این قرآن و آن کتب سابقه. اگر کسی بگوید اصول دین ایمانی است و در این آیه اصول دین را خدا بیان کرده و اصول دین منحصر به همین هاست، سخن او صحیح می باشد. اگر کسی بگوید در امر به ایمان رسول را مقدم بر کتاب داشته ولی در کفر کتب را مقدم بر رسولان داشته و نکته آن چیست؟ جواب گوئیم؛ برای اینکه طالب هدایت تحقیق می کند اگر کتاب پیغمبری را صحیح دانست از صحت کتاب و مطالب آن پی می برد به صدق نبوت او، و از صدق نبوت او ایمان می آورد به خدای او، ولی در طرف کفر چنین نیست اول کفر به خدا می آورد سپس کفر به کتاب و سپس کفر به رسول. و جمله: ﴿لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ...﴾ دلالت دارد بر اینکه هرکس کفر و ایمانش دمدمی باشد یعنی به کفر و ایمان اهمیت ندهد توبه او حقیقت ندارد، یعنی راه را نرفته، و لذا حق تعالی فرموده: ﴿وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا﴾، و از این جهت است که خدا او را نمی آمرزد. و در این آیات که خدا اصول دین خود را بیان کرده، توجه لازم است.

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُوا عِنْدَهُمُ الْعُرَّةَ فَإِنَّ الْعُرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ أَيْتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْكُمْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

[النساء: ۱۳۹-۱۴۱].

ترجمه: آنان که کفار را به جای مؤمنین، دوستان خود می گیرند، آیا نزد کفار عزّت می جویند، پس به تحقیق عزّت مخصوص خداست به تمام آن (۱۳۹) و به تحقیق در این کتاب بر شما نازل شده که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفران و انکار و استهزاء می شود پس با ایشان نشینید تا به سخنی دیگر پردازند و اگر نه بی تردید شما در این هنگام مانند ایشانید، به راستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می کند (۱۴۰) کسانی که به شما چشم دوخته اند، پس اگر به شما از خدا پیروزی رسد گویند آیا ما با شما نبودیم، و اگر کافران را نصیبی باشد، گویند آیا ما بر شما استیلا نداشتیم و شما را از گزند مؤمنین بازداشتیم، پس خدا حکم می کند بین شما در روز قیامت، و هرگز خدا قرار نداده برای کافران راهی بر ضرر مؤمنین. (۱۴۱)

نکات: چون مشرکین مکه در مجالس خود به قرآن و آیات آن استهزاء می کردند حق تعالی در سوره انعام آیه ۶۸ فرموده: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيْ آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ سپس در مدینه نیز دانشمندان یهود همین کار را کردند، و لذا خدا در آیات فوق فرموده که منافقان برای عزت طلبی با یهود دوستی نکنند، و نیز فرموده: ﴿نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ...﴾ که در این قرآن، یعنی سوره انعام، دستور نازل شد که با چنین استهزاءکنندگان مجالست نکنید، و الا شما و منافقین نیز مانند کفارید، پس معلوم شد که اگر کسی در مجلسی که به قرآن توهین می شود بنشیند، و راضی باشد کافر است، اگر موحدین در مکه با مشرکین می نشستند ناچار بودند اما منافقین مدینه ناچار نبودند که با یهود مجالست کنند پس چون به اختیار خود در مجلس استهزاء ایشان نشستند مانند ایشان کافرنند، یکی دیگر از صفات منافقین این است که اگر مسلمین غلبه کنند و پیروزی با ایشان باشد خود را به مسلمین می چسبانند که ما هم با شمایم، و اگر کفار بهره ای ببرند به کفار می گویند ما طرفدار شما بوده و شرّ مسلمین را از شما دور می کردیم، و ما شما را از دخول در اسلام بازداشتیم برای اینکه می دانستیم که

اسلام فایده ندارد. و مقصود از جمله: ﴿... يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ﴾، حکم خداست بین مؤمنین و منافقین. و جمله ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ...﴾ دلالت دارد که کفار از نظر حجت و دلیل غلبه بر مسلمین ندارند که مقصود از ﴿سَبِيلًا﴾ راه استدلال و حجت باشد، و ممکن است بگوییم به هیچ وجه و به هیچ طریقی نمی‌توانند بر ضرر مسلمین اقدام کند، به شرطی که مسلمین مسلمان باشند حقیقتاً نه اسماً.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾﴾

[النساء: ۱۴۲-۱۴۶]

ترجمه: به درستی که منافقین با خدا خدعه می‌کنند و خدا جزا دهنده آنان است، و چون به نماز ایستند به کسالت بایستند، به مردم خودنمایی می‌کنند (ریاکارند) و خدا را یاد نمی‌کنند مگر اندکی (۱۴۲) مرددند بین کفر و ایمان، نه به سوی ایشانند و نه به سوی آنان، و هر که را خدا گمراه کند برایش راهی نخواهی یافت (۱۴۳) ای مؤمنین کفار را به جای مؤمنین دوست نگیرید، آیا می‌خواهید برای خدا حجتی روشن بر ضرر خود قرار دهید (۱۴۴) به راستی که منافقین در پست‌ترین درجه از آتشند و برای ایشان یآوری نخواهی یافت (۱۴۵) مگر آنانکه توبه کنند و اصلاح نمایند و به خدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند پس ایشان با مؤمنانند و به همین زودی خدا به مؤمنین اجر بزرگی خواهد داد. (۱۴۶)

نکات: منافق یعنی کافر مسلمان نما، و آنقدر که منافقین به رسول خدا ﷺ و دین خدا خیانت و آزار کردند کفار نکردند، گویند یکی از منافقین مزاحم رسول خدا ﷺ عبدالله بن ابی بود که قبل از ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، برای ریاست شهر مدینه کاندید شده بود و تاجی از زرسرخ برایش آماده کرده بودند، و جهت ریاست خود از پیروانش پیمان گرفته بود، اما چون پیامبر خدا ﷺ وارد مدینه شد و عده زیادی به او گرویدند و بیعت کردند، اقدام به کارشکنی کرد، چون دید نتیجه ندارد آمد مسلمان شد و در پنهان دست از دسیسه‌بازی برنداشت، به یهودیان مدینه و مشرکین مکه می‌گفت به ظاهر با محمد و در باطن با شمایم، و حتی در بعضی از جنگها با پیغمبر می‌آمد ولی به تضعیف قلوب و برهم زدن

مسلمین می پرداخت به حدی که در غزوة بنی المصطلق و مراجعت به مدینه، دروغی برای عایشه ساخت و با سایر منافقین نشر داد که آیات تطهیر عایشه در سورة نور است. به هرحال او و یا سایر منافقین مسجدی ساختند و خواستند رسول خدا ﷺ را آنجا برند، خطاب رسید آنجا مرو که در آیه ۱۰۸ سورة توبه خواهد آمد، و در سورة منافقین نیز ذکری از آزار منافقین شده مراجعه شود، بی جهت نیست که خدا فرموده: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ...﴾، و دَرَك به معنی درجه است، اما لغت درجه برای ترقی گفته می شود و درک برای تنزل گفته می شود. و مقصود از جمله: ﴿وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ﴾، این است که اگر منافق واقعاً از دورویی دست بردارد و خالصاً دین خود را برای خدا حفظ کند توبه او قبول است و الا فلا.

﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ ﴿١٤٧﴾ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِن تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٥٢﴾

[النساء: ۱۴۷-۱۵۲]

ترجمه: چه بکند خدا به عذاب شما (برای چه شما را عذاب کند) اگر شکرگزار و مؤمن باشید و خدا سپاسگزار داناست (۱۴۷) خدا دوست نمی دارد بدگفتن به آشکارا را مگر از کسی که به او ستم شده باشد، و خدا شنوای داناست (۱۴۸) اگر کار خیری را آشکارا و یا پنهان کنید، و یا از بدی ای بگذرید، پس بدون شک خدا عفوکننده تواناست (۱۴۹) به تحقیق آنان که به خدا و رسولان او کافر می شوند و می خواهند بین خدا و رسولان او جدایی افکنند و می گویند به بعضی ایمان می آوریم و به بعضی کفر می ورزیم و می خواهند بین این ایمان و کفر راهی بگیرند (۱۵۰) آنان در حقیقت خود کافرنند، و مهیا کرده ایم برای کافران عذاب خوارکننده ای (۱۵۱) و آنان که به خدا و رسولان او ایمان آورده و جدایی بین آنان نیفکنند به زودی اجرشان را خواهیم داد و خدا آمرزنده رحیم است. (۱۵۲)

نکات: کلمه ﴿مَا﴾ در جمله: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ...﴾ بعضی خیال کرده اند نافیه باشد، ولی باید استفهامیه باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و مقصود از اینکه خدا شاکر و سپاسگزار است این است که جزای

شاگردان را خوب می‌دهد چون شاگرد از صفات فعل است. نکات دیگر آنکه یهودیان، خرافات و اباطیل زیادی داشتند از جمله اینکه می‌گفتند ما به بعضی از انبیاء ایمان می‌آوریم و به بعض دیگر ایمان نمی‌آوریم، و این صحیح نیست، زیرا اگر پیغمبران را راستگو و مأمور از طرف خدا می‌دانید باید به همه ایمان بیاورید و اگر دروغگو می‌دانید باید به هیچ کدام ایمان نیاورید. و اگر به معجزه، نبوت کسی ثابت شد، باید به او ایمان آورد، و این برهانی است عقلی، و اگر کسی برخلاف این بگوید خدا او را کافر حقیقی دانسته مانند بعضی از مسلمین که به بعضی از آیات قرآن ایمان دارند و بعضی دیگر آن را قبول ندارند.

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَعَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٥٤﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٥﴾﴾ [النساء: ۱۵۳-۱۵۴].

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند اهل کتاب که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی، پس به تحقیق از موسی بزرگتر از این سؤال کردند پس گفتند خدا را به ما آشکارا نشان ده، پس به سبب ستمشان، صاعقه عذاب ایشان را گرفت؛ سپس بعد از آن دلیلهای روشن برایشان آمد، گوساله را (به پرستش) گرفتند، پس، از آن عفو کردیم، و به موسی سلطنت آشکارا و حجتی پیدا دادیم (۱۵۳) و بالای سرشان طور را بردیم به سبب پیمانشان، و گفتیم در حال تواضع وارد آن دروازه شوید، و گفتیم در شنبه تجاوز نکنید و گرفتیم از ایشان پیمان محکمی. (۱۵۴)

نکات: از جمله خرافات یهود ایرادهای بنی اسرائیلی است که درخواستهای بی‌مورد داشتند از جمله مانند مشرکین می‌گفتند برای ما کتابی از طرف خدا نازل کن که برای هر یک از ما خدا کتابی بفرستد، خدا می‌فرماید اینان از موسی باطله‌های بزرگتری خواستند که گفتند خدا را به ما نشان ده، که صاعقه نازل شد و همه مردند. و دیگر اینکه موسی را گذاشتند و رفتند گوساله‌پرستی را اختیار کردند، و دیگر اینکه به پیمانهای خود عمل نکردند تا خدا کوه طور را بالای سر ایشان آورد تا بترسند و به پیمان خود عمل کنند، و دیگر اینکه خدا به ایشان فرمود از دروازه شهر که وارد می‌شوید متواضع باشید گوش ندادند. و دیگر اینکه فرمود روز شنبه تعطیل کنید و به دنبال عبادت روید که نکردند.

﴿فِيمَا نَقَضِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ وَكُفِّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ

مَرِّمَ بُهْتَنَّا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾ فَيُظْلَمُ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

[النساء: ۱۵۵-۱۶۱].

ترجمه: پس به سبب پیمان شکنی ایشان و کفرشان به آیات خدا و کشتن ایشان پیامبران را به ناحق و به سبب قولشان که دل‌های ما در غلاف است (چیزی از حق به آن نمی‌رسد) بلکه به واسطه کفرشان، خدا بر دل‌های ایشان مهر زده است پس ایمان نمی‌آورند مگر اندکی (۱۵۵) و به واسطه کفرشان و گفتارشان بر مریم تهمت بزرگ را (۱۵۶) و گفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم رسول خدا را، و حال آنکه او را نکشتند و به دار نیاویختند ولیکن اشتباه شده برای ایشان، و محققا آنانکه در قتل او اختلاف کردند البته از آن در شک اند، برای ایشان علمی به آن نیست مگر پیروی گمان، و یقینا او را نکشتند (۱۵۷) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا عزیز و حکیم است (۱۵۸) و احدی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود البته به او (یعنی به عیسی) ایمان می‌آورد، و روز قیامت (عیسی) گواه بر ایشان می‌باشد (۱۵۹) پس به واسطه ستم آنان که یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی که بر ایشان حلال شده بود، و به سبب بازداشتن از راه خدا مردم بسیاری را (۱۶۰) و (همچنین) به سبب گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه محققا از آن نهی شده بودند و به سبب خوردن ایشان اموال مردم را به باطل، و مهیا کردیم برای کافران از ایشان عذابی دردناک. (۱۶۱)

نکات: در این آیات حق تعالی مذمت کرده و بلکه کافر خوانده بسیاری از یهود را برای اعمال و رفتاری که داشتند، در صورتی که همان اعمال و رفتار بدون کم و زیاد در مسلمین زمان ما موجود است، و حق تعالی این کلمات را در قرآن آورده برای اینکه اُمت اسلامی بدانند و به روش آنان نروند. و در این آیات بیان کرده که حضرت عیسی علیه السلام را یهود نکشتند و به دار نیاویختند، و اینکه فرموده خدا او را بالا برد به سوی خودش توهم نشود که خدا مکان دارد و عیسی علیه السلام را به آنجا برده، بلکه مقصود ارتفاع مقام او است، و مقصود این است که خدا او را به جایی برد یعنی به عالم آخرت که کسی را در آنجا امر و نهی نیست بلکه فقط امر او نافذ است و لذا فرموده ﴿إِلَيْهِ﴾ چنانکه ما می‌گوییم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ**

رَاجِعُونَ. ومقصود از: ﴿لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾، مانند آیه: ﴿حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ...﴾ [النساء: ۱۸]. می باشد که توبه و ایمان بی فایده است.

و جمله: ﴿يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾، دلالت بر شهادت حضرت عیسی علیه السلام دارد که شبیه به شهادت پیغمبر اسلام است که در آیات دیگر مانند آیه ۱۴۳ بقره و ۴۱ همین سوره کیفیت آن بیان گردید، یعنی شهادت حضرت عیسی علیه السلام بر اهل زمان خودش، چنانکه در سوره مانده آیه ۱۱۷ از قول عیسی آمده که ﴿كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ و اما نسبت به اهل زمانهای پس از خودش، پس آن حضرت شهادتش به وسیله مؤمنین زمانهای بعد است، البته مؤمنینی که واقعاً به او مؤمن باشند یعنی عقاید و اعمالشان موافق توحید و وحی انبیا، و خالی از خرافات و شرک باشد. و مقصود از ﴿حَرَمْنَا...﴾ این است که هم در دنیا بر ایشان سخت گرفتیم و هم در آخرت، که اما در دنیا، مبتلا به ذلت شدند. و آنچه بر ایشان حرام شده همان چیزهایی است که در آیه ۱۴۶ سوره انعام ترجمه خواهیم کرد. و مقصود از: ﴿وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْباطِلِ﴾ همان رشوه و وجوه شرعیّه است که به نام دین می گرفتند.

﴿لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۲].

ترجمه: لیکن ثابتان و استواران در علم از ایشان و مؤمنان، به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده ایمان می آورند و (به ویژه) برپادارندگان این نماز و دهندگان این زکات و ایمان آورندگان به خدا و روز دیگر، به زودی ایشان را اجر بزرگی می دهیم. (۱۶۲)

نکات: رسوخ در علم این است که متزلزل در علم خود نباشد. از این آیه معلوم و مسلم می شود که بعضی از علمای یهود راسخ در علم بوده و می باشند، پس عده ای از مسلمین که راسخ در علم را منحصر دانسته اند در رسول خدا صلی الله علیه و آله و عده ای از علمای اهل بیت او صحیح نیست چنانکه در آیه هفتم سوره آل عمران نیز ذکر شد. و راسخین در علم یهود کسانی بوده اند که ایمان به خاتم الانبیاء و کتاب او آورده اند، چنانکه در این آیه ذکر شده است. و به کلمه: ﴿الْمُقِيمِينَ﴾، اشکال شده از نظر اعراب و به دو وجه جواب داده اند: اول اینکه منصوب شده به تقدیر أعنی. دوم مجرور شده به عطف بر ﴿مَا أُنزِلَ﴾. یعنی ایمان می آورند به آنچه نازل شده و ایمان می آورند به کسانی که برپادارنده نمازند یعنی به رسولان خدا و یا به ملائکه. و مخفی نماند و المقیمون نیز قرائت شده است.

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٣١﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٣٢﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٣٣﴾﴾ [النساء: ۱۶۳-۱۶۵].

ترجمه: به تحقیق ما وحی کردیم به سوی تو چنانکه وحی نمودیم به سوی نوح و پیامبران پس از او، و وحی نمودیم به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، و به داود زبور دادیم (۱۶۳) و رسولانی که به تحقیق قصه ایشان را بر تو نازل کردیم از پیش و رسولانی که قصه ایشان را بر تو نازل نکردیم، و خدا تکلم کرد موسی را سخن گفتنی (۱۶۴) رسولانی که بشارت‌دهنده و ترساننده بودند برای اینکه نباشد برای مردم بر خدا حجتی پس از آن رسولان، و خدا عزیز حکیم است. (۱۶۵)

نکات: بسیاری از انبیاء حالاتشان به محمد نازل نشده طبق این آیه و محمد ﷺ احوال آنان را نمی‌داند به دلیل: ﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾ که در آیه ۹ سورة ابراهیم است. و اما اینکه وحی چیست و چگونه است، باید گفت خدا می‌داند، و در لغت به معنای اعلام کردن چیزی است **خُفِیَهُ وَرَمَا**. در این آیات ابتدا کرده در ذکر انبیاء به نوح، زیرا او اولین پیغمبری است که برای او قانون حلال و حرام از طرف خدا نازل شده است. و جمله: ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، دلالت دارد بر اینکه مردم حجتی بر خدا دارند قبل از آمدن رسول، ولی پس از آمدن رسول دیگر برای مردم حجتی باقی نمی‌ماند و نمی‌توانند اعتراض کنند و بگویند چرا پس از رسول حجت دیگری برای ما تعیین نکردی، پس بعد از انبیاء اتمام حجت شده و دیگر اوصیاء حجت نیستند چنانکه از این آیه و آیه ۱۳۴ سورة طه: ﴿لَوْلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾ و آیه ۴۷ سورة قصص ﴿لَوْلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ استفاده می‌شود که پس از انبیاء احتیاج به حجتی نمی‌باشد، و نیز از این آیه استفاده می‌شود که بنده می‌تواند اعتراض بر خدا کند و قول کسانی که می‌گویند اعتراضی بر خدا نباید رد می‌شود، منتهی این است که باید به عنوان سؤال باشد نه با سوء ادب، و دیگر اینکه جائی که نیامدن رسول برای مردم عذر باشد عدم تمکّن وعدم قدرت نیز عذر است. و حضرت امیر المومنین در خطبه ۸۹ نهج البلاغه فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ حُجَّتُهُ». یعنی به واسطه آمدن پیغمبر اسلام حجت الهی تمام شده است، و کافی در جلد اول ص ۲۵ روایت کرده از امام صادق (علیه السلام) که دو چیز فقط حجت است: پیغمبر و عقل.

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (النساء: ۱۶۶).

ترجمه: لیکن خدا گواهی می دهد به آنچه به تو نازل کرده که آن را به علم خود نازل کرده، و فرشتگان گواهی می دهند، و خدا برای شهادت کافی است. (۱۶۶)

نکات: عده‌ای از یهود گفتند که ما محمد را رسول خدا نمی دانیم و گواهی نمی دهیم، حق تعالی در این آیه می فرماید گواهی بر رسالت او معجزه می باشد و آن کار خدا و گواهی اوست، و چون خدا گواهی داد فرشتگان الهی که ﴿لَا يَسْخَرُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾ همه گواهند. مثلاً وقتی ثابت شد که قرآن معجزه است و بشری نمی تواند مانند آن را بیاورد پس قول خدا و گواهی اوست. و جمله: ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ...﴾ دلالت دارد بر کمال و برتری و عظمت قرآن، زیرا نازل کننده آن عالم بالذاتی است که به علم خود آن را ترکیب نموده، و دیگر اینکه دلالت دارد مطالب قرآنی ظنی و وهمی نیست زیرا بعلم الهی نازل شده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (النساء: ۱۳۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿۱۳۸﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۱۳۹﴾ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرُّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (النساء: ۱۶۷-۱۷۰).

ترجمه: به تحقیق آنان که کافر شده و از راه خدا مردم را باز می دارند محققاً گمراهند گمراهی دوری (۱۶۷) به درستی که آنانکه کافر شده و ستم کرده اند خدا ایشان را مشمول آمرزش نکرده و نمی کند و ایشان را به راهی هدایت نمی نماید (۱۶۸) مگر راه دوزخ که همیشه در آن بمانند و این بر خدا آسان است (۱۶۹) ای مردم به تحقیق این رسول برای شما حق را از طرف پروردگارتان آورد، پس به او ایمان آورید که برای شما خوب است، و اگر کافر شوید پس به تحقیق مخصوص خدا و در اختیار او است آنچه در آسمانها و زمین است، و خدا دانای حکیم است. (۱۷۰)

نکات: از این آیات استفاده می شود که آنکه کافر است و به اضافه از راه کتمان حقائق و یا از راه سکوت و یا با ذکر شبهات و یا با نهی مراوده اهل هدایت و یا نهی از خواندن کتب هدایت، مردم را سرگردان نموده و از راه خدا باز می دارد از تمام کفار بدتر و گمراه تر است، و اینکه فرموده: ﴿وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾، «خدا ایشان را هدایت نمی کند» نه برای اینکه خدا نعوذ بالله بخل ورزد، خیر، بلکه به علت اعراض ایشان از حق و عناد باحق، خدا هم ایشان را مدد نداده توفیق راه یابی را از ایشان سلب می کند.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أُلْقِيَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ؕ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾﴾

ترجمه: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید (تجاوز از حد، غلو است)، و بر خدا جُز طبق واقع نگوئید، همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه او است که آنرا به سوی مریم انداخته و روحی است از او، پس به خدا و رسولان او ایمان آورید و مگوئید سه تا، بازیستید برای شما خوب است، جُز این نیست که خدا معبودی است یکتا، منزه است از اینکه برای او فرزندی باشد، اختصاص به او دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا برای وکالت کافی است (۱۷۱) هرگز مسیح ننگ و ابا ندارد که بنده خدا باشد و فرشته‌های مقربین نیز إباء ندارند، و هر کس از بندگی او ابا کند و خود را بزرگ شمارد پس به زودی خدا همه را به سوی خود محشور می‌کند (۱۷۲) پس اَمَّا آنانکه ایمان آورند و عملهای شایسته را انجام دهند پس خدا پاداش آنان را به تمام می‌دهد و از فضل خود بر ایشان می‌افزاید، و اَمَّا آنانکه إبا کردند و بزرگی نمودند، پس ایشان را عذاب می‌کند عذاب دردناکی، و جُز خدا برای خودشان دوست و یاور نمی‌یابند. (۱۷۳)

نکات: یکی از صفات بدی که اکثر ملّت‌ها به آن گرفتارند غلو است، و حتّی بعضی از غلاة پیدا شده‌اند که صفات خدا را به بندگان او می‌دهند، فلان بنده را که جلوی مرگ خود را نتوانسته بگیرد زنده‌کننده دیگران و میراننده مردگان و حاضر در هر مکان و مدیر عالم امکان و از این قبیل صفات إلهی به او می‌دهند، و خصوصاً به اولیاء خدا و بندگان صالح او بیشتر نسبت این کفریات را می‌دهند، و او را از حدّی که داشته تجاوز می‌دهند، او خود می‌گوید من بنده ضعیف فقیر بیچاره مسکینم که اختیار چیزی را ندارم، و درهر آن محتاجم به عنایت و لطف و ترحّم إلهی لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا. ولی کسانی که به عقاید دینی او مَطَّلِع نیستند هرچه می‌توانند بر ضدّ عقاید او، او را بالا می‌برند و خیال می‌کنند کار خوبی کرده‌اند درحالیکه خداوند، تمام اهل کتاب را، چه یهودی و چه نصاری و چه

مسلمان، نهی نموده که غلو کنند و بر خدا ببندند. یعنی به نام دین چنین سخنانی نیاورند و افتراء بر خدا نزنند: ﴿وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ و بندگان او را نخوانند و در حوائج خود به آنان ملتجی نشوند و اصلاً آنان را حاضر و ناظر ندانند مانند مسیحیان که خدا فرموده مسیح بشر و رسول خداست یعنی از اندازه رسالت، او را بالاتر نبرید مانند سایر رسولان.

و کلمه خداست یعنی خدا بدون پدر و وسائط طبیعی توالد و تناسل، به کلمه: «کن» او را ایجاد کرده، و روحی است که خدا آن را خلق نموده و اگرچه همه ارواح را خدا خلق کرده ولی به حضرت عیسی علیه السلام ﴿رُوحٌ مِّنْهُ﴾ فرموده برای تشریف او مانند بیت الله و شهرالله، و فرموده مگوئید ثلاثه چون مسیحیان قائل به تثلیث می باشند و سه اقنوم قدیم قائلند و آن سه را آب و ابن و روح القدس می نامند و گاهی پسر و پدر و روح القدس می گویند، و گاهی چنانکه خدا را إله گفته مسیح و مادرش را نیز دو إله می دانند، و در عین حال هر سه را یک چیز می دانند. و اینها شرک است و قائل شدن به سه قدیم و قائل شدن به سه إله یعنی سه ملجأ و سه قاضی الحاجات و یا سه معبود، شرک و کفر به الله واحد است. مسیح و ملائکه مقربین از بندگی إباء ندارند و بلکه افتخار می کنند و خود را از عبودیت و بندگی تجاوز نداده و تکبر نورزیده اند، ولی مدعیان پیروی مسیح، یک مسیح خیالی برای خود دارند که همه کاره جهان و ثانی خدای سبحان شده است مانند پیروان خیالی علی علیه السلام که یک علی خیالی مانند مسیح خیالی برای خود دارند و حاضر به فکر و تعقل نیستند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ ۖ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٧٥﴾﴾

[النساء: ۱۷۴-۱۷۵]

ترجمه: ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و به سوی شما نازل کردیم نور روشنی را (۱۷۴) پس اَمّا آنانکه به خدا ایمان آورده و به او چنگ زنند پس به زودی ایشان را در رحمت و فضل خود داخل می کند و هدایت می کند ایشان را به سوی خود به راه راست. (۱۷۵)

نکات: مقصود از برهان در این آیات به قول مفسرین محمد صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند برهان قرآن است که در آن مطالب دینی مبرهن شده است. و خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ در اینجا دلیل است بر اینکه مخاطب قرآن مردمند و مردم باید قرآن را بفهمند و هر مطلب دینی را از قرآن پیدا کنند زیرا در این آیه قرآن را نور روشن خوانده و به نور هر چیزی پیدا می شود و نمی توان نور را از چیز دیگر و به توسط چیز

دیگر پیدا کرد و همچنین مطالب دینی را باید به توسط قرآن پیدا کرد. و اما خود قرآن و معنی کلمات آن را نمی توان به توسط کلمات دیگران و یا گفتار ایشان مقصود قرآن را دانست. حال باید دانست عده ای از جهال که می گویند ما قرآن را نمی فهمیم جز با کلمات رسول و امام، اینان گویا کلمات بندگان را روشن تر از کلام خدا می دانند و بنده را در أداء سخن استادتر از خدا می دانند:

زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جویسد در بیابان

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ۚ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا ۚ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾﴾

ترجمه: از تو فتوی می خواهند، بگو خدا شما را درباره کلاله فتوی می دهد (کلاله به معنی بستگان میت است غیر از اولاد و ابوین) اگر مردی بمیرد و برای او فرزندی نباشد و او را خواهری باشد پس برای او نصف آنچه گذاشته می باشد و آن مرد از آن خواهر ارث می برد اگر آن خواهر را فرزند نباشد، و اگر خواهران دوتا باشند پس برای ایشان دو ثلث از ماترک می باشد، و اگر این اخوه برادران و خواهران باشند پس برای هر مردی دو مقابل زن می باشد، خدا برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید، و خدا به هر چیزی علیم است. (۱۷۶)

نکات: این آیه راجع به برادران و خواهران ابوینی و یا ابی است و آیه دوازدهم همین سوره راجع به برادران و خواهران اُمی است. و تفصیل اینها در کتاب احکام القرآن است.

پایان قسمت اول ا. ع. ب.